هو المحبوب

جزوه درس

حقوق بین الملل عمومی

استاد : **جناب آقای دکتر بیگ زاده**

تهیه و تنظیم : **احسان زررخ**

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه عمومی	۱
بخش اول : مفهوم حقوق بین الملل	۱
فصل اول : حقوق بین الملل وجامعه بین‌المللی	۱
I تعریف حقوق بین الملل	۱
II حقوق بین الملل وروابط بین‌المللی	۶
بخش دوم : تاریخ حقوق بین الملل	۸
فصل اول : عصر شکل گیری حقوق بین الملل	۹
سیق تاقرون وسطی	۹
II قرون وسطی	۱۷
III ازپایان قرون وسطی تا انقلاب فرانسه	
فصل دوم : دوران توسعه حقوق بین الملل : از انقلاب فرانسه تاعصر حاضر	۳۳
I دولت حاکم در مقابل همبستگی بین المللی	۳۳
II گذاراز سیستم بین الدولی به"دولت جهانی "	۳۸
بخش سوم : تئوری حقوق بین الملل	۴۹
فصل اول : ماهیت حقوق بین الملل	۴۹
I منکران وجود حقوق بین الملل	۴۹
II قائلین بوجود حقوق بین الملل	۴۹
فصل دوم : جایگاه حقوق بین الملل در نظام حقوقی	۵۲
I رابطه حقوق بین الملل وحقوق داخلی	۵۲

فصل سوم : مبنای الزامی بودن حقوق بین الملل ۵۸

الف : مکتب ارادی ۵۸

ب : مکتب اصالت عیان یا مکتب عینی ۵۹

بخش چهارم : محتوای حقوق بین الملل ۶۰

فصل اول : حقوق بین الملل ونزاکت بین المللی ۶۱

فصل دوم : حقوق بین الملل واخلاق بین المللی ۶۱

تیتر اول : تـــــــدوین حقوق بین الملل ۶۲

بخش اول : منابع حقوق بین الملل براساس ماده ۳۸اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری ۶۳

فصل اول : تدوین حقوق بین الملل قراردادی ۶۴

فصل دوم : عرف بین المللی ۹۸

فصل سوم : منابع فرعی حقوق بین الملل براساس ماده ۳۸ اساسنامه ۱۰۲

I اصول کلی حقوق ۱۰۲

II اصل نصفت ۱۰۳

III قاعده آمره ۱۰۴

فصل چهارم : منابع کمکی حقوق بین الملل براساس ماده ۳۸ اساسنامه‌دیوان بین المللی دادگستری ۱۰۴

I رویه قضائی ۱۰۵

II دکترین ۱۰۵

بخش دوم : منابغ حقوق بین الملل در خارج ازماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری ۱۰۶

فصل اول : قطعنامه‌های سازمانهای بین المللی ۱۰۶

I [illegible] قطعنامه ها ۱۰۶

II قطعنامه های اعلامی یا پیش درآمد قواعد حقوقی ۱۰۷

فصل دوم : تصمیمات یکجانبه ۱۰۸

I تصمیمات یکجانبه وعرف بین المللی ۱۰۹

II رابطه تصمیمات یکجانبه با معاهدات وقطعنامه‌های سازمانهای بین‌المللی ۱۱۰

تیتر دوم : اعضای جامعه بین الملل ۱۱۱

بخش اول : دولت ۱۱۱

فصل اول : عناصر تشکیل دهنده دولت ۱۱۲

I سرزمین ۱۱۲

II جمعیت ۱۵۴

III حکومت ۱۵۶

فصل‌دوم : شناسائی دولت ۱۵۶

I انواع شناسائی ۱۵۸

II شناسائی نهادهای غیر دولتی ۱۶۱

بخش دوم : سازمانهای بین المللی ۱۶۳

فصل اول : ویژگیهای سامانهای بین المللی ۱۶۴

I معاهده سند مؤسس سازمانهای بین المللی ۱۶۴

II سازمانهای بین المللی ۱۶۵

فصل دوم : سازمانهای بین المللی بعنوان تابعان حقوق بین الملل ۱۷۰

I شخصیت حقوقی سازمانهای بین المللی ۱۷۰

II چارچوب فعالیت سازمانهای بین المللی ۱۷۴

بخش سوم : فـــــرد ۱۸۰

فصل اول : محتوای سنتی حقوق بشر ۱۸۰

فصل دوم : گرایشات جدید در حقوق بشر بعداز جنگ جهانی اول ۱۸۱

فصل سوم : حقوق بشر بعداز جنگ جهانی دوم ۱۸۲

فصل چهارم : حقوق بین الملل افراد ۱۸۳

I حقوق بشر در سطح جهانی ۱۸۳

II حقوق بشر در سطح منطقه ای ۱۸۴

III محدودیتهای اصلی وارد بروضعیت بین المللی فرد ۱۸۴

بخش چهارم : شراکتهای فراملی ۱۸۷

فصل اول : حاکمیت حقوق داخلی دولتهابر شراکتهای فراملی ۱۸۷

فصل دوم : صلاحیت دولت متبوع شرکتهای فراملی ۱۸۸

فصل سوم : صلاحیتهای سرزمینی دولت محل فعالیتهای شرکتهای فراملی ۱۸۸

فصل چهارم : نظم حقوقی بین المللی ۱۹۰

I مسولیت بین المللی دولت متبوع شرکت اصلی ۱۹۰

II مقررات رفتاری ۱۹۱

الف : ماهیت حقوقی مقررات رفتاری ۱۹۱

ب : شخصیت حقوقی بین المللی شرکتهای فراملی ۱۹۲

بخش پنجم : خلقها ۱۹۳

فصل اول : استعمار زدایی وخلقها ۱۹۴

فصل دوم : همزیستی‌مسالمت آمیزوحقوق خلق ۱۹۵

بخش ششم : حرکتهای آزادیبخش ملی ۱۹۸

فصل اول : شرایط شناسایی حرکتهای آزادیبخش ملی ۱۹۸

فصل دوم : نظام حقوقی حاکم بر حرکتهای آزادیبخش ملی ۱۹۹

I اهلیت حقوقی حرکتهای آزادیبخش ملی ۲۰۰

II وضعیت حرکتهای آزادیبخش ملی ۲۰۰

بخش هفتم : سازمانهای غیر دولتی ۲۰۲

فصل اول : سازمانهای غیر دولتی ۲۰۲

فصل دوم : وضعیت سازمانهای غیر دولتی در حقوق بین الملل ۲۰۳

تیتر سوم : روابط فیمابین تابعان حقوق بین الملل ۲۱۰

بخش اول : روابط دوستانه فیمابین تابعان حقوق بین الملل ۲۱۱

فصل اول : روابط دیپلماتیک ۲۱۴

I ریشه های تاریخی روابط دیپلماتیک ۲۱۴

II مقررات بین المللی در مورد روابط دیپلماتیک ۲۱۴

III روابط دیپلماتیک براساس کنوانسیون ۱۹۶۱وین ۲۱۴

الف : وظایف نمایندگان دیپلماتیک براساس کنوانسیون ۱۹۶۱ وین ۲۱۴

ب : ترکیب هیاتهای دیپلماتیک ۲۱۵

ج	:	مصونیتهای دیپلماتیک	۲۱۶
د	:	مزایای دیپلماتیک	
هـ	:	نحوه گسیل هیاتهای دیپلماتیک برطبق کنوانسیون ۱۹۶۱ وین	۲۲۰
و	:	پایان کار هیات دیپلماتیک	۲۲۱
فصل دوم	:	روابط کنسولی	۲۲۲
I		وظایف کنسولان	۲۲۲
II		طبقات ومناسب کنسولی	۲۲۴
III		مصنویتهای کنسولی	۲۲۵
IV		مزایای کنسولی	۲۲۵
فصل سوم	:	حقوق بین الملل اقتصادی	۲۲۷
I		تنظیم مبادلات	۲۳۰
الف	:	ساختار موساتی	۲۳۰
۱ـ	:	صندوق بین المللی پول	۲۳۱
۲ـ	:	بانک جهانی	۲۳۴
۳ـ	:	موافقتنامه عمومی معرفه وتجارت (گات)	۲۳۶
ب	:	نقش سازمان ملل متحد در در امور اقتصادی	۲۳۸
۱ـ	:	نقش سازمان ملل متحد در امور اقتصادی در تئوری	۲۳۸
۲ـ	:	نقش سازمان ملل متحد در امور اقتصادی در عملی	۲۳۹

ج : سازمانهای منطقه ای اقتصادی ۲۴۱
۱ - آسیا ۲۴۱
۲ - آمریکا جنوبی و آفریقا ۲۴۱
۳ - اروپا و آمریکای شمالی ۲۴۲
د - سازمانهای محصولات بنیادی ۲۴۴
II حقوق بین الملل توسعه ۲۴۶
الف : ویژگیهای حقوق بین الملل توسعه ۲۴۷
ب : حق برتوسعه ۲۵۷
ج - درمسئله قروض کشورهای درحال توسعه ۲۵۷
د - نتایج حاصل از حقوق بین الملل توسعه ۲۵۸
III حقوق بین الملل سرمایه گذاری ۲۵۹
الف : حاکمیت دائمی برمنابع حقوق مکتبه ۲۶۰
ب : بسوی باز سازی حقوق بین الملل سرمایه گذاری

فصل چهارم : جانشینی دولتها
I - تشریفات جانشینی دولتها ۲۶۹
II - [illegible] ۲۷۰
الف - تئوری قبول جانشینی دولتها ۲۷۰
ب - تئوری نفی جانشینی دولتها ۲۷۱
III - وضعیتهایی که منجر به جانشینی دولتها می شود ۲۷۲
الف - تغییراتی که شامل تمامت یک سرزمین می شود ۲۷۲
ب - تغییراتی که شامل بخشی از یک سرزمین می شود ۲۷۳
IV جانشینی دولتها درحقوق بین الملل ۲۷۳
V جانشینی دولتهادر معاهدات ۲۷۴
الف - جانشینی دولتها در بخشی از سرزمین یک دولت ۲۷۴
ب - جانشینی دولتها درهنگام وحدت سرزمین ۲۷۵
ج - جانشینی دولتها درهنگام جداشدن بخشهایی از سرزمین یک دولت ۲۷۷
د - جانشینی دولتها درمورد دولتهای جدید الاستقلال ۲۷۸
VI جانشینی دولتها دراموال ، آرشیو و قروض ۲۸۰
الف - جانشینی دولتها دراموال ۲۸۰
ب - جانشینی دولتها درآرشیو ۲۸۳
ج - جانشینی دولتها در قروض ۲۸۶

فصل پنجم : اصل عدم مداخلـــــــــه ۲۸۹

۸

I- اصل عدم مداخله درامور داخلی دولتها ۲۹۰

II- عدم مشروعیت مداخلات بشر دوستانه ۲۹۱

III- مداخله غیرمستقیم درامور داخلی ۲۹۳

IV- اصل عدم مداخله و اقدامات ، تلافی جویانه درصورت وقوع عمل نامشروع ۲۹۵

V- اصل عدم مداخله سازمانهای بین المللی درامور داخلی دولتها ۲۹۶

VI- قلمرو خاص ۲۹۷

فصل ششـــــــــم : حل وفصل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی

I- آئین اختیاری حل و فصل اختلافات با آئین های سیاسی ۳۰۰

الف - پایمردی ۳۰۰

ب - میانجیگری ۳۰۰

ج - آئین تحقیق ۳۰۱

د - سازش ۳۰۱

II- آئین های اجباری حل وفصل اختلافات یا آئین های حقوقی ۳۰۲

الف - داوری ۳۰۲

۱ - مبانی حقوقی آئین داوری ۳۰۲

۲ - بیان اراده ء طرفین جهت ارجاع اختلافات به داوری ۳۰۴

۳ - ایجاد محکمه داوری ۳۰۴

۴ - تاثیر طرفین اختلافات درآئین داوری ۳۰۶

ب - رسیدگی قضایی ۳۰۶

۱ - دیوان بین المللی دادگستری ۳۰۶

۱-۱- تشکیلات و شیوه اخذ تصمیم در دیوان بین المللی دادگستری ۳۰۸

۱-۲- صلاحیت دیوان بین المللی دادگستری ۳۱۰

۱-۳ - تکالیف طرفین اختلاف ۳۱۱

ج - دیگر محاکم بین المللی ۳۱۳

بخـــش دوم : روابط مخاصماتی فیمابین تابعان حقوق بین الملل

فصل اول : الزام دولتها به عدم کاربرد زور ۳۱۵

I - معانی الزام دولتها به عدم کاربرد زور ۳۱۵

فصل دوم : تخلفات از قاعده " منع توسل به زور " ۳۱۶

I - دفاع مشروع : بررسی ماده ۵۱ منشور ملل متحد ۳۱۶

الف - عوامل توجیه کننده دفاع مشروع ۳۱۷

ب - تفاسیر مختلف از ماده ۵۱ منشور ۳۲۰

II - کاربرد اقدامات تنبیهی از طریق سوانکشن ها یا نهادهای منطقه ای : ماده ۵۳ منشور ملل متحد ۳۲۲

III - سیستم امنیت جمعی ۳۲۳

الف: کاربرد زور درچارچوب سیستم امنیت جمعی ۳۲۳

فصل سوم : حقوق مخاصمات مسلحانه بین المللی ۳۲۵

I - تحول از حقوق جنگ به حقوق مخاصمات مسلحانه ۳۲۵

II - تشخیص مخاصمات مسلحانه [illegible] ۳۲۶

III - [illegible] حقوق بشر دوستانه ۳۲۷

IV - اصول بنیادین حقوق بشر دوستانه ۳۲۷

الف - حمایت از افرادی غیر نظامی درمخاصمات مسلحانه ۳۲۹

ب - حمایت از میراث تاریخی و فرهنگی درمخاصمات مسلحانه ۳۲۹

ج - گسترش دامنه حمایت از اشخاص غیر نظامی و اموال غیر نظامی ۳۳۰

د - افزایش محدودیتها درپروتکل شماره یک ۱۹۷۷ ۳۳۱

هـ - وضعیت اسراری جنگی در مخاصمات مسلحانه ۳۳۲

و - وضعیت زخمیان - بیماران و غریقان ۳۳۴

ز - تکلیف دولتها به اجرای حقوق بشر دوستانه ۳۳۶

فصل چهارم : حقوق مخاصمات مسلحانه غیربین المللی ۳۳۷

I - اجرای ماده ۳ مشترک درمخاصمات مسلحانه غیر بین المللی ۳۳۹

II - تعیین قلمرو اجرایی حقوق مخاصمات مسلحانه غیربین المللی ۳۳۹

III - حاکمیت دولتها و اجرای حقوق مخاصمات غیر بین المللی ۳۴۲

IV - مخاصمات مسلحانه غیر بین المللی در پروتکل [illegible] ژنو ۳۴۲

V - مقررات فیمابین ماده ۳ مشترک چهارکنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو و پروتکل شماره ۲ ۳۴۴

I - مفهوم مسئولیت بین المللی ۳۴۹
II - تعریف مسئولیت بین المللی ۳۵۰
III - مبانی مسئولیت بین المللی ۳۵۱
IV - مواردی که مسئولیت بین المللی دولت مطرح می گردد ۳۵۲
V - اجرای مسئولیت بین المللی ۳۵۴
VI - آثار مسئولیت بین المللی ۳۶۲

بخش دوم : سازمانهای بین المللی : (۱)

جامعه بین المللی از قدیم الایام شاهد وجود سازمانهای مختلف متشکل از دولتها بوده است . این تجمعها در ابتدا برای اهداف سیاسی ، دفاعی و یا تهاجمی بوجود میآمد . سپس جامعه بین المللی تحول یافت و ویژگی بارز آن همزیستی میان دولتها بود . این همزیستی شکل جدیدی از همکاری میان دولتها را طلب مینمود ، روابط میان دولتهای مدرن دیگر نمیتوانست محدود به رقابت و مبارزه باشد ، بلکه همکاری آنها ، که بیانگر وابستگی مشترکشان است ، نیز وارد این قلمرو گردید .

مسئله همکاری میان دولتها بعد از بحرانهای بزرگ بین المللی بخصوص بعد از دو جنگ جهانی ابعاد وسیعتری یافت . همکاری ، این آرزوی دیرین جامعه بین المللی ، در قالب سازمانهای بین المللی تبلور عینی یافت . هدف اصلی این سازمانها برقراری و حفظ صلح و امنیت در جامعه بین المللی است . در یک تعریف میتوان گفت " سازمان بین المللی تجمعی از دولتهاست که توسط آنها با یک معاهده بوجود میآید و با ارکان دائمی خود ، مستقل از دولتهای عضو ، برای منافع مشترکشان فعالیت میکند " . (۲)

---

1) international organization یا organisation internationale

2) simon - DREYFUS " Le Droit des relations internationales "
éd - CUJAS , 1989 , P . 95

باید گفت که در این قسمت فقط سازمانهای بین الدولی مورد مطالعه قرار میگیرند و سازمانهای غیر دولتی در این مقوله مورد مطالعه قرار نمیگیرند .

احسان زرخ
سایت جزوات و مقالات حقوقی
http://maghalathoghooghi.blogfa.com

فصل اول : ویژگیهای سازمانهای بین المللی

اولین ویژگی سازمانهای بین المللی اینستکه توسط دولتها برای انجام یک عمل مشترک بوجود آمده اند. بنابراین ایجاد آنها ناشی از انعقاد یک معاهده چندجانبه میباشد.

I : معاهده سندمؤسس سازمان بین المللی :

با انعقاد معاهده است که دولتها جاروجوب همکاری خودرا مشخص مینمایند. انعقاد چنین معاهده ای مانند سایرمعاهدات نیازبه تشکیل یک کنفرانس بین المللی داردتا ضمن بحث ومذاکره متنی که خالق سازمان بین المللی ، بیانگراهداف ، مقررات ونحوه کارآن است تدوین گردد. سپس دولتها با امضاء وتصویب آن متن اراده خوددرخصوص قبول تعهدات مندرج درآن رابیان مینمایند. البته نام اسنادموسس فرق دارد، ولی این تفاوت درعنوانها تغییری درماهیت آنها که یک کنوانسیون چندجانبه هستند، ایجاد نمیکند. برای مثال اسنادموسس جامعه ملل ، سازمان ملل متحد، سازمان بین المللی کاربترتیب میثاق ، منشوروا ساسنامه نامیده میشودولی تمامی آنها کنوانسیونهای چند جانبه میباشند.

درهرحال آنچه که بایدخاطرنشان کرداینستکه هیچ سازمان بین المللی بدون توافق اراده دولتها بوجودنمیآید. به همین جهت هیچ دولتی عضوسازمانی نیست مگرآنکه

اراده خودبرای عضویت درآن بیان نماید. بدینترتیب که یا ازاعضای بوجودآورنده آن یا شد یا آنکه درخواست عضویت کند.

درخصوص محتوای سندمؤسس باید گفت که آن نیز به اراده دولتها بستگی دارد که توافق خودرا در قالب مقرراتی بیان میکنند. بهمین دلیل هم سازمانهای بین المللی ازتنوع وصلاحیتهای مختلفی برخوردارند.

الف: تنوع سازمانهای بین المللی

سازمانهای بین المللی که مشخص کننده جامعه بین المللی فعلی میباشند ازتنوع زیادی برخوردارمیباشندودرزمینه های مختلفی فعالیت مینمایند. بطورکلی سازمانهای بین المللی مهم رامیتوان ازسه جهت طبقه بندی نمود.

۱ : طبقه بندی سازمانهای بین المللی به لحاظ تشکیل دهندگانشان :

دودسته سازمانهای بین المللی دراین طبقه بندی قرارمیگیرند.

۱-۱- سازمانهای بین المللی با توجه به ویژگیهای حقوقی اعضایشان:

دراین حالت سازمانهای بین المللی به سازمانهای بین المللی وسازمانهای غیردولتی تقسیم میشوند.

- سازمانهای بین المللی مرکب از تابعان حقوق بین الملل یعنی دولتها میباشند که توسط یک معاهده بوجود آمده اند. بنابراین آنها را سازمانهای بین الدولی و بین المللی میگویند. برای مثال در این مورد میتوان از سازمان ملل متحد، سازمان بین المللی کار، یونسکو، سازمان وحدت آفریقا، جامعه اروپا ..... نام برد.

- سازمانهای غیردولتی[1] مرکب از تابعان حقوق خصوصی، اعم از اشخاص حقیقی یا حقوقی دولتهای مختلف میباشند. هدف نظر که از تاسیس این سازمانها بین الدول نمیباشند. منشور اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد این سازمانها را در ۱۹۵۰ چنین تعریف میکند:

" سازمان غیردولتی به هر سازمانی اطلاق میشود که از طریق موافقتنامه بین الدولی ایجاد نشده باشد " .

برای مثال در مورد سازمانهای غیردولتی میتوان از شورای کلیساها (که از ۱۹۴۸ بیش از ۲۰۰ کلیسا را از سراسر دنیا گرد هم آورده و هدف عمده اش ایجاد وحدت میباشد) و یا صلیب سرخ بین المللی (موسسه ای است خصوصی که با قانون سوئیس اداره میشود ولی فعالیتش دارای ویژگی بین المللی است. هدفش کمک به کسانی است که در رنج هستند. این هدف را از طریق دولتها و سازمانهای بین المللی و هماهنگی با سازمانهای صلیب سرخ یا هلال احمر کشورها انجام میدهد) نام برد.

1 - Les organisations non-gouvernementales
Non-governmental organizations

۱-۲- سازمانهای بین المللی با توجه به تعداد دولتهای عضو:

در این حالت سازمانهای بین المللی را به سازمانهای جهانی و سازمانهای منطقه‌ای تقسیم میکنند. (۱)

۱-۲-۱- **سازمانهای جهانی :** سازمانهائی هستند که عضویتشان برای تمام دولتهای جهان امکان پذیر میباشد مانند سازمان ملل متحد، سازمان خواربار و کشاورزی، یونسکو و غیره.

۱-۲-۲- **سازمانهای منطقه‌ای :** سازمانهائی میباشند که عضویت دولتها در آنها براساس عامل جغرافیائی تعیین میشود، مانند سازمان وحدت آفریقا، سازمان دولتهای آمریکائی، جامعه اروپا و غیره.

سازمانهای منطقه‌ای خود به دو دسته بسته و باز تقسیم میشوند. بدین ترتیب که اگر عضویت در این سازمانها فقط برای دولتهای مشخصی باشد و هیچ دولت دیگری از آن منطقه نتواند به عضویت آن درآید آنها را **سازمانهای منطقه‌ای بسته** میگویند، درحالیکه اگر عضویت در آن برای تمام دولتها یا برخی دولتهائی که میخواهند به عضویت این سازمانها درآیند امکان پذیر باشد و دولتهای عضو دیگر عضویت آنها را میپذیرند آنها را **سازمانهای منطقه‌ای باز** میگویند.

1) Les organisations internationales ; Les organisations régionales

۲ـ طبقه بندی سازمانهای بین المللی به لحاظ نوع فعالیتشان:

در این طبقه بندی سازمانهای بین المللی به دو دسته تقسیم میشوند:

۲ـ۱ـ سازمانهای بین المللی با صلاحیت عام :

این سازمانها در تمام زمینه ها ازجمله سیاسی، فرهنگی، اقتصادی ..... وبخصوص روابط میان دولتها فعالیت میکنند که میتوان از سازمان ملل متحد یا سازمان وحدت آفریقا ..... نام برد.

۲ـ۲ـ سازمانهای بین المللی با صلاحیت محدود :

این سازمانها به لحاظ محل فعالیت و یا موضوع فعالیت به دو دسته تقسیم میشوند:

- سازمانهای با صلاحیت محدود را میتوان از لحاظ محل فعالیت درنظر گرفت که در این حال سازمانهای منطقه ای مثال بارز آن میباشند مانند شورای همکاری خلیج فارس .....
- سازمانهای با صلاحیت محدود را میتوان با توجه به تخصصی بودنشان لحاظ نمود بدین ترتیب که فقط در یک قلمرو خاصی فعالیت میکنند مانند سازمان بین المللی کار، یونسکو، و تمام نهادهای تخصصی سازمان ملل متحد.

۳ ـ طبقه‌بندی سازمانهای بین المللی به لحاظ اختیاراتشان:

دراین قسمت سازمانهای بین المللی براساس دامنه اختیارات وهدفشان تقسیم بندی میشوند.

۳ـ۱ ـ سازمانهای بین المللی با هدف همکاری بین المللی :

سازمانهای بین المللی که هدفشان همکاری بین المللی است قطعا" سازمانهای بین‌الدولی میباشندوتصمیماتشان برای دولتهای عضولازم الاتباع است .که دراینخصوص میتوان ازتمام سازمانهای بین‌المللی نام برد.

۳ـ۲ـ سازمانهای بین المللی با هدف فوق ملی : (۱)

سازمانهای بین‌المللی که هدفشان ایجادوحدت میباشندومخاطب مستقیم تصمیماتشان اتباع دولتهای عضومیباشند.این امرباعث میشودکه این سازمانها دارای ویژگی فوق ملی شوند، وامتیازاتی نسبت به دولتها داشته باشند.برای مثال میتوان ازجامعه اروپا نام برد.بایدمتذکرشدکه درساختارفعلی جامعه بین‌المللی فوق ملی بسیارنادرودامنه اختیارات فوق ملی آنها نیزمحدودمیباشد.

روابط بین‌الملل درجهان امروزنه تنها ناشی ازروابط دولتها با یکدیگرمیباشدبلکه ازروابط میان دولتهاوسازمانهای بین‌المللی وهمچنین ازروابط میان سازمانهای بین‌المللی با یکدیگرنیزناشی میگردد.بهمین لحاظ نیزتابعان حقوق بین‌الملل دیگرمحدودبه دولتها نبوده بلکه سازمانهای بین‌المللی نیزدراین‌قلمروجای دارند.

1) Supranational

فصل دوم : سازمانهای بین المللی بعنوان تابعان حقوق بین الملل :

هر سازمان بین المللی دارای حیاتی مستقل از دولتهای تشکیل دهنده اش میباشد. این نهاد با سند موسس خود ابزارهای حقوقی لازم برای فعالیت را نیز در اختیار دارد. یعنی سازمانهای بین المللی چون تحقق بخشیدن به هدفی که برایشان ترسیم گردیده است دارای شخصیت حقوقی میباشند. بعبارت واضح تر آنها تابعان حقوق بین الملل هستند

۱ : شخصیت حقوقی سازمانهای بین المللی :

سازمانهای بین المللی نهادهائی منفک از دولتها میباشند و برای انجام وظایفشان مجبورند که ابزارهای حقوقی لازم را در اختیار داشته باشند. این امر بصراحت در اکثر اسناد موسس این سازمانها و بخصوص در منشور سازمان ملل متحد پیش بینی شده است. ماده ۱۰۴ منشور ملل متحد اشعار میدارد " سازمان در خاک هریک از دولتهای عضو از اهلیت حقوقی که لازمه فعالیتها و رسیدن به اهدافش میباشد برخوردار است ".

- دیوان بین المللی دادگستری در نظر مشورتی خود در قضیه خسارات وارده به سازمان ملل متحد اعلام نمود که " سازمان یک شخص بین المللی است ..... به این مفهوم که سازمان یک تابع حقوق بین الملل است. اهلیت داشتن حقوق و تکالیف بین المللی را دارد و همچنین دارای اهلیت استیفای حقوق خود از طریق ادعای بین المللی میباشد". (۱)

1) CIJ , Recueil, 1949 , Dans L'avis consultatif relatif à la réparation des dommages subis au service des N.U.

بنابراین سازمانهای بین‌المللی با شخصیت حقوقی همانند دولتها میتوانند دارای حقوق و تکالیف شوند و این امر باعث میگردد که آنها، در کنار دولتها، تابعان حقوق بین‌الملل باشند.

درعمل، شخصیت حقوقی سازمانهای بین‌المللی هم در نظم حقوقی داخلی دولتها و هم در حقوق بین‌الملل قابل تصور است یعنی در نظم حقوقی که این سازمانها میتوانند در آنها فعالیت نمایند.

الف ـ شخصیت حقوقی در حقوق بین الملل :

برای تعریف دامنه و محتوای شخصیت حقوقی سازمانهای بین المللی باید قبل از هر چیز به حقوق بین الملل متوسل گردید. درواقع، سازمانهای بین‌المللی از قسمت اعظم صلاحیتهای بین المللی که برای دولتها شناخته شده اند برخوردار میباشند. بهمین جهت آنها دارای اختیاراتی بشرح ذیل میباشند:

۱ـ اختیار برقراری روابط دیپلماتیک :

سازمانهای بین‌المللی نه تنها با دولت مقر و دولتهای عضو خود بلکه با یکدیگر نیز روابط دیپلماتیک برقرار مینمایند. ماموران سازمانهای بین المللی در خاک کشوری کار میکنند یا در حالت ماموریت میباشند همانند ماموران سیاسی میباشند یعنی از مزایا و مصونیتهای دیپلماتیک برخوردار هستند. همچنین سازمانهای بین‌المللی پذیرای نمایندگان دولتها در مقر خود میباشند. دولتها در مقر سازمانهای بین المللی مثل سازمان ملل متحد

در نیویورک ، جامعه اروپا در بروکسل یا یونسکو در پاریس نمایندگی دائمی ایجاد مینمایند که در هنگام شروع کار خود اعتبارنامه شان را تقدیم رئیس بخش اداری (دبیرکل سازمان ملل متحد یا مدیرکل یونسکو یا سازمان بین المللی کار) مینمایند .

۲ ـ اختیار انعقاد معاهدات :

سازمانهای بین المللی موافقتنامه های زیادی را با دولتها در تلمرو صلاحیت خود منعقد مینمایند . معمولا" اولین معاهده ای که سازمانهای بین المللی منعقد مینمایند با دولت میزبان میباشد که شرایط حضور شان در سرزمین دولت کارشان را مشخص میسازد .
سازمانهای بین المللی در روابط فیمابین خود نیز از اختیار انعقاد معاهده برخوردار میباشند. برای مثال نهادهای تخصصی با انعقاد معاهده دوجانبه با سازمان ملل متحد چنین اختیاری را کسب نموده اند . سازمانهای بین المللی همچنین بعنوان متعاهدین کنوانسیونهای چندجانبه نیز میباشند برای مثال جامعه اقتصادی اروپا به عضویت چندکنوانسیون که تحت نظر شورای اروپا منعقد شده درآمده است .

۳ـ اختیار طرح دعوی بین المللی:

دیوان بین المللی دادگستری چنین اختیاری را بصراحت برای سازمان ملل متحد شناخته است . دیوان در نظر مشورتی خود (در قضیه خسارات وارده به سازمان ملل متحد متعاقب قتل کنت برنادت) به این سئوال که آیا سازمان ملل متحد اهلیت دارا شدن حقوق وتکالیف را دارد یا خیر پاسخ مثبت داد .

درمورد داشتن حق کاربرد اجبار توسط سازمان بین المللی باید گفت که این امر بستگی به دولتهای بوجود آورنده سازمان دارد.

درواقع، سازمانهای بین المللی، بعنوان تابعان حقوق بین الملل، با کاربرد این اختیارات اراده خودکه منفصک از اراده دولتهاشت را اجراء میکنند. بنابراین عملکرد آنها مستقل میباشد. معذالک این عملکرد بستگی به دولتهای عضو دارد چونکه تصمیمات نهایتا "توسط دولتها اتخاذ میگردد.

ب - شخصیت حقوقی درحقوق داخلی

درعمل، فعالیت سازمانهای بین المللی درحقوق داخلی دولتها هم مطرح میشود. اهلیت حقوقی سازمانهای بین المللی نه تنها درنظم بین المللی مطرح است (مانند انعقاد معاهدات .....) بلکه درنظم داخلی نیز مطرح میباشد (مانند اهلیت قراردادی .....).

یک سازمان بین المللی باید درنظم حقوقی داخلی دولتها از امتیازاتی که لازمه انجام وظایف روزمره اش است برخوردار باشد. " این امر میتواند هم دراساسنامه سازمان وهم بخصوص درقرارداد مقر که میان سازمان ودولتی که سازمان درآن قرارداردپیش بینی شود. برای مثال ماده ۳۹-اساسنامه سازمان بین المللی کار اشعار میداردکه سازمان " اهلیت قراردادی، کسب اموال منقول وغیرمنقول، اقامه دعوی " را داردمیباشد.، یا قرارداد مقرمنعقده میان فرانسه ویونسکوبرای این سازمان قائل به شخصیت مدنی

واهلیت میباشدواعلام میداردکه سازمان دارای اهلیت " قراردادی. کسب اموال منقول وغیرمنقول . اقامه دعوی " میباشد.

یک سازمان بین المللی بطورروزمره اعمالی راکه درتنظم وحقوق داخلی قراردارد راانجام میدهدکه ازآنجمله انعقاد قراردادبااشخاص حقیقی یاحقوقی مستقردردولت مقرمیباشد. برای مثال قراردادمنعقده میان یک سازمان بین المللی ویک شرکت جهت خریدمقداری وسائل . قراردادیست که تابع حقوق داخلی ودولت مقرمیباشد. بنابراین سازمانهای بین المللی فعالیت{خاص خودرادارندوبرای انجام آنها داشتن شخصیت حقوقی بیک ضرورت محض است درهمین حال شخصیت حقوقی سازمانهای بین المللی بیشتر ازدولتهای تشکیل دهنده اش میباشد.

II : چارچوب فعالیت سازمانهای بین المللی :

چهارچوبی که یک سازمان بین المللی درآن به فعالیت میپردازدتوسط دولتها درهنگام ایجادش مشخص میگردد. بطورکلی این چارچوب رامیتوان درسه قسمت مطالعه نمود:

- ارکان دائمی — صلاحیتها — وسایل

الف - ارکان دائمی :تمام سازمانهای بین المللی دارای ارکان دائمی هستندکه نحوه کارشان توسط اساسنامه سازمان مشخص میشود.

ارادهسازمان مبنی براتخاذتصمیم واجرای آن عملی است که خاص

سازمان بوده وبه دولتهای عضوارتباطی ندارد.. ورکن تصمیم گیرنده بنام سازمان عمل میکندونه بنام دولتهای عضو.
ترکیب ارکان برحسب نوع نمایندگان دولتی ازیکدیگرمتفاوت است.

۱ـ ارکانی که نمایندگان دولتها درآنها تحت اوامردولتهای خودمیباشندمانندشورای امنیت سازمان ملل متحد.

۲ـ ارکانی که ماموریتش فقط بنام سازمان عمل میکنندکه همان کارمندان بین المللی میباشند. مانندکارمندان دبیرخانه سازمان ملل متحد.

۳ـ ارکانی که کارشناسان آنها نه بنام سازمان ونه به نام دولت متبوع خودفعالیت میکنند. مانندکمیسیون حقوق بین الملل.

ساختارسازمانهای بین المللی براساس نقش واهدافی که ایجادکنندگان آنها برایشان تعیین میکنندازیکدیگرمتفاوت میباشند. بنابراین یافتن ویژگیهای عمومی برای تمام سازمانهای بین المللی امری بیهوده است. فقط میتوان به بیان ویژگی کلی بسنده نمود که تمام سازمانهای بین المللی دارای ارکان عمومی(که شامل نمایندگان تمام دولتها میباشند) وارکان محدود (که فقط شامل نمایندگان چنددولت میشود). ارکانی که بطور ادواری تشکیل میشوندویک دبیرخانه دائمی میباشند.
بعلاوه . بایداین مسئله رامتذکرشدکه اسنادموسس سازمانهای بین المللی به این ارکان اصلی اختیارایجادارکان فرعی رااعطا کرده اند. یعنی یک سازمان بین المللی که درحال فعالیت است میتواندبا تصمیم اکثریت یک نهاددیگری رابوجودآوردکه دارای

تشکیلات، صلاحیت و حتی ارکان خاص خود باشد. معهذا این نهاده سازمان ملل، بخصوص از نظر بودجه وابسته است. ارکان تشکیل دهنده سازمان طبق اساسنامه اش دارای صلاحیت و امتیازهای لازم برای انجام وظایف محوله میباشند.

ب - صلاحیتها: این صلاحیتها در جهت تحقق بخشیدن به اهدافی است که سبب شده تا دولتها گردهم جمع شوند و یک سازمان بین المللی را بوجود آورند. بنابراین با توجه به اینکه اهداف متفاوت میباشد، این صلاحیتها نیز هم از نظر گستره و هم از نظر محتوی متفاوت میباشند.

۱- گستره حقوقی صلاحیتها:

گستره صلاحیتهای سازمانهای بین المللی با توجه به اینکه دارای قدرت واقعی تصمیم گیری باشند، یا اینکه فقط حق توصیه داشته باشند و یا اینکه کاملا" جنبه مشورتی داشته باشند میتواند متفاوت باشد.

۲- محتوی صلاحیتها:

محتوی صلاحیتهای اعطائی به سازمانهای بین المللی عبارت از عمل به هدف و وظیفه هر سازمان میباشد.
برای مثال میتوان از حفظ صلح در مورد سازمانهای بزرگ سیاسی مثل ملل متحد، از بهبود شرایط زندگی در صحنه های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی در مورد سازمان بین المللی

کار، سازمان بهداشت جهانی، سازمان خواربار و کشاورزی، یونسکو، از همکاری در زمینه های اقتصادی و مالی با صندوق بین المللی پول، بانک جهانی برای بازسازی و توسعه یا سازمان ملل متحد برای توسعه صنعتی، از همکاری و وحدت اقتصادی مثل جامعه اقتصادی اروپا نام برد.

اجرای صلاحیتهای سازمانهای بین المللی در اشکال مختلف تبلور میابد. معذالک باید گفت که هر نوع قاعده ای که برای اجراء در نظر گرفته شود در نهایت این عمل خود سازمان است و نه عمل انفرادی هریک از دولتهای عضو. بنابراین فعالیت یک سازمان بیان کننده اراده آن سازمان است که توسط ارکان آن انجام میشود.

ج - وسایل : هر سازمان بین المللی برای انجام وظایف محوله باید بتواند وسائل لازم را در اختیار داشته باشد. مهمترین وسائلی که یک سازمان مختص به خود دارد پرسنل و بودجه میباشند.

۱- پرسنل :

پرسنل هر سازمان بین المللی توسط خود آن سازمان استخدام میشوند و فقط وابسته به آن سازمان میباشند. پرسنل آن بعنوان " کارمندان بین المللی" محسوب میشوند و مستقل از دولت متبوع خود میباشند. کارمند بین المللی از مصونیتها برخوردار میباشد بدون آنکه این مصونیتها همانند مصونیتهای دیپلماتها باشد. این مصونیتها در قراردادهای منعقده میان سازمانهای بین المللی و دولتها تعیین میشود. این قراردادها یا قراردادهای مقر میباشند یا قراردادهای عمومی که بدینمنظور منعقد میگردند. در اینخصوص ماده ۱۰۰

منشورملل متحد دولتها را مکلف میکنندکه " ویژگی بین المللی اعمال دبیرکل وپرسنل اورا " رعایت نمایندو" سعی نکنندآنها را درانجام وظایفشان تحت تاثیرقراردهنـــد".
بعلاوه از۱۹۴۶ یک کنوانسیون عمومی درخصوص مصونیتها ومزایای پرسنل سازمان ملل متحد بتصویب رسیده است که با کنوانسیون ۱۹۴۷ درخصوص پرسنل نهادهای تخصصی ملل متحدکامل گشت .
باید دقیقا " میان اشخاصی که درعملکردسازمان مشارکت میکنندقائل به تفکیک شـــد چون عده ای ازآنها کارمندان خودسازمان میباشندوعده ای دیگرنمایندگان دولتهای عضو هستند... [illegible]

۲ـ بودجـــه :

بودجه سازمان شامل منابع مالی خاص سازمان میباشدکه سازمان آنرا آزادانه ومستقـــل ازدولتهای عضوبکارمیبرد .
بودجه سازمانهای بین المللی میتواندازمنابع مختلف تامین گردد :

۲ـ۱ـ قاعده کلـــی :

طبق قاعده کلی بودجه سازمان ازمشارکت مالی دولتهای عضوتامین میگردد .سهم هریـــک ازدولتها براساس وضعیت وامکانات آنها محاسبه میشود . دراین موردمیتوان ازبودجـــه سازمان ملل متحدنام بردکه توسط دولتهای عضوتامین میگردد .

۲-۲- استثنـــــائات :

درمواردی بودجه سازمانها به طریقی غیرازمشارکت دولتها تامین میگرددکه میتوان موارد ذیل را درنظرگرفت :

- بودجه سازمان ازفعالیت خودآن سازمان کامل میگردد. برای مثال میتوان ازیونیسف (صندوق ملل متحدبرای کمک به کودکان) نام برد. که بافروش کارت تبریک مقداری ازبودجه خودرا تامین مینماید.

- بودجه برخی سازمانها مستقیما " ازمشارکت مالی اتباع دولتهای عضوتامین میگردد. برای مثال درصدی از مالیاتهائی (مالیات برارزش افزوده) که مردم دراروپـــا دراثرخریدخودپرداخت مینمایند. به جامعه اقتصادی اروپا پرداخت میگردد. کنترل کامل این بودجه توسط سازمان سبب سوءظن دولتها شده است. که دراینمورد پارلمان اروپا نمونه بارزی است.

با توجه به مطالب فوق وبخصوص باعنایت به تبعیت سازمانهای بین المللـــــــی ازقواعدحقوق بین الملل بایدبدون شـــک گفت که این سازمانها ، همانندولتها ، ازتابعان حقوق بین الملل محسوب میشوند.

بخـــش سـوم : فـــرد (۱)

درکناردولت وسازمانهای بین المللی ، مدتهاست که فردنیزبعنوان تابـــع حقوق بین المللی مطرح شده است .آنچه که دراینخصوص اهمیت داردتاثیرعوامل ایدئولوژیک میباشد .

درواقع دکترین حقوق بشرمبتنی برایدئولوژی لیبرال دموکراتیک میباشد ، که عمدتا "توسط دولتهای غربی بخصوص ایالات متحده آمریکا وچنددولت آمریکای لاتین مطرح شده است .ایـــن دکترین نه تنها منجربه تدوین تعدادمعاهدات بین المللی درزمینه حمایت ازحقوق بشر شـده است ، بلکه نتیجه اش آنستکه به فرداین امکان رامیدهدتادرصورت تخطی به حقوقش توســط دولتها ،ازآنها درمحاکم بین المللی شکایت نماید .اگرچه اکثردول جهان به دکترین غربـــی حقوق بشرپیوسته اندولی نتیجه آن رانپذیرفته اند . بنظرآنها حاکمیت دولت بایدهمیشه برتـر باشدوفردفقط میتواندرنظام حقوقی داخلی مدعی دولت گردد .

کشورهای سوسیالیستی (آنزمان که وجودداشتند) معتقدبودندکه فردنمیتواندتابع حقـــوق بین الملل باشدواعتقاددداشتندکه غرب باطرح این موضوع درواقع میخواهددراموردا خلـــی دولتهای دیگردخالت کندواین درتعارض بااصـــل مهم حقوق بین الملل یعنـــــی " اصل عدم مداخله " مـــــــیباشد .بعدازاین مقدمه لازم است که محتوای حقوق بشـــر بررسی شود .

فصل اول : محتوای سنتـــی حقـــوق

درعمل تاپایان جنگ جهانی اول افرادتحت سلطه مطلق دولتها قراردا شتندحقوق بین الملـل افرادرافقط بعنوان اتباع دولتها لحاظ مینمود .درخلال جنگها نیزحقوق افرادبطورعینی رعایت نمیگردیدمگرآنکه دولت متبوع آنها اقدام به حمایت سیاسی مینمود .مبنای قواعدحقوقی درخصـــوص افراددراین دوره عبارت ازالزام دولتها به حفظ شهروندان خودبود .

1- Individu

نتیجه طبیعی این امر آن بودکه افراد فاقد تابعیت از هیچگونه حمایت بین‌المللی برخوردار نبودند. بنابراین، در این عصر، نقش افراد در روابط بین المللی فقط محدود به برخورداری از بعضی از معاهدات بین المللی میشد (مانند معاهده تجارت و بحر پیمائی)، و یا بعنوان مبنائی برای عمل دولتها قرار میگرفت (مانند قاعده عرفی تضمین کننده حق دولتها در حمایت سیاسی).

فصل دوم: گرایشات جدید در حقوق بشر بعد از جنگ جهانی اول:

دولتها، بعد از جنگ جهانی اول، رفته رفته به اتباع تحت سلطه خود اجازه دادند که نقش محدودی را در جامعه جهانی بعهده بگیرند. این گرایش از زمانی آغاز شد که بنیانگذاران سازمان بین المللی کار برای سندیکاهای کارگری و کارفرمائی این حق را قائل شوند که آنها بتوانند، مدعی اجرای کنوانسیونهای سازمان بین المللی کار توسط دولتها شوند. این مسئله در شناخت حقوق اقلیتها (نژادی، مذهبی و زبانی) تحول عمیقی محسوب میگردید. در مورد اقلیتها نیز پیش بینی شده بود که سرپیچی کنندگان هریک از آنها میتوانستند، در صورتیکه بنظر شان دولتها تعهدشان را نسبت به آنها عمل نمیکردند، به ارکان ذیصلاح جامعه ملل رجوع کنند.

هدف این دو پدیده نوین یعنی کنوانسیونهای سازمان بین المللی کار و معاهدات بین‌المللی مربوط به اقلیتها عبارت از حفظ حقوق کارگران یا کارفرمایان و اقلیتها است و این مقررات حاوی تعهدات متقابل دولتها و افراد نسبت به یکدیگر نیست بلکه شامل تعهداتی است که دولت نسبت به حفظ حقوق افراد داشته و مکلف است در نظم حقوقی داخلی خود آنها را لحاظ نماید. در نتیجه اگر افرادی که مستقیماً ذینفع از این کنوانسیونها هستند اجازه اعتراض نداشته باشند عملاً این کنوانسیون به کاغذپاره‌ای تبدیل میشوند.

معذالک عمل با تئوری چندان همسوئی نداشته است. سندیکاهای کارگری و کارفرمائی بندرت شکایتی را تسلیم سازمان بین المللی کار کرده و اقلیتها نیز بهره کمی از حقوق حقه خود برده‌اند. شاید هنوز شرایط تاریخی لازم برای این توسعه حقوقی مهیّا نشده است.

فصل سوم : حقوق بشر بعد از جنگ جهانی دوم :

بعد از جنگ جهانی دوم حمایت از فرد از رشد سریعی برخوردار گردید. دیگر مسئله حمایت از افراد، در سطح بین المللی، بعنوان اعضای یک اقلیت و گروه خاصی مطرح نبود بلکه حمایت از آنها بعنوان نوع بشر و بصورت منفرد مطرح شد.

علت اصلی این تغییر مهم اعتقاد قدرتهای پیروز در جنگ جهانی دوم بود که تهاجم نازی و وحشیگری آنرا ناشی از فلسفه‌ای میدانستند که مبتنی بر عدم احترام به مقام والای انسانی بود یکی از راههای پیشگیری از چنین جنایاتی اعلام برخی هنجارهای بنیادینی در مورد احترام به حقوق بشر بود. این عمل توسط قدرتهای غربی بخصوص ایالات متحده آمریکا انجام شد. علت آنهم اینستکه فلسفه سیاسی تمام آنها و قوانین اساسی تعدادی از این کشورها مبتنی بر " اعلامیه حقوق " بود. بنابراین برایشان طبیعی بود که مفاهیم و اعتقادات داخلی خود را به جامعه جهانی تحمیل نمایند.

این نظر از طرف اتحاد شوروی نیز مورد قبول قرار گرفت. در اینحال دولتهای سوسیالیستی همراه دولتهای غربی در کنفرانس سانفرانسیسکو مقرراتی را در مورد حقوق بشر با منشور ملل متحد کردند!

توجه جامعه بین المللی به حقوق بشر سبب شد که، بعد از جنگ جهانی دوم، اصول مندرج در اساسنامه سازمان بین المللی کار مجددا " تائید گردد و مکانیسمهای اجرائی آن تقویت گردد.

از طرف دیگر بجای معاهدات در مورد اقلیتها که اجرایشان از قبل از جنگ جهانی دوم متوقف شده بود تعدادی کنوانسیون در مورد حقوق بشر به تصویب رسید. این کنوانسیونها بجای گروههای متشکل از افراد خود افراد را مورد حمایت قرار میدهند. برخی از این کنوانسیونها به ذینفعان خود اجازه میدهد که از دولتها پاسخ اعمال خلافشان را بخواهند. بدینترتیب فرد میرود تا حدودی دارای شخصیت بین المللی شود.

۱ـ ماده یک منشور ملل متحد بیانگر اهداف سازمان ملل متحد است. این ماده در بند سه خود یکی از اهداف سازمان را توسعه و تشویق به احترام به حقوق بشر میداند. این بند اشعار میدارد:

" تبلور همکاری بین المللی از طریق حل مسائل بین المللی اقتصادی، اجتماعی، فکری یا بشردوستانه و همچنین با توسعه و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادیهای بنیادین برای همه بدون تمایز از حیث نژاد، جنس، زبان یا مذهب ".

لازم است که در اینجا میان قواعدمصوب درسطح جهانی وقواعدمصوب درسطح منطقه‌ای قائل به تفکیک شد.

I- حقوق بشردرسطح جهانی

درموردقواعدبین المللی باید ابتدا ازپروتکل اختیاری منضم به میثاق بین المللی حقوق مدنی وسیاسی مصوب ۱۹۶۶ سازمان ملل متحدنام برد. طبق ماده یک این پروتکل، اتباع یک دولت متعاهدکه مدعی قربانی تجاوزدولت خودبه یکی ازحقوق مندرج درمیثاق شده اندمیتوانندگزارشات خودرا به کمیته حقوق بشر[1] بدهند. کمیته مزبوراجازه دارد، بعدازبررسی گزارشات واحیانا" پاسخ دولت خاص، مسیجه را به دولت وفرد مدعی اعلام دارد. یک چنین حقی نیزدرماده ۱۴ کنوانسیون مربوط به محوتبعیض نژادی مصوب ۱۹۶۵ ودرماده ۲۲ کنوانسیون علیه شکنجه مصوب ۱۹۸۴ پیش بینی شده است.

همچنین برخی ازقطعنامه های مصوب سازمان ملل متحدیا یونسکوبه افرادیاگروههای متشکل ازافرادامکان مراجعه به ارکان سازمان ملل رامیدهد. برای مثال میتوان از قطعنامه های مصوب شورای اقتصادی اجتماعی ملل متحدمورخ ۱۹۶۷ و۱۹۷۰ نام برد. این قطعنامه ها مکانیسم هائی راجهت بررسی گزارشات رسیده ازافرادی که مدعی تجاوزات آشکاربه حقوق بشرهستندرا پیش بینی کرده است.

آئین رسیدگی پیش بینی شده در ۱۹۶۷ بوسیله قطعنامه ۱۲۳۵ (XLII)محرمانه نمیباشدومبنای آن کمیسیون حقوق بشرسازمان ملل متحداست. این کمیسیون میتواند گزارشات رسیده ازافرادکه توسط زیرکمیسیون مبارزه برعلیه اقدامات تبعیضی وحمایت ازاقلیتها به آن میرسدرا بررسی نماید.

ششماه بعدازبررسی موارد رسیده وتشخیص اینکه تجاوزآشکاری به حقوق بشرشده است، نتیجه میگیردکه دولت موردنظرمتهم به تجاوزمیباشد.، دراینحال میتواندیاازآن دولت بخواهدکه به این تجاوزات خاتمه دهند،یا قطعنامه ای راعلیه آن صادرنماید، و یا ازمجمع عمومی سازمان ملل بخواهدکه، ازطریق شورای اقتصادی واجتماعی خود،

---

۱) کمیته حقوق بشرطبق ماده ۲۸ میثاق حقوق مدنی وسیاسی بوجودآمده است.

هرگونه تصمیمی که لازم است اتخاذ کند قطعنامه ۱۵۰۳ (XLVIII) مصوب شورای اقتصادی اجتماعی ملل متحد در ۱۹۷۰ تقریبا" همین اختیارات را به کمیسیون تفویض مینماید.، تنها تفاوتش آنستکه آئینی که ایجاد نموده است محرمانه میباشد.

II - حقوق بشر در سطح منطقه‌ای :

مهمترین اسناد مربوط به حقوق بشر در سطح منطقه‌ای عبارت از کنوانسیون اروپائی حقوق بشر مصوب ۱۹۵۰ میباشد که سیستم بسیار پیچیده و پیشرفته‌ای را در زمینه حمایت از حقوق بشر ایجاد نموده است. طبق ماده ۲۵ این کنوانسیون هر شخص حقیقی، هر سازمان غیردولتی و یا هر گروه متشکل از افراد که مدعی است که قربانی تجاوز یکی از دولتهای عضو به حقوق شناخته شده در این کنوانسیون است میتواند از کمیسیون اروپائی حقوق بشر درخواست رسیدگی نماید. ویژگی بارز این آئین آنستکه مدعی در مراحل مختلف رسیدگی حضور دارد. او حتی از نمایندگی پرونده در برابر دیوان اروپائی حقوق بشر برای صدور رای ارسال میگردد میتواند در جلسات دیوان حضور یابد معذالک در این مرحله دیگر بطور رسمی طرف اختلاف نمیباشد.
سند دیگر منطقه‌ای در زمینه حقوق بشر کنوانسیون آمریکائی حقوق بشر مصوب ۱۹۶۹ میباشد که ماده ۴۴ آن اشعار میدارد" هر شخص یا گروهی از اشخاص و هر نهاد غیردولتی قانونی شناخته شده در یک یا چند دولت عضو سازمان دولتهای آمریکائی میتوانند درخواست خود را در خصوص لغو تجاوز و یا شکایات خود در خصوص تجاوز از مقررات این کنوانسیون بوسیله یک دولت عضو را به کمیسیون ارائه نماید".

III - محدودیتهای اصلی وارد بر وضعیت بین المللی فرد:

وضعیت فرد در حقوق بین المللی دارای محدودیتهائی بشرح زیر میباشد:

الف - حق فرد فقط محدود به دادخواهی یعنی تسلیم شکایت و یا دادن گزارش میباشد.، و حقی در جریان رسیدگی ندارد (تنها استثناء وارد در کنوانسیون اروپائی حقوق بشر مصوب ۱۹۵۰ پیش بینی شده است).، همچنین حقی در اجرای تصمیم بین المللی که بنفع وی میباشد ندارد. همینکه سازمان بین المللی بدنبال شکایت یا گزارش فردی اعلام نمود که دولتی به حقوق بشر تجاوز نموده است، سرنوشت شاکی در دست دولت متهم

باقی میماند.. بنابراین ختم تجاوزوجبران خسارات ناشی ازعمل مجرمانه بطور گسترده بهحسن نیت آن دولت بستگی دارد.

ب - حق دادخواهی فقط توسط معاهدات و(دربرخی حالات توسط قطعنامه ها پیش بینی شده است .بنابراین این حق فقط محدودبه مواردیستکه دراین اسناد ذکرشده اند مانندروابط حرفه ای.

ج - تمام دولتهای عضومعاهدات که این حق دادخواهی راپیش بینی کرده اندنمیپذیرند که مسئولیت آنها توسط افرادمطرح گردد. برای اینکه معاهدات توسط دولتها تصویب گرددمعمولا" اختیارات سازمانهای بین المللی کنترل کننده شکایات افراد دربخشهای خاصی ازمعاهدات قرارداده میشوند،دراینحال این بخشها فقط درمورد دولتهائی اجرا میگرددکه آنها راپذیرفته وخودرا تحت مکانیسم های نظارتی قرارداده اند. دولتهای سوسیالیستی درزمان حیات خوداین مسئله رانپذیرفتندکه افرادبتوانند از آنها درسازمانهای بین المللی شکایت کنند.بطورکلی دولتهای غربی بعلاوه چند دولت ازآمریکای لاتین ، آفریقا و آسیا هستندکه صلاحیت سازمانهای بین المللی برای بررسی شکایات افراد پذیرفته اند.

د - ضعف دیگری که بازدرموردافرادوجوددارد آنستکه مکانیسم هائی که آنها میتوانند استفاده نمایندبا مکانیسمهای موجوددرحقوق داخلی کاملا"متفاوت است .بدین معنا که مکانیسمهای مورداستفاده افراددرحقوق بین الملل مکانیسمهای نظارتی است ونه حقوقی . بعلاوه نتیجه حاصل ازکاربرداین مکانیسمها محاکمه واقعی دولت خاطی نیست بلکه تنها منجربه نشرگزارش یاصدورتوصیه نامه ای ازطرف سازمان بین المللی رسیدگی کننده میشودوهیچ تصمیم حقوقی اجباری اخذنمیگردد. (البته کنوانسیون اروپائی حقوق بشروکنوانسیون آمریکائی حقوق بشردراین مورداستثناء میباشند).
درایحال روشن است که نقش افرادبسیارمحدودمیباشد.بعلاوه تمام این حقوق نیز بستگی به اراده دولتها دارد.اگرروزی دولتی تصمیم گرفت که ازمعاهده ای درموردحقوق بشرکناره گیری نماید، دراینصورت افرادازحقوق پیش بینی شده در آن معاهده محروم خواهندشد.
همچنین است اگردولتی که عضویک معاهده است صلاحیت سازمانهای بین المللی .که طبق آن معاهده بررسی کننده شکایت

افراد هستند، را نپذیرد در اینحال دیگر نمیتوان چنین دولتی را، درصورت تجاوز به حقوق بشر، درصحنه بین المللی مورد خطاب قرار داد.

معهذا، علیرغم این ضعفها نباید نقش افراد را در صحنه بین المللی نادیده گرفت: در درجه اول نباید فراموش کرد دولتها به آسانی از امتیازات ناشی از حق حاکمیت خود بر روی افراد تحت سلطه شان چشم پوشی نمیکنند. نظر به ساختار فعلی جامعه بین المللی و اینکه دولتها دارای قدرت اصلی هستند شناخت حقوقی هر چند محدود برای افراد خود پیشرفت قابل توجهی محسوب میشود.

در مرحله دوم هر یا رکدا فراد حق خود میدانند که شکایتی را به سازمانهای بین المللی ببرند میتوانند از این حق مستقل از تابعیت خود، اعم از اینکه اتباع دولت تجاوزگر باشند یا نباشند، استفاده نمایند. بنابراین این حق تضمین شده برای اشخاص حقیقی بعنوان نوع بشر میباشد.

هیچ رابطه تابعیتی یا وابستگی دیگری بحساب نمیآید و این بخودی خود یک نوآوری قابل توجهی میباشد.

در وهله سوم این را باید خاطرنشان کرد دولتهائی که صلاحیت سازمانهای بین المللی را جهت بررسی شکایات افراد پذیرفته اند به تصمیمات این سازمانها نیز تن میدهند.

ضمنا" باید متذکر گردید که مکانیسمهای بین المللی موجود در قلمرو حقوق بشر چندان ضعیف از مکانیسم های پیش بین شده برای اجرای حقوق بین الملل نمیباشد.

آنچه بعنوان نتیجه میتوان گفت اینستکه افراد همانند سازمانهای بین المللی عنوان شخصیت حقوقی بین المللی را کسب نمیکنند و برتالب دولتها متشکل گردند. سازمانهای بین المللی، درنهایت افراد فقط از حقوقی برخوردارند که دولتها به آنها اعطا مینمایند. از این دیدگاه سازمانهای بین المللی همانند افراد میتوانند بعنوان تابعان فرعی حقوق بین الملل محسوب گردند. این معنا نیز مستفاد میگردد که سازمانهای بین المللی و افراد جزا بزاری در دست دولتها نیستند. حیات آنها در عرصه بین المللی بستگی به اراده دولتهائی دارد که آنها را ایجاد نموده اند.

همچنین میتوان گفت که افراد، همانند سازمانهای بین المللی، وجود بین المللی شان بستگی به معاهداتی دارد که توسط دولتها تدوین میگردد. درحالیکه دولتها تابعان اصلی حقوق بین الملل محسوب میشوند وجودشان مستقل از هرگونه تصمیم تابع دیگریست. تفکیک دیگری که بازمیتوان میان افراد و سازمانهای بین المللی از یکطرف و دولتها از طرف دیگر قائل شد، براساس اهمیت هریک از تابعان و موضع کم و بیش مرکزی آنها در ساختار فعلی جامعه بین المللی است. براساس این دیدگاه میتوان دو دسته تابع در حقوق بین الملل تعیین نمود تابعان اولیه و تابعان ثانوی. تابعان اولیه همان دولتها میباشند درحالیکه تابعان ثانوی شامل افراد، سازمانهای بین المللی و سایر تابعان بین المللی میباشد%

بخش چهـــــارم

شرکتهای فراملـــــی

تعریف :

بنظر میرسد که عبارت شرکتهای فراملی صحیحتر از اصطلاح چندملیتی باشد زیرا در عبـــارت اخیر بنظر می‌آید که شرکت دارای تابعیت است درحالیکه اصطلاح "**فراملی**" بیانگر نوعـــی استقلال برای شرکتها نسبت به شعب خود در خاک دولتهای مختلف میباشد.

اگرچه اصطلاح شرکت در وهله اول بیانگر یک نهاد حقوق خصوصیست ولی در عین حال میتوانـــد دارای ویژگی اجتماعی بوده، نهادهای مختلف حقوقی را در قالب گروه فراملی گرد آورد. در شکـــل اخیر اصطلاح "**شرکت**" در برگیرنده اشخاص حقوقی زیادی است که با یکدیگر نهادهائی را بوجـــود می‌آورند و دارای فعالیتهای اقتصادی در بسیاری از کشورها میباشند. این نهادهای حقوقی مستقـــل (شرکتهای فراملی) برای انجام فعالیتهای خود طبق قانون دولتهائی موجودیت می‌یابند که محـــل انجام فعالیتهایشان میباشد.

ترجمه در عمل شرکت فراملی یک گروه فراملی از شرکتهاست ولی چنین ویژگی نمیتواند از نظر حقوقی تعیین کننده باشد زیـــرا میتوان تصور نمود که تنها یک نهاد حقوقی، حتی یک شخص خصوصی است که فعالیتهای خود را در بسیاری از دولتها توسط نمایندگیها یا شعب خود که فاقد شخصیت حقوقی هستند اداره می‌کنـــد. بهمین دلیل است که اصطلاح "شرکت فراملی" به گروه فراملی شرکتها ترجیح داده میشود.

فصـــل اول

حاکمیت حقوق داخلی دولتها بر شرکتهای فراملـــی

۱ شرکتهای فراملی، چه براساس حقوق عمومی شکل بگیرند و چه براساس حقوق خصوصی، طبـــق

حقوق داخلی یك دولت بوجود میآینـــد ۰ در این حالت این شرکتها فرقی با سایر شرکتهای تجـــاری نداشته و همانند آنها دارای شخصیت حقوقی در نظم حقوقی آن دولت میباشند ۰ تعییـــن قانون حاکم بر این شرکتها یك مسئله حقوق بین الملل خصوصی است که بحث آن خارج از قلمرو مطالعاتی مـــا میباشند ۰

در خصوص گروه شرکتهـــای فراملی باید گفت که این شرکتها در برنامه ریزی کلی تابع شرکت مادر میباشند که قدرت واقعـــی برای کنترل آنها را در دست دارد ۰ در حقوق داخلی کشورها مقررات زیادی در مورد تنظیم روابط میان شرکتها در گروه شرکتهای فراملی وجود ندارد ۰

برای مثال میتوان قانون ششم سپتامبر ۱۹۶۵ آلمان را در مورد شرکتهای سهامی نام برد ۰

در حقوق بین الملل نیز تا بحال مقرراتی در مورد گروههای شرکتهای فراملی وضع نشده اســـت ۰ در مورد اخیر فقط یك پیش نویسی وجود دارد که توسط جامعه اقتصادی اروپا تهیه شده است که اجـــرای آن بسیار پیچیده بنظر میرسد ۰

فصل دوم : صلاحیت دولت متبوع شرکتهای فراملی

هر شرکتی از لحاظ عملکرد و دامنه شخصیت حقوقی خود تابع حقوق داخلی دولتی است کـــه تابعیت آنرا دارد ۰ صلاحیت چنین دولتی برای کنترل فعالیتهای شرکت مبتنی بر اصـــل صـــلاحیت سرزمینی میباشد ۰ سئوالی که مطرح است اینستکه آیا میتوان برای تنظیم فعالیتهای شرکت در خارج از سرزمین دولت متبوع خود مقررات عمومی یا خاصی وضع نمود ۰ در خصوص گروههای فراملی شرکتها مهمترین سئوال اینستکه آیا دولتی که شرکت مادر تابعیت آنرا دارد میتواند بـــرای برنامه ریزی کلی دستورات مشخصی را به شرکتهای تابعه بدهد که تابعیت دولتهای دیگر را دارند ؟[1] اگر چنین مسئله‌ای را بپذیریم هم به خودمختاری شرکتهای تابعه لطمـــه وارد میآید و هم اثـــرات بـــدی بر اقتصاد کشورهاکه این شرکتها در آنها فعالیت میکنند وارد میسازد ۰

فصل سوم : صلاحیتهای سرزمینی دولت محل فعالیتهای شرکتهای فراملی

در دولتهای میزبان ، یك گروه شرکتهای فراملی میتواند به دو شکل فعالیت نماید :

۱- برای مثال میتوان از اجرای مقررات مربوط به " ضدتراست " توسط محاکم و مقامات آمریکائی علیه شرکتهای خارجی نام برد که تاثیـــر زیادی در اقتصاد آمریکا داشته است ۰

الف : ازطریق انعقادقراردادویاازطریق سرمایه‌گذاری مستقیم‌توسط یک شرکت ازآن گروه فراملی‌که‌تابعیت دولت‌میزبان‌رانیزندارد.

ب : ازطریق ایجادیک شرکت تابعه‌که‌تابعیت آن دولت‌راداشته‌باشد.

درهردوحالت ازلحاظ حقوق بین‌الملل سنتی صلاحیت‌سرزمینی دولت‌میزبان‌دارای‌مبانی‌بسیار محکمی میباشد.اسنادبین‌المللی که‌اخیرا" تصویب شده‌اندنیزنشان‌دادن‌آثار منطقی اصل حاکمیت دائمی دولت بر منابع طبیعی، و فعالیتهای اقتصادی و همچنین تلاش برای استقرار یک نظم نوین اقتصادی بین‌المللی ووجودارادهای جهت‌تقویت سرمایه‌گذاری درتوسعه‌کشورمیزبان اختیارات کشوراخیرارانسبت به‌فعالیت های‌اقتصادی درسرزمین‌خودراکسترش داده‌اند.

معذالك اجرای‌چنین اختیاراتی توسط دولت‌میزبان باشکلات زیادی روبروست.

— برای‌مثال زمانیکه‌دولتی‌بایک شرکت که‌دارای‌تابعیت دولت دیگری‌میباشدقراردادی‌منعقد می‌نماید،مقررات خاص خود،ادرمورد آن اعمال‌مینماید.مثلا قراردادی که‌قرارداد دولتی خوانده‌میشود(۱) سعی میکندکه روابط میان دوطرف‌قراردادرااز صلاحیت سرزمینی دولت متعاهد خارج‌نماید.این عمل‌به‌دوطریق انجام‌می‌پذیرد:

I- بین‌المللی کردن قرارداد

II- غیرمحلی کردن یافراملی کردن قرارداد

I) بین‌المللی‌کردن‌قرارداد:

بین‌المللی‌کردن‌قراردادسبب میگرددکه‌آن‌قراردادرحدیدمتعاهدقرارگیرد وتابع حقوق بین‌الملل حاکم‌برروابط قراردادی‌میان‌یك دولت ویک شرکت باتابعیت دولت دیگرقرار گیرد.هدف‌ازچنین عملی‌آنستکه هم‌ازملی‌کردن‌اموال وحقوق‌قراردادی شرکت‌خارجی توسط آن‌دولت جلوگیری شودوهم‌ازتغییرمقررات داخلی توسط آن دولت (مانندمقررات مربوط به‌مالیات) که‌میتواندبه‌حقوق‌قراردادی‌لطمه واردآورد‌ممانعت گردد.

بین‌المللی‌کردن‌قراردادکه‌سبب میشودتاصلاحیت دولت متعاهدمحدودگردد،نه‌تنها میچگونه محلی درروبه‌قضائی بین‌المللی‌یافته‌است بلکه‌برعکس خلاف دولتهم‌بین‌المللی‌میان

(۱) منظوری قراردادهای دولتی بعدازجنگ دوم‌جهانی‌بوجودآمد.

دائمی دادگستری بین المللی میباشد. طبق بند ۳ ماده ۴۰ اخیر در هر دو نقیض قرارداد دولتی در قلمرو حقوق بین الملل خصوصی میباشد (۱) بنابراین مسائل بیش از هر گونه قانون حاکم بر قرارداد قانون دولت متعاهد میباشد مگر اینکه طرفین قانون حاکم بر قرارداد را انتخاب نمود.

ب) قراملی کردن قرارداد

دومین روش برای خارج کردن قرارداد از صلاحیت سرزمینی دولت متعاهد قراملی کردن قرارداد میباشد که کمتر از روش اول بکار میرود. در چنین حالتی یک نظم حقوقی ثالثی که همان حقوق قراملی میباشد، در نظر گرفته میشود. برای مثال مسئول یک قرارداد قراملی را تابع "اصول کلی حقوق" یا حقوق حاکم بر روابط متعاهدین میشود. بعضی چنین عقیده دارند که قانون دولت متعاهد [illegible]

مسجد اصلی بین المللی کردن یا قراملی کردن قرارداد دولتی آنستکه آنرا از هرگونه تهاجم مقررات دولت متعاهد بر حذر دارند و بدینترتیب اصول جریمت و ثبات قراردادها حاصل میگردد حال مسئله اصلی مطرح میشود آنستکه ارزش و آثار این اصول تا چه حدی میباشد.

فصل چهارم: نظم حقوقی بین المللی:

I) مسئولیت بین المللی دولت متبوع شرکت مادر

همانطور که قبلا "گفته شد شرکت مادر میتواند بطور مستقیم یا از طریق نظارتی که در شرکتهای تابعه می نماید، تاثیر بسزائی در توسعه اقتصادی و اجتماعی کشوری که یک شرکت تابعه در آن فعالیت می کند داشته باشد بدون اینکه در حق خودمختاری سیاسی آن کشور کردد. طبق اصل کلی مسئولیت یک دولت فقط ناشی از اعمال یا مشروع و در موارد ی ناشی از قصور سازمانهای آن میباشد. در مواردیکه شرکت مادر دستورات مقامات دولت متبوع خود تبعیت می نماید مسئولیت آن دولت از این لحاظ مورد سئوال قرار میگیرد. همچنین ممکن میشود که آیا دولت متبوع شرکت مادر در تعهدی نسبت به سایر دولتها در مقابل اعمال یا متروک آن شرکت، یا شهروندان یا دارائی

---

(۱) نظریاتی که در دیوان دائمی دادگستری بین المللی جهت نظر داده شده است عبارتند از:
- نقض یا پرداخت نکردن صریح بدهی
- پرداخت نکردن ضمنی بدهی
- پرداخت نکردن طلا از سر رسید

درامور داخلی یک کشور خارجی. نداشته است. تصویب یک مقررات رفتاری برای این شرکتها باید هدفش ایجاد چنین تعهداتی برای دولت مبدع شرکت مادر باشد.

II)

تدوین یک مجموعه مقررات رفتاری برای شرکتهای فراملی یکی از تلاشهای انجام شده در راه استقرار یک نظم نوین اقتصادی بوده است. در اینجا به بررسی دو مسئله اصلی که تا بحال کارشناسان نتوانسته اند پاسخ های قاطعی به آنها بدهند می پردازیم.

الف: ماهیت حقوقی مقررات رفتاری.

ماهیت حقوقی مقررات رفتاری خود مسئله پیچیده ایست، چونکه این مجموعه خود به یکسری مقررات حقوقی ارجاع میدهد که هنوز جنبه الزام آور ندارند (Soft Law). از طرفی ماهیت این قواعد هر آنچه که باشد باید مخاطبین آن نیز مشخص گردد. اگر این قواعد الزام آور هستند آیا این الزام برای دولتها است یا شرکتها؟ و همچنین این قواعد دولتها را مخاطب قرار میدهد یا شرکتها را؟

در ورای این مسائل مخاصمه نیز میان کشورهای میزبان. که خواهان اعمال صلاحیت دولتی خود در مورد فعالیتهائی که در سرزمینشان انجام میشود هستند، و دولتهای متبوع شرکتهای فراملی که می بایدامنیت و بازدهی سرمایه گذاریهای خصوصی را تضمین نماید. وجود دارد. در مقابل این مخاصمه، حقوق توسعه و حق بر توسعه منافع خلقها را بر منافع فردی ارجح می نماید. معذالک نمیتوان به چنین پاسخی اکتفا نمود زیرا رابطه قدرت همچنان نابرابر است. اگرچه میتوان شرکتهای فراملی را مجبور به رعایت حداقل قواعد حقوقی نمود ولی نمیتوان بر احتی آنها را وادار به انتقال تکنولوژی و مهارتهائی که در اختیار دارند نمود. قواعد موجود در مقررات رفتاری شرکتهای فراملی به دولتها و سازمانهای بین المللی امکان میدهند که شرکای خود را از میان شرکتهایی که واقعا" این قواعد را رعایت می کنند انتخاب نمایند.

اگرچه دولتهای میزبان تضمین کننده امنیت سرمایه گذاری توسط شرکتهای فراملی هستند ولی در مقابل چنین تضمینی باید مسئولیت دولتهایی که انجام اعمال خلاف مقررات موجود در

مقررات رفتار را توسط شرکتهای فراملی در خاک خود تحمیل کرده یا سعی " تشویق می کنند سر مطرح گردد.

سازمان دیگر مطرح نمودن حمایت بین المللی از سرمایه گذاری یا مقررات جدید مسئولیت بین المللی دولت صنوع سرمایه گذاری تعدیل گردد.

ترجیحی مستدای مورد قبول قرار گیرد یا این امر سبب برای اجرای مقررات رفتار الزامی " در قلمرو حقوق بین الملل قرار نگیرد، چونکه شرکتهای فراملی بعد از حداقل از مقررات رفتار پذیرفته دولتها در مورد شان بدقت رسیده و متعهد شده اند رعایت نماید، ماهیت بین المللی چنین توافقی شرایط سرمایه گذاری را از قوانین تعلیق شده و ملغا خارج می نماید. در چنین حالتی مقررات رفتار اجباری است چرا که بسیاری از موضوعات در این حال منتفی و مکمل و تنظیم شده توسط خود دولتها سعی در ایجاد می کنند این در واقع جرم فراملی قرار داد میان کشورهای صنعتی و کشورهای در حال توسعه میباشد.

ب : شخصیت حقوقی بین المللی شرکتهای فراملی

در مورد شرکتهای فراملی باید گفت که بطور کلی آنها از نظر حقوق بین الملل محسوب نمی شوند. بین المللی کردن قرارداد دولتی نیز مبنی بر این اصل است که دولت متعاهد با اشخاص قرارداد یا شرکتها که تابعیت دولت دیگری را دارند.

- کدامین محدوده ها آن مورد را از نظر بین المللی تضمین می کند. شرکتهای فراملی در ارتباط های خود تنها از قواعد حقوق بین المللی پیروی می کنند. بنابراین پیروی بدان معنا

- کدامین شرکتها مستقیما " تابعان حقوق بین الملل میباشند بلکه فرا تر حقوق بین الملل از طریق منطقه حقوقی دولتهای منشاء این شرکتها بدآنها تحمیل میشود. اگر مقررات طرز رفتار الزامی برای شرکتهای فراملی وجود دارند بدین لحاظ است که این مقررات مستقیما " این شرکتها را مخاطب قرار میدهد بلکه بلحاظ پذیرش این مقررات در نظم حقوقی داخلی دولتهائی است که این مقررات در آنها مستقیما " قابل اجرا می باشد.

- اگرچه شرکتها و گروههای فراملی توانسته اند از نظارت و صلاحیت دولتها خارج شوند و اغلب در مذاکرات با آنها از مواضع قوی تر برخوردار شوند ولی تا حدی مسئولیت آنها را بعنوان تابعان حقوق بین الملل مطرح نمایند بلکه نقطه ارادی تا حدی در سیاست که میتواند چنین صفتی را به آنها نسبت دهد.

بخش پنجم

خلقها :

آیا خلقها میتوانند بعنوان یك مفهوم حقوقی مطرح شوند ۰ مفهوم خلق مسائل مهمی را در حقوق بین‌الملل عمومی مطرح می‌کند که در ارتباط با مفهوم عمومی تابعان و موضوعات (۱) حقوق میباشند ۰ بحث خلقها در حقوق بین‌الملل عام اولین بار در ۱۹۴۵ توسط منشور ملل متحد مطرح شد ۰ سئوالی که مطرح میشود اینستکه آیا بعد از آن تاریخ میتوان آنرا بعنوان یك تابع حقوق بین‌الملل مطرح نمود؟ دکترین حقوق بین‌الملل در این مورد دچار تردید میباشد حقوقدانان کلاسیك در این خصوص بحث خاصی را مطرح نمی‌کنند (۲) در حالیکه عده‌ای معتقدند که پذیرش "حقوق خلقها در تعیین سرنوشت خود" سبب میشود که حداقل آنها بعنوان موضوع حقوق بین‌الملل مطرح شود ۰ برخلاف سازمانهای بین‌المللی که در رویه قضائی بین‌المللی بعنوان تابعان حقوق بین‌الملل پذیرفته شده‌اند[۳] هنوز خلقها در این رویه از چنین صفتی برخوردار نشده‌اند ولی نباید به این مسئله چندان اهمیتی داد چونکه رویه قضائی خالق قواعد حقوقی موضوعه نمیباشد ۰ بنظر میرسد که میتوان همانطور که در بحث تابعان حقوق بین‌الملل مطرح میگردد لازم است تحقیق نمود که آیا خلقها صلاحیت داشتن عنوان تابع حقوق بین‌الملل را دارند یا نه بلکه در واقع باید مشخص کرد که صلاحیتهای اعطائی به هر گروه توسط قواعد حقوقی بر چه انجام شده است[۴] ۰ بدینترتیب تابعان حقوق بین‌الملل آنهائی هستند که دارای شخصیت حقوقی میباشند بلکه آنهائی هستند که دارای حقوق هستند ۰ با چنین نظریه‌ای است که میتوان مسئله خلقهای تحت سلطه را حل کرده و آنها را از حقوق بین‌الملل برخوردار دانست در حالیکه فاقد شخصیت حقوقی بوده و این شخصیت فقط از آن کشورهای سلطه‌گر میباشد ۰

ظهور مفهوم خلق در ارتباط با اتخاذ موجودیان آزادی و عدالت از یك طرف و سلطه و استثمار

1- objet

۲- رجوع شود به Ch. Rousseau, Droit international public, Tome 2, Paris - Sirey, 1974

۳- رجوع شود به [illegible]

4- M TROPER « la notion de peuple et les catégories classique du droit international » in réalité du droit international contemporain P. 136-137

از طرف دیگر بسیاری از لحاظ تاریخی توسعه استعماری "دولت ملی" (۱) که مفهوم خود را در حقوق بین الملل وارد نمود، مستقلا بنیاد در تالب تابعیت مطرح گردید که متعاقب شعبه حق خلقها در تعیین سرنوشت خود میباشد که در اعلامیه چهاردهمادهای ویلسون و همچنین در معاهدات صلح ۱۹۱۹ آمده است.

متعاقب اعلامیه مورخ ۱۴ اوت ۱۹۲۱ و "اعلامیه اروپا" که توسط کنفرانس پاریس در نوامبر ۱۹۲۳ تصویب شده است هردو اصل " حق خلقها در تعیین سرنوشت خود" را تائید کرده اند. مسجد نهائی جنبش استقلال طلبی حق جدایی میباشد که این امتیاز تدریجات داشتی برای یکی از عوامل تشکیل دهنده دولت یعنی عامل انسانی میگردد.

بعضی از نظریه پردازان بین المللی جنبش تقریر مطلق را از اصل " حق خلقها در تعیین سرنوشت خود" تلقی نموده اند. در اکثر موارد از همه پرسی یا حق انتخاب تابعیت بعنوان تنور حقوقی برای بیان نظر خلقها استفاده میشود. حق خلقها در تعیین سرنوشت خود در موارد یک استعمار سرزمینی یا تجزیه یک کشور مطرح گردیده است. سند تاریخی که در آن برای اولین بار در سطح بین المللی استفاده شد تا محتوای بحث "خلق" در سازمان ملل متحد مشخص گردد یکی در چارچوب سازمان ملل متحد است و دیگری در کادر هر بستی سیاست آمیز میباشد.

فصل اول: استعمارزدایی و خلق‌ها:

اجرای "حق خلقها در تعیین سرنوشت خود" سبب گردید تا حرکت استعمارزدایی گسترش یافته و تقاضا شد ۱۵۱۴ تحت عنوان اعطای استقلال به خلقهای تحت سلطه به منشور استعمارزدایی و حقوق خلقها از طرف مجمع عمومی سازمان ملل صادر گردد.

استعمار از لحاظ حقوقی در قالب سلطه یا استعمار خارجی تعریف میشود هدف استعمارزدایی تائید حقوق خلقها، از میان بردن هر نوع استعماری که روابط نابرابر و سلطه خارجی را تحمیل میکند، این هدف تائید شده میبود بر دیگر میان آزادی و ظهور یک خلق به مثابه یک هستی در روابط بین المللی میباشد.

۱- ایدئولوژی دولت ملی (Etat - nation) عبارت از آن است که افرادی که ملتی را تشکیل میدهند حق داشتن دولتی را برای خود دارند.

در این جا باید میان خلق و گروههای اجتماعی یا گروههایی از مردم قائل به تفکیک شد. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه صحرای غربی تفکیک دقیقی را میان خلق و گروهی از مردم (Population) در رابطه با "حق خلقها در تعیین سرنوشت خود" می‌کند. دیوان بین‌المللی دادگستری در رای خود اظهار میدارد که مردم تشکیل دهنده "یک خلق" نبوده و نمیتوانند مدعی حق تعیین سرنوشت برای خود شوند. (۱).

در این رای دیوان، "مردم" نشاندهنده یک واقعیت اداری، جمعیتی و حتی جامعه شناختی است، ولی در عوض، مفهوم خلق از لحاظ سیاسی بمعنای داشتن اهلیت اجرای "حق تعیین سرنوشت" بدان شکلی که در قطعنامه ۱۵۱۴ آمده است میباشد. ظهور یک خلق با اهلیت حقوقی مصادف با مطالبه حق آزادشدن برای آن است. این پدیده سیاسی (آزادشدن) دارای اثر حقوقی است که در قالب جنگ آزادیبخش تجلی میباید و گاه بصورت مسالمت آمیز از طریق [illegible] تحقق پیدا می‌کند. در مورد آخر میتوان از موافقتنامه های منعقده در ۱۹۷۳ میان پرتقال و مادا گاسکار نام برد که معاهدات ۱۹۶۰ میان دو کشور را فسخ نمود.

مشکلی که ممکن است از ظهور یک خلق مطرح کرد مسئله استمرار وجود آن است. آیا شکست در اولین حرکتهای آزادیبخش میتواند ظهور یک خلق را در زندگی حقوقی بین‌المللی به زیر سئوال ببرد؟ در اولین نگاه میتوان تحلیل نمود که شکست حرکت آزادیبخش یک خلق به منابه عدم هستی "موثر" آن خلق میباشد. باید گفت که از لحاظ حقوقی ضمانت اجرایی برای این مسئله وجود ندارد و این امر بیشتر در قلمرو سیاسی و یا حتی اخلاقی میباشد. قواعد حقوقی بیشتر در جهت حفظ وجود یک خلق میباشند تا تضمینی کامل برای نگهداری آن.

در [illegible] خلقها بر اساس همان قطعنامه [illegible] سازمان ملل تدوین شده است که در اعلامیه ۲۶۲۵ مورخ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰ تحت عنوان "اصول حقوق بین‌الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری میان دولتها طبق منشور" بیان شده‌اند.

فصل دوم: همزیستی مسالمت آمیز و حقوق خلقها:

قطعنامه ۲۶۲۵ در مورد "روابط دوستانه و همکاری" سازنده چارچوب حقوقی همزیستی مسالمت

Dia. F.I.J. Recueil, 1975, p.33

آمیز در روابط بین الملل نباشد. بنی اعلاسه کادبعنوان سندی که ضد اصول حاکم بر حقوق خلقها برای خودمختاری است تفسیر شده است از این بابت که مشروعیت وابستگی داشتن خلقها تحت سرزمینهای کنونی الزاما" مبتنی بر رضایت آنها نمی باشد. بعهذا اشاره کرده است که قطعنامه ۲۶۲۵، که ناظر روابط بین الدولی را مدنظر دارد، احترام به حقوق خلقها و بخصوص حق زیستن برای آنها را شرط دوستانه بودن این روابط میداند.

حقوق خلقها که در واقع نشاندهنده موجودیت آنهاست غیرقابل انتقال میباشد که شرط بنیادین آن است بنحوی که این غیرقابل انتقال بودن برابری این حقوق میباشد.

ج) غیرقابل انتقال بودن حقوق خلقها:

قطعنامه ۲۷۸۷ در مقدمه اساسی برای تاکید بر حق خلقهای تحت سلطه (۱) بود غیر قابل انتقال بودن حقوق خلقها بعنوان یک قاعده آمره مطرح در نظر بین [illegible]

[illegible] بنحوی که اگر آزاد شدن خلقهای تحت سلطه در قلمرو حق آنها بر استعمار زدایی قرار میگیرد پس مطالبه حق خودمختاری در داخل دولتهای بوجود آمده چگونه [illegible] بعبارت دیگر مسئله جدایی طلبی خلقها که همیشه از لحاظ سیاسی محکوم شده است، مطرح میشود. مسئله بسیار حساس میباشد زیرا تفسیر موسع از کلمه "خلق" منجر به شناخت حق خلقها در تعارض با حقوق دولتها میشود.

در میان انبوهی از خواستهای جدایی طلبی تنها خواست پاکستان شرقی به رسمیت شناخته شد که بنام بنگلادش استقلال بدست آورد. حقوق بین الملل معاصر بعلت ماهیت بین الدولی خود (بجز اینکه دولت تشکیل شده آخوادمنشاء آن استعمار بوده باشد). چگونه میتواند برای خواستهای خلق آن دولت در نظر بگیرد، استقلال بکسب. استثناء ملاحت می جاشین کمال وخواستهای خلقها میشود. بعهذا این دکادد نشاندهنده ناشی از رویه بین المللی است باید تعدیل گردد چونکه مسائل مربوط به وحدت ملی برای رهبران دولتهای معاصر مطرح میباشد. همین قطعنامه ۲۶۲۵ قسر تاکید مجدد بر ضرورت حفظ تمامیت ارضی دولتها بعهدات آنها را مبنی بر رعایت اصل برابری در حقوق و حق خلقها در تعیین سرنوشت خود

(۱) خلقهای تحت سلطه در آن زمان عبارت بودند از نمیبیا، رودز، آنگولا، موزامبیک، گینه بیسائو و خلق فلسطین

یادآوری می‌نماید. در چنین شرائطی قطعنامه فوق تعهد دولتها به رعایت حقوق و خواست خلقها را در پرتو اصل برابری مطرح می‌نماید. عبارت دیگر در صدد ایجاد یک نظام دموکراتیک میباشد.

۲) برابری حقوق خلقها:

برابری حقوق خلقها نتیجه غیر قابل انتقال بودن آنست. ماهیت مطلق و آمره این حقوق سبب میگردد تا هیچگونه سلسله مراتبی میان حقوق خلقهای مختلف بوجود نیاید.

مبارزه برای برابری حقوق یکی از خواستهای خلقهای تحت سلطه می‌باشد. رویه اخیر سازمان ملل هم تبعیض نژادی و یا سلطه خارجی (مانند آپارتاید یا وضعیت فلسطین) را همانند سلطه استعماری می‌داند ولی برای خلقهای آفریقای جنوبی و فلسطین مسئله استقلال مفهومی غیر از آن دارد که در استعمار زدایی سنتی مطرح می‌باشد. سلطه در این سرزمینها توسط مجموعه‌ای از قواعد حقوقی که توسط یک دولت تصویب شده‌اند مستقر گردیده است ولی مشروعیت این قواعد مورد اعتراض خلقهای ستمدیده در این سرزمینها می‌باشد. برای خلق آفریقای جنوبی، برابری حقوق خلقها در قالب امحاء تبعیض نژادی و برقراری حکومت اکثریت مردم در محدوده سرزمین فعلی آفریقای جنوبی تحقق می‌یابد در حالیکه برای فلسطین ها برابری حقوق به مفهوم ایجاد یک دولت مستقل میباشد. از طرفی ممکن است بنظر برسد که توسعه حقوق بنفع خلقهای زیر سلطه خارجی یا تحت نظام تبعیض نژادی (با توجه به ماهیت خاص خواستهای خلقهای آفریقای جنوبی و فلسطین) در مقابل استقلال خلقهای تحت سلطه، سوء استفاده از حق محسوب گردد. ولی در واقع، این رویه مجمع عمومی سازمان ملل بر این اساس مبتنی است که می‌خواهد یک نظام عمومی مشترک برای خلقهایی که مستقل شده‌اند مستقر و پایدار نماید، و با در واقع احترام به حقوق در رابطه با مبارزه خلقها برای آزادی خود میباشد.

بخش ششم

حرکتهای آزادیبخش ملی :

حرکتهای آزادیبخش ملی در بندکش سی المللی نمایندگان خلقهایی هستندکه هنوز در شکل دولت تبلور نیافته اند. تئوری عمومی حرکتهای آزادیبخش ملی همزمان با تدوین حقوق استعمار زدایی شکل گرفت. دکتر ی سنتی حقوق بین الملل کمتر توجه خاصی را برای اصل موثر بودن (۱) در این حقوق قائل است. با ظهور حق خلقها و ایجاد یک گرایش جدید تحت عنوان "حرکتهای آزادیبخش ملی" مورد تدوین بعدالملل مفهوم حرکتهای آزادیبخش ملی از ۱۹۶۶ در حقوق بین المللی پذیرفته شد".

از لحاظ مفهوم سیاسی حرکتهای آزادیبخش ملی یک گروه خاص خلقی محسوب میشود. تکلیف از نظر قانونی باید مورد بررسی قرار گیرد. از طرف دیگر مبارزه حزب کرد.

فصل اول : شرایط شناسایی حرکتهای آزادیبخش ملی :

حق شناسائی حرکتهای آزادیبخش یکی از مظاهر اجرای حق خلقها برای مبارزه توسط مجمع عمومی سازمان ملل متعهد میباشد. شرط سیاسی برای شناسائی حرکتهای آزادیبخش ملی ظهور یک خلق در روابط حقوقی است. در واقع حرکت آزادیبخش ملی نماینده بین المللی این خلق تحت سلطه میباشد. ولی علاوه بر این شرط مجمع عمومی سازمان ملل در رویه خود دو شرط دیگر را اضافه کرده است یکی وجود مناطق آزاد شده و دیگر شناسائی این حرکتها توسط سازمانهای منطقه ای میباشد.

نظر میرسد که از لحاظ تئوری آزادشدن شرط سنتی موثر بودن را منتفی کند. ولی کمیته استعمارزدایی شناسائی حرکتهای آزادیبخش را مشروط به وجود مناطق آزاد شده کرده است. (۲) وجود مناطق آزاد شده حاکی از وجود یک خلق در مبارزه برای آزادی خود است. متعهد است با بدیک سطح

---

1 effectivité

۲ رجوع شود به گزارش کمیته در خاص دکلاسیون آزادی در سال ۱۹۷۷ A/Ac.109/400, du 1972.

آزادشده را مشابه سرزمینی فرض نمود که تحت ملاحیت یک حاکم میباشد.

عملکرد داخلی یک منطقه آزادشده یک عملکرد نظامی واستراتژیک در چارچوب مبارزه مسلحانه می باشد. نتیجه حاصله آنستکه معیار "موثر بودن" حاکمیت در سرزمین در این مورد قابل اعمال نیست و در عمل برای قبول یا عدم قبول وجود یک حرکت آزادیبخش ملی باید مورد به مورد کنترل مناطق آزادشده را توسط آن حرکت مورد بررسی قرار داد.

این بعد خاص "موثر بودن" کنترل مناطق آزادشده مسئله دیگری را مطرح میکند و آن وجود و رقابت حرکتهای آزادیبخش ملی در آنهاست. خلقهایی که مبارزات آزادیبخش خود را با وحدت و در یک چارچوب واحد انجام میدهند چندان مشکلی ایجاد نمیشود ولی مواردی وجود دارد که در آنها میان خود حرکتهای آزادیبخش ملی رقابت و بعضا" مخاصمه وجود دارد و هر کدام کنترل خود را در منطقه خاص خود اعمال می کند. بنظر میرسد که رویه سازمان ملل متحد قبول نمایندگی حرکتهای آزادیبخش ملی باشد زیرا هدف اساسی، درچنین مواردی واژگون کردن نظام استعماری میباشد.

آخرین شرط برای شناسایی حرکتهای آزادیبخش ملی شناسایی آنها از طرف سازمانهای منطقه ای بخصوص از لحاظ موثر بودن تعهداتی که این حرکتها می کنند میباشد. این معیار سبب میگردد تا میان حرکتهای واقعی آزادیبخش ملی و حرکتهایی که نماینده هیچ کسی نمی باشند تفکیکی بوجود آید. برای مثال سازمان وحدت آفریقا، توسط کمیته خاص آزادیبخش خود مشروعیت یک حرکت آزادیبخش و بخصوص مشروعیت مطالبات آنرا بررسی می کند. در واقع حتی اگر شناسائی حرکتهای آزادیبخش ملی منشاء ایجاد یک وضعیت حقوقی در این حالت نباشد معذالک قبول اعطای عنوان حرکت آزادیبخش ملی منبع یک نظم حقوقی خاص میباشد.

فصل دوم : نظام حقوقی حرکتهای آزادیبخش ملی :

شناسائی مشروعیت مبارزه یک خلق نشاندهنده حقوقی است که حرکت آزادیبخش ملی آن خلق از آن برخوردار است. این حقوق شامل اهلیت حقوقی این حرکت و همچنین وضعیت مبارزان آن میباشد.

I) اهلیت حقوقی حرکتهای آزادیبخش ملی :

اهلیت حقوقی حرکتهای آزادیبخش ملی در وهله اول عبارت از حق مشارکت آنها بعنوان ناظر در کارهای سازمان ملل متحد میباشد. اعضای سازمان ملل با حرکتهای آزادیبخش ملی اغلب در جلسات کمیته استعمار زدائی با کمیته خاص آشنا میشود. ولی از سال ۱۹۷۱ ارگان درجه سی مجمع عمومی سازمان ملل متحد گردیدکه حرکتهای آزادیبخش را بعنوان نمایندگان خلقهای سرزمینهای غیرخودمختار در کارهای خود مشارکت دهد. براساس قطعنامه ۳۲۸۰ مشارکت حرکتهای آزادیبخش مورد شناسائی سازمان وحدت آفریقا نیز در تمام کارهای سازمان ملل متحد مورد قبول قرار گرفت. در مورد فلسطین مستقیماً سازمان مورد نظر قرار گرفته است. سازمان آزادیبخش فلسطین اساساً در نتیجه ارزوضعیت یک دولت غیرعضو سازمان ملل متحد برخوردار است. موسسات تخصصی ملل متحد نیز حرکتهای آزادیبخش ملی را بعنوان ناظر در کارهای خود شرکت داده اند.

صرفنظر از اهمیت سیاسی که حائز شناسائی دارد، قبول حرکتهای آزادیبخش ملی بعنوان ناظر در سازمانها و کنفرانسهای سازمان ملل متحد یکی از شناخت مشروعیت مبارزه خلقهایی میباشد که این حرکتها نمایندگان آنها میباشند. بعبارت دیگر قبول حرکتهای آزادیبخش ملی بازیک گروه جدیدی با عنوان وجودی گذارد که همان " خلقهای درمبارزه " می باشند.

دومین نتیجه ای که از اعطاء اهلیت حقوقی حرکتهای آزادیبخش ملی ناشی میشود حق آنها برای دریافت کمک میباشد. حرکتهای آزادیبخش ملی میتوانند برای مناطق آزاد شده از سازمان ملل متحد، موسسات تخصصی و دیگر اعضای جامعه بین المللی کمک دریافت نمایند. این کمک جهت مشروعیت مبارزه آزادیبخش ملی، نمیتواند بعنوان دخالت در امور داخلی تفسیر گردد.

II) وضعیت مبارزان حرکتهای آزادیبخش ملی :

مبارزان حرکتهای آزادیبخش ملی از نوان " مبارزان آزادی " برخوردار میباشند. مبارزان آزادی در هنگام اسارت میتوانند از جنگی برای جنگی برخوردار شوند. توانند حقوق مشروع نمایند. با رعایت وضعیت خاص جنگی، مقررات مورد نظر آنان اجرا گردد. اگرچه مبارزان

حرکتهای آزادیبخش ملی همانند ارتش های منظم تنظیم شده و در رأس هرگاه یک فرمانده وجود دارد معهذا نمیتوان رعایت دو شرط را که در ارتشها الزامی است از آنها توقع داشت. این دو شرط یکی داشتن علائم مخصوص نظامی است و دیگری حمل سلاح بطور واضح میباشد، چونکه بنظر میرسد رعایت این دو شرط در تعارض با فنون جنگ چریکی باشد. در پایان بنظر میرسد که تدوین حقوق خلقها و حرکتهای آزادیبخش ملی یکی از کارهای مجمع عمومی سازمان ملل متحد باشد. در ورای ملاحظات شکلی (که مجمع عمومی اختیار وضع قاعده را ندارد) اصول قواعد موجود در این دو زمینه نشاندهنده نوعی " اعتقاد به حق بودن " (opinio juris) و منعکس کننده رویه ای است که رعایت میکرد دلذا میتوان گفت که این اصول سازنده حقوق عرفی در این زمینه هستند.

در واقع تکنیک اجرای اصول حاکم بر دولتها و حکومتها در مورد خلقها و حرکتهای آزادیبخش ملی یک پدیده بدیع در حقوق نیست. دولت در حال تکوین شاید تنها از تمام حقوق یک دولت موجود بهره مند نمی باشد بلکه از قواعدی که منجر به ایجاد دولت می گردد نیز بهره مند می شود. حقوق که چنین وضعیتهایی را می پذیرد، اجازه ظهور آنها (وضعیتهای مشروع) را نیز میدهد.

مفهوم و حرکت آزادیبخش ملی در واقع در بر گیرنده وضعیتهای گذرا و محدود در زمان می باشند. باری، این ساختار حقوقی بیهوده خواهد بود اگر آزادی ملی به هدف نهایی خود نرسد. این هدف که در واقع همان آزادی انسان از هر نوع از خودبیگانگی است فقط در پرتو احترام به حقوق خود و تبول اصل همبستگی جمعی تحقق می یابد.

بخش هفتم: سازمانهای غیردولتی

I ـ تاریخچه و علت پیدایش سازمانهای غیردولتی

ایجاد سازمانهای غیردولتی به مفهوم امروزی که به قرن نوزدهم باز می‌گردد در این سه دههٔ اخیر از شتاب بی سابقه‌ای برخوردار شده است، بطوری که براساس آمار منتشره توسط اتحادیه انجمن های بین المللی در حال حاضر بیش از ده هزار سازمان بین المللی وجود دارد که فقط حدود چند صد تایی از آنها بین الدولی بوده و بقیه غیردولتی می باشند.[1]

مشاهدات نشان می دهد که سازمانهای غیردولتی اولیه در غرب و بطور عمده در اروپا بوجود آمده‌اند. تعداد این سازمانها و محل فعالیت آنها در پایتختهای اروپایی حاکی از آن است که این پدیده منشأ اروپایی دارد. برای مثال در پاریس بیش از ۱۱۰۰، در بروکسل حدود ۱۰۰۰، در لندن حدود ۹۰۰، در نیویورک حدود ۷۰۰، در رم حدود ۵۰۰، در ژنو حدود ۴۰۰ و در کپنهاگ حدود ۲۰۰ سازمان بین المللی فعالیت می کنند که اکثر آنها غیردولتی می باشند.

اتحادیه انجمنهای بین المللی از ۱۹۲۴ به تکنیک فعالیت سازمانهای غیردولتی پرداخته و در حال حاضر این سازمانها حدود صد نوع فعالیت در زمینه های مختلف اعم از اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، حقوقی، سیاسی، اداری، علمی، فنی، ورزشی، توریستی، معنوی، و غیره انجام می دهند.

علتی که باعث توسعه و مؤثرتر بودن فعالیت این سازمانها می گردد

[1] مراجعه شود به

Annuaire des organisations internationales, publié par l'Union des Associations Internationales Bruxelles, 1939

الف ـ سادگی روند ایجاد این سازمانها

از آنجا که ایجاد سازمانهای غیردولتی نیازی به انعقاد یک معاهدهٔ بین‌المللی ندارد بلکه این سازمانها در چارچوب حقوق داخلی یک دولت بوجود می‌آیند و اعضای آنها را اشخاص حقیقی و حقوقی تشکیل می‌دهند و به دولتها، لذا دیر کردن آنها سهل‌تر از سازمانهای بین‌المللی است.

ب ـ داشتن ابزارهای مادی لازم

ابزارهای مادی همچون نیروی انسانی و مالی که در اختیار سازمانهای غیردولتی است تأثیر به سزایی در مؤثرتر بودن وظایف این سازمانها دارد. این سازمانها به علّت نداشتن سرشت بین‌المللی از انعطاف بیشتری در انتخاب خود و شرایط عینی برخوردار بوده و می‌توانند استفاده بهتری از ابزارهای خود بنمایند. و لذا آسان‌تر به اهداف خود نائل گردند. در عین حال منابع مالی آنها هم از طریق مشارکت اشخاص بطور داوطلبانه و هم گاهی از طریق همکاری با سازمانهای بین‌المللی تأمین می‌شود: برای مثال می‌توان از همکاری میان برخی سازمانهای غیردولتی با جامعه اقتصادی اروپا در امر توسعه نام برد که رهآورد این همکاری برای آن سازمانها در سال ۱۹۸۵ مبلغ بر ۳۵ میلیون اکو Ecu (حدود ۲۱۰ میلیون فرانک فرانسه) بوده است.[۲] البتّه مشکلاتی بعضاً در رابطه با هزینه نمودن این بودجه‌ها و سوء استفاده‌های مالی بر برخی از این سازمانها رخ می‌دهد که در اینجا مورد بررسی قرار نمی‌گیرند.

II ـ وضعیّت سازمانهای غیردولتی در حقوق بین‌الملل

قبل از آنکه به بررسی وضعیّت سازمانهای غیردولتی در حقوق

۲ ـ رجوع شود به

Mario BETATI "La contribution des organisations non-gouvernementales à la formation et à l'application des normes internationales, Rapport introductif" in "les O. N. G et le droit international" éd. Economica, Paris, 1986, p. 4.

بین‌الملل، خصوصاً شخصیت حقوقی آنها بپردازیم لازم است که تعریفی از آنها ارائه گردد.

الف ـ تعریف سازمانهای غیردولتی

با توجّه به ساختار، هدف و اینکه سازمانهای غیردولتی براساس حقوق داخلی دولتها بوجود می‌آیند شاید تعریف جهان‌شمولی از این سازمانها چندان کار شایسته‌ای نباشد؛ معهذا با توجّه به پیش‌نویسهای ۱۹۲۳[۳] و ۱۹۵۰[۴] مؤسسهٔ حقوق بین‌الملل و قطعنامه‌های شورای اقتصادی اجتماعی ملل متحد در ۱۹۵۰[۵] و ۱۹۶۸[۶] و همچنین با عنایت به مادهٔ یک کنوانسیون ۱۹۸۶ استراسبورگ[۷] می‌توان سه معیار عمده برای تعریف سازمانهای غیردولتی ارائه نمود:

۱ ـ داشتن هدف عام المنفعه بین‌المللی بدون قصد سودجویی

عدم سودبری، داوطلبانه بودن و عام‌النفعه بودن فعالیّتهای سازمانهای غیردولتی یکی از معیارهای مهم برای شناخت آنها و تفکیکشان از بعضی از نهادهای دیگر همچون شرکتهای فراملّی می‌باشد. سازمانهای غیردولتی بدون چشم‌داشت به سود فعالیّت می‌کنند و نمی‌توانند هدف خود را کسب سود و توزیع آن میان اعضا قرار دهند.[۸] در رابطه می‌توان برای مثال از کمیته بین‌المللی صلیب سرخ یا هدف بشردوستانه،

۳. رجوع شود به

Annuaire de l'Institut de droit international, 1923, Vol 30, pp. 348-381

۴. رجوع شود به

Annuaire de l'institut de droit international, 1950, Vol 43, tome II, pp. 335-369

۵. قطعنامه 288 B (X) شورای اقتصادی و اجتماعی ۱۹۵۰

۶. قطعنامه 1296 (XLIX) شورای اقتصادی و اجتماعی ۱۹۶۸

۷. کنوانسیون استراسبورگ، که پیش‌نویس آن توسط شورای اروپا تهیه شده بود، در مورد شناخت شخصیت حقوقی سازمانهای غیردولتی است و به خاطر دارد که این کنوانسیون هنوز به تصویب نرسیده است

۸. لازم به خاطرنشان است که برخی از سازمانهای غیردولتی می‌توانند به منظور کمک به تأمین

ر شورای کمیساها با هدف معنوی، از فدراسیون سوسیالیستها با هدف سیاسی از کنفدراسیون سندیکاها با هدف اقتصادی، از کمیته بین المللی المپیک با هدف ورزشی از سازمان گرین پیس یا صلح سبز (green peace) با هدف اکولوژیک و حفاظت از محیط زیست نام برد.

۲ ـ ایجاد سازمانهای غیردولتی براساس حقوق داخلی یک دولت

سند مؤسس این سازمانها دارای ویژگی خصوصی است و علی الاصول به ابتکار افراد خصوصی ایجاد می شوند. این مسأله را شورای اقتصادی ـ اجتماعی ملل متحد به صورت سلبی در ۱۹۵۰ اعلام نموده است. بر اساس قطعنامه این شورا «هر سازمانی که سند مؤسس آن ناشی از یک موافقتنامه بین الدولی نباشد یک سازمان غیردولتی است». در اینکه افراد خصوصی در این سازمانها عضویت دارند تردیدی وجود ندارد ولی شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد در قطعنامه خود در سال ۱۹۶۸ اعلام نمود: «سازمانهایی که اعضایشان منتخب مقامات دولتی هستند مشروط براینکه مسئله ای به آزادی بیان و اندیشه آن سازمانها وارد نکنند در ردیف سازمانهای غیردولتی می باشند».

۳ ـ انجام فعالیت مؤثر در بیش از یک کشور

اتحادیه انجمنهای بین المللی در ۱۹۸۳ اعلام نمود که سازمانهای بین المللی غیردولتی باید حداقل در سه کشور فعالیت نمایند، و اعضای آن نیز حداقل از اتباع سه کشور باشند.[۹] ولی براساس مادهٔ یک کنوانسیون ۱۹۸۶ استراسبورگ این تعداد به دو کشور تقلیل یافت و سازمانهای

بر آن کسب شود یا بهتر بگوییم وضعیت اقتصادی ایجاد شود. برای مثال می توان از سازمانهای غیردولتی حرفه ای نام برد. رجوع شود به

sylvie BOI TON-MALHERBE
"Le rôle des organisations non gouvernementales dans l'élaboration d'une norme de protection professionnelle" in Hague yearbook of international law, éd. Martinus Nijhoff, the Nertherlands, volum 2, 1989, pp 176-193.

۹. رجوع شود به

"Annuaire des organisations internationales" publié par l'Union des Associations Internationales, Bruxelles, 1983, Introduction

بین المللی غیردولتی باید حداقل در دو کشور فعالیت مؤثر داشته باشد. نگرهی به این معیارها این سؤال را مطرح می کند که آیا سازمانهای غیردولتی ملّی از قلمرو مطالعات ما خارج می باشند؟ اگرچه با توجّه به معیارهای فوق پاسخ به این سؤال مثبت است ولی پاسخ دقیق تر ارتباط مستقیم با عملکرد سازمانهای بین المللی دارد. برای مثال دبیرکل سازمان ملل متحد در نظریه حقوقی خود در مورد مشارکت در کارهای کمیسیون اقتصادی برای آسیای غربی در ۱۹۷۸ اعلام نمود که براساس مقرّرات شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد سازمانهای غیردولتی ملّی می توانند پس از مشورت با دولت عضو و در صورتی که سازمان مورد نظر یک تجربه خاص داشته باشد که شورا به آن نیاز دارد می توانند از آن استفاده کنند.[۱۵]

با توجّه به عوامل فوق می توان گفت که سازمان بین المللی غیردولتی به سازمانی اطلاق می شود که به ابتکار خصوصی و خارج از هرگونه موافقتنامهٔ بین الدولی و با هدف عام النفعه بین المللی از افراد حقیقی یا حقوقی کشورهای مختلف تشکیل می شود.

ب ـ شخصیت حقوقی سازمانهای غیردولتی

مسأله مهمی که در اینجا مطرح می شود این است که آیا سازمانهای غیردولتی از شخصیت حقوقی بین المللی برخوردار می باشند یا نه؟ برای پاسخ به این سؤال ابتدا به بررسی نظر علمای حقوق پرداخته و سپس آن را با توجّه به اسناد حقوقی مورد بررسی قرار می دهیم.

۱ ـ شخصیت حقوقی سازمانهای غیردولتی در دکترین

اکثر علمای حقوق بین الملل معتقدند که سازمانهای غیردولتی دارای شخصیت حقوقی بین المللی نیستند. آنها با استناد به سند مؤسّس این سازمانها که بر مبنای حقوق داخلی یک دولت انعقاد یافته است و اعضای آنها یعنی افراد و نه دولتها معتقدند که این سازمانها فاقد شخصیت حقوقی بین المللی بوده و وضعیت حقوقی آنها براساس اینکه در کدام کشور ایجاد

۱۵ـ رجوع شود به:

Annuaire Juridique, Nations Unies, 1978 pp. 228 et seq.

می شوند، منتفی است. چون که ممکن است دولتها آنها را شخصیت حقوقی حقوق عمومی یا شخصیت حقوقی حقوق خصوصی تلقی نمایند. معذالک نباید از تأثیر این سازمانها در سازماندهی جامعه بین المللی غافل بود.[1]

در مقابل عده دیگری از حقوقدانان با تشبیه آثار ناشی از عملکرد سازمانهای غیردولتی با آثار ناشی از کار سازمانهای بین الدولی برای آنها قائل به شخصیت حقوقی بین المللی می باشند. برای مثال پرفسور لادور لدرر می گوید: «فرد و سازمانهای غیردولتی به عنوان تابعان حقوق بین الملل شناخته شده اند و این خلاف واقع است که پویایی عمل آنها را منکر شویم» او با استناد به اینکه فرد دارای شخصیت حقوقی بین المللی است معتقد است که به طریق اولی سازمانهای متشکل از افراد نیز شخصیت حقوقی بین المللی دارند.[2] برخی از حقوقدانان محتاط تر بوده و شخصیت حقوقی را فقط برای برخی از سازمانهای غیردولتی قائل می باشند: برای مثال پرفسور پل روتر می باشد که برای کمیته بین المللی صلیب سرخ قائل به شخصیت حقوقی بین المللی است. او با استناد به نظریه مشورتی دیوان بین المللی دادگستری در ۱۹۴۹ در قضیه خسارات وارده به سازمان ملل متحد که اعلام می دارد «شخصیت حقوقی بین المللی نه به لحاظ وجود نمایندگان دولتها در یک سازمان بلکه به لحاظ برخی عملکردهای آن که در سطح بین المللی است اعطا می شود» اظهار می کند که اصل مبدیر در حقوق سازمانهای بین الدولی آن است که سازمان قبل از هر چیز بر مبنای عملکرد تعریف می شود و لذا با توجه به عملکرد برخی از سازمانهای بین المللی غیردولتی مثل کمیته بین المللی صلیب سرخ

۱. رجوع شود به

1. POLITIS "La condition Juridique des associations internationales", J. D. L. paris, 1923, p. 436 et seq
2. Lyman cromwell WHITE "the structure of private International organization" éd Georges Fergusson co, philadelphie, 1933, p. 14
3. Lyman cromwell WHITE "International Non- governmental organizations" Their purposes, Methods and accomplishments, éd Rutger university press, New Brunswick 1961, p. 7-8.

۲. رجوع شود به

Lador LEDERER "Non- Governmental organizations, their Regime and privileges in international Law and Diplomatic 1961, p. 53 et seq.

می توان برای آنها قائل به شخصیت حقوقی بین المللی گردید.[۱۳]

۲ـ شخصیت حقوقی سازمانهای غیردولتی در اسناد حقوقی

مسأله شخصیت حقوقی سازمانهای غیردولتی در چارچوب خود این سازمانها نیز مورد توجّه قرار گرفته است. در این رابطه مؤسسه حقوق بین الملل (که خودیک سازمان غیردولتی است) در اجلاسهای ۱۹۱۱ مادرید و ۱۹۱۲ اسلو مأمور تهیه پیش نویس کنوانسیونی در این خصوص شد. پیش نویس تهیه شده توسط این سازمان با عنوان «پیش نویس کنوانسیون مربوط به وضعیت حقوقی انجمنهای بین المللی» در ۱۹۲۳ به اجلاس بروکسل تقدیم شد. طبق مادهٔ یک این پیش نویس «هر دولت متعاهد در سرزمینش و در حدود مقرّرات خود، با اعطای شخصیت حقوقی به سازمانهای غیردولتی از آنها حمایت قانونی می نماید...»[۱۴] همچنین در پیش نویس نسبتاً کاملی که در ۱۹۵۹ توسط اتحادیه انجمنهای بین المللی در مورد مشورت یونسکو با سازمانهای غیردولتی به یونسکو تقدیم شد، از به این مسأله توجّه شده است ولی مورد قبول یونسکو قرار نگرفت و لذا به نتیجهٔ ملموسی منجر نشد.[۱۵] معهذا اتحادیه انجمنهای بین المللی به کار خود ادامه داد و پیش نویس دیگری را در مورد وضعیت حقوقی انجمنهای بین المللی با یک مقدمه و ۱۸ ماده تهیه و جهت تصویب به دولتها ارائه نمود. هدفی که در پیشگفتار این پیش نویس بدان اشاره شده است اعطای نوعی وضعیت بین المللی به این سازمانها در سرزمین هر یک از دول

۱۳ـ رجوع شود به

Paul REUTER "La personnalité Juridique internationale du comité international de la croix-Rouge" in "Etudes et essais sur le droit international humanitaire et sur les principes de la croix-Rouge" en l'honneur de Jean- PICTET, éd Martinus Nijhoff, the Netherlands, 1984, p 783 et seq.

همچنین در مورد شخصیت حقوقی کمیته بین المللی صلیب سرخ رجوع شود به

christian DOMINICÉ "La personnalité Juridique internationale du CICR" in "Etude et essais sur la droit international humanitaire et sur les principes de la croix- Rouge" op. cit, pp. 663à 675.

۱۴ـ رجوع شود به

"Projet de convention relative à la condition Juridique des associations interantionales" in Annuaire, 1923, Vol 30, p. 348.

۱۵ـ رجوع شود به

"Directive concernant les relations de L' UNESCO avec les organisations internationales non-gouvernementales" in 11 c / Résolutions, p. 88-95 et 14 c / Résolutions, p. 110.

متعاهدین است که با در نظر گرفتن منافع جامعه بین المللی در جهت توسعه این سازمانها مقرّر شده است.[۱۶] با توجّه به این پیش نویس به نظر می رسد که این سند تکلیف متعاهدین به اعطای شخصیت حقوقی حقوق داخلی را برای سازمانهای غیردولتی پیش بینی کرده باشد، ولی در مورد شخصیت حقوقی بین المللی آنها ساکت است. معهذا مادهٔ ۷ این پیش نویس این گفته را تا حدودی مخدوش می کند چون که اعلام می دارد «سازمان غیردولتی می تواند از تصمیم هر یک از متعاهدین، که با استناد به مقرّرات مربوط به نظم عمومی داخلی از اعطای شخصیت حقوقی به آن سازمان خودداری کرده است، به دیوان بین المللی دادگستری شکایت کند.» و می دانیم که فقط تابعان حقوق بین الملل همچون دولتها هستند که حق رجوع به دیوان بین المللی دادگستری را دارند.

البتّه قائل شدن به شخصیت حقوقی بین المللی برای سازمانهای غیردولتی حداقل با اساسنامه ملّی آنها در تضاد می باشد. به همین جهت برخی از کشورها سعی کرده اند این تضاد را با اعطای نوعی شخصیت حقوقی به سازمانهای غیردولتی در مقرّرات داخلی خود از میان ببرند. از آن جمله می توان از قانون ۱۹۱۴ انگلستان، قانون ۱۹۱۹ بلژیک، قانون اساسی دانمارک و قانون ۱۹۸۱ فرانسه نام برد. در این میان قوانین فرانسه و بلژیک از اهمیّت بیشتری برخوردار می باشند. قانون ۱۹۸۱ فرانسه اخذ مجوز قبلی برای فعالیّت انجمنهای خارجی را حذف نموده است و بلژیک قدمی فراتر گذاشته و وضعیت حقوقی را برای سازمانهای غیردولتی پیش بینی نموده است. طبق قانون ۱۹۱۹ این کشور این سازمانها با توجّه به ویژگیها و نیازهایشان از امتیازاتی، به خصوص امتیازات مالی، برخوردار شده اند.[۱۷]

اگرچه شورا می توان فقط اذعان کرد که سازمانهای غیردولتی دارای شخصیت حقوقی بین المللی هستند ولی با عنایت به مادهٔ ۷۱ منشور ملل متحد که به شورای اجتماعی و اقتصادی ملل متحد اجازه داده با سازمانهای غیردولتی را داده است و همچنین با توجّه به قواعد آرمانی حقوق بین الملل (Lege ferenda) (از جمله قطعنامه های مؤسسه حقوق بین الملل، کنوانسیون استراسبورگ...) می توان گفت که این سازمانها در این جهت یعنی دارا شدن شخصیت حقوقی بین المللی گام برمی دارند.

۱۶. رجوع شود به

"Annuaire des organisations internationales" Bruxelles, 1980.

۱۷. رجوع شود به

Charles AUBERTIN "Les associations en droit international privé français" JDI n° 3, 1983, p. 543 et seq.

تیتر سوم

روابط فیمابین تابعان حقوق بین الملل

پس از شناخت منابع و تابعان حقوق بین الملل اینک به مطالعه روابط فیمابین آنها می پردازیم. روابط تابعان حقوق بین الملل در سه بخش مورد بررسی قرار می گیرد.

ـ بخش اول اختصاص به بررسی روابط دوستانه فیمابین تابعان حقوق بین الملل دارد.

ـ بخش دوم به مطالعه روابط مخاصماتی فیمابین تابعان حقوق بین الملل اختصاص خواهد داشت.

ـ بخش سوم به بررسی روابط مواصلاتی فیمابین تابعان حقوق بین الملل می پردازد.

بخش اول
روابط دوستانه فیمابین تابعان حقوق بین‌الملل

مراد ما از روابط دوستانه میان تابعان حقوق بین‌الملل در واقع روابط دوستانه فیمابین دولتهاست: چونکه اگرچه دولت دیگر تابع منحصر به فرد حقوق بین‌الملل محسوب نمی‌شود ولی هنوز مهمترینِ روابط در جامعه بین‌المللی روابط بین‌الدولی است. این روابط در قرون گذشته بیشتر جنبهٔ مخاصماتی داشت،[۴۶] ولی از اواسط دههٔ پنجاه قرن بیستم رفته رفته روابط دوستانه فیمابین دولتها گسترش یافت و در قطعنامه ۲۶۲۵ مصوب بیست و پنجمین اجلاس مجمع عمومی مورخ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰ تحت عنوان «اعلامیه مربوط به اصول حقوق بین‌الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری بین دولتها براساس منشور ملل متحد» بعنوان یک اصل حقوقی مطرح گردید. برای درک بهتر مفاهیم مندرج در این قطعنامه ضروریست نگاهی گذرا به سیرِ روابط بین‌الملل از اواسط دههٔ ۱۹۵۰ تا صدور این اعلامیه بیندازیم.

از ۱۹۵۴ دکترین همزیستی مسالمت‌آمیز در روابط بین‌الملل مطرح گردید مبدأ پیدایش این دکترین را میتوان در معاهدهٔ منعقده فیمابین چین و هندوستان در ۱۹۵۴ دانست که حاوی اصولی بشرح زیر است:

- احترام متقابل به تمامیت ارضی و حاکمیت یکدیگر
- عدم تجاوز متقابل
- عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر
- رعایت مساوات در روابط دوجانبه و استقرار امتیازات متقابل
- همزیستی مسالمت‌آمیز

این اصول قبلاً بطور محدودتری نیز در معاهدهٔ منعقده فیمابین چین و شوروی در ۱۹۵۰ لحاظ گردیده بود و ایدن EDEN نخست وزیر وقت انگلستان اظهار داشت

۴۶. روابط بین‌المللی فیمابین دولتها در بخش دوم مورد مطالعه قرار خواهد گرفت

که این ۵ اصل ضمیمه منشور ملل متحد منطبق می‌شد.

همزیستی مسالمت‌آمیز بوسیلهٔ کنفرانس باندونگ در ۱۹۵۵ بصورت اعلامیه‌ای تدوین گردید. در این اعلامیه نه تنها ۵ اصل موجود در معاهدهٔ منعقده میان چین و هند را مشروح ساخت بلکه ۵ اصل دیگر را بشرح زیر به آن اضافه نمود:

۱ ـ ۱ ـ احترام به حقوق اساسی بشر

۱ ـ ۲ ـ شناسائی تساوی نژادی

۱ ـ ۳ ـ خودداری از قبول قراردادهائی که هدف آن دفاع کشورهای قدرتمند باشد.

۱ ـ ۴ ـ حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی

۱ ـ ۵ ـ رعایت عدالت و تعهدات بین‌المللی

با اضافه شدن این ۵ اصل اعلامیه باندونگ در واقع دارای ۱۰ اصل شد.

فکر تدوین حقوقی اصل همزیستی مسالمت‌آمیز طی چند سال در کمیسیون ششم مجمع عمومی سازمان ملل متحد که همان کمیسیون حقوقی است مطرح بود تا اینکه در ۱۹۶۲ طرح قطعنامه‌ای تحت عنوان «اعلامیه مربوط به اصول حقوق بین‌الملل راجع به مناسبات دوستانه و همکاری بین کشورها» به شانزدهمین اجلاس مجمع عمومی پیشنهاد شد. این قطعنامهٔ نوزده اصلی در واقع حاوی اصول مندرج در منشور ملل متحد و دیگر قواعد عام حقوق بین‌الملل بود. پیشنهاد این قطعنامه در این برهه از اهمیت خاصی برخوردار بود و آن بخاطر روابط فوق‌العاده تیرهٔ حاکم بر روابط شوروی و امریکا بر سر مسئله کوبا بود و دنیا در واقع در خطر یک جنگ اتمی بسر میبرد. متعاقب این قطعنامه به تصویب نرسید و اصل همزیستی مسالمت‌آمیز بعنوان یک اصل مستقل شناخته نشد. پس از آن مجمع عمومی سازمان ملل متحد این امور را مطالعه کرده و حاصل این مطالعات تصویب قطعنامه ۲۶۲۵ در نهصد و پنجاهمین جلسات مجمع عمومی در ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰ بود که تحت عنوان «اعلامیه مربوط به اصول حقوق بین‌الملل در مورد مناسبات دوستانه و

احسان زررخ
سایت جزوات و مقالات حقوقی
http://maghalathoghooghi.blogfa.com

همکاری بین کشورها براساس منشور ملل متحد» میباشد.

اعلامیهٔ فوق حاوی ۷ اصل کلی است که عبارتند از:

۱ـ دولتها باید در روابط خود از تهدید یا استعمال زور علیه تمامیت ارضی و یا استقلال سیاسی هر کشوری و یا اتخاذ هر رویهٔ دیگری که با مقاصد ملل متحد مباینت داشته باشد اجتناب ورزند.

۲ـ دولتها باید اختلافات بین المللی خود را با توسل به شیوه های مسالمت آمیز به نحوی که صلح و امنیت و عدالت بین المللی را به مخاطره نیفکند حل کنند.

۳ـ دولتها طبق منشور ملل متحد موظفند که در امور داخلی یکدیگر دخالت نکنند.

۴ـ دولتها موظفند که طبق منشور ملل متحد با هم همکاری نمایند.

۵ـ برابری حقوق برای خلقها و برابری آنها در تعیین سرنوشت خود باید رعایت گردد.

۶ـ دولتها از برابری مطلق برخوردار میباشند.

۷ـ دولتها باید با حسن نیت به تعهداتی که طبق منشور ملل متحد پذیرفته اند گردن نهند.

این اصول البته در مواد ۱ و ۲ منشور ملل متحد نیز آمده است. منتهی قطعنامه فوق این اصول را بطور روشنتر بیان نموده. در واقع نوعی تفسیر از مواد منشور می باشد. بعد از تصویب این قطعنامه اصل همزیستی مسالمت آمیز بتدریج در مناسبات دو ابرقدرت امریکا و شوروی تبلور یافت و از این به بعد دو کشور در زمینه های مختلف از جمله قضایی و حفاظت محیط زیست با انعقاد پیمان ۱۹۷۲ همکاری خود را آغاز نمودند. در حال حاضر که بلوک سوسیالیستی فروپاشیده است باز اصول مندرج در این قطعنامه حاکم بر روابط دولتهاست. البته از اصول فوق فقط اصل اول در بخش دوم مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. مطالعهٔ در این بخش منحصر به بررسی اصول فوق نشده بلکه کلیه مسائلی که متوالتا روابط دوستانه فیمابین دولتها را توسعه دهند بررسی خواهند شد.

فصل اول : روابط دیپلماتیک

I : ریشه های تاریخی روابط دیپلماتیک

روابط دیپلماتیک در قرن ۱۶ در اروپا بوجود آمد و در آن دوره روابط دول اروپائی با یکدیگر بر قرار شد. در این دوره جمهوری ونیز کشورهائی که با آن روابط سیاسی و بازرگانی داشتند نمایندگانی با مواد مشخص اعزام میداشت. این نمایندگان وظیفه گزارش اوضاع و احوال محل مأموریت خود را داشتند. در اواخر قرن هفدهم جمهوری ونیز این روابط دیپلماتیک را متوقف ساخت.

II : مقررات بین المللی در مورد روابط دیپلماتیک

تا قرن هفدهم روابط دیپلماتیک بر اساس قواعد عرفی تنظیم میشد ولی قواعد عرفی درباره ای نمیتوانست به حل مشکلات کمک کند و بهمین جهت کنگره ای در ۱۸۱۵ در وین تشکیل شد. این کنگره مقرراتی راجع به نمایندگان دیپلماتیک وضع کرد. این مقررات بعدها در ۲۱ نوامبر ۱۸۱۸ در اکس لاشاپل تکمیل گردید. در بحبوحه مبارزه با فاشیسم کنفرانسی در ۳۰ نوامبر ۱۹۴۸ در هاوانا توسط اعضای اتحادیه بین امریکن تشکیل شد.

مهمترین معاهده ای که در مورد روابط دیپلماتیک به وجود آمده و مرجع عمده اجراء میگردد معاهده ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ وین راجع به روابط دیپلماتیک میباشد. کنوانسیون وین مقررات گذشته را تدوین و تنظیم نموده و در حاشیه آن نیز تغییراتی بوجود آورده است. هدف از برقراری این روابط دوستانه و حسن تفاهم بین کشورها و توسعه روابط دوستانه بین ملل میباشد.

III- روابط دیپلماتیک بر اساس کنوانسیون ۱۹۶۱ وین

بر اساس ماده ۲ کنوانسیون ۱۹۶۱ وین روابط دیپلماتیک و اعزام مأموران سیاسی برضایت متقابل کشورهاست این ماده اشعار میدارد استقرار روابط دیپلماتیک بین دول و اعزام مأمورین های دیپلماتیک با رضایت متقابل انجام میگیرد. نمایندگان دیپلماتیک جمعی از افرادهستند که از طرف کشور فرستنده انتخاب شده و بحث نظر رئیس همان نمایندگی در رسیدن کشور خارجی به درجه و انجام وظائف دیپلماتیک میپردازد.

الف : وظایف نمایندگان دیپلماتیک بر اساس کنوانسیون ۱۹۶۱ وین

وظایف مأموران دیپلماتیک در ماده ۳ کنوانسیون وین بشرح زیر است :

۱ــ نمایندگی دولت فرستنده نزد دولت پذیرنده.

۲ــ حفظ از دولت فرستنده و نمایندگی آن در دولت پذیرنده با حدودی که در حقوق بین الملل مورد قبول میباشد.

۳ ـــ مذاکره با حکومت دولت پذیرنده .

۴ ـــ استحضار از اوضاع و سیر وقایع در دولت پذیرنده با استفاده از کلیه وسائل مشروع و گزارش آن به حکومت دولت فرستنده .

۵ ـــ بسط روابط دوستانه وتوسعه روابط اقتصادی ، فرهنگی وعلمی بین دولت فرستنده ودولت پذیرنده .

۶ ـــ هیچیك از مقررات این کنوانسیون نمیتواند بطوری تفسیر گردد که مانع از انجام وظایف کنسولی بوسیله یك مامور دیپلماتیك گردد ، البته روابط کنسولی بطور کلی از وظائف دیپلماتیك جدا میباشد . این روابط در کنوانسیون جداگانه‌ای در ۱۹۶۳ در وین تحت عنوان کنوانسیون راجع به روابط کنسولی تدوین شده است .

درمواقعی که روابط دیپلماتیك کشور پذیرنده با کشور فرستنده قطع میشود برای نمایندگی کشور فرستنده نا بطور کلی برای خود کشور فرستنده این حق وجود دارد که حفظ وحراست منافع خود را به یك کشور ثالث واگذار نماید . همچنین درمواقعی که کشور پذیرنده روابط دیپلماتیك خود را با کشور ثالثی قطع مینماید ، این امکان برای کشور فرستنده وجود دارد که حافظ منافع کشور خود در سرزمین کشور پذیرنده گردد .

ب ـ ترکیب هیاتهای دیپلماتیك

بطور کلی روسای هیاتهای نمایندگی با توجه به رتبه خود از هم [illegible] میان روسای هیاتهای نمایندگی هم رتبه ، آنکه پیشتر به مامورت در کشور پذیرنده گمارده شده بردیگران برتری دارد . طبق ماده ۱۴ کنوانسیون وین روسای هیاتهای نمایندگی به سه طبقه تقسیم میشوند :

۱ ـــ سفیران دول ونمایندگان پاپ NONCI که نزد روسای دول مامورت میابند وهمچنین روسای نمایندگیهائی که همطراز آنها هستند .

۲ ـــ فرستادگان ووزرای مختار ونمایندگان پاپ در کشورهای غیر کاتولیك Internonce که نزد روسای دول مامورت میابند .

۳ ـــ کاردارهاکه نزد وزرای امور خارجه معرفی میشوند .

این طبقه بندی که عینا " همان طبقه بندی کنوانسیون ۱۸۱۵ وین میباشد در واقع مصنوعی وساختگی است زیرا امروزه در اکثر کشورها سفیر را بعنوان رئیس هیات نمایندگی خود معرفی مینمایند . وجود روسای نمایندگی در کشورهای جهان ممکن است برای برخی از کشورها بخصوص کشورهای

جهان سود هرنده های سنگینی را درمرداسه باشد . به همین جهت ماده ۵ کنوانسیون وین اجازه میدهد که دولت فرستنده میتواند پیش از اعلام رسمی به دول مختلف رئیس یا مأمورت راسرای سفارتی خود در چند دولت و همچنین یکی از کارمندان دیپلماتیک خود را جهت انجام وظایف مربوطه نزد دولتهای متعدد دیگر دارد . مگر آنکه یکی از آن دولتها صریحا " با این امر مخالفت کند . در مواردی که دولت فرستنده نمایندگی خود را در یک یا چند دولت به یک رئیس واگذار میکند ، میتواند در هریک از دولتی که رئیس مأمورت در آنجا اقامت دائم ندارد یک مأمورت دیپلماتیک را هیأت دیپلماتیک را سرپرستی کارداری موقت تأسیس نماید .

هرهیات نمایندگی از یک رئیس و تعدادی کارمند دیپلماتیک مانند اتاشی و دیگران و هم چنین تعدادی کارمندان اداری، فنی و خدمتگزاران خانگی تشکیل میگردد . تعداد افراد هیات نمایندگی طبق ماده ۱۱ کنوانسیون وین براساس توافق دو کشور فرستنده و پذیرنده تعیین میگردد که در هر حال [illegible] کشور پذیرنده نباید از حدود متعارف تجاوز کند .

ج - مصونیت های دیپلماتیک

طبق مقدمه کنوانسیون ۱۹۶۱ وین هدف از مصونیت ها شخص افراد نبوده بلکه تأمین حسن اجرای وظایف نمایندگیهای دیپلماتیک بعنوان نمایندگان دولتها میباشد .

۱ : مصونیت محموله های دیپلماتیک

نمایندگان دیپلماتیک میتوانند اطلاعات محرمانه مأموریت خود را آزادانه به کشور خود منعکس نمایند و نیز بتوانند آزادی اطلاعات لازم را دریافت کنند . ولی طبق ماده ۲۷ کنوانسیون وین نصب دستگاه فرستنده رادیوئی و استفاده از آن منوط به اجازه کشور پذیرنده میباشد . محمولهای که دارای علائم خارجی مشهود بوده و فقط حاوی اسناد دیپلماتیک یا اشیاء مورد استعمال رسمی باشد مأمورین گمرک نباید مورد بازدید قرار گیرد .

۲ : مصونیت از تفتیش

نمایندگان دیپلماتیک از مصونیت از تفتیش بدنی و منازل دولت پذیرنده حق برخورداری و پذیرفتاری متناسب را دارند . در این رابطه محل کار نمایندگی از نظر مصونیت همانند شخص نماینده میباشد زیرا اولا " مأمورین

دولت پذیرنده نماینده محل سفارتخانه خارجی را مورد تعرض قرار دهند. ثانیا" دولت پذیرنده نماینده محل سفارت را در مقابل تجاوز افراد عادی مورد حمایت قرار دهد. ماده ۲۲ کنوانسیون ۱۹۶۱ وین اشعار میدارد اماکن مامورین مصونیت دارند و مامورین دولت پذیرنده جز با رضایت رئیس هیات نمایندگی حق ورود به این اماکن را نخواهند داشت. سئوالی که مطرح است اینکه آیا مصونیت سفارتخانه‌ها بدون هیچ قید و شرط است و یا اینکه در بعضی موارد مامورین با افرادی میتوانند وارد محل سفارتخانه شوند؟

مشکل خاصی که میتوان در این مورد مطرح نمود مسئله پناهندگی است در اینجا دو حالت قابل تصور میباشد:

* شخص پناهنده مرتکب جرم عمومی شده است: در این حالت مقامات دیپلماتیک سفارت او را تحویل پلیس کشور پذیرنده میدهند و باید پلیس محلی اجازه میدهند تا به داخل سفارت آمده و مجرم را دستگیر نماید.

* شخص پناهنده مرتکب جرم سیاسی شده است: در اینجاست که مسئله دشوار میگردد. در این رابطه عقاید گوناگونی ارائه شده است. عده‌ای ورود داخل سفارت را در مواقعی که اعمالی غیر از اعمال مربوط به وظایف دیپلماتیک صورت میدانند و برخی آنرا نمیپذیرند. دیوان بین المللی دادگستری در قضیه ۱۹ دوازده آتوری HAYADI ATURI میان کلمبیا و پرو وجود قواعد پیچیده پناهندگی میان کشورها را مورد تصریح قرار داده است. در همین قضیه دیوان اعلام میدارد که سفارتخانه‌ای به عنوان پناهنده در سفارتخانه‌ای پذیرفته شده در واقع در سرزمین کشوری است که او را آنجا مرتکب جرم شده و اعطای پناهندگی دخالتی است در امور داخلی کشور پذیرنده. حرکت چنین عملی به نوعی نقض [illegible] جرم محرم سفارتخانه‌ها [illegible] سفارت دولت آشکار در امور داخلی کشور پذیرنده تلقی میگردد.

کنوانسیون ۱۹۶۱ وین در مورد روابط دیپلماتیک بعلت وجود اختلاف آراء به مطلق بودن یا مطلق نبودن مصونیت سفارتخانه اشاره‌ای نمیکند بلکه فقط نمایندگان دیپلماتیک دولت فرستنده را ملزم به رعایت اصول روابط دیپلماتیک میکند. در این مورد ماده ۴۱ این کنوانسیون اعلام میدارد:

ـ کلیه اشخاصی که از مزایا و مصونیت ها بهره مند میباشند بدون اینکه به مزایا و مصونیت های آنان لطمه‌ای وارد آید میکلفند قوانین و مقررات دولت پذیرنده را محترم شمرده و از مداخله در امور داخلی آن دولت خودداری نمایند.

... اما کی مأموریت طوری مورد استناد قرار خواهد گرفت که با وظائف مأموریت مندرج در این کنوانسیون یا سایر قواعد حقوق بین الملل عمومی و یا در توافق های خاص لازم الاجراء بین دولت فرستنده و دولت پذیرنده مغایر نباشد. البته کنوانسیون وین اعمال مغایر با وظائف دیپلماتیک را مشخص ننموده است. ولی بنظر نگارنده ای اعمال مغایر با وظایف دیپلماتیک را بعنوان نوظهور علیه امنیت کشور پذیرنده دانست. در این حال اگر نوظهوری در شرف وقوع باشد و دلائل کافی نیز در دست وجود داشته باشد، مأموران دولت پذیرنده حق ورود به سفارتخانه را دارند. البته همانطور که در فصل آمد نسبت به استناد کنوانسیون ۱۹۶۱ وین با روبه، قضائی تعرض به سفارتخانه ها را نوجیه نمود بلکه برعکس مصونیت آنها کامل و مطلق به نظر میرسد.

لازم به تذکر است که اصل مصونیت نه تنها در باره رئیس هیأت نمایندگی رعایت میگردد بلکه خانواده، اعضای کارمند دیپلماتیک و خانوادگان و حتی خدمتکاران سفارتخانه نیز از همین مصونیت و حتی امتیازهای خصوصی دیپلماتها طبق ماده ۳۰ کنوانسیون ۱۹۶۱ نیز مصون از تعرض هستند.

... مأموریت باید از محل مأموریت به محل مأموریت یا مراجعت به وطن از خاک دولت ثالثی که برای او ویزا صادر کرده عبور میکند یا در آن حضور دارد دولت ثالث، اعضای خانواده ها را تعرض مصون داشته و شامل کلیه مصونیت هائی که برای عبور باز گشت وی ضرورت دارد خواهد نمود.

۳ - مصونیت قضائی

دولت پذیرنده نمیتواند نمایندگان دیپلماتیک را در محاکم مدنی یا کیفری خود تحت پیگرد قرار دهد این مصونیت در مورد رئیس هیات نمایندگی و خانواده، او و همچنین کارمندان دیپلماتیک و خانواده، آنها صادق است ولی در مورد کارمندان محلی که در سفارتخانه ای کار میکنند و غالبا" تابعیت دولت پذیرنده را دارا میباشند اتفاق نظر وجود ندارد در رویه، دولتها نیز یکسان عمل نکرده، مشخص نمیباشد. در رابطه با مصونیت قضائی و نوع آن به کارهای نمایندگان دیپلماتیک باید متذکر گردید که این مصونیت طبق ماده ۳۱ کنوانسیون ۱۹۶۱ در امور جزائی کامل میباشد و در امور مدنی و اداری نیز مصونیت وجود دارد مگر در موارد زیر:

- دعوا راجع به اموال غیر منقول خصوصی واقع در قلمرو دولت پذیرنده مگر آنکه مأمور دیپلماتیک مال را به نمایندگی دولت فرستنده و برای مقاصد مأموریت در تصرف داشته باشد.

ـ دعوی راجع به مال غیرمنقولی که در آن مامور دیپلماتیک بطور خصوصی وبنام دولت فرستنده وصی وامین ترکه یا وارث یا موصی له واقع شده باشد.

ـ دعوی راجع به فعالیتهای حرفه‌ای یا تجاری از هر نوع که مامور دیپلماتیک در خاک دولت پذیرنده وخارج از وظایف رسمی خود به آن اشتغال دارد.

در رابطه با شهادت در محاکم، ماموران دیپلماتیک مجبور به انکار نمیباشند وعلیه آنها هیچگونه عملیات اجرائی انجام نخواهد شد مگر در موارد مذکور در سه بند فوق الذکر وآنهم به شرطی که عملیات اجرائی به مصونیت شخصی یا محل اقامت لطمه‌ای وارد نیاورد. اگر چه نمایندگان دیپلماتیک در دولت پذیرنده از تعقیب جزائی مصون میباشند ولی این مصونیت در رابطه با تعقیب آنها در دولت فرستنده یا دولت متبوع آن نمایندگان دیپلماتیک تاثیری نخواهد یافت یعنی دولت فرستنده میتواند نماینده دیپلماتیک خود را تحت تعقیب قضائی قرار دهد.

اگر مامور دیپلماتیک که از مصونیت برخوردار است بر علیه شخصی در کشور پذیرنده اقامه دعوی نماید نمیتواند به مصونیت قضائی خود در قبال دعاوی متقابل که مستقیما" با دعوای اصلی ارتباط دارد استناد نماید.

در صورت سلب مصونیت قضائی نسبت به دعاوی مدنی واداری این سلب مصونیت قابل تاثیری به اجرای حکم نخواهد بود و برای اجرای حکم باید سلب مصونیت جداگانه‌ای انجام گیرد.

در پایان ذکر این نکته ضروری است که اماکن نمایندگان دیپلماتیک، اسباب واثاث واشیاء دیگر موجود در آن وهمچنین وسائل نقلیه نمایندگی دیپلماتیک مصون از مصادره، توقیف، تفتیش یا اقدامات اجرائی خواهد بود.

د ـ مزایای دیپلماتیک

۱ـ معافیت از پرداخت مالیاتها

از قدیم الایام نمایندگان دیپلماتیک از پرداخت مالیات معاف بوده‌اند طبق ماده ۳۴ کنوانسیون ۱۹۶۱ وین این معافیت نه تنها شامل مالیاتهای مستقیم میگردد بلکه مالیاتهای غیرمستقیم که جزء قیمت کالا محسوب میشود را نیز شامل میگردد به همین جهت نمایندگان دیپلماتیک از پرداخت عوارض بنزین، الکل، تنباکو و حقوق گمرکی معاف میباشند. مبنای معافیت های مالیاتی همان موافقت نامه‌های کشورهاست وبطور کلی اصل عمل متقابل میباشد.

در رابطه با مالیاتهای مربوط به اماکن ماده ۲۳ کنوانسیون ۱۹۶۱ وین اشعار میدارد :

۱- دولت فرستنده ورئیس هیات نمایندگی بایستی از مصونیت که در مالکیت با اجاره خوددارد از پرداخت هرنوع مالیات وعوارض ملی ، منطقه‌ای یا شهری معاف میباشندمگر آنکه در مقابل این مالیاتها وعوارض در ازاء انجام خدمات خاصی باشد .

درصورتیکه طبق قوانین دولت پذیرنده ، پرداخت این مالیاتها وعوارض به عهده شخصی باشدکه یا دولت فرستنده یا رئیس هیات نمایندگی معامله میکندمعافیت موضوع این ماده منتفی است (یعنی آن شخص باید مالیات ها را بپردازد) اشاره ذکر است که طبق ماده ۳۳ کنوانسیون ۱۹۶۱ نمایندگان دیپلماتیک از مقررات سیستم های اجتماعی کشور پذیرنده نمیتوانند استفاده کنند ، به همین جهت این نمایندگان تابع مقررات سیستم کشور متبوع خود میباشند . این معافیت شامل خدمتکاران شخصی که در خدمت انحصاری ماموران دیپلماتیک میباشندنمیگردد به شرط آنکه این خدمتکاران تبعه دولت پذیرنده نبوده ودر آن اقامت دائم نداشته باشند وهمچنین مقررات بیمه‌های اجتماعی دولت فرستنده یا دولت ثالث درمورد آنان اعمال گردد .

۵ - نحوه تشکیل هیاتهای دیپلماتیک برطبق کنوانسیون ۱۹۶۱ وین

همانطورکه قبلا" گفته شد روابط دیپلماتیک واعزام ماموران سیاسی برضایت متقابل کشورهاست درانتخاب برای اعزام هیات دیپلماتیک دولت فرستنده پس ازحصول اطمینان ازاینکه دولت پذیرنده برای رئیس هیات دیپلماتیک پذیرش داده است ، اورا به آن کشور اعزام میدارد البته ممکن است دولت پذیرنده پذیرش برای رئیس هیات نمایندگی صادرنکند ودراینحالت ملزم نمیباشددلائل امتناع خودرا ازصدورپذیرش به اطلاع دولت فرستنده برساند . دولت اخیرعلی الاصول درانتخاب کارمندان هیات نمایندگی خودآزادی دارد . این کارمندان دیپلماتیک قاعدتا" تابعیت دولت فرستنده راخواهندداشت البته کارمندان دیپلماتیک میتوانندازمیان اتباع دولت پذیرنده نیز انتخاب شوندودراین حالت دولت پذیرنده میتواند

همین حق رادرمورداتباع دولت ثالثی که تابعیت دولت فرستنده راندارندبرای خودمحفوظ داردو درباب قبول هیات های دیپلماتیک میدانیم که کنوانسیون ۱۹۶۱ وین حقوق کنسولی

رابرای دولت پذیرنده شناخته است، ازآنجمله دولت پذیرنده طبق ماده ۹ این کنوانسیون میتواندهرآن وبی آنکه التزامی به توجیه تصمیم خودداشته باشد، به دولت فرستنده اطلاع دهدکه رئیس یاهریك ازاعضای هیات دیپلماتیك شخص نامطلوب میباشد، وبااینکه هرکارمنددیگرهیات دیپلماتیك قابل قبول نمیباشددرآنصورت دولت فرستنده آن شخص رابرحسب موردفراخواهدخواند، ویابه خدمت وی درآن هیات پایان خواهدداد. حتی دولت پذیرنده حق داردشخصی راقبل ازورودبه خاك خودنامطلوب یاغیرقابل قبول اعلام نماید. اگر دولت فرستنده ازانجام چنین کارهائی خودداری کندویادرظرف مهلت معقول انجام ندهد، دولت پذیرنده میتواندازشناختن شخص موردبحث به سمت عضوهیات دیپلماتیك خودداری نماید.

پس ازتعیین هیات دیپلماتیك دولت فرستنده مراتب انتصاب رابه وزارت امورخارجه دولت پذیرنده اعلام میدارد. تاریخ شروع وعهده دارشدن وظایف رئیس هیات نمایندگی دردولت پذیرنده اززمان تسلیم استوارنامه خودیا ازتاریخ ورودبه کشورپذیرنده است. درحالت اخیررونوشت استوارنامه خودرابه وزارت خارجه دولت پذیرنده میفرستد. درهرحال نحوه، شروع کاربستگی به رویه، دولت پذیرنده داردکه بایدبطوریکنواختی انجام شود. جهت تقدیم استوارنامه یاتسلیم رونوشت آن ملاك تاریخ روزوساعت ورودرئیس هیات دیپلماتیك میباشد.

هیات نمایندگی ورئیس آن حق دارندکه پرچم وعلامت دولت فرستنده رادراماکن ماموریت از جمله درمحل اقامت رئیس هیات نمایندگی وبرروی وسائل نقلیه، وی برافرازند.

۹- پایان کار هیات دیپلماتیك

طبق ماده ۴۳ کنوانسیون وین ماموریت ماموران دیپلماتیك درمواردزیرپایان میپابد:

۱ــ زمانیکه دولت فرستنده خاتمه ماموریت ماموردیپلماتیك خودرابه دولت پذیرنده اطلاع دهد.

۲ــ موقعیکه دولت پذیرنده بعلت نامطلوب بودن یاغیرقابل قبول بودن شخص دیپلمات به دولت فرستنده اطلاع دهدکه ازشناختن ماموردیپلماتیك بعنوان عضوهیات نمایندگی خودداری میکنند، درچنین مواردی همانطورکه قبلا" گفته شددولت فرستنده عمل خواهدکرد.

طی پروتکل اختیاری مربوط به حل وفصل اجباری اختلافات منتج به کنوانسیون وین در مورد روابط دیپلماتیک درصورت بروز اختلاف میان متعاهدین درمورد تفسیر یا اجرای این کنوانسیون طرفین اختلاف صلاحیت اجباری دیوان بین المللی دادگستری را میپذیرند. لذا هردولت طرف اختلاف وامضاء کننده این پروتکل میتواند وسیله دادخواست اختلاف خود را در دیوان طرح نماید. البته درصورت توافق طرف دعوا از تاریخ اعلام وجود اختلاف طرفین میتوانند بجای دیوان بین المللی دادگستری موضوع را به یک محکمه داوری ارجاع داده یا توسل به سازش کنند.

فصل دوم ـ روابط کنسولی Les Relations consulaires یا Consular Relations

روابط کنسولی از زمانهای بسیار دور وجود داشته است وهدف آن گسترش تجارت بین المللی وایجاد روابط اقتصادی میان خارجیان وانتشار یک کشور وتوسعه وترویج بازرگانی در مناطق بوده
[illegible]
است بسیاری از این است. جرائم نهادهای کنسولی در نهایت به نظام کاپیتولاسیون مربوط میگردید. انتظام کاپیتولاسیون سبب میگردد که صلاحیت سرزمینی یک کشور محدود گردد بر اتباع خارجیان در کشوری که بر سر سرند تابع قانون کشور خود یا کشور ثالث میباشند این نظام برای بیگانگانی ایجاد میگردد که دارای امتیازات خاصی بودند).

درواقع نظام کنسولی تجلی خاصی از سیستم استعماری امپریالیسم بوده است.

درجهان امروز روابط کنسولی از جنبه دیگری مطرح بوده و به لحاظ گسترش روابط تجاری بین المللی از اهمیت ویژه ای برخوردار میباشد. مبنای حقوق کنسولی عمدتا بر معاهدات دوجانبه بازرگانی ودوستی دول میباشد مقررات کنسولی از جهت اهمیتی که دارد در معاهدات دوجانبه تدوین گردیده است که همان معاهده ۲۴ آوریل ۱۹۶۳ وین میباشد، که در مارس ۱۹۶۷ لازم الاجراء گردیده است، برقراری روابط کنسولی بین دول با رضایت متقابل انجام میگیرد.

ـ معمولا" رضایت به برقراری روابط دیپلماتیک بین دودولت متضمن رضایت به استقرار روابط کنسولی نیز میباشد، مگر آنکه به نحو دیگری مقرر شده باشد.

I ـ وظایف کنسولان

وظایف کنسولان مجزا از وظایف دیپلماتها است چونکه وظایف کنسولی شامل وظایف نمایندگی از سوی کشورها نمیباشد همین دلیل هم ممکن است کشورها میان خود روابط کنسولی

برقرار کنند ولی اصلا" با یکدیگر روابط دیپلماتیک نداشته باشند و باحتی ممکن است یکدیگر را نشناسائی نکرده باشند .

طبق ماده ۵ کنوانسیون ۱۹۶۳ وظایف کنسولان عبارتند از :

۱ ـــ حفظ منافع دولت فرستنده و اتباع آن اعم از اشخاص حقیقی و حقوقی در قلمرو دولت پذیرنده تا حدی که از نظر حقوق بین الملل مجاز باشد .

۲ ـــ کمک به توسعه مناسبات تجاری، اقتصادی ، فرهنگی و علمی فیمابین دولت فرستنده و دولت پذیرنده و بسط روابط دوستانه بین دو دولت به هر طریق دیگر در حدود مقررات این کنوانسیون

۳ ـــ کسب اطلاع از اوضاع و تحولات بازرگانی، اقتصادی و فرهنگی و علمی دولت پذیرنده با استفاده از کلیه وسائل مشروع و گزارش آن به حکومت دولت فرستنده و همچنین دادن اطلاعات به اشخاص ذینفع

۴ ـــ صدور گذرنامه و اسناد مسافرتی جهت اتباع دولت فرستنده و صدور روادید یا اسناد مربوط برای اشخاصی که میخواهند به قلمرو دولت فرستنده مسافرت کنند .

۵ ـــ کمک و مساعدت به اتباع دولت فرستنده اعم از اشخاص حقیقی یا حقوقی

۶ ـــ اقدام بعنوان سردفتر رسمی و مامور ثبت احوال و سمت های مشابه و همچنین اجرای بعضی از اعمال اداری تا حدیکه قوانین و مقررات دولت پذیرنده با آن تناقض نداشته باشد .

۶ ـــ حفظ منافع اتباع دولت فرستنده اعم از اشخاص حقیقی یا حقوقی در مورد ارث در قلمرو دولت پذیرنده طبق قوانین و مقررات دولت پذیرنده .

۷ ـــ حفظ منافع صغار و محجورینی که تبعه دولت فرستنده میباشند . در حدود قوانین و مقررات دولت پذیرنده بخصوص در مواردی که قیمومت و یا سرپرستی در خصوص این قبیل اشخاص لازم باشد .

۸ ـــ در رابطه روبدوی جاری دولت پذیرنده، نمایندگی از طرف اتباع دولت فرستنده با اتخاذ ترتیبات به منظور تامین نمایندگی لازم برای آنان در محاکم و سایر مقامات دولت پذیرنده به منظور درخواست اتخاذ تدابیر موقتی برطبق قوانین و مقررات دولت پذیرنده برای حفظ حقوق و منافع دولت فرستنده در مورد هنگامیکه بعلت غیبت یا علل دیگر قادر نباشند در موقع مقتضی از منافع و حقوق خود دفاع نمایند .

۹ ـــ ارسال اسناد قضائی و غیر قضائی یا اجرای نیابت قضائی برطبق موافقتنامه های بین المللی معتبر یا در صورتیکه چنین موافقتنامه هائی موجود نباشد بهر نحو دیگری که با قوانین و مقررات دولت پذیرنده منطبق باشد .

۱۰ـــ اعمال حق کنترل و بازرسی مقرر در قوانین و مقررات دولت فرستنده نسبت به ناوهای دریائی و کشتیهای رود دانوب که تابعیت دولت فرستنده را دارند و همچنین هواپیماهائی که نزد آن دولت بثبت رسیده اند نیز نسبت به کارکنان ناوها و کشتی ها و هواپیماهای مزبور

۱۱ـــ رسانیدن کمک به ناوها و کشتیها و هواپیماهای مذکور در بند ۱۱ این ماده و به کارکنان آنها و همچنین اخذ اظهارنامه های مربوط به مسافرت ناوها و کشتیهای مزبور و بررسی و مهر کردن اسناد و ترخیص آنها بدون لطمه به اختیارات مقامات دولت پذیرنده و انجام تحقیقاتی درباره وقایعی که طی مسافت دریائی رخ داده و حل هرنوع اختلاف بین ناخدا و افسران و ملوانان تا آنجا که قوانین و مقررات دولت فرستنده اجازه دهد.

۱۲ـــ انجام هروظیفه دیگری که دولت فرستنده به عهده یک پست کنسولی محول نموده است و قوانین و مقررات دولت پذیرنده آنها را منع نکرده یا مورد اعتراض دولت پذیرنده نباشد، و با وظایفی که در موافقت نامه های بین المللی معتبر موجود بین دولت فرستنده و دولت پذیرنده ذکر شده است.

ماموران کنسولی میتوانند در شرایط خاص با موافقت دولت پذیرنده وظایف کنسولی خود را خارج از حوزه کنسولی خود انجام دهند. همچنین با اعلام به دول ذینفع، دولت فرستنده میتواند در نقطه ای کنسولی را که در قلمرو دولت معینی تأسیس شده، ماموران انجام وظایف کنسولی در قلمرو [illegible] بدون دولت ذینفع صریحا" به این امر مخالفت کرده باشد. بالاخره با اعلام مراتب لازم به دولت پذیرنده یک کنسولی دولت فرستنده میتواند به نفع دولت ثالث وظایف کنسولی را در قلمرو دولت پذیرنده انجام دهد مگر آنکه دولت پذیرنده با این امر مخالفت کند.

II - طبقات و مناصب کنسولی

طبق ماده ۹ کنوانسیون ۱۹۶۳ وین، روسای پستهای کنسولی به چهار طبقه تقسیم میشوند:

الف: سرکنسولها ب- کنسولها ج- کنسولیارها د- نمایندگان کنسولی

- البته کشورها حق دارند نامهای دیگری برای ماموران کنسولی خود انتخاب کنند بنابراین مورد روسای پست های کنسولی است که بایدارهمان عنوان سرکنسول استفاده نمود. علی ایحال عده نمایندگان کنسولی ماموربین کشور فرستنده اند و معمولا" از ماموربین در واقع کادر کنسولی است. نمایندگان کنسولی ممکن است از ملیت کشور محل اقامت یا کسانی که توسط کشور فرستنده به این سمت منصوب شده اند که آنها را در ردیف کنسولان ناجر وطبق کنوانسیون ۱۹۶۳ وین کارمندان کنسولی انتخاری نامیده اند. محلی که روسای کنسولی انجاء وظیفه میکنند حوزه کنسولی نامیده میشود. روسای کنسولی معمولا" با سندی به نام حکم ماموریت یا سندی مشابه

ازسوی کشورخودبه کشورمحل ماموریت اعزام میشوند. کشوراخیرنیزاجازه‌نامه‌ای به نام رواناهه ت کنسول اجازه میدهدکه درحوزه، قلمرُوخوداعمال صلاحیت کند البته تازمان صدور رواناهه رئیس کنسولی میتواندبطورموقت برای اجرای کارهایش پذیرفته شود. دراین حالت بازمقررات کنوانسیون ۱۹۶۳ وین درموردروابط کنسولی اجراء میگردد.

III- مصونیت های کنسولی

مصونیت های کنسولی بستگی به قراردادهای منعقده فیمابین کشورهادارد کنوانسیون ۱۹۶۳ مصونیت هائی رابشرح زیردرنظرگرفته است:

الف ـ مصونیت اماکن کنسولی ازتعرض، این اماکن نه تنهانمیتوانندمورد تعرض قرارگیرندبلکه نمیتوان آنهاواسباب واثاثیه ووسائل نقلیه کنسولی را همچنین مصادره نمود.

ب ـ مصونیت بایگانی استادکنسولی ازتعرض.

ج ـ مصونیت شخصی ماموران کنسولی ازتعرض مگردرصورت ارتکاب جنایتی وخیم ومتعاقب تصمیم مقام قضائی صلاحیتدار.

د ـ مصونیت قضائی. ماموران کنسولی وکارمندان کنسولی درمورداعمالی که درانجام وظایف کنسولی خودعمل می آورنددربرابرمقامات قضائی یااداری دولت پذیرنده دارای مصونیت قضائی هستند.

IV مزایای کنسولی

الف: معافیت ازپرداخت مالیات

معافیت ازپرداخت مالیات اماکن کنسولی که شبیه همان مواردی است که درمورد ماموران دیپلماتیک بیان کردید.

۱: معافیت ازمقررات ثبت نام بیگانگان وپرواته اقامت

۲: معافیت ازپروانه کار: اعضای پست کنسولی درمورد خدماتی که برای دولت فرستنده انجام میدهندازمقررات پروانه، کارمعافند.

۳: معافیت ازمقررات سیستم های اجتماعی: این معافیت شبیه همان مواردی است که درمورد ماموران دیپلماتیک قبلا" بیان گردیده است.

۴ : معافیت از پرداخت مالیات های شخصی ، مالی ، عمومی ، منطقه ای به جز مواردی که در روابط دیپلماتیک گفته شده است.

ب - آزادیها

۱- آزادی رفت و آمد : اعضای پست کنسولی علی القاعده از آزادی رفت و آمد همه جا برخوردارند ، مگر آنکه آن مکان از لحاظ امنیت ملی توسط دولت پذیرنده ممنوع شده یا مقررات خاصی برای ورود به آن مکان وجود داشته باشد.

۲- آزادی ارتباطات : دولت پذیرنده آزادی ارتباطات پست کنسولی را برای مقاصد رسمی اجازه داده و حمایت خواهد نمود. اعضای کنسولی از زمانیکه شروع به انجام وظایف نمایندگی از مراسلات و مصونیت های مذکور استفاده می نمایند.

موارد حل اختلاف میان دول در رابطه با اجرا یا تفسیر کنوانسیون ۱۹۶۳ وین در مورد روابط کنسولی همانند مواردی است که برای حل اختلاف در مورد کنوانسیون ۱۹۶۱ وین در مورد روابط دیپلماتیک بیان گردیده است. دولتهای یا طرف دعوت حقوق دیپلماتیک و کنسولی صحت متعلق از حقوق بین الملل را به خود اختصاص داده که در جای خود قابل بحث در [illegible] بیشتر می باشد.

تعلیقات : حقوق بین الملل اقتصادی فصل سوم

حقوق بین الملل اقتصادی شامل تنظیم مبادلات تجاری، روابط پولی، گسترش سرمایه گذاریها و تسریع توسعه می باشد. این رسته از حقوق بین الملل، چهره واقعی خود را بعد از جنگ دوم جهانی آغاز نمود.

از آن به بعد گسترش حقوق بین الملل اقتصادی ادامه داشته و بخصوص مسئله توسعه کشورهای جنوب که عمدتاً بعد از استعمارزدایی بوجود آمده اند این امر را شدت بخشیده است. تا جایی که بین جهانی کردن مبادلات و وابستگی متقابل اقتصادها با یک سری موانع ایدئولوژیکی، سیاسی و استراتژیکی موجود میان کشورهای غربی، سوسیالیستی و در حال توسعه مواجه بود. نظر می رسد که هنوز زود باشد اگر ادعا گردد که با فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی و از بین رفتن کمکون تمامی موانع فوق از میان رفته است. معهذا از آغاز سالهای نود، تمایل زیادی میان کشورهای سوسیالیستی سابق و کشورهای در حال توسعه ای که بعد از

مستقلان از «سوسیالیسم» را برگزیده بودند، در جهت اجرای اصول و روشهای اقتصاد بازار مشاهده می شود. نتیجه حاصل از این وحدت در فعالیتهای اقتصادی میتواند بهبودی در شرایط همکاری بین المللی باشد.

واقعیتی، حتی قبل از فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی، محصولات اقتصاد جهانی، بخصوص مبادلات تجاری و گسترش سرمایه گذاریها، در وقع از دیرباز از قانون اقتصاد بازار تبعیت می کرد. قانون عرضه و تقاضا با اراده دولتها مبنی بر ایجاد نوعی «نظم اقتصادی» بین المللی، توسط حقوق و از بین بردن عدم تعادل در مبادلات و شکافهای موجود در توسعه مخالفت می کند. در این خارجیت گی اگرچه تاثیر دولتهای حاکم و حقوق عمومی بین المللی مهم می باشد، ولی این تاثیر جزئی و محدود است. این مسئله بیشتر از آن جهت حقیقت دارد که داد و ستدهای اقتصادی بین المللی در مورد کالاها، سرمایه ها، تکنولوژی و خدمات (بانکها، حمل و نقل، بیمه ها، ارتباطات) بطور گسترده توسط اشخاص خصوصی و مستقیماً از طریق قراردادهای تابع حقوق خصوصی بنا، بطور دقیقتر، تابع حقوقهای خصوصی دولتهای موضوع این اشخاص انجام می پذیرند.

درست است که حقوق بین الملل اقتصادی، بالاخص در قلمرو توسعه، حاوی مجموعه ای از مکانیسمهای کم و بیش هماهنگ می باشد، که مقدمتی تنظیم، تصحیح و تسویق تولید و گردش سرویسهای بدست آمده می باشد. ولی آن دی اراده ملی اقتصادی از جمله سرکتهای فراملی (که اغلب از استراتژی تجاری و تجاری سرکت اصلی تبعیت می کنند) در آن از جایگاه قابل توجهی برخوردار است. شاهد این مدعا موفقیت روزافزون داوری بین المللی تجاری است که برای حل و فصل اختلافات ناشی از اجرای قراردادهای بین المللی مورد استفاده قرار می گیرد.

از طرفی دولت در عصر حاضر، تاثیری دوگانه در اقتصاد بین المللی دارد. چونکه از یک سو مسئول اقتصاد ملی است و در این خارجیت، چه در نظم حقوقی داخلی خود و چه در توسعه همکاریش با دولتهای دیگر در داخل و خارج از

سازمانهای بین المللی تلاش می کند که مکانیسم مبادلات همچون تسویق به سرمایه گذاریها را توسط قواعد حقوقی منظم نماید.

از طرف دیگر، دولت غالب بشکل خصوصی، یعنی همانند اشخاص خصوصی مبادرت به داد و ستدهای تجاری و حتی سرمایه گذاری می کند. بدینترتیب دولت، یک آن هم بعنوان قدرت عمومی و هم بمثابه مدیر خصوصی، با انجام این اعمال تداخل میان حقوق عمومی و حقوق خصوصی را بوجود می آورد. مشاهدات فوق به این مفهوم نیست که حقوق بین الملل اقتصادی خارج از قلمرو حقوق بین الملل عمومی است ولی فقط یک قسمت آن بطور مستقیم در چارچوب این حقوق جای دارد. و قسمت دیگرش متشکل از حقوق داخلی دولتهای مختلف موجود می باشد که همان حقوق بین الملل خصوصی است. و بالاخره قسمت سوم آن مرکب از قواعد عمومی و خصوصی است، که جهت سادگی در کلام، به آن عنوان «حقوق

[illegible] بین

لحاظ تجربی برای تنظیم روابط میان دولتها و اشخاص خصوصی خارجی، بالاخص در مسئله سرمایه گذاریهای بین المللی بوجود آمده اند».

در برتو ملاحظات فوق مطالعات بعدی ما شامل حقوق بین الملل اقتصادی است که بطور صریح تر در قلمرو حقوق بین الملل عمومی می باشد. در این رابطه در فصل اول به مطالعه مواردی که در نظم مبادلات دخیل می باشد می پردازیم. فصل دوم را به مطالعه آنچه که در ارتباط با حقوق توسعه است اختصاص میدهیم و بالاخره در فصل سوم حقوق بین الملل سرمایه گذاری که از دیدگاهی میان حقوق بین الملل عمومی و حقوق توسعه قرارداشته و ارتباط زیادی با حقوق خصوصی دارد، را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

I- تنظیم مبادلات

تعریف: در اینجا باید «مبادلات» در یک معنای گسترده در نظر گرفته شود. این اصطلاح نه تنها شامل معاملات تجاری می شود بلکه در بر گیرنده مجموعهٔ جریانهای فرامرزی سرمایه، خدمات و تکنولوژی نیز می گردد. تدوین مقررات برای مبادلات بین المللی، بعد از جنگ جهانی دوم، ابتدا در چارچوب ملل متحد انجام می شد سپس این سیستم با ایجاد سازمانهای منطقه ای و سازمانهای محصولات بنیادین مختلف تکمیل شده است.

الف ـ ساختار مؤسساتی

مؤسسات سازمان ملل متحد در تنظیم مبادلات اقتصادی نظر داشته به همانگونه که حتی سابقاً در رابطه با تنظیم روابط مالی [illegible] وجود

داشت. رابطه میان حفظ صلح و توسعه هماهنگ اقتصاد بین المللی، در قالب همکاریهای بین المللی، در منشور ملل متحد نیز مورد توجه قرار گرفته است.

در این رابطه، نظم اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم، که عمدتاً تحت ایدئولوژی لیبرالیستی آمریکا و انگلستان بود، ایده مبتنی بر سه نهاد تأسیس بود. این سه نهاد بترتیب عهده دار تنظیم مسائل پولی، مالی و تجاری بودند که برای توسعه مبادلات بین المللی ضروری بنظر میرسید. هدف ایجاد سیستم جدید اقتصادی بین المللی با قواعد مشخص و روشن بود. برای این منظور سه مؤسسه بعنی صندوق بین المللی پول، بانک بین المللی ترمیم و توسعه (که بعد به بانک جهانی تبدیل شد) و گات ایجاد شدند. شریک از این سه سازمان شاهد تحولات ملموس بود.

۱ ـ صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و گات

۱-۱ ـ صندوق بین المللی پول:

متفقین در جنگ دوم جهانی در رونیه ۱۹۴۴ در خلال کنفرانس برتون وود[۱] ارادهٔ خود مبنی بر ایجاد سیستمی بین المللی برای تنظیم روابط پولی را اعلام نموده بودند. اساسنامه های صندوق بین المللی پول از ۲۷ دسامبر ۱۹۴۵ لازم الاجرا شده اند. صندوق امروز بیش از یکصد و پنجاه عضو دارد و اخیراً نیز درهای خود را به روی کشورهای جدید، بخصوص کشورهای جدید ناشی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، بازنموده است. طبق ماده هشت اساسنامه های صندوق بین المللی پول، کشورهای عضو متعهد شده بودند که سیستم مبادلات پولی را حفظ کنند که در آن نه محدودیتهایی بر پرداختها و انتقالات مربوط به داد و ستدهای بین المللی جاری وجود داشته باشد، نه عملکرد نرخ مبادلهٔ مرکب را اجازه دهند و نه مقررات تبعیضی نسبت به پولها داشته باشند، مگر آنکه صندوق مجوز صادر نماید. حفظ قابلیت

۱. Bretton Woods نام شهری در ایالت نیوهمپشایر در آمریکا که کنفرانس در ۱۹۴۴ در مرکب آمریکا انگلستان و متحدین آنها در جنگ جهانی دوم در آن برگزار شد.

تبادل پولها به یکدیگر نیز یکی از اهدافی بود که به روشنی مشخص شده بود. هرکشور عضو مجبور بود که یک همسرازی برای پول خود - عملاً مشخص نماید. آن کشور فقط بعد از مشورت با صندوق بین المللی پول است که می تواند آن همسرازی را تغییر دهد.

بطور کلی، صندوق بین المللی پول بعنوان مؤسسه ای با ویژگی دائمی طراحی شده و چارچوبی برای همکاری در زمینه تنظیم مسائل پولی بین المللی است. در عین حال صندوق خود دارای امکانات مالی است که ممکن است در اختیار دولتهای عضو که در موازنه پرداختهای خود با مشکلاتی مواجه شده اند، قرار گیرد. دو اصلاحیه که در ۱۹۶۹ لازم الاجرا گردید به صندوق اجازه داد تا «حق برداشت مخصوص» بوجود آورد. این حق برداشتها می تواند بطور ادواری به کشورهای عضو اعطا گردند که بادیدرنتیجه صندوق عملکرد تبادل را در زمینه ادارهٔ نقدینگی بین المللی دارا ساده است. «حق برداشت مخصوص» یا این پس بعنوان ذخیره ای نو جهت تکمیل دو پول اصلی که در تجارت بین المللی مورد استفاده قرار می گیرند، یعنی دلار آمریکا و پوند انگلیس، بکار می رود. برای اداره حق برداشت مخصوص، حساب برداشت مخصوصی به صندوق تخصیص داده شده است. تمام دولتهای عضو صندوق پذیرفته اند که در این حساب مشارکت نمایند.

دومین اصلاحیه، که بعد از اول آوریل ۱۹۷۱ لازم الاجرا شده است، تحول محسوسی را در سیستم پولی بین المللی بوجود آورد. در واقع سیستم صندوق بین المللی پول براساس همسرازیهای ثابت با طلا یا دلار آمریکا طراحی شده بود. پس از ۱۹۷۱ ایالات متحد آمریکا تبدیل رسمی دلار به طلا را لغو نمود که این عمل منجر به از بین رفتن عنصر سیستم برتون وودز شد و سبب سقوط سیستم پولها گردید. کشورهای عضو از این پس در قبول مقررات حاکم بر تبادل آزاد می باشند. ولی آنها تعهداتی در مورد سیاست تبادل خود دارند که این امر نظارت مستقیم صندوق بین المللی پول قرار داد. طلا دیگر وسیله حسابی برای تبادلات میان

۲. حق برداشت مخصوص یا SDR که معنای Special Drawing Rights می دهد.

صندوق و کشورهای عضو نسبی ... سد و بر این اساس «حق برداشت مخصوص» بعنوان ابزار اصلی ذخیره سیستم پولی بین المللی درآمده است.

از این پس سه نوع عملکرد اصلی برای صندوق شناخته می شود: در کنار وضع قواعد و همچنین عملکرد قضایی سومین عملکرد صندوق مدیریت نقدینگی بین المللی است که از طریق اعطای «حق برداشت مخصوص» انجام میدهد.

در عمل، نظارتها و تأثیری که صندوق بین المللی پول بر سیاست تعدیل (دولتها)، و به طور گسترده تر بر مجموعه سیاست اقتصادی دولتهای عضو داشته است. بالاخص در دهۀ اخیر چه در مورد کشورهای در حال توسعه و چه در مورد کشورهای توسعه یافته بوضوح احساس شده است. اعطای کمک مالی از طرف صندوق جهت کمک به یک کشور عضو برای حل مشکلات ناشی از موازنه پرداختهای خود منوط به آنستکه دولت متقاضی شرایطی را که صندوق بین المللی پول در رابطه با میزان

کمک های مالی صندوق براساس موافقتنامه ای که میان صندوق و دولت کمک گیرنده منعقد می شود اعطا می گردد. در این موافقتنامه دولت مزبور متعهد می شود که اصلاح سیاست اقتصادی را که در «نقاط تمامه اش» به صندوق ارائه داده است اجرا کند. در موارد عدیده ای ملاحظه شده است که مقررات سختی که توسط صندوق بین المللی پول، بخصوص در کشورهای در حال توسعه، و بالاخص در زمینه قسمتهای حقیقی تحمیل شده اند مشکلات اجتماعی جدی برای آنها ایجاد نموده اند.[۳]

صندوق بین المللی پول از حسابات مهمی در زمینه نظارت و مجازات دولتهای عضو برخوردار است. صندوق هرساله نظارت کلی خود را بر سیاست اقتصادی هریک از دولتهای عضو عمل می کند و این نظارت براساس مجموعه اطلاعاتی است که دولتها موظفند در اختیارش قرار دهند. مجازاتهایی که صندوق در رابطه با عدم اجرای تعهدات توسط دولتها اعمال می کند از فشارهای اخلاقی تا

۳. در این خصوص می توان از مجارستان نام برد که در سپتامبر ۱۹۸۲ باید مورد

تعلیق حق کسک پولی می باشد. آنچه که اغلب در علل در سیاهای اخیر رخ داده است آنستکه بسیاری از دولتها از استفاده از منابع صندوق محروم شده اند و آن بعلت معوق ماندن پرداختهای آنها به صندوق است که اغلب دلیل توجه می باشد.

بدینترتیب «حاکمیت اقتصادی» دولتهای عضو، که مورد مطالعه تعدادی آنها بالاخص کشورهای در حال توسعه است. برای دولتهایی که مجبور به درخواست کمک مالی از صندوق می شوند با محدودیتهای بسیار جدی مواجه می باشد.

۲-۲- بانک جهانی:

همانطور که ملاحظه شد عملکردهای صندوق بین المللی پول نه فقط پولی بلکه مالی نیز می باشد. معهذا این عملکردها بیشتر سیاستهای اقتصادی در کوتاه و میان مدت را در نظر دارند. به تعبیری عملکرد صندوق بین المللی پول در واقع منعکس عملکرد بانک جهانی است که اصلی ترین نهاد برای کمکهای مالی جهت اجرای طرحهای بلند مدت در مورد توسعه می باشد. بانک بین المللی ترمیم و توسعه، که همزمان با صندوق بین المللی پول ایجاد شده است. هدفش ابتدا تسهیل بازسازی اقتصاد کشورهای عضو بود که در اثر جنگ جهانی دوم ویران شده بودند. پس از آن فعالیتش پس از پس به طرف کمک به کشورهای در حال توسعه سوق داده شده است. این فعالیت توسط شعب آن یکسان و روان یافته است. شعب آن یکی، مؤسسه مالی بین المللی است که در ۱۹۵۶ ایجاد شده و وظیفه اش تشویق ابتکارات بخش خصوصی در کشورهای در حال توسعه می باشد. و دیگر انجمن بین المللی توسعه است که بطور خاص به امر کمک به توسعه اختصاص دارد چونکه اعتبارهایی را با شرایط بسیار آسان اعطا می کند. بدینترتیب این سه نهاد (بانک بین المللی ترمیم و توسعه، مؤسسه مالی بین المللی و انجمن بین المللی توسعه) گروه بانک جهانی را تشکیل میدهند و سازمان ملل در امر توسعه در سطح جهانی می باشد. بانک جهانی نیز فعالیتهایش را از دو نهادی عضو در خصوص اعطای وام به آنها در چهار چوب شرایط صندوقی که خودش ... می کند متعدد

می نماید. این شرایط مربوط به چگونگی پرداخت و بازپرداخت وام و نوع ارزی است که به دولت متقاضی وام داده می شود. وامهایی که با بهترین شرایط اعطا می گردند جهت انجام طرحهای توسعه ای است که به روشنی تعیین و شرایط تحقق به آنها توسط دولت وام گیرنده با همکاری بانک جهانی مشخص شده اند. دولت و بانک با یک گارانتی که باز پرداخت وام را تضمین و نهاد مسئول اجرای طرح را از لحاظ امکانات بودجه ای و اداری لازم تضمین می کند ارتباط می یابند.

بانک جهانی منافع ملی طرحهای پیشنهاده را برعهده می گیرد که در آنها نه فقط مجموعه ای از دولتها مشارکت دارند بلکه سازمانهای بین المللی نیز حضور دارند. شرکتهای فراملی اغلب در انجام این طرحها مشارکت می کنند. این طرحها می توانند بسیار متنوع بوده یعنی هم در زمینه انجام کارهای زیربنایی سنگین و با [illegible] فن پیچیده باشند.

موافقتنامه هایی که بدین ترتیب توسط بانک منعقد می شوند در وهلهٔ اول در قلمرو حقوق بین الملل عمومی و بطور اخص در قلمرو حقوقی که توسط بانک در قالب «شرایط عمومی» تعیین می شود قرار دارند. مقررات مندرج در این موافقتنامه ها در اکثر موارد نشان دهندهٔ نوعی وحدت شکلی می باشند. همچنین میتوان از حقوق داخلی دولتهای وام گیرنده بخصوص برای دادن تضمین استفاده نمود.

بانک جهانی از طریق دو نهاد مستقل، یکی « مرکز بین المللی حل و فصل اختلافات بین المللی مربوط به سرمایه گذاری»[4] و دیگری «موافقتنامه چندجانبه در مورد تضمین سرمایه گذاریها»[5] تأسیس کرده یا تضمین کننده ای در امر سرمایه گذاریها بین المللی دارد.

4. Centre International Pour le Réglement des Différends Internationaux CIRDI
5. Accord multilatéral sur la garantie des Investissements = AMGI

۲-۱- موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (گات)[6]

در کنار صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، سومین رکن نظام بین المللی بعد از جنگ می بایستی «سازمان بین المللی تجارت» باشد که اساس تاسیس آن در منشور هاوانا و در ۱۹۴۸ مورد قبول گرفته بود معهذا این سازمان هرگز بوجود نیامد و علتش عدم تصویب منشور هاوانا توسط ایالات متحد آمریکا و سر باز زدن امضاء کننده بود. معهذا از اول ژانویه ۱۹۴۸ یک موافقتنامه بین المللی در مورد تعرفه و تجارت یعنی گات لازم الاجرا شد. موافقتنامه ای که براساس آن یک سازمان بین المللی واقعی استحکام یافته است. معهذا گات عنوان یک نهاد برعکس صندوق بین المللی پول و بانک جهانی یک مؤسسه تخصصی ملل متحد نمی باشد.

هدف گات و «مقررات رفتاری» که در خارجوب آن مورد مذاکره قرار گرفته اند، تسهیل آزادی در تجارت بین المللی براساس سه اصل می باشد: اصل «عدم تبعیض» که بر اساس آن هر متعاهد باید در تجارت رفتار یکسانی را با سایر متعاهدین داشته باشد. اصل «دسترسی بازار» همراه با ممنوع کردن کلیه اشکال حمایتی به استثناء تعرفه های گمرکی که مبلغ آن باید بطور دوره ای از طریق مذاکره کاهش یابد و اصل «مساعدت در تجارت» یعنی ممنوعیت سوبسید برای صادرات مواد اولیه.

در رابطه با اصل عدم تبعیض «شرط ملت کامله الوداد» که براساس آن مساعدات اعطایی به یک کشور متعاهد (معاهده) باید بطور اتوماتیک شامل حال کلیه کشورهای متعاهد گردد، بعنوان ابزار ترجیحی مداوم در دسترس باقی.

معهذا سیستم گات دارای انعطاف زیادی است که امکان وجود سیستمی را در هریک از اصول فوق میسر میسازد. در همین رابطه است که برای تشویق ایجاد تجاذبه های گمرکی و مناطق آزاد تجاری به تخطی از اصل عدم تبعیض اجازه داده شده اند. بعلاوه، و به همان شکلی که در حقوق بین الملل توسعه در حال وقوع است، ۱۹۷۱، در خارجوب سیستم ترجیحات تعمیم کشورهای توسعه یافته گات

6. Accord General sur les Tarifs et le Commerce (GATT)
7. Codes de Conduite

میتوانند تعرفه های ترجیحی به کشورهای در حال توسعه تعلق خاطر نمایند. وانگهی موافقتنامه عمومی امکان داد تا مقررات ویژه ای در مورد تدابیر تعرفه ای برای واردات برخی محصولات را می پذیرد و محدودیت بر واردات را، بخصوص در صورت بروز مشکلات مربوط به موازنه پرداختها، مجاز می دارد.

درجارچوب گات، مذاکرات گسترده ای در خصوص تعرفه ها به طور ادواری میان شرکای اصلی اقتصادی یعنی ایالات متحده آمریکا، ژاپن و اروپای غربی (دور کندی، دور توکیو و از ۱۹۸۷ دور اروگوئه) انجام شده است. اگرچه جامعه اقتصادی اروپا خودش عضو گات نیست ولی معرف مجموعه دولتهای عضوش در گات می باشد و آن بدین دلیل است که صلاحیت دولتهای عضو جامعه اروپا در مسائل تجاری به این جامعه منتقل شده است. هدف این مذاکرات چندجانبه در مورد تعرفه ها دست یابی به مذاکرات دوجانبه مبادلات نه فقط از طریق کاهش تعرفه گمرکی، بلکه همچنین از طریق لغو مقررات غیرتعرفه ای بعنوان موانعی در امر مبادلات یا از طریق بررسی مقررات مربوط به سرمایه گذاری و امور تجارت می باشد. این مذاکرات که کشورهای در حال توسعه نیز در آنها مشارکت می کنند از پیچیدگی فوق العاده ای برخوردارند. دولتهای عضو موافقتنامه عمومی مجبور به شرکت در این مذاکرات نمی باشند ولی اکثریت آنها شرکت می کنند.

نتیجه مذاکرات مالیی دور اروگوئه[۸] (یعنی دور توکیو) قبول هفت «قاعده رفتاری» بود که دولتهای عضو مجبور به الحاق به آنها نیستند. معهذا این سیستم انعطاف پذیر بر پیچیدگی نظم حقوقی گات افزوده است. چونکه ارتباط میان دولتهای عضو با یکدیگر میتواند براساس تخطی از اصول یا طبق نظمهای خاصی برقرار گردد. بدینترتیب سیستم گات امکان ائتلافهای را میان نظمهای دوجانبه و چندجانبه بوجود می آورد.

گات در امر تجاری اختیارات نظارتی که بانک جهانی و، بخصوص، صندوق

۸. مذاکرات دور اروگوئه شروع در ۱۹۸۶ و پایان یافت و قرارداد که گات به مقررات بین المللی تجارت تبدیل شود

بین المللی بود، برمبنای آن قواعد داخلی دولتهای توسعه نیافته را در نظر می باشد.

فلسفه پشت دور آزادی مبادلات گات رفته رفته تغییر یافته و آن به جهت ساخت خاص برای مقررات کشورهای در حال توسعه است. بنظر این کشورها سیستم ناشی از موافقتنامه عمومی بحد کافی به آنها امکان حمایت از خود در رقابت با محصولات خارجی و ترقی صنعت نوپایشان را نمی داد.

بازنگری در این سازمان گات سبب بوجود آمدن بخش چهارمی در آن شد که از ۱۹۶۶ لازم الاجرا شده است. اهمیت این بخش مخصوص از وجود یک سیاست هماهنگ به نفع کشورهای در حال توسعه است که از آن جمله شناخت اصل «عدم عمل متقابل» و قبول سیستم ترجیحات عمومی به سود کشورهای جهان می باشد. این سیستم از آغاز سالهای ۱۹۷۰ امتیازات تعرفه ای را به نفع کشورهای در حال توسعه برقرار کرده است و آن برخلاف فلسفه «بگذارید تجارت آزاد شود» که از مبانی گات است، می باشد. در واقع آن استثنائی بر اصل «عدم متقابل» است.

معهذا، از ۱۹۶۴ کشورهای در حال توسعه در شرایط خاصی موجبات ایجاد یک رکن فرعی مجمع عمومی را فراهم نمودند که این رکن از طریق قطعنامه (قطعنامه ۱۹۹۵ مصوب نوزدهمین اجلاس مجمع عمومی مورخ ۳۰ دسامبر ۱۹۶۴) بوجود آمد. این رکن بطور مشخص رفع خلاءهای موافقتنامه عمومی بود و خصوصاً بند تجارت بین الملل را - در نظر گرفتن نیازهای خاص کشورهای در حال توسعه تنظیم نماید. اهداف و کارهای این رکن، که همان آنکتاد می باشد، و همچنین اهداف موافقتنامه مربوط به محصولات بنیادی کمی بعد در حقوق توسعه مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

ب : نقش سازمان ملل متحد در امور اقتصادی:

۱ - نقش سازمان ملل متحد در امور اقتصادی در تئوری:

9. Laissez - faire

10. United Nations Conference on Trade and development = UNCTAD ou la Conference des Nations Unies Pour le Commerce et le Developpement = CNUCED

منشور در وهلهٔ اول این مسئولیت را برای سازمان ملل متحد شناخته که میتواند به مسئله همکاری اقتصادی و اجتماعی بین‌المللی بپردازد.

علاوه بر مقررات کلی مندرج در بند سه ماده یک، فصل نهم منشور به این موضوع اختصاص یافته است. بندهای الف و ب ماده ۵۵ منشور سازمان ملل متحد را متعهد می‌نماید که در «بالا بردن سطح زندگی، ایجاد استخدام کامل و فراهم نمودن شرایط پیشرفت و توسعه اقتصادی و اجتماعی مساعدت نماید». تأکید بر اجبار دولتهای عضو به همکاری در فلسفه اقتصادی سال دهندهٔ اراده جمعی برای نیل به اهداف مشترکی است که قبلاً از بیانشان با هداف مقاده سازمان که همان استقرار صلح و امنیت بین‌المللی است یادآوری شده است. طبق ماده ۶۳ (منشور) شورای اقتصادی اجتماعی، بعنوان یکی از ارگان اصلی ملل متحد در امر توسعه و همکاری اقتصادی، میتواند با هر مؤسسه تخصصی ذیصلاح در این مورد مذاکره یا انعقاد قرارداد نماید.

۲ ـ نقش سازمان ملل متحد در امور اقتصادی در عمل

دو سازمان بولی و مالی، یعنی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، اغلب عزم خود را مبنی بر رعایت استقلال کار در اساسنامه شان بر مبنای تخصص ساده است نشان داده اند. مجمع عمومی خود نیز در موارد متعددی با دولتهای سرسختانه این دو مؤسسه و بخصوص بانک جهانی مواجه شده است و آن زمانی بوده که قصد داشته است سیاست بانک را در خصوص اعطای وام و گرانتی به کشورهای در حال توسعه تحت تأثیر قرار دهد. همچنین همانگونه که بعداً دیده خواهد شد، در فلسفه توسعه است که سازمان ملل متحد، هم از طریق مجمع عمومی و هم توسط شورای اقتصادی و اجتماعی نقش هماهنگ کننده مابین مؤسسات مربوط را ایفا می کند.

علاوه بر نقش هماهنگ کنندگی، از آغاز سالهای ۱۹۶۰ سازمان ملل متحد بعنوان محل اصلی برای مذاکرات، و همچنین نگاهی برای طرح سیاست و

استراتژیها در قلمرو حقوق بین الملل اقتصادی در مورد توسعه مجموعه‌ای کشورها در آماده است. این مسئله بحثی بسیار پیچیده است که این کشورها توانسته‌اند در مجمع عمومی و در سیستم رأی‌گیری آن پیاده کنند.

برعکس، سازمانهای مالی مانند صندوق بین المللی پول و بانک جهانی که حق رأی در آنها براساس سهم هرکدام از دولتهای عضو در سرمایه این سازمانهاست. کشورهای در حال توسعه را در وضعیت نامطلوبی قرار میدهد. این امر موجب شد اغلب احساس شود که داخل سیستم ملل متحد، بوضوح دو دسته سازمانهای متمایز از یکدیگر و متعلق به دو جریان فکری و دو فلسفهٔ اقتصادی تقریباً متضاد وجود داشته است. قبلاً ملاحظه شد که سازمانهای ایجاد شده در برتون وودز در حالی که نشان از لیبرالیسم اقتصادی داشتند، برعکس، مجمع عمومی سازمان ملل و بحث‌های کمیسیون دوم آن نظریاتی را که بیشتر به سوسیالیسم دولت گسترش داده‌اند. این نظریات بر لزوم همبستگی بین المللی استوار می‌باشد که هدف این همبستگی از میان بردن شکاف فقر موجود در زمینهٔ توسعه بین اعضای جامعه بین المللی است. این تمایل و نظریهٔ جدید مکانیسمهایی بصورت فعلی گیرد که کشورهای ناشی از اجرای مکانیسمهای اقتصاد بازار را برطرف می‌نمایند. گرایش به ایجاد چنین مکانیسمهایی را میتوان در اکثر اسناد ملل متحد از دوران تجارت و توسعه) و نیز اساسنامه (سازمان ملل متحد برای توسعه صنعتی) بخوبی مشاهده کرد. که هریک از آنها بعنوان ارگان فرعی مجمع عمومی (در حال حاضر نیز اساسنامه و بعنوان مؤسسه تخصصی ملل متحد درآمده است) توسط کشورهای در حال توسعه ایجاد و از طرف قطعنامه‌ها تحت نظارت آنها می‌باشد.

بعلاوه باید به وجود کمیسیونهای اقتصادی منطقه‌ای که توسط شورای اقتصادی و اجتماعی بوجود آمده و بحث و نظر آن می‌باشد، توجه نمود. کمیسیون اقتصادی برای اروپا (CEE / ONU) که در ۱۹۴۸ ایجاد شده است، تأثیر غیرقابل انکاری در حفظ و توسعه همکاری بین شرق و غرب در اروپا در اثنای جنگ سرد جدایی آنها بحث برانگیز در قلمرو اقتصاد، حمل و نقل و محیط زیست

داشته است.

۳ـ نقش سازمان ملل متحد در پیدایش قواعد حقوقی در امور اقتصادی.

دیگر عملکرد مهم سازمان ملل متحد در امور اقتصادی وضع قواعد حقوقی است. سازمان این کار را از طریق قطعنامه انجام میدهد. این قطعنامه ها بخصوص آنهایی که در قلمرو اقتصادی بین المللی می باشند اغلب تحت عنوان «حقوق انسجام نیافته»[۱۱] ناشی از عملکرد مجمع عمومی یا ارگان فرعی می باشند.[۱۲]

سازمان ملل همچنین بعنوان مجمعی برای تدوین اسناد رسمی الزامی همچون کنوانسیونهای چند جانبه بکار میرود که از آن جمله میتوان از کنوانسیون سازمان ملل در مورد حقوق دریاها نام برد که بخش یازدهم آن اختصاص به ایجاد مقام بین [illegible] دارد که مواضیع آن بستر عمده اقتصادی است.

۴ـ کمک فنی سازمان ملل در امور اقتصادی.

کمک فنی سازمان ملل متحد عملاً به عهدهٔ برنامه عمران ملل متحد (UNDP یا PNUD) می باشد. این سازمان برخی کمک ها را خود رأساً انجام میدهد و به برخی دیگر که توسط مؤسسات تخصصی انجام میشوند کمک مالی میکند و بدینترتیب مجموع کمک های فنی سیستم ملل متحد را هماهنگ می نماید. دفاتر منطقه ای و محلی «برنامه عمران ملل متحد» شبکه وسیعی را در کشورهای در حال توسعه ایجاد نموده اند.

۱۱. این اصطلاح در انگلیسی Soft Law و در فرانسه DROIT MOU می باشد.

۱۲. در حضور اعضاء قطعنامه ها رعایت میشود به جزء معدودی بین المللی تعهدی یک

ج ـ سازمانهای منطقه ای:

علت اجتماع در کلام مسئولان به تسریع بالقوه ای انجام شده در خصوص همگنی و همکاری و وحدت اقتصادی که بعد از جنگ جهانی در مدلهای مختلف دنیا صورت گرفته است برخی از این سازمانها عبارتند از:

۱ ـ آسیا:

قاره آسیا که برای مدت طولانی به دور از پدیدهٔ منطقه گرایی بود امروزه خود سه مدل چندین مؤسسه می باشد. از جمله آسه آن (که در برگیرنده مالزی، فیلیپین، تایلند، اندونزی، سنگاپور و برونئی می باشد) و سارک (انجمن آسیای جنوبی برای همکاری منطقه ای) است. مؤسسه اخیر که در دهه ۱۹۸۵ بوجود آمده است در برگیرنده کشورهای بنگلادش، هندوستان، مالدیو، نپال، پاکستان و سریلانکا می باشد. و یک آسیای توسعه، که در ۱۹۶۶ ایجاد شده است، امروزه در برگیرنده بیش از چهل کشور می باشد. اخیراً به ابتکار استرالیا این حرکت گسترده تر شده و اقیانوسیه را نیز شامل می شود. و در نظر است یک سازمان همکاری اقتصادی آسیا و پاسفیک[۱۵] بوجود آید. و بالاخره مسئولان از اکو که شامل کشورهای ایران، ترکیه، پاکستان و چند تن کشور آسیای میانه و قفقاز می باشد نام برده.

۲ ـ آمریکای لاتین و آفریقا:

آمریکای لاتین و آفریقا مانند جهان عرب و کشورهای اسلامی شاهد وجود سازمانهای اقتصادی منطقه ای بسیار مشهودی می باشند که با توجه به موفقیت هایی هم کسب کرده اند. به تشکیل جوامع اروپایی که وحدت اقتصادی و

۱۵ ـ کنفرانس همکاریهای اقتصادی آسیا و پاسیفیک (آپک ـ APEC) در ۱۵ نوامبر ۱۹۹۴ خاتمه یافت در این اجلاس که رهبران ۱۸ کشور آسیا و پاسیفیک شرکت کرده بودند تعهد کردند که تمام تلاش خود را برای بزرگترین منطقه تجارت و سرمایه گذاری آزاد تا سال ۲۰۲۰ بکارگیرند. دراعلامیه نهایی آمده است که ایجاد رشد مداوم و عادلانه و ثبات ملی و توسعه همکاری عادلانه، مشارکت درمسئولیت ها از اهداف آپک می باشد.
برای نیل به این اهداف طرق زیر باید طی گردد.
ـ تقویت یک سیستم آزاد تجارت چند جانبه — پیشبرد روند آزاد سازی سرمایه گذاری درآسیا ـ پاسیفیک
ـ گسترش همکاریها میان کشورهای عضو برای توسعه
ـ برای کامل درآفقه [illegible] گات و دستاوردهای آن — حمایت از ایجاد سازمان جهانی تجارت بعنوان [illegible]
برای تقویت یک سیستم تجارت جهانی — ایجاد تعادل و جریان آزاد کالا، خدمات و سرمایه
ـ تلاش جهت برقراری روابطی مشابه با کشورهای غیر عضو برطبق ضوابطی مانند گات یا سازمان جهانی تجارت
ـ حل و فصل اختلافات بین اعضاء از طریق میانجیگری و مشاوره
ـ اجرای مفاد اعلامیه دراولین فرصت بعد از صدور آن یعنی از چهارشنبه ۱۶ نوامبر ۱۹۹۴

نقش سیاسی آنها هر روز بیشتر مورد تأکید قرار می گیرند. سازمانهایی که هدفشان وحدت براساس الگوی اروپایی بوده و آنهایی که منظورشان ایجاد مناطق مبادله آزاد بوده است. بخصوص در آمریکای لاتین. هنوز به اهدافی که از ابتدای تأسیس برایشان تعیین شده بود نرسیده اند. این امر بطور عمده ناشی از اختلافی است که میان اقتصاد دولتهای عضو. که اغلب با درجات متفاوت با مشکلات قابل توجهی در مسئله توسعه برخوردارند وجود دارد. این ملاحظات قوی در قاره آفریقا بخصوص در شورای تفاهم (که شامل کشورهای ساحل عاج. بنین. بورکینا فاسو. نیجر و توگو می باشد) و با اتحادیه های مختلف گمرکی و اقتصادی آفریقای غربی (مانند بنوت آو[16] یا یوموا[17] جامعه اقتصادی دولتهای آفریقای غربی. که توسط معاهدهٔ ۲۱ به ۱۹۷۵ لاگوس ایجاد شده است) بسر به حد می خورد

۳ ـ اروپا و آمریکای شمالی:

در این [illegible] شاهد تحولاتی [illegible] از یک [illegible] اروپا که با گسترش سریع تعداد کشورهای عضو جامعه اقتصادی اروپا با کشورهایی که همکاری بسیار نزدیکی با آن دارند. بسوی وحدت اقتصادی پیش می رود.

آخرین سازمان اقتصادی اروپایی با هدف اقتصادی «بانک اروپایی برای ترمیم و توسعه»[19] است که براساس موافقتنامه ۲۹ مه ۱۹۹۰ ایجاد شده است. هدف این بانک تسهیل سرمایه گذاریهای عمومی و بالاخص خصوصی است که به کشورهای شرقی در حال گذار اجازه می دهد که خود را با اقتصاد بازار منطبق نمایند. از طرف دیگر آمریکای شمالی است. که بعد از انعقاد موافقتنامه ای میان ایالات متحد آمریکا و کانادا در مورد مبادلهٔ آزاد و سپس موافقتنامهٔ دیگری میان ایالات متحد آمریکا و مکزیک موافقتنامهٔ شرکتی معروف به نفتا[20] منعقد شده است

16. UTEAO
17. UMOA
18. [illegible]
19. BERD= Banque Europeenne Pour la Reconstruction et le developpement
20. North American Free Trade Agreement (NAFTA)

و بازار مشترکی در میان این سه کشور (آمریکا، کانادا، مکزیک) بوجود آورده است.

د ـ سازمانهای محصولات بنیادین

برای تکمیل کردن بحث انواع مختلف سازمانهای بین المللی با هدف اقتصادی باید اشاره‌ای به سازمانهایی داشت که برای تولید و تنظیم بازار برخی مواد اولیه ایجاد شده‌اند. معهذا، باید گفت که دو مجموع دائیرستان چندان زیاد نبوده است. حتی سازمانهای بین المللی مختص رشته‌ای به مسائل خاصی از محصولات بنیادین پرداخته‌اند که در رأس آنها سازمان ملل متحد، آنکتاد و نگاه می باشند. و تلاشهایی نیز در دهه‌های اخیر برای انعقاد موافقتنامه‌های بین المللی خاص در مورد محصولات بنیادین میان کشورهای صادرکننده و واردکننده صورت گرفته است. در اینمورد میتوان از موافقتنامه‌های منعقده برای شکر، گندم، قلع، منسوجات، کاکائو، قهوه، روغن زیتون، کائوچوی طبیعی و حبوبهای متفرقه نام برد. برای هریک از این موافقتنامه‌ها، که بطور دوازی منعقد شده‌اند، یک سازمان بین المللی خاص وجود دارد که عضویت برای یک مجمع یا شورا و یک کمیته اجرایی محدود می باشد. برخی از این مؤسسات مسئول اداره یک ذخیره انتظامی که برای مبارزه با نوسانات بازار بوجود آمده، می باشند.

این موافقتنامه‌ها را باید از موافقتنامه‌هایی که منحصر میان تولیدکنندگان منعقد می شوند، و هدفشان ایجاد نوعی کارتل می باشد، جدا نمود. بزرگترین در قسم دوم شکر است که میتوان گفت سازمان بین المللی شکر (لندن) است که از ۱۹۶۰ بوجود آمده است. و همچنین سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) است که از ۱۹۶۰ بوجود آمده است. و همچنین سازمان کشورهای عرب صادرکننده نفت (آوپک) می باشد که در ۱۹۶۸ تأسیس شده است.

مؤسسین این سازمانها در ابتدا در این فکر بودند که این مؤسسات وسیله‌ای مؤثر در ایجاد نوعی جانبداری از روابط دوجانبه مصرف‌کننده و صادرکننده نوعی موافقت

محدود اویک و ناتوانی آن در محدود کردن عرضه نفت در اغلب موارد. و همچنین شکست واضح و مسلّم برخی از موافقتنامه های کالایی، مانند موافقتنامهٔ قلع، حدود این راه حلها را نشان داده اند. وضعیت بازار مواد اولیه در حال حاضر (۱۹۹۱) باز در حال وخیم شدن است و آن ناشی از کاهش فعالیتهاست که نتیجهٔ اعمال تجاری سوروی و برخی از اقمار سابق آن است. چونکه این کشورها خود از کمبود شدید ارز رنج می برند.

آنچه تاکنون بیان شد آن بخش از حقوق بین الملل اقتصادی است که توجه خاصی به روابط صنعتی و تجاری میان دولتها دارد. ولی بخش دیگری از این حقوق مستقیماً عنایتی به این روابط نداشته بلکه برعکس تلاش می کند تا سکه های قابل ملاحظهٔ موجود میان اقتصاد دولتها را از میان ببرد. این بخش از حقوق بین الملل اقتصادی را... اندیشوری حاکم بر آن و اهداف اخلاقی این کاملاً برجسته بوده و تحت عنوان «حقوق بین الملل توسعه» بررسی جداگانه ای را می طلبد.

II- حقوق بین الملل توسعه

حقوق بین الملل توسعه با الهام از برخی ایدئولوژیهای حاکم بر روابط اجتماعی موجود میان اعضای جامعه بین المللی شکل گرفته است. این حقوق بعنوان مجموعهٔ قواعد مبتنی بر مفاهیم عدالت و همبستگی بین المللی ابزاری بود در تحول روابط قیمابین دولتهاست.

میل به اصلاح روابط قیمابین دولتها در اواسط دههٔ هفتاد با مطالبه «نظم نو اقتصادی بین المللی» به اوج خود رسید. با گذشت زمان و شکست آشکار چنین نظمی و همچنین وخیم تر شدن اوضاع، مسئولان اولیه نتیجه گیری را ارائه نمودند: همانطور که حقوق در گذشته به خودی خود توانسته بود صلح را تضمین نماید به

همانگونه امروز نیز تصور [illegible] و تعمیق توسعه [illegible]. معهذا، گرچه حقوق بین الملل توسعه امروزه با جریانی ضعیف مواجه است و آنچه بخصوص ناشی از بحران ایدئولوژی است که منشاء آن بوده است ولی لازم است که در اینجا ویژگیهای اولیه آن یادآوری گردد. زیرا در عین حال هم نشان دهندهٔ مرحله مهمی از حقوق بین الملل در نیمه دوم قرن حاضر است و هم اینکه تداوم عدم تعادلهای اقتصادی که اصلاحشان هدف این حقوق است بستگی نیاز به تحرک مجدد آن حقوق دارد. بعلاوه، حقوق بین الملل توسعه نمی تواند بکلی خود را از دست آوردهای حقوق بین الملل کلاسیک جدا نماید و بسیار نکتی آن [illegible] است. زیرا حقوق بین الملل در حد اعلی حفظ اراده و خواست دولتهای حاکم می باشد و کشورهای در حال توسعه در بسیاری از موارد با استناد به آن خواهان برابری مطلق با کشورهای توسعه یافته می باشند. ولی چون این برابری مطلق، و آنچه بیشتر در نظم بین المللی، با وجود ندارد و [illegible] می باشد، لذا کشورهای جهان سوم با استناد به همبستگی بین المللی [illegible] واقعی این برابری خواستار کاهش فزایندهٔ نابرابری عینی تا برابری اقتصادی می باشند.

الف : ویژگیهای حقوق بین الملل توسعه:

دولتهای جدیدی که بعد از حرکت استعمارزدایی [illegible] جامعه بین المللی ساختند اکثراً گروه کشورهای در حال توسعه را تشکیل می دهند. معهذا همین دولتهای جدید هستند که، بعلت [illegible] بیشتر روی ویژگی دولت حاکم اصرار می ورزیدند تا [illegible] خود را مورد تأکید قرار دهند. [illegible] اجرای حقوق بین الملل کلاسیک در رفع [illegible] و سرگشی

۲۱. [illegible] «[illegible]» [illegible]
[illegible]

۲۲. [illegible]
[illegible]
[illegible]

(دولت حاکم) اضافه شده که از آن جمله برابری دولتها ست. دولتهای جدید از این ویژگی در روابط بین المللی خود با دیگر دولتها استفاده می کنند. برای مثال از آن جهت عضویت در موسسات اصلی بین المللی، جهانی یا منطقه ای استفاده می کنند تا بتوانند از کلیهٔ حقوقی که اعضای آن سازمانها دارند برخوردار شوند. آنها حتی از لحاظ تعداد اکثریت را در ارکان فراگیر این مؤسسات بدست آورده اند و از آنها بعنوان محلی برای بیان مطالبات خود استفاده می کنند.

I : حق خلقها و حاکمیت بر منابع طبیعی

۱-۱. مطالبه حاکمیت صوری:

میدانیم که در تئوری حقوقی دولت در حقوق بین الملل مسؤولیتهای زیادی همراه حاکمیت و برابری دولتها و همچنین بدست آنها، از جمله ویژگی کلی و انحصاری صلاحیتهای [illegible] در داخلی آن وجود دارد. تمامی این بخش از حاکمیت توسط دولتهای جدید نیز مطالبه شده است. استقلال مستلزم حاکمیت دولتهای جدید است ولی حاکمیت خود نیز، در کلاسیک ترین مفهومش، اولین مدعی این استقلال می باشد.

۲-۱. حق خلقها و حاکمیت واقعی

در چارچوب منشور ملل متحد استقلال دولتهای جدید بطور عمده با طرح «حق خلقها در تعیین سرنوشت خود» کسب شده است ولی بدون اینکه اشاره ای به اجرای عملی بند ۲ ماده یک منشور ملل متحد گردد. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۴ دسامبر ۱۹۶۰ قطعنامه شماره (۱۵) ۱۵۱۴ تحت عنوان «اعلامیه اعطای استقلال به سرزمینها و خلقهای تحت سلطه» را تصویب نمود. مجمع عمومی در قطعنامه فوق بعد از یادآوری این مطلب که حفظ سلطه استعماری «انکار حقوق بنیادین بشر و مخالف منشور ملل متحد و بخطر اندازنده صلح و همکاری جهانی است» تأکید کرد که «همه خلقها از حق آزاد در تعیین سرنوشت خود

برخوردار می باشد».

«خلق» که منحصراً به جمعیتهای تحت سلطه نسبت داده است به معنای مفهوم کلاسیک حاکمیت سه فکر برای دفاع از این که حاکمیت نه فقط بر سرزمین ملی بلکه بر منابع طبیعی که او در اختیار دارد نیز اعمال می گردد. این تأکید صریح و رسمی بر حاکمیت خلقها بر منابع طبیعی شان توسط قطعنامه های(۱۵) ۱۵۱۵ مورخ ۱۹۶۰ و (۱۷) ۱۸۰۳ مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۶۲ و سپس توسط منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولتها مورخ ۱۹۷۴ اعلام شده است. ولی این حاکمیت بر منابع طبیعی در اینجا با یک ویژگی خاص انقلابی همراه می باشد. بر این اساس است که کشورهای در حال توسعه اقداماتی را جهت سلطه واقعی بر منابع طبیعی خود، که بطور عمده منابع کانی می باشد، آغاز می کنند: این اقدامات اغلب در قالب ملی کردن شرکتهای خارجی که به استخراج و بهره برداری از این منابع اشتغال دارند تبلور می یابد. بدینترتیب کشورهای در حال توسعه بر حاکمیت بطور کلی یعنی هم حاکمیت سیاسی و هم حاکمیت اقتصادی تأکید می ورزند. در این راستا، مفهوم«خلق» که در آغاز منسوب میراث کلاسیک حاکمیت است و به آن مشروعیت نوینی می بخشد تغییر نیز می کند. به این کشورهای در حال توسعه می خواهند قراردادن اصل «حق خلقها» در ردیف قواعد غیرقابل تخطی یعنی قواعد آمره ارزش مافوقی برای آن قائل شوند.

۲: برابری صوری و قدرت اکثریت:

دولتهای جدید، براساس تئوری صوری از معاهدات بین المللی بعنوان ابزاری کلاسیک استفاده می کنند که مطمئناً برای توسعه برای ایجاد تکالیف مشخص و یکسان برای همه معاهدین می باشد. کشورهای در حال توسعه خواهان که شرایط فراهم گردد، بخصوص در حوزه روابط دوجانبه، به معاهده متوسل می شوند؛ و از آن تا برای تعیین قواعد همکاری با یک کشور توسعه یافته، برای ایجاد سازمانهای منطقه ای و یا گاه برای تعیین قواعد مربوط به حمایت از

سرمایه‌گذاریهای ابناء دولتهای توسعه یافته در سرزمینهای آنها توسعه می‌کنند.

معهذا، همانگونه که برای مثال در مورد «حق حفظ منابع طبیعی سرنوشت خود» و «حاکمیت بر منابع طبیعی» دیده شد از طریق قطعنامه‌هاست که اصول اصلی حقوق بین‌الملل توسعه بوجود آمده‌اند. دلیل آن ساده و واضح است. کشورهای در حال توسعه بعلت عدم کسب موافقت رسمی کشورهای صنعتی از طریق معاهده، از قدرت اکثریتی که در ارگان فراگیر سازمانها و در بسیاری امر در مجمع عمومی سازمان ملل دارند از طریق تصویب قطعنامه برای تصویب حسن اصولی استفاده می‌کنند. آنها، برای معتبر نمودن این اسناد غیر الزامی، قصد داشتند که محتوای آنها را بر ماهیت حقوقی سنن برتری دهند. برای مثال مطالبه نظم نو اقتصادی بین‌المللی از طریق قطعنامه‌های بین‌المللی انجام شده است. در این مورد دو مثل دارای اهمیت ویژه‌ای می‌باشند. یکی اعلامیه مربوط [illegible] المللی و دیگری منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولتها می‌باشند. اولی قطعنامه شماره (۲۶) ۳۲۰۱ مورخ اول مه ۱۹۷۴ مجمع عمومی سازمان ملل است که منظم به یک برنامه عملی در مورد استقرار این نظم نو می‌باشد که در همان روز به تصویب رسیده است؛ و دومی همان قطعنامه شماره (۲۹) ۳۲۸۱ مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۷۴ می‌باشد. وضعیت خاصی که در پی اولین سوک نفتی در ۱۹۷۳ بوجود آمد امکان تصویب این قطعنامه‌ها را فراهم نمود.

در این متون به شکل خاصی جکیدهٔ اصول حقوق بین‌الملل توسعه آورده شده است. اصول برابری در حاکمیت، عدم مداخله در امور داخلی، حاکمیت بر منابع طبیعی «تعهد عمومی جهت همکاری برای توسعه، بخصوص در قلمرو انتقال تکنولوژی به اقتصاد سنن ساده» است. بعلاوه، باید خاطرنشان کرد که دولتها برای هریک از این قطعنامه‌ها شق به شرط شده‌اند و این حسن است که می‌تواند شگفت‌انگیز باشد. چونکه حسن تکنیکی (حق شرط) علی‌الاصول خاص حقوق

بین‌المللی معاهدات آنها معتبر شناخته جانبه می‌باشد.

حق مسلم حقوق و تکالیف اقتصادی دولتها در شرایط خاصی تصویب شد چونکه ماده به ماده مورد بحث قرار گرفت و به رأی گیری گذاشته شد. این سند نمایانگر اوج مطالبات کشورهای در حال توسعه است که در آنموقع روابط نزدیکی در مجمع عمومی میانشان برقرار بود. همچنین عدم توافقهای موجود میان کشورهای در حال توسعه از یک طرف و کشورهای صنعتی با اقتصاد بازار از طرف دیگر به کمال خود رسیده بود.

سپس با تکرار حوادث اقتصادی و بطور اخص افزایش قیمت نفت و سایر مواد اولیه بطور قابل توجهی منافع کشورهای در حال توسعه، که تقاضا میانشان عمیقاً شکاف برداشته بود، تضعیف نمود. بدنبال تصویب اعلامیه استقرار نظم نو جهانی هستند منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولتها نشان دهنده حدود قدرت کشورهای در حال توسعه و همچنین حدود ارزش این قطعنامه ها می‌باشد.

در عین حال این قطعنامه‌ها به عنوان ابزارهایی برای جبران نابرابری موجود میان کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه با استناد به همبستگی بین‌المللی حول محور نظم نو اقتصادی بین‌المللی می‌باشد.

۳ـ نابرابریهای جبران ساز و همبستگی

تأکید بر حاکمیت سبب شد تا دولتهای جدید با تکیه بر ره آوردهای پوزیتیویسم ارادی کلاسیک استقلال خود را بدلیل برابری صوری میان دولتها حفظ نمایند. همچنین اراده دولتها جهت خروج از توسعه نیافتگی آنها را واداشت که تفاوت خود را با کشورهای توسعه یافته نه تنها در بعد فرهنگی بلکه نیز همه از لحاظ اقتصادی اعلام کنند.

23. رجوع شود به

Stern, un nouvel ordre économique international?
Paris Economica 1983 Recueil de textes et de documents Précédé d'une Présentation substantielle

۲۴. رجوع شود به در مجموعه منشور بین‌المللی حقوق بین‌الملل یک

کشورهای جدید و بطور کلی مجموعه کشورهای در حال توسعه با رد مفاهیم لیبرالی که اصول بنیادین در ایجاد مؤسسات بزرگ اقتصادی بین المللی بعد از جنگ (از جمله صندوق بین المللی پول، بانک بین المللی ترمیم و توسعه و گات) بودند، بدون تردید و بخصوص بعد از ایجاد آنکتاد در ۱۹۶۴ خواستار آن شدند تا به کمک حقوق مکانیسمها و قواعدجبران کننده‌ای بوجود آورند که هدفشان با لحاظ نمودن نابرابریهای واقعی موفقیت بیشتر این کشورها باشد.

متون حقوقی که حاوی این مطالبات میباشد ابتدا بوسیله مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب شد ولی در عین حال نهادهائی که مستقیماً توسط و برای کشورهای در حال توسعه ساخته شده‌اند نیز در تصویب برخی از این متون دخیل می باشند. ابتدا جنبش عدم تعهد است که گردهمائیهای آن از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵ تأثیر تعیین کننده‌ای در مطالبه نظم نو اقتصادی بین المللی داشته‌اند. سپس «گروه ۷۷» است نامی که به ائتلاف کشورهای در حال توسعه در آنکتاد داده شده است. [illegible] بعنوان [illegible] قطعنامه بوجود آمده و هدفش مشخصاً مقابله با اصل «بگذار بشود، بگذار بگذرد» [illegible]

تکلیف ناشی از همبستگی دیگر فقط در قالب کمک کردن تجلی نمی یابد کمکها اغلب یادگار زمان استعمار است. در روح حاکم بر نظم اقتصادی بین المللی تکلیف شامل «مجموع روابط شمال و جنوب می شود و آن به دلیل تعلق کلیه دولتها به یک جامعه بین المللی است. جامعهٔ بین المللی که نیروی بسیج کننده‌اش ناشی از ماهیت تقریباً اسطوره‌ای آن می باشد.»[26]

۱-۳: نابرابریهای جبران ساز.

۱-۱-۳-آیا دوگانگی قواعد حقوقی باتوجه به وضعیت اقتصادی کشورها وجود دارد؟

برقراری نابرابریهای جبران کننده بمنظور برخورد متفاوت با صادرات کشورهای در حال توسعه و صادرات کشورهای توسعه یافته می باشد و هدفش

26. رجوع شود به

J. Du Puy "La Communauté internationale entre Le mythe et l'histoire" Paris, Economica / UNESCO, 1988.

برقراری شرایط یک رقابت متعادل و کارآمدی کشورهای توسعه‌ای است. برای نیل به این هدف کشورهای «گروه ۷۷» با ارائه نظریه «دوگانگی قواعد حقوقی» خواستار تفاوت در قواعد حاکم بر دولتهای شمال و جنوب شده‌اند.

معهذا این نظریه آنهم بطور ناقص و در موارد محدودی در بخش تجارت بین الملل تحقق عینی یافته است. بنابراین نمیتوان «دوگانگی قواعد» را خالق یک اصل کلی حقوق بین الملل معاصر محسوب نمود اگرچه به نظر می‌رسد در برخی از شاخه های حقوق بین الملل از جمله حقوق بین الملل توسعه تا حدودی رعایت می شود. بعلاوه عمومی نمودن آن میتواند برای حفظ وحدت، انسجام و هماهنگی نظم حقوقی بین المللی مشکلاتی ایجاد کند.

البته در برخی زمینه ها، بخصوص در مسئولیت دولتها، سطح توسعه میتواند در موارد مشخصی به عنوان عامل مهم در ایجاد تقسیم در مورد قصور آنها در انجام تعهدات بین المللی مدنظر قرار گردد.

برخی از حقوقدانان کشورهای در حال توسعه، از جمله آقای محمد بجاوی، معتقدند که جنبش حقوقی ممکن است با ادعای «برابری در حد کسب» خود کشورهای در حال توسعه در تعارض مستقیم قرار گیرد. در خارج از قلمرو تجارت بین الملل، «دوگانگی قواعد حقوقی» در زمینه حفاظت از محیط زیست دیده می شود که توسط پروتکل مونترال در مورد حفاظت از قشر اوزون، مصوب ۱۹۸۷ و اصلاحات بعدی، به تصویب رسیده است.

۲-۱-۳ - بطرف تدوین حقوقی که منطبق با وضعیت دولتها باشد:

امروز جهت گیری بیشتر بسوی تدوین حقوقی است که منطبق با وضعیت دولت ها باشد. در تدوین این حقوق باید شرایط واقعی برخی از آنها مورد به مورد در نظر گرفته شود. برهمین اساس است که طبقه بندی کشورهای در حال توسعه انجام شده است. از باب مثال میتوان در حقوق دریاها گروه «کشورهای در حال توسعه با شرایط نامساعد جغرافیائی» یا بطور کلی تر گروه کشورهای کمتر توسعه یافته را نام برد.

۱-۱-۱-۳ - حمایت از تجارت کشورهای در حال توسعه.

اقدامات متعددی در طی سی سال اخیر جهت بهبود تجارت کشورهای در

حال توسعه شده است. تلاش در این جهت در مرحلهٔ اول در مورد محصولات بنیادین انجام گرفته است. اقتصاد کشورهای تولید کنندهٔ این گونه محصولات، که تنوع چندانی هم ندارد هنوز بطور گسترده وابسته به آنهاست. این تلاش مربوط به مبارزه بر ضد نوسانات نرخ اینگونه محصولات در بازار جهانی و برخاست سقوط قیمت مواد اولیه کشورهای جهان سوم در مقابل کالاهای ساخته شده کشورهای صنعتی می باشد.[۲۷] با تصویب آنکتاد در طی سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۳ موافقتنامه هایی در مورد محصولات بنیادین منعقد گردید. این موافقتنامه عموماً به دو گروه تقسیم می شوند: یک دسته از آنها در مورد تعیین سهمیه صادراتی است و دسته دیگر در خصوص ایجاد ذخیره انتظامی می باشد. در برخی از موافقتنامه ها هماننند موافقتنامه ۱۹۷۵ در مورد کاکائو، هر دو حالت فوق با هم وجود دارند. البته نتایج حاصله بر این مبنا در مجموع راضی کننده نمی باشد. معهذا در چارچوب کنوانسیون لومه، منعقده فیمابین جامعه اقتصادی اروپا و دولتهای گروه ACP (آفریقا، کارائیب و پاسیفیک.) نتایج تا حدودی رضایت بخش است. این کنوانسیونها و آخرین آنها، یعنی (لومه۴) منعقده در ۱۵ دسامبر ۱۹۸۹ برای مدت پنج سال حاوی مکانیسمهایی جهت تثبیت درآمدهای صادراتی برای برخی از محصولات مشخص شده می باشند. یکی از این مکانیسمها استابکس است که برای جبران کسری در آمدهای صادراتی کشورهای در حال توسعه گروه ACP می باشد و دیگری سیس مین(SISMIN) می باشد که خاص تر بوده و به مسئله تجاری نمودن محصولات کانی اختصاص دارد. کنوانسیون لومه ۴ ـ هریک از این مکانیسمها را بطور عمیق مورد بازنگری قرارداده است. فهرست محصولاتی که میتواند از مکانیسم استابکس بهره مند شوند افزایش یافته است در حالیکه در سیس مین ذخیره مالی آن افزایش یافته و به رقم چهارصدوهشتاد میلیون اکو[۲۸] رسیده است.

همچنین اقدامات دیگری در جهت تجاری نمودن محصولات بنیادین در چارچوب آنکتاد انجام شده اند که مهمترین بطور خلاصه از «برنامهٔ جامع برای محصولات

۲۷. در تعیین مواد اولیه مورد توجه کشورهای در حال توسعه که هم اکنون در حالیکه قیمت کالاهای ساخته شده توسط کشورهای صنعتی افزایش یافته است، افزایش یافته است.

۲۸. اکو (ECU) عبارتی از پول کشورهای جامعه اروپاست.

احسان زررخ
سایت جزوات و مقالات حقوقی
http://maghalathoghooghi.blogfa.com

بنیادین» نام برد. برنامه دارای یک صندوق مشترک برای حمایت مالی از ذخیره های بین المللی محصولات بنیادین و همچنین مبنا و بازار این محصولات می باشد. معهذا، این برنامه، برای تحقق خود با مشکلات بزرگی مواجه شد و آن بطور عمده ناشی از تردید زیاد ایالات متحد آمریکا بود. سرانجام موافقتنامه ژوئن ۱۹۸۰ در مورد ایجاد صندوق مشترک در ۱۹ ژوئن ۱۹۸۹ لازم الاجرا شد.

درفلسرو تجارت کالاهای ساخته شده یکی از مسئله های اصلی کشورهای در حال توسعه از دیرباز آنستکه قواعد کلاسیک گات، که مبتنی بر شرط ملت کامله الوداد می باشد، کنار گذاشته شوند و یک سیستم مبتنی بر ترجیحات تعرفه ای به نفع محصولات صادراتی آنها برقرار گردد. در اینجاست که مسئله دوباره نظریهٔ نابرابری جبران کننده در فلسرو مبادلات تجاری را ملاحظه نمود. برای غلبه بخشیدن به این هدف، موافقتنامه ای در ۱۹۷۰ در چارچوب آنکتاد منعقد گردید. در این موافقتنامه کشورهای توسعه یافته یک سیستم ترجیحات عمومی را بدون عمل متقابل و بدون تبعیض بنفع کشورهای در حال توسعه برقرار می نمایند. معهذا از همان ابتدا ترجیحات تعرفه ای بطور موقت برقرار گردید. و پس از آنها نیز مشاهده شد که کشورهای توسعه یافته در بسیاری از موارد سیاست حمایتی خود را اعمال نمودند.

کشورهای توسعه یافته برای توجیه اعمال خود، به تفسیر توسعی از ماده نوزده گات که در مورد مقررات حمایتی است، پرداخته اند. این امر به آنها امکان میدهد، که اعمال تجاری محدود کننده در قالب محدودیتهای متغیر واردات متوسل شوند.[۲۹]

باید یادآوری نمود که گات خود از ۱۹۶۵ عکس العملی که در مقابل اولین مطالبات تجاری آنکتاد از خود نشان داد بموجب بخش چهارم موافقتنامه است. در این بخش بشکل بینی شده است که کشورهای صنعتی برای تعهداتی که در مذاکرات تجاری خود با کشورهای در حال توسعه می پذیرند از اصل عمل متقابل «صرفنظر

۲۹. این مسائل از جمله موارد تحت مذاکرات دور اروگوئه بود، که سرانجام نیز در تاریخ ۱۹۹۳ خاتمه یافت. براساس موافقتنامه منعقده قرار است از ۱۹۹۵ گات از صورت یک موافقتنامه خارج و به «سازمان بین المللی تجارت» تبدیل شود.

می نمایند.

۲-۲-۳-۴ ـ خدمات و کشورهای در حال توسعه

بخش خدمات نیز مشمول این مورد است بخصوص مسئله انتقال تکنولوژی موضوع بحث مجامع بین المللی و بالاخص آنکتاد در طی سالهای متمادی بوده است بدون آنکه بتوان موفق به تصویب یک کنوانسیون جند جانبه شد. معهذا این مسئله از اهمیت زیادی برخوردار است. در واقع بطور کلی، کشورهای در حال توسعه تسلط کافی بر اشکال مختلف تکنیکها و دانش فنی ندارند در حالیکه سلطه بر آنها بخصوص برای توسعه صنعتی لازم می باشد: لذا آنها مجبورند که، اغلب با قیمت های بسیار بالا، مجوزها و حق بهره برداری از برخی فنون و یا علائم کارخانه را بدست آورند. بهمین دلیل است که کشورهای در حال توسعه از ۱۹۶۴ خواستار مقررات خاصی در این زمینه هستند. در همین راستا بدوین یک مجموعه راهنما برای انتقال تکنولوژی به یک گروه از کارشناسان سپرده شد که موفق شدند متن نسبتاً دقیقی در اوایل سالهای ۱۹۷۰ تهیه نمایند.

استناد به مقررات این مجموعه های راهنما در حقوق بین الملل اقتصادی نسبتاً متداول می باشد. این متون در برگیرنده یک سری خطوط راهنما و یا قواعد رفتاری است که اغلب در جهت ایجاد تعادد سرکت. عمومی و خصوصی. با توجه به فعالیت آنها بعنوان نمایندگان اقتصادی می باشد. این مجموعه های راهنما هنوز بصورت معاهده بین المللی تنظیم نشده اند. همچنین مشمول از اصول هدایت کننده سازمان همکاری و توسعه اقتصادی در مورد سرکتهای چند ملیتی، اعلامیه اصولی سه جانبه در مورد سرکتهای چند ملیتی و یا از مجموعه مقررات بین المللی برای تجاری نمودن محصولات جایگزین شرمادران مصرف مجمع جهانی بهداشت نام برد.

تصویب یک مجموعه راهنما برای انتقال تکنولوژی با مانعی که ناشی از اختلافات عمیق میان کشورهای در حال توسعه و کشورهای با اقتصاد بازار حه در مورد محتوای این مجموعه و حه بخصوص در مورد ماهیت حقوقی آن است برخورد می کند. اختلاف کشورهای در حال توسعه با کشورهای توسعه یافته آنسکه آنها خواستار تصویب یک مجموعه مقررات در قالب قرارداد می باشد در حالیکه کشورهای صنعتی غرب برعکس خواهان یک متن اعلامیه ای در شرط نامی می باشند.

مشروط اینکه تاریخ از استفاده حق مذکور نموده و حداکثر حقوق موجود چه داخلی و چه بین المللی نگردد. علاوه موافقت مجمع در مورد انتقال تکنولوژی بیشتر ناشی از وجود و نگاری این علاوه توافق است و اینها حقوقی که دارای این نوع اسناد می باشد. از قلمرو اقتصادی اعلامیه کشورهای که اسناد اقتصادی در قلمرو یک فعالیت به آنها اسناد می کنند تأثیری خاصی در روند آنها دارد.

بدیهی است که مجموعه راهنما در مورد انتقال تکنولوژی، علیرغم ناکامیهای متعددی، مقررات داخلی تعدادی از کشورها را مستقیماً تحت تأثیر قرار داده است.

ب ـ حق بر توسعه

در خلال دهه هشتاد تلاش در جهت تدوین حقوق با هدف اخلاقی در قالب حق بر توسعه صورت یافت. این حق در قطعنامه ۱۲۸ /۴۱ مجمع عمومی مصوب ۴ دسامبر ۱۹۸۶ سازمان ملل متحد اعلام گردید که «انسان موضوع اصلی توسعه است و باید فعال در توسعه شرکت کننده فعال و ذینفع اصلی از حقوق توسعه باشد.» این سند خود یک بحث جالب را بوجود می آورد. در حالیکه حقوق توسعه در یک دیدگاه در برگیرنده خواستهای کشورهای در حال توسعه در مقابل کشورهای توسعه یافته است. حق بر توسعه با محور قرار دادن انسان در رشد اقتصادی، تأکید دارد که توسعه همانا حق فرد در مقابل دولت محسوب می شود و حتی گسترده تر از آن همانا مسئولیت دولتها از یکدیگر است.

از زمان صدور این اعلامیه برخی کشورهای غربی، از جمله سوئد قابل ملاحظه ای را به عهده گرفته اند. معهذا، باید اذعان داشت که این اعلامیه با گذشت حدود سال از تاریخ تصویب هنوز بحثهای و ابعاد مفهومی و محتوای را بوجود نیاورده است.

ج ـ مسئله قروض کشورهای در حال توسعه

به دلیل تأکیدهایی که بر عدم موفقیت اقتصادی بین المللی، اندیشه همبستگی بین توسعه در سالهای اخیر در قالب مدارا نموده و به

کشورهای در حال توسعه در مورد فروش سلاح به کشورهای غیر دموکراتیک جهان غرب دارند. این بررسی آشکار خواهد ساخت که چرا و به چه دلیل کشورهای مذکور را مجبور می نماید از اولین تسهیلات مالی و مساعدتی بین المللی بدون [illegible] ایران [illegible] کشورهای مذکور با ایران در زمینه تجارت اسلحه دست به کشورهای مشروط به اجرای سیاستهای در راستای [illegible] می باشند. این ضررها منجر به سبب انجام مذاکرات [illegible] کشورهای خصوصی استفاده کرده و کشورهای پیشگام که توسط [illegible] ۱۹۸۱ ایالات متحده آمریکا [illegible] به [illegible] (Distillation?) به این کشورها [illegible] می شود. در پی اجلاس سران دانشگاه کشور [illegible] در ۱۹۸۱ در [illegible] و دلالانی تسهیلات پاریس [illegible] کشورهای [illegible] دانشگاه پاریس [illegible] که [illegible] انجام شده است. بسیاری از کشورهای غربی از جمله فرانسه و ایالات متحده آمریکا یکجانبه، بازپرداخت قروض این کشورها را بطور کلی یا جزئی بخشیده اند.

د - نتایج حاصله از حقوق بین الملل توسعه

نتایج حاصله [illegible] بسیاری از موارد بدیع می باشد. البته این حقوق تسهیل برخی از مهمترین است که بخصوص در اشکال متداول گذار حقوق تبعیت یافته اند. که این اشکال خود در ارتباط با تقویت جامعهٔ بین المللی، بشریت و پایبندی نظم اجتماعی و انسجامگی می باشند. معهذا مشکل بین المللی توسعه، در دوران این ویژگی فاجعه سازش، نه میزان به استقرار دوگانگی میباشد. اگر بر دولتها با توجه به [illegible] ضعیف نمی باشد و نه توانسته است. در [illegible] کلاسیک نظم اقتصادی [illegible] از جنگ جهانی دوم را به سادگی تسهیل نماید. با توجه به تحولات اخیر و شکست اقتصاد رهنمودهای صورت گرفته برای توسعه، میتوان حتی گفت که این [illegible] یک خیزش جدیدی را بدهد.

معهذا حقوق توسعه با واداشتن به تخطی از حقوق همزیستی و تمسک بخشیدن به همکاری بین المللی بعنوان یکتا تکلیف، وابستگی شدید دولتها را به رضایت اراده حاکم خود مقام مجاز نخستین بدانست به این امر توجه گردد که کشورهای در حال توسعه در روابط [illegible] همزمان که یکدیگر همکاری می کنند، وابستگی خود به گذشته [illegible] اراده گرایی را [illegible] تحولات بازرگانی [illegible] مربوط به [illegible] کشورهای [illegible] سال [illegible] می [illegible] کشورها [illegible]

III- حقوق بین الملل سرمایه گذاری

وجود جریان سرمایه و خدمات میان کشورهای صنعتی و کشورهای در حال توسعه معرف منافع اقتصادی قابل توجهی برای هریک از آنها می باشد. برای دسته اول سرمایه گذاری در کشورهای در حال توسعه امکان دسترسی مستقیم به مواد اولیه، نیروی انسانی محلی ارزان قیمت و گسترش بازارهای جدید را به ارمغان می آورد. برای گروه دوم سرمایه، همچنین یکسوزی خارجی برای موفقیت در حرکت خود به سوی رشد اقتصادی و مدرنیزاسیون به آن ضروری است. با توجه به این دلایل، مسئله تدوین مقررات بین المللی برای سرمایه گذاری خارجی در کشورهای

در حال توسعه دارای جذابیت مطلقی نیست. این مسئله شاهد تحول فساد و تقلیلی بوده است. پس از گذر از مرحله برخورد مستقیم میان کشورهای سازنده سرمایه های خصوصی و دولتهای متبوع سرمایه گذاران، که در نهایت موافقنامه موجود میان آنها را با خطر مواجه می کرد، امروزه بنظر میرسد که پس از پس در حال رفتن به سوی بازسازی حقوق بین الملل سرمایه گذاری در حول محور حمد اصل کلی و برخی عملکردهای دو یا چندجانبه، مبتنی بر موافقنامه های متعدد می باشد.

الف - حاکمیت دائمی برضد حقوق مکتسبه:

۱ـ اصل حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی:

اصل حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی از دیرباز به بر اساس مطالبه حاکمیت اقتصادی کشورهای در حال توسعه ای است که قبلاً استدلال سیاسی خود را بدست آورده اند. بنابر حاکمیت اقتصادی، و حتی قبل از بعد پس کشورهای جدید، حتی قبل از سال ۱۹۶۰، اولین حرکتهای ملی کردن آغاز شد که مسئول قضیه ملی شدن شرکت نفت ایران و انگلیس در مقابل دیوان بین المللی دادگستری در ۲۲ نوشته ۱۹۵۲ را دگرگون شود. بازی، نظارت دولت سازنده سرمایه بر اعمال شرکتهای چند ملیتی دشوار است چونکه بسیاری از شعبات شرکتهای چند ملیتی هستند که بصورت شعبات محلی در پس از دستور شرکتهای اصلی شعبت می کنند.

۲ـ نظارت بر شرکتهای چند ملیتی:

از دیرباز اعتدالهای زیادی در تصویب «مجموعه رفتار برای شرکتهای چند ملیتی» در سازمان ملل متحد وجود داشت که هدفش نظم رفتار سرمایه گذاران حول چند اصل ساده بود که احترام به حاکمیت اقتصادی کشورهای سازنده سرمایه و توجه به اهداف توسعه آنها الهام بخش اصلی این اصول می باشد. و این در واقع پس از بیان اصول هدایت کننده سازمان همکاری و توسعه اقتصادی» است که برای اولین بار در ۱۹۷۶ تصویب شد و پس از اصلاحات متعدد تحت عنوان توصیه های کشورهای عضو این سازمان به شرکتهای چند ملیتی، که در سرزمینشان فعالیت می کنند، درآمده است.

معهذا این مسئله در خارجت روابط شمال-جنوب (کشورهای توسعه یافته و

کشورهای در حال توسعه) سر و کار دارد مشکلتر می شد. و آن علت عمده هم تحمیلی است که هم در مورد ماهیت حقوقی این مجموعه (غربیها خواهان سنتی هستند که فقط مسئول این کار باشد در حالیکه کشورهای در حال توسعه خواستار انعقاد یک قرارداد می باشند.) و هم در محتوای آن وجود دارد. مهمترین مسئله که مسئولان مطرح کرد اینستکه آیا مجموعه را هست باید هم حاوی مقرراتی در خصوص تکالیف دولتهای سازنده سرمایه و هم در مورد تعهدات این سرکتها باشد یا نه؟ اگر هائی که کمیسیون سرکتهای فراملتی سازمان ملل متحد از ۱۹۷۶ آغاز نموده است به ظاهر امروز با این بست مواجه شده است.

۳ ـ اختلاف بر سر تعیین شرایط جبران خسارت برای اموال ملی شده.

اختلاف بر سر تعیین شرایط جبران خسارت برای اموال ملی شده ممکن بود منجر به برخوردی شدید شرق و جنوب شود که حداقل آن مقاومه نظم نو اقتصادی بین المللی ۱۹۷۴ می باشد. حقوقی که سرکتهای متعلق به کشورهای غربی در اجرای مقررات داخلی کشور مقررات (کشور سازنده سرمایه) کسب نموده اند مبنای اعتراض کشورهای غربی به مشروعیت ملی کردنها قرار می گیرد. این ملی کردنها، که مقررین آن اتباع کشورهای غربی هستند، عبارت بود از مقابل رفتن ناگهانی مشروعیت در کشور مقرر در این معنای انقلابی صورت می گیرد.

در بازی کشورهای متعلق نظیر تضییع مواضع خود را تصور دادند. دکترین حقوق مکتسبه که ظاهر قدرتی شده است فقط مسئولیت مبنای در خصوص خسارت معقولانه در نظر و نه شکل. مجبور به اندازه شناخت حق دولتها در ملی کردن اموال خصوصی خارجی در سرزمین خود شود. در ۱۹۶۲ میزانی که مواضع موجود به تصویب قطعنامه ۱۸۰۳ یا کمیسیون قطع در مورد به کمیسیون داخلی دولتها تضییع قضیه ظاهر گردید. بعد از این قطعنامه سعی شد تا کنوانسیون یک طرف باشد ملی کردن دارای مشروعیت تصویری شود و از طرف دیگر حسابرسی «منطقی و حقوق بین الملل» پرداخت گردد. تعهد بحرین مسائل سیاسی و اقتصادی بین کشورهای در حال توسعه و کشورهای غربی منجر به نهضت خورد. از طرف دیگر مقررات میزان مواضع بین کشورها گردید. این معنای بعد از قطعنامه ۳۲۰۱ مصوب شدیدترین احکامی قبول نمود. مجمع عمومی در اول مه ۱۹۷۴ (قطعنامه نظم نو

قضاوتی دولتها) نسبت می دهد. بند ۲ ماده ۲ قطعنامه اخیر وجود این عامل توافق میان این دو دسته کشورها را تأیید می کند. این ماده حتی از دیدگاه برخی ممکن است از «خسارت مناسب» یاد می کند که باید با رجوع به مقررات داخلی دولت ملی کننده و نه مقررات حقوق بین الملل تعیین گردد. معهذا با توجه به وضعیت رأی گیری در مورد این قطعنامه میتوان امتناع مهمترین کشورهای صادرکننده سرمایه، بخصوص هفت دولت صنعتی غرب از قبول این مقررات را ملاحظه نمود.

۴ ـ غیر محلی کردن و بین المللی نمودن قراردادها در آراء داوری:

مجموعه اقداماتی که در جهت ملی کردن در کشورهای مختلف جهان سوم بخصوص در ایران، عربستان سعودی، لیبی، الجزایر، کویت و امارات متحده عربی روی داد سبب بروز اختلافات مهمی در مورد مصادره اموال در اوایل سالهای هفتاد شد. بسیاری از این ملی کردنها منجر به فسخ قرارداد منعقده میان اشخاص خصوصی خارجی نشده بلکه امر قراردادهای منعقده فیما بین یک دولت با یکی از نهادهای دولتی و یک شرکت تابع دولت ثالث را به دنبال داشته است. اگرچه دعاوی مهم از جمله آرامکو علیه عربستان سعودی(۱۹۵۱)، سافیر امپراتوری شروالیوم علیه ایران(۱۹۶۳) و بخصوص سه دعوا از طرف سه شرکت خارجی علیه لیبی (اختلافات تریپولی پترولیوم ۱۹۷۳، لیگراکو کالاژ مسیک و لیامکو ۱۹۷۷) و بالاخره دعوای ممی اویل علیه کویت(۱۹۸۲) مبتنی بر دلایل متفاوت بوده و منجر به نتایج مختلف شده اند ولی این امکان را فراهم نموده اند که بتوان چند گرایش عمده مربوط به حقوق بین الملل سرمایه گذاری را از آنها استخراج نمود.

این آراء از یک طرف و با اندکی تفاوت با یکدیگر بطور کلی نشان دهنده اصل غیرمحلی کردن کامل و حتی قرارداد منعقده فیما بین دولتها و اشخاص خصوصی خارجی می باشند یعنی اینکه این قرارداد نه خارج از قلمرو حاکمیت حقوق داخلی دولت های میزبان می باشند. داوران رجوع به اصول کلی حقوق در بخش قانون حاکم بر این قراردادها، حتی اصولی که هم در حقوق داخلی و هم در حقوق بین الملل تدارک شده اند همانند اصل حسن نیت. و بطریق اولی اشاره حتی غیرمستقیم به اصول حقوق بین الملل را نمایانده اند. در حالی که حاکمی از اراده متعاهدین مبنی بر خارج کردن کل یا بخشی از قرارداد از حاکمیت

حقوق داخلی است. همچنین غیرمحلی کردن قرارداد در این آراء نوعی ... می کردن آنها می باشد. نظارت بر مشروعیت ... اجرا شده در جهت ... می کردن با اجرای اصولی انجام می پذیرد که این امور در منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولتها، بعنوان مظهر عدم توافق میان غربیها و کشورهای در حال توسعه، درج نگردیده اند بلکه در قطعنامه ۳۱۰۳ آمده اند که «رفتاری اکثریت دولتها از مناطق مختلف دنیا و مجموعه سیستم های اقتصادی» می باشد. (رأی صادره در قضیه بارسلونا تراکشن). دلیل نفع عمومی، عدم تبعیض میان سرمایه گذاران خارجی و جبران خسارت وارده، فوری و مقتضانه در اجرای حقوق بین الملل و قواعدی هستند که براساس آنها داوری در مورد ملی کردنها انجام گرفته است و عموماً آنها را نامشروع دانسته اند. این عدم مشروعیت نه به لحاظ خود ملی کردن است بلکه به این لحاظ است که وضعیتهای عینی ناشی از تحقق ملی کردنها منجر به نقض غیرقابل توجیه از قراردادهایی می گردد که فیمابین دولت ملی کننده و شخص خصوصی خارجی منعقد گردیده است.

داوران موضع سرسختانه بعضی از کشورهای در حال توسعه همانند مسئله ای که مبتنی بر تئوری منافع عمیق و حیاتی است (این تئوری در جریان ملی کردن های مسئله در ۱۹۷۳ مورد استفاده قرار گرفت). و در قطعنامه های ۱۹۸۴ در مورد نظم نوین اقتصادی بین المللی لحاظ شده است را نادیده اند.

یکی از آرای صادره توسط دیوان داوری ایران - ایالات متحده آمریکا (این دیوان بر اساس موافقتنامه های ۱۹۸۱ الجزایر ایجاد شده است) معرف مقنعت خاصی در این مورد می باشد. این رأی در قضیه آمکو توسط یکی از شعب دیوان به ریاست پروفسور ولدی در ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۱ صادر شده است. این رأی در خروج از راه حلهایی که قبلاً توسط رأی صادره در قضیه امینوئل در ۱۹۸۲ ارائه شده اند قرار داشته و به نحوه ... قرار داشت تا ... صادره ... ملی کردن همانند مورد آمکو مشروع باشد و حق ملی کردن از مشروعیت برخوردار نباشد.

۵. مسئله نظم حقوقی ثالث:

مسئله نظم حقوقی ... که قرار دادهای دولتی در آن منعقده فیمابین قادرند

عمومی (دولت) و اشخاص خصوصی خارجی میتوانند در حدود معینه تابع حقوق آن قرار گیرند. مسائل نظری مهمی را مطرح می کند که از حدود معینه تابع حقوق خارج شده است.

بجز رأی صادره در قضیه نگرانکو در سایر آراء «حقوق بین الملل قراردادها» که بخش لاینجزای حقوق بین الملل عمومی است، اجرا نشده است. در عوض، برخی از نویسندگان از جمله برتون گلادمن، با ترکیب اصول کلی حقوق ناشی از حقوق داخلی و حقوق بین الملل، معتقدند که این آراء اجرای تجربی آئین هایی است که از دیرباز توسط نوعی «قانون تجارت» ایجاد شده اند. بدون اینکه در اینجا به بررسی بحثهای نظری بخصوص در مورد تشخیص «منشا خصوصی بنیادین» که منشاء الزام آور بودن این قرارداد ها است بپردازیم باید بگوئیم که در این مسئله اصلی این بود که آیا از این پس خروج از قرارداد های دولتی و قسرو حقوق داخلی دولت میزبان، و در صورتی که مفاد هدین خلاف آن توافق نکرده باشد، بعنوان یک قاعده محسوب می شود.

رویه اخیر در مورد قراردادهای دولتی نشان میدهد که اغلب موارد این قراردادها تحت حاکمیت حقوق محلی قرار می گیرند. کشورهای در حال توسعه پس از وضع مقررات سختگیرانه در قالب «مجموعه مقررات سرمایه گذاری» خود که نتیجه اش کاهش جریان سرمایه گذاری بود، مجبور به بازنگری در این مقررات شده تا بتوانند سرمایه های خارجی را جلب نمایند.

بدینترتیب این کشورها، در تلاش برای دستیابی به سازش، از مواضع شدید خود که در متون بنیادین مربوط به مطالبه نظم نوین اقتصادی بین المللی می باشد دست کشیده اند.

ب ـ بسوی بازسازی حقوق بین الملل سرمایه گذاری.

۱: قراردادهای دوجانبه برای حفظ سرمایه گذاری و اثر آنها بر حقوق بین الملل سرمایه گذاری

۱-۱ ـ مقررات دوجانبه در زمینهٔ سرمایه گذاری:

مقررات دوجانبه در زمینهٔ سرمایه گذاری از دهه [illegible] توسعه مقررات

داخلی در این زمینه را تسکین میدهند. مقررات دوجانبه نسبت به انجمن‌هائی که منجر به نقض مساعدتری می گردد از سختی مقررات داخلی می کاهد.

کشورهای در حال توسعه و کشورهای صنعتی غربی دو دهه است که با انصراف موقت از انعقاد معاهدات مودت و تجارت و دریانوردی، مبادرت به انعقاد یک سری قراردادهای دوجانبه برای حمایت از سرمایه گذاری نموده اند. در اینمورد میتوان از فرانسه یادکرد که از ۱۹۷۲ پیش از پی موافقتنامه دوجانبه با کشورهای مختلف بخصوص با مصر در ۱۹۷۴، با سنگاپور در ۱۹۷۵ با فیلیپین در ۱۹۷۶، با اسرائیل در ۱۹۷۳ و با چین در ۱۹۸۴ منعقد نموده است. امروزه فرانسه انعقاد این نوع موافقت نامه ها را با چهارگوش بسوی کشورهای شرقی گسترش داده است. باید خاطرنشان کرد که بسیاری از این موافقتنامه ها در حالی منعقد می گردد که بعضی از مواضع متفاوت کشورهای متمدن و جنوب بود منعقد شده اند.

روش موافقتنامه های دوجانبه، به دور از اصطکاک سیاسی و استراتژیهای تدوین مقررات جمعی و با نسبت به ضرورت ایجاد نظام سرمایه گذاری متعادلی با منافع متقابل یکدیگر مبادرت به تلاش می کنند که با تکیه بر اصل «عدم تبعیض متقابل» تعادلی را میان سرمایه گذاران خصوصی و دولتهای پذیرنده سرمایه ایجاد نمایند. این موافقتنامه ها تعریف کلی و گسترده ای از سرمایه گذاری ارائه می نمایند و اغلب حاوی تعهد کشورهای توسعه یافته برای تضمین ضمانتهای سرمایه گذاریهائی هستند که توسط سرکنیهای آنها انجام شده اند. این سرکنیها در اصل اغلب از سرمایه گذاری در کشورهای در حظر امتناع می نمایند، مگرآنکه از نهادهای تحت کنترل دولت مبدع خود تضمین اخذ نمایند و (مانند COFACE در فرانسه).

این نهادها منافع سرمایه گذاری سابق را در صورت نداشتن تحقق سرمایه گذاری، به علت خطرات سیاسی موجود در کشورهای پی نیست به این سرکنیها مسترد می نمایند.

در عوض، دولت مبدع سرمایه گذاری این حق را در قبال دولت پذیرنده سرمایه کسب می نماید که در صورتی که تعهدات مالی آن دولت از قبل برنامه توسعه خود ایفا نماید جانشین حقوقی آن شده گردد. این امر بسیار مهم است زیرا برای کشورهای صنعتی نمایه اجرای مدت تسویق به سرمایه گذاری و بدون کمک به توسعه کشورهای جهان سوم می باشد. چونکه این مدت تسویق حرکت سرمایه و

خدمات (بخصوص انتقال تکنولوژی) به سوی دولتهایی است که از آنها بی بهره می باشند.

در مقابل کشورهای پذیرنده سرمایه و خدمات متعهد میشوند که با سرمایه گذاران تبعهٔ دولت متقابل رفتاری درست، منصفانه و بدون تبعیض و یا حداقل رفتاری مشابه با اتباع خود داشته باشند که در هرحال باید منطبق بر استانداردهای حقوق بین الملل باشد. حق ملی کردن در این چارچوب مورد تاکید قرار گرفته و فقط باید قواعد مندرج در قطعنامهٔ ۱۸۰۳ رعایت گردد. انتقال آزاد نتایج حاصل از سرمایه گذاری توسط شرکت خارجی و توسل به آئینهای مناسب حل و فصل اختلافات (که اغلب همان مرکز بین المللی حل و فصل اختلافات مربوط به سرمایه گذاری است که بعداً مورد بررسی قرار خواهد گرفت) سرانجام مسائل دیگری در این نوع موافقتنامه ها می باشند.

۲ـ در سطح منطقه ای:

در سطح منطقه ای کنوانسیون لومه ۳ بین کشورهای جامعه اقتصادی اروپا و دولتهای آفریقا ـ کارائیب و پاسفیک برترتیب مقرراتی در زمینه حمایت از سرمایه گذاریها داشته و هر بار این مقررات دقیق تر می گردد. کشورهای آفریقا ـ کارائیب و پاسفیک در کنوانسیون لومهٔ ۳ لزوم تشویق از سرمایه گذاری خصوصی را پذیرفته اند. کنوانسیون لومهٔ ۴ با تکرار مقررات [illegible] سرمایه گذاری، برداخلتهای جاری و نظم حاکم بر شرکتها، حاوی ضمیمه ای است که براساس آن متعاهدین متعهد شده اند که شرایط لازم یک موافقتنامه ثبت برای حمایت از سرمایه گذاریها را مورد مطالعه و بررسی قرار دهند. نظم ناشی از موافقتنامه های لومه بی شک بی ارتباط با نظم حاصل از موافقتنامه های دوجانبه که تا بحال میان برخی کشورهای جامعه اروپا (۸ کشور از ۱۲ کشور) و سی و هشت کشور آفریقا ـ کارائیب ـ پاسفیک منعقد شده اند نیست

۳ـ گستردهٔ کنوانسیونهای دوجانبه و منطقه ای

برخی از نویسندگان ازجمله پروفسور رودنر معتقدند که همه هنگی ناشی میان خود موافقتنامه های دوجانبه و همچنین ـ سیستم ناشی از موافقتنامه های لومه

سنگر یک جهت گسترش هماهنگ میان عملکرد برخی دولتها در زمینهٔ سرمایه گذاریها می باشد، همین حالی حقوق عرفی سرمایه گذاری می باشد و هم تطور که مشاهده گردید ویژگی قراردادی مانعی برای ایجاد عرف نیست.

معهذا این تلاش دوجانبه و منطقه ای جهت نزدیک نمودن مواضع شمال و جنوب، که بخودی خود برای یک استراتژی توسعه در سطح کلی کفایت می کند، باید مجدداً به مذاکراتی در همین راستا در سطح جهانی نزدیک گردد.

۳- تنظیم چندجانبه سرمایه گذاری

۳-۱ -مرکز بین المللی حل و فصل اختلافات ناشی از سرمایه گذاری(ICSID)

مرکز بین المللی حل و فصل اختلافات ناشی از سرمایه گذاری که بکار بانک جهانی توسط معاهده واشنگتن در ۱۹۶۵ بوجود آمد، هدف این مرکز بهبود بخشیدن به کانالهای حل و فصل اختلافات میان دولتها و سرمایه گذاران خصوصی خارجی است. بنابراین این سیستم بطور خاص متوجه ماهیت دوگانه قراردادهای دولتی است. این مرکز توانایی ویژه ای را به همراه داشته است که یکی از مهمترین آنها دور نمودن سرمایه گذاران از بهره مند شدن انحصاری از حمایت سیاسی، که هرگز مطمئن به کسب آن از حمایت دولت مبدأ خود نیستند، می باشد.

بطور کلی، روشهای متعددی به داوری بین المللی بعنوان جنبه خاصی از دیگر روشهای حل و فصل اختلافات تلقی گردید. (ماده ۲۲). کنوانسیون واشنگتن سازمانی و اجرای احکام صادره از طرف این مرکز را بین آنان از طریق اجرا در کشورهای متعاهدی که سازمان احکام را الزام مبادله کرده است، که این خود امتیاز قابل توجهی نسبت به داوری بین المللی کلاسیک می باشد. حکم صادره از طرف این مرکز باید نسبت به حکم قطعی صادره از طرف دادگاه یک دولت متعاهد تلقی گردد که درخواست اجرای آن شده است. معهذا در مورد یک اختلاف مشخص، تنها رضایت صریح دولت طرف اختلاف می تواند آن دولت را مجبور به توسل به این مرکز نماید.

وانگهی قبل از صدور رای نهایی مذاکرات توسل به مجمع که داخلی توسط سازمان خصوصی هدایت به قوت خود باقی است هم دولتها و هم سرمایه گذاران خصوصی می توانند شکایت خود را برای مرکز بین المللی حل و فصل اختلافات بیاورند.

ولی در عمل از بیست حکم صادره در این مرکز تنها یک مورد براساس شکایت دولتی بوده است. این سیستم، تقریباً بعد از یک دوره رکود نسبی، در مجموع تا بحال خوب عمل کرده است. معهذا باید امیدوار بود که یکی از روشهای این سیستم، که عبارت از امکان درخواست تفسیر یا بازنگری و حتی لغو حکم صادره از طرف یکی از متعاهدین است، همانطور که در عمل دوبار حتمی شده است(قضایای کلوکنر و آمکو)[30]، بر ضد خود متقاضی نشود.

۲-۲ - بنگاه چندجانبه تضمین سرمایه گذاریها:

مرکز بین المللی حل و فصل اختلافات مربوط به سرمایه گذاری یک سازمان بین المللی با شخصیت حقوقی بین المللی است. بنگاه چندجانبه تضمین سرمایه گذاریها که به ابتکار بانک جهانی توسط کنوانسیون ۱۱ اکتبر ۱۹۸۵ ایجاد شده است نیز دارای چنین شخصیتی است. این کنوانسیون فوراً لازم الاجرا گردید. این بنگاه در بسیاری از موارد بیاد مکمل مرکز بین المللی حل و فصل اختلافات مربوط به سرمایه گذاری است.

هدف این بنگاه همانند مرکز بین المللی حل و فصل اختلافات تشویق سرمایه گذاریهای خصوصی در کشورهای در حال توسعه می باشد. بنگاه این عمل را از طریق تضمین یا بیمه کردن سرمایه گذاریها در مقابل خطرات ناشی از غیرقابل تبدیل بودن منافع حاصل از بهره برداری، مصادره ها یا مخاصمات مسلحانه، همانند بسیاری از سیستمهای داخلی مربوط به بیمه (بیمه غیر بازرگانی) انجام میدهد. معهذا در اینجا بیمه از طریق یک مکانیسم چندجانبه تضمین می گردد چونکه سرمایه بنگاه برابر یک میلیارد دلار آمریکا یا معادل یک میلیارد حق برداشت ویژه (DTS) می باشد. بنگاه حق بیمه هائی در ارتباط با خطرات مواجه با آن دریافت می کند.

این بنگاه با سیستم های خصوصی یا عمومی موجود مربوط به تضمینات سرمایه گذاری رقابت نمی کند بلکه برعکس با آنها همکاری می نماید. بنگاه مزبور فقط یک رکن تضمین کننده سرمایه گذاریها نیست بلکه مؤسسه ای است که باید در گسترش مذاکره و بازسازی حوزه تضمینات میان کشورهای صنعتی و در حال توسعه مشارکت نماید.

30. Affaires Klockner et Amco - Voir P.Rambaud in AFDI - 1986 P. 259 et s.)

فصل چهارم

جانشینی دولتها :

درظاهر امر بنظر میرسد که مطالعه مبحث جانشینی دولتها پایان یافتن استعمار هرگونه منفعت خودرا از دست داده باشد ولی چنین دیدگاهی بدو دلیل درست نمی باشد :

- هنوز مسئله استقلال برای برخی از سرزمینها مطرح می باشد و بنابراین در صورت دست یافتن به استقلال بحث جانشینی دولت احتمالا " مطرح خواهد شد .

- احتمال تجزیه بعضی از دولتها که اتحادشان بدلایل زیادی از جمله سیاسی، اقتصادی ، مذهبی قومی، فرهنگی ..... ست می باشد وجود دارد . درچنین حالتی حتما " مسئله جانشینی دولتها مطرح میگردد . برای مثال میتوان از تجزیه اتحاد جماهیر شوروی سابق، یوگسلاوی ..... نام برد .

ازطرفی بایددانست که مسئله جانشینی دولتها پدیده جدیدی ست . مطالعه ابعاد فعلی مسئله "جانشینی دولتها" نیازبه شناخت تحول روابط بین الملل درزمینه استعمار واستعمار زدائی ازیک طرف وتحول حقوق بین الملل، همراه با اعتراف جهان سوم به قواعد پذیرفته شده دراین مورد ازطرف دیگر دارد . درچنین وضعیتی بایددکترین قابل را ز (الوح بدیع)[1] را پذیرفته یا رد نمود. بدین معنا که آیا مبانی جانشینی درقواعد مبتنی بر اراده آزاد دولتها وبخصوص دولتهای جانشین است یا درهنجارهای عینی . عمومی . جهانی ومستقل از اراده دولتها ست و براساس حقوق عرفی الزامی می باشد . برای مطالعه این مبحث ابتدا بتعریف جانشینی دولتها پرداخته و پس از بررسی دکتریسهای مختلف ،به بررسی وضعیتهایی که منجر به جانشینی دولتها میگردد خواهیم پرداخت ودرپایان جانشینی دولتها درمعاهدات ،دراموال ،درآرشیوها و ترویج را مطالعه خواهیم کرد .

I) تعریف جانشینی دولتها :

الف - زمانیکه دولتی بطور دائم جانشین دولت دیگر دریک سرزمین ونسبت به مردم آن سرزمین میشود، این جانشینی درپی وحدت کامل یا ضمیمه شدن بخشی ازخاک یک دولت یا تجزیه شدن آن وبا در اثر ایجاد یک دولت جدید تحقق می یابد خواه دولت پیشین دراین سرزمین وجود داشته

1- Table Rase

باشدوبااز میان رفته باشد .

ب - جانشینی یک دولت در حقوق وتکالیف دولت دیگر ناشی از همین وضعیت میباشد .

اگرچه بنظر میرسد تعدادی از حقوقدانان مایل هستند تا به جانشینی دولتها اساسا " بُعد حقوقی دهند ولی تحولات بعدی نشان میدهد که امروزه این اندیشه چندان مورد قبول نیست ونظر اکثریت برنفی وجود یک نظام حقوقی از نوع جانشینی است علت آنهم اینستکه می خواهند از ابهامات بی موردی که ممکن است مسئله جانشینی ایجاد نماید جلوگیری کنند . لذا جانشینی دولتها را فقط محدود به مسائل عینی ومادی می دانند وآن صرفنظر از مسائل حقوقی است که ممکن است از آن ناشی گردد چنین نظریه ای سبب شد تا کمیسیون حقوق بین الملل درهنگام تدوین پیش نویس کنوانسیونهای ۱۹۷۸ درمورد " جانشینی دولتها بِمعاهدات " و ۱۹۸۳ درمورد " جانشینی دولتها در اموال، آرشیو وقروض " موضع محتاطانه ای بگیرد .

طبق ماده ۲ بند یک شق ب کنوانسیون ۱۹۷۸(۱) "اصطلاح جانشینی دولتها بر جانشینی یک دولت بجای دولت دیگر در مسئولیت ناشی از روابط بین المللی یک سرزمین تعلق میگیرد" .

II) نظریه‌های موجود در مورد جانشینی دولتها :

هدف در اینجا بیان تمام نظرات علمای حقوق در مسئله جانشینی دولتها نیست ولی بنظر میرسد که میتوان دو اندیشه عمده را در این بخش مطرح نمود .

- نظریه مبتنی بر وجود " جانشینی دولتها " در حقوق بین الملل
- نظریه نفی هر نوع جانشینی حقوقی میان دولتها

البته در این میان نظریه بینابینی نیز وجود دارد که دامنهٔ وُسعت آن با توجه به زمان متفاوت می باشد .

الف : نظریه قبول اصل جانشینی دولتها

دو تئوری در این مورد مطرح میباشد .

۱- تئوری حقوق خصوصی در مسئله جانشینی :

با توجه به اهمیت سرزمین در امر جانشینی طبیعی بنظر میرسد که تحولات سرزمینی یک دولت

(۱) عینا " همین تعریف در ماده ۲ بند یک شق ب کنوانسیون ۱۹۸۳ نیز آورده شده است .

که منجر به از میان رفتن آن گردد، باید در پرتو قواعد حقوق خصوصی مورد بررسی قرار گیرد. در واقع این بانیان مکتب حقوق طبیعی بودند که این اصل موجود در حقوق خصوصی روم، که وارث یا جانشین ادامه دهنده شخصیت متوفی است، را وارد حقوق بین الملل کردند. این نظریه که بعد از انقلاب فرانسه باقی مانده بود در قرن نوزدهم مورد استفاده قرار گرفت و راهگشای مشکلات ناشی از برخی تحولات سرزمینی شد و بدون آنکه دولت پیشین از میان برود، این مبتنی بر قبول اصل جانشینی میان دولت پیشین و دولت جانشین بود. نشانهایی از این نظریه در آثار نویسندگان معاصر وجود دارد که مدعی اند در این زمینه از اصول شناخته شده حقوق خصوصی کمک گرفته اند.

آ) تئوری حقوق عمومی در مسئله جانشینی:

تئوری " جانشینی حقوق عمومی " از نیمه دوم قرن نوزدهم توسعه یافت. بر اساس این تئوری علیرغم تغییری که در عوامل سازنده دولت در هنگام از میان رفتن آن روی میدهد، دائمی بودن عوامل مادی آن نشان از نوعی استمرار داشته که نمیتوان آنرا به استمرار موجود میان وارث و متوفی تشبیه نمود و لذا منجر به شناخت نوعی " جانشینی " میگردد. ماکس هوبر معتقد به نوعی " جانشینی دولتها " میباشد. او اعتقاد دارد که " دولت جانشین " می تواند از قبول هرگونه روابط حقوقی که توسط دولت پیشین ایجاد شده است امتناع نماید. اگر چنین چیزی در عمل ممکن نیست صرفا " برای آنستکه " اراده جمعی " جامعه دولتها بر ضرورت حفظ این روابط میباشد. بنابراین نوعی " جانشینی اجتماعی - حقوقی " در قالب " جانشینی - استمرار " تبلور می یابد. (۱)

ب: نظریه نفی هرنوع جانشینی

این نظریه مبتنی بر تئوری اراده گرایی است، که بر اساس آن هرگونه جانشینی میان دولتها و یا حتی هرگونه انتقال حقوق و تکالیف بصورت خود بخود نفی میگردد. برای طرفداران این نظریه همچون کاواگلیری (۲) و شوین بُرن (۳) حاکمیت اساسا " غیر قابل انتقال میباشد و

1) Max. HUBER " die staatensuccession, Völkerrechtliche and staat srechtliche Praxis im xix. jahrhundert " leipzig, 1898, P. 18
2) CAVAGLIERI
3) SCHÖNBORN

تحولات سرزمینی با بدالزاما " درجانشینی حاکمیت ها بررسی کردد . جانشین اصولا " الزامی برای انجام تعهدات ایجادشده توسط دولت پیشین ندارد مگر آنکه استدار تعهداتی که خود آزادانه بپذیرد .

اکثریت حقوقدانان معاصر از این نظریه دفاع می کنند واگرچه قبول نوعی از جانشینی دولتها نیز در این نظریه مشاهده میشود .

درواقع در مواردی که الزاما " اصل جانشینی دولتها پذیرفته میشود الزامات متنوع دیگری ازجمله اصل انصاف ، حق خودمختاری خلقها ، تعادل وامنیت روابط بین الملل وغیره در نظر گرفته میشود . درچنین حالتی قاعده ای که دولتها را در روابط متقابل خود وبعنوان جامعه بین المللی به یکدیگر پیوند می دهد یک قاعده حقوق بین الملل عمومی است که هیچگونه ارتباطی با نظریه استمرار شخصیت دولتها نداشته بلکه قاعده ای عینی میباشد .

۲ وضعیتهایی که منجر به جانشینی دولتها میشود :

بطور کلی یک دولت جدید در تمام یا در بخشی از سرزمین آن شود طی الاصول " تغییرات سرزمینی " که عامل اصلی جانشینی دولتهاست خود ناشی از ضمیمه شدن کامل یا بخشی از سرزمین یک دولت به سرزمین دولت دیگر ، تجزیه یک دولت که منجر به ایجاد دولتهای جدیدمی شود بدون آنکه دولت قبلی از میان برود . فروپاشی یک دولت که منجر به ایجاد دولتهای جدیدمی شود ودولت قبلی نیز از میان می رود وحدت که منجر به ایجاد یک دولت جدید می شود ودولتهای قبلی از میان می روند ، استحصال چند دولت در یک دولت موجود تا توام با از میان رفتن آن چند دولت ، رهائی از قید استعمار وغیره میباشد .

الف : تغییراتی که شامل تمامت یک سرزمین میشود :

از لحاظ حقوقی ، جانشین شدن یک دولت به جای دولت دیگر در تمامت ارضی آن دولت در اغلب موارد منجر به جانشینی حاکمیت می شود . در این حالت ، دولت پیشین که یکی از عوامل اصلی موجودیت خود یعنی حاکمیتش را از دست داده است از میان می رود . چنین جانشینی در عمل ، یا

درمورد یك دولت موجودکه سرزمینی به خاکش ضمیمه شده است اتفاق می افتد و یا درخصوص یك دولت جدیدکه در اثر وحدت یا فروپاشی بوجود آمده است تحقق می یابد.

چنین وضعیتهایی که اغلب ریشه قراردادی دارند نباید از لحاظ تئوری یك مشکلی در مورد انتقال حقوق و تکالیف به دولت جانشین ایجاد کنند، چونکه دولت جدید در واقع استمرار دولت پیشین می باشد.

ب : تغییراتی که شامل بخشی از یك سرزمین میشود :

جانشینی یك دولت بر بخشی از سرزمین دولت دیگر اغلب در اثر از بین رفتن حاکمیت آن دولت در آن بخشی از سرزمین خود و استقرار حاکمیت دولت دیگر بر آن تحقق می یابد. جانشینی بر بخشی از سرزمین یك دولت در قالب ضمیمه شدن بخشی از سرزمین آن دولت به دولت دیگر و یا با پیدایش یك یا چند دولت جدید شکل میگیرد. چنین جانشینی دارای آثار حقوقی متفاوت میباشد.

IV) جانشینی دولتها در حقوق بین الملل :

در زمینه جانشینی در حقوق بین الملل دو کنوانسیون به امضاء رسیده است این دو کنوانسیون حاصل کار طولانی کمیسیون حقوق بین الملل بود. متن نهایی پیش نویس کنوانسیون اول در مورد جانشینی در معاهدات در ۱۹۷۴ توسط کمیسیون حقوق بین الملل تهیه شد و کنفرانسی نیز در سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ در وین تشکیل گردید. این کنفرانس موفق شد در ۲۲ اوت ۱۹۷۸ کنوانسیونی تحت عنوان "جانشینی دولتها در معاهدات" به تصویب برساند این کنوانسیون که هنوز لازم الاجرا نشده است، برای پذیرش دولتها باز می باشد.

متن نهایی پیش نویس کنوانسیون دوم در مورد "جانشینی دولتها در اموال، آرشیو و قروض در ۱۹۸۱ توسط کمیسیون حقوق بین الملل تهیه شد و کنفرانسی از اول مارس تا ۸ آوریل در وین تشکیل کنوانسیون اخیر کنوانسیونی تحت همین عنوان در ۷ آوریل ۱۹۸۳ بتصویب رساند این کنوانسیون که هنوز لازم الاجرا نشده است، برای پذیرش دولتها باز می باشد.

هر دو کنوانسیون در پیشگفتار خود به تغییرات ناشی از استعمار زدایی در جامعه بین المللزوم حفظ امنیت حقوقی با تدوین و توسعه مقرراتی در مورد جانشینی دولتها در معاهدات، اموال،

آرشیووقرون. به‌شناخت جهانی اصولی همچون رضای آزادانه دولتها، حسن نیت وونای بدتعهد، بداصول مندرج درمنشورملل متحد مانند اصل برابری حقوق خلقها وحق آنها در تعیین سرنوشت خود، اصل برابری درحاکمیت واستقلال برای همه دولتها. اصل عدم دخالت درامور داخلی دولتها، اصل ممنوعیت تهدیدیاکاربرد زوروا صل احترام واجرای مؤثر حقوق بشروآزادیهای بنیادین برای همه، اصل احترام به تمامیت ارضی واستقلال سیاسی دولتها اشاره می‌کنند.

۷) جانشینی دولتها درمعاهدات :

کنوانسیون ۱۹۷۸ وین درمورد جانشینی دولتها درمعاهدات ،بشکلی ادامه کنوانسیون ۱۹۶۹ وین درمورد حقوق معاهدات می‌باشد. کنوانسیون اخیر درماده ۷۳ خود اشعار می‌دارد کداین کنوانسیون مسائلی راکه می‌توانند دراثر جانشینی دولتها درمعاهدات مطرح گردند بررسی نمی‌کند. بهمین لحاظ کنوانسیون ۱۹۷۸ وین درمورد جانشینی دولتها درمعاهدات بدتصویب رسید.

این کنوانسیون لازم الاجرانشده است ولی برخی ازمقررات آن بصورت عرف درآمده وتنظیم‌کننده روابط دولتها درصورت بروزجانشینی است، مانیز بدین دلیل جانشینی دولتها در معاهدات رابراساس کنوانسیون فوق بررسی می‌کنیم.

الف : جانشینی دولتها دربخشی ازسرزمین یک دولت :

علی الاصول زمانیکه جانشینی درقسمتی ازسرزمین یک دولت تحقق می‌یابد تعهدات دولت پیشین درآن بخش ازمیان نمی‌رود بنابه یک ماده ۱۵ کنوانسیون ۱۹۷۸ وین درمورد جانشینی دولتها درمعاهدات به صراحت به‌این مسئله اشاره می‌کند.

" زمانیکه بخشی ازسرزمین یک دولت ازآن دولت دیگر میشود :

- معاهدات دولت قبلی ازتاریخ جانشینی دولتها قابلیت اجرایی خودرا درآن بخش ازدست می‌دهد ".

در مورد معاهدات دولت جانشین نسبت به بخشی ازسرزمین که جانشینی صورت

گرفته‌است اجرامیکرد ددمگر آنکه‌چنین امری‌ازخودمعاهده‌مستفادنشودیاآنکه اجرای معاهده درآن‌بخش‌مخالف باموضوع‌وهدف معاهده‌بوده‌ویابطورقابل‌توجهی شرایط اجرای‌معاهده‌را تغییر دهد.

باتوجه‌به‌مطالب فوق‌بنظرمیرسد دولتی‌که‌آن‌بخش ازسرزمین‌ازآنش شده‌است بشکلی جانشین تعهدات دولت پیشین درآن‌بخش‌باشد.بعبارت دیگرکنوانسیون ۱۹۷۸ وین درموردجانشینی‌دولتهادرمعاهدات اصل‌کلاسیک "تغییرحدودسرزمینی‌دراجرای‌معاهدات" رامدّنظرقرارداده‌است.بایدتوجه‌داشت که‌درچنین حالتی‌نه‌دولتی‌ازمیان‌میرود (دولت‌پیشین همچنان به‌حیات‌خوداداممه‌میدهد) ونه‌دولت‌جدیدی بوجودمیآید (دولت‌جانشین‌قبلاً از جانشینی‌درآن بخش‌ازسرزمین‌نیزوجودداشته‌است).

ب : جانشینی‌دولتهادرهنگام‌وحدت سرزمینی :

درموردجانشینی‌دولتهادرمعاهدات درهنگام‌وحدت سرزمینی حالات‌مختلفی قابل‌تصوراست :

۱) جانشینی‌دولتهادرمعاهدات مصوب :

مسئله‌قابل‌طرح دراینجاسرنوشت‌معاهدات مصوبی‌است‌که‌قبل‌ازوحدت درهریک‌ازدولتهای قبلی‌قابلیت‌اجرایی داشته‌است‌طبق بندیک ماده ۳۱ کنوانسیون ۱۹۷۸ وین علی‌الاصول زمانیکه دویاچنددولت بایکدیگروحدت‌کرده‌ویک دولت جانشین‌بوجودمیآورند،هرمعاهده‌ای‌که در تاریخ جانشینی‌نسبت به‌دولتهای‌قبلی‌لازم‌الاجرابوده‌نسبت به‌دولت جانشین نیزهمچنان لازم‌الاجراست.

البته‌این‌اصل‌استثنائاتی‌نیزدارد‌وآن‌اینکه اگردولت‌جانشینی‌بادولت یادولتهای‌طرف دیگرمعاهده‌بشکلی دیگری‌توافق‌کنندویاازخودمعاهده تداوم‌اجرایش‌مستفادنشودویااجرای آن نسبت‌به‌دولت‌جانشین مخالف‌باموضوع وهدف‌معاهده‌بوده یابطورقابل‌توجهی‌شرایط اجرای معاهده‌راتغییردهددیگردولت جانشین آن‌معاهده رااجرانخواهدکرد.

لازم‌به‌تذکراست معاهداتی‌که‌طبق بندیک ماده ۳۱ قابلیت‌اجرایی‌خودراحفظ می‌کنندفقط

نسبت به آن بخش از سرزمین دولت جانشین اجرا میشوند که در تاریخ جانشینی در آن بخش قابلیت اجرایی داشته اند مگر آنکه دولت جانشین اجرای معاهده را نسبت به کل سرزمین خود به اطلاع سایر طرفهای معاهده (در مورد معاهدات چند جانبه) یا طرف معاهده دیگر (در مورد معاهدات دوجانبه) برساند. در این حالت باید توجه داشت که نباید اجرای معاهده نسبت به کل سرزمین دولت جانشین مخالف با موضوع و هدف معاهده بوده و یا بطور قابل توجهی شرایط اجرایی آنرا تغییر دهد.

۲ـ جانشینی دولتها در معاهداتی که هنگام جانشینی هنوز لازم الاجرا نشده اند:

این حالت شامل معاهداتی است که به تصویب رسیده ولی در هنگام جانشینی هنوز لازم الاجرا نشده است در چنین حالتی طبق ماده ۳۲ کنوانسیون ۱۹۷۸ زمانیکه دولت جدیدی در اثر وحدت دو یا چند دولت قبلی بوجود می آید میتواند با ارسال یادداشتی به چند جانبه ای که یکی از دولتهای قبلی عضو آن بوده و در هنگام جانشینی هنوز لازم الاجرا نشده است را بپذیرد. همچنین دولت جانشین [illegible] با ارسال یادداشتی [illegible] لازم الاجرا میشود را بپذیرد، مشروط بر اینکه یکی از دولتهای قبلی در تاریخ جانشینی عضو آن معاهده بوده باشد.

باید توجه داشت که موارد فوق در زمانیکه چنین امری از خود معاهده مستفاد نشود و یا مخالف با موضوع و هدف معاهده بوده و یا شرایط اجرای معاهده را بطور قابل توجهی تغییر دهد قابل تحقق نیست.

۳ـ جانشینی دولتها در معاهداتی که امضاء شده ولی هنوز به تصویب نرسیده اند:

دولت جانشین در مورد معاهده ای که توسط دولت یا دولتهای پیشین امضاء شده ولی هنوز به تصویب نرسیده است مختار است که تصویب نموده و یا رد نماید. این مسئله بصراحت در ماده ۳۳ کنوانسیون ۱۹۷۸ وین ذکر شده است که اشعار میدارد اگر قبل از جانشینی دولتها، یکی از دولتهای پیشین معاهده چند جانبه ای را شرط تصویب یا قبولی (بعدی) امضاء کرده است، دولت جانشین میتواند چنین معاهده ای را همچون معاهده ای که خود امضاء کرده است، تصویب کرده یا قبول نماید.

ونسبت به‌آن متعهدگردد" .

البته‌اگراجرای معاهده نسبت به‌دولت جانشین مخالف باهدف وموضوع معاهده‌باشدویا شرایط اجرای آن بطورقابل‌توجهی عوض شودچنین امری ممکن نمیباشد .

ضمنا" بایدیادآوری نمودمعاهده‌ای که‌توسط دولت جانشین تصویب میشودفقط نسبت به آن بخش‌ازسرزمین آندولت قابل‌اجراست که‌آن معاهده درموردآن بخش توسط دولت پیشین امضاء شده‌است مگرآنکه دولت جانشین اجرای آن‌راانسبت بدکل سرزمین خودبه‌سایرمتعاهدان اعلام‌نماید .درحالت اخیراجرای معاهده‌نسبت به‌کل سرزمین دولت جانشین نبایدمخالف باموضوع وهدف معاهده بوده ویاشرایط اجرای آنرابطورقابل‌توجهی تغییردهد .

ج : جانشینی دولتها درهنگام‌جداشدن بخشهایی‌ازسرزمین‌یک دولت وایجاددولت یادولتهای جدید :

جانشینی دولتها درموقعیکه‌فروپاشی دولت پیشین رخ میدهداز‌اهمیت زیادی برخوردار است بالاخص‌این‌مسئله بعدازفروپاشی اتحادجماهیرشوروی سابق یایوگسلاوی سابق اهمیت بیشتری یافته‌است‌درفروپاشی دوحالت قابل‌تصوراست :

ـ فروپاشی همراه‌باتداوم وجوددولت پیشین

ـ فروپاشی‌توام‌باازمیان‌رفتن دولت پیشین

طبق ماده ۳۴ کنوانسیون ۱۹۷۸ وین درهردوحالت فوق موارد‌زیرقابل‌ذکراست :

ـ هرمعاهده ای‌که‌درتاریخ جانشینی دولتهانسبت به‌کل‌سرزمین دولت پیشین قابلیت اجرائی داشته‌است همچنان‌نسبت به‌هردولت جانشین‌که‌بعدازفروپاشی بوجودآمده‌است قابل اجرا میباشدمگرآنکه‌دولتهای‌ذینفع بشکل‌دیگری توافق نمایندویااجرای‌معاهده نسبت به دولت جانشین مخالف باهدف وموضوع آن‌معاهده‌بوده ویاشرایط اجرای‌آن‌بطورقابل‌توجهی‌تغییر کند.

ـ هرمعاهده‌ای که‌درتاریخ جانشینی دولتهانفقط نسبت به‌آن‌بخش‌ازسرزمین دولت پیشین‌که بعدازفروپاشی‌عنوان دولت جانشین‌رایافته‌است قابلیت اجرایی داشته‌تنهانسبت به‌این

دولت قابل اجرا می باشد .

اگر در حالت فروپاشی ، دولت پیشین همچنان به حیات خود ادامه دهد ، هر معاهده ای که در تاریخ جانشینی دولتها نسبت به آن دولت قابل اجرا بوده است همچنان نسبت به باقی مانده سرزمین آن دولت قابل اجرا خواهد ماند ، مگر آنکه دولتهای ذینفع بشکل دیگری توافق نمایند و یا آنکه معاهده مزبور فقط نسبت به بخشی از سرزمین آن دولت که از آن جدا شده است قابل اجرا بوده است و یا آنکه اجرای آن معاهده نسبت به دولت پیشین مخالف با موضوع و هدف آن بوده یا شرایط اجرای آن را بطور قابل توجهی تغییر دهد .

همانطور که ملاحظه میشود کنوانسیون ۱۹۷۸ وین در مورد جانشینی دولتها در حالت وحدت با فروپاشی قاعده " استمرار " را مورد توجه قرار داده است .

د : جانشینی دولتها در مورد دولتهای جدید الاستقلال :

قاعده بنیادین در جانشینی دولتهای جدید در معاهدات همان " اصل قابل راز " می باشد طبق ماده ۱۶ کنوانسیون ۱۹۷۸ وین دولت جدید الزامی به حفظ یا عضویت در معاهده ای که در تاریخ جانشینی نسبت به سرزمینش لازم الاجرا بوده است ندارد . البته دولت جدید میتواند با ارسال " یادداشت جانشینی " به عضویت معاهده چند جانبه ای که در تاریخ جانشینی دولتها نسبت به سرزمینش لازم الاجرا بوده است در آید مگر آنکه اجرای آن معاهده نسبت به دولت جدید مخالف با موضوع و هدف آن بوده یا بطور قابل توجهی شرایط اجرایی آن را تغییر دهد و یا آن معاهده از نوع معاهدات بسته بوده یعنی رضایت تام دولتهای متعاهد برای عضویت دولت جدید لازم باشد در حالت اخیر باید دولتهای متعاهد رضای خود را اعلام نمایند .

همچنین دولت جدید میتواند با ارسال یادداشت جانشینی نسبت به معاهده ای که در تاریخ جانشینی لازم الاجرا نشده است . متعهد گردد و یا با ارسال یادداشت معاهده امضاء شده ای که هنوز به تصویب نرسیده تصویب و یا قبول نماید . لازم به تذکر است که استثنائات فوق در این مورد نیز جاری است .

دولت جانشین میتواند هر شرطی را که توسط دولت پیشین در مورد معاهده گذاشته شده است حفظ کند مگر آنکه تمایل مخالفی را ابراز داشته و یا شرط دیگری را مربوط به موضوع شرط قبلی است

قرار دهد. همچنین دولت جانشین خود میتواند در هنگام ارسال یادداشت جانشینی شروطی را برای عضویت یا قبولی معاهده قرار دهد. در چنین حالتی این شروط نباید شروطی باشند که توسط ماده ۱۹ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در مورد حقوق معاهدات ممنوع باشند.

ضمنا" دولت جدید میتواند در ارسال یادداشت جانشینی، در صورتیکه معاهده اجازه دهد، رضایت خود برای قبول بخشی از آن معاهده ابراز نماید.

نکته قابل ذکر در مورد "یادداشت جانشینی (۱)" است این یادداشت که بصورت کتبی میباشد توسط رئیس دولت یا رئیس حکومت یا وزیر امور خارجه یا نماینده تام الاختیار یک کشور امضاء میشود و به امین معاهده و یا در صورت عدم وجود امین به دولتهای متعاهد ارسال میگردد و آثار این یادداشت آنست که دولت جدید یا از تاریخ جانشینی و یا تاریخ الاجرا شدن معاهده نسبت به آن متعهد می گردد. معذالک اجرای معاهده میان دولتهای متعاهد و دولت جدید الاستقلال، تا تاریخ تهیه و ارسال "یادداشت جانشینی" به حالت تعلیق در می آید بجز مواردیکه معاهده بصورت موقت میان آنها به اجرا در آید و یا آنکه دولتهای متعاهد و دولت جدید توافق دیگری کنند. اثر یادداشت جانشینی در مورد معاهده ای که در تاریخ جانشینی هنوز لازم الاجرا نشده است آنستکه آن معاهده از تاریخ یادداشت نسبت به دولت جدید لازم الاجرا می باشد.

در خصوص معاهدات دوجانبه ای که در تاریخ جانشینی لازم الاجرا بوده اند همچنان میان دولت جدید و طرف دیگر معاهده بقوت خود باقی است مشروط براینکه رضایت خود را بطور صریح ابراز کرده باشند و یا رفتارشان حاکی از آن باشد که چنین رضایتی وجود دارد. این معاهده از تاریخ جانشینی دولت جدید لازم الاجراست مگر آنکه تمایل دیگر ابراز شده باشد.

آخرین نکته در مورد دولتهای جدید الاستقلال آنستکه این دولتها از دو یا چند سرزمین تشکیل شوند. در چنین حالتی کلیه مقررات فوق در مورد چنین دولتهایی نیز جاری میباشد.

در چنین حالتی باید گفت که معاهده ای که در تاریخ جانشینی نسبت به یک یا بخشهائی از این سرزمینهای دولت جدید الاستقلال و نه نسبت به تمامی آنها لازم الاجرا بوده است نسبت به کل سرزمین آن دولت لازم الاجرا می گردد. مگر آنکه بنحو دیگری از معاهده مستفاد گردد و یا

---

1) notification de succession

اجرای آن نسبت به کل سرزمینهای آن دولت مخالف با موضوع وهدف معاهده بوده ویا شرایط اجرای آن را بطور قابل توجهی تغییر دهد ویا آنکه دولت جدید ودولتهای متعاهد بدنحو دیگری موافقت نمایند.

همانطور که ملاحظه میشود در مورد جانشینی دولتها در حالت تجزیه ویا وحدت اصل استمرار حقوق تعهدات لحاظ می گردد در حالیکه در مورد دولتهای جدید الاستقلال اصل "قابل رازا" مبنا می باشد یعنی اینکه علی الاصول دولت جدید الاستقلال الزامی نسبت به تعهدات دولت پیشین ندارد معذالك نمیتوان گفت که دولت جدید الاستقلال هیچگونه تعهدی نداشته وبه یک گسیختگی کامل نسبت به تعهدات دولت پیشین وجود دارد. براساس کنوانسیون ۱۹۷۸ وین دولتهای جدید استقلال باید نسبت به معاهدات مرزی احترام گذاشته وتعهدات ناشی از آنها را بپذیرند. (۱) همچنین میتوانند بطور ارادی و با ارسال "یادداشت جانشینی" تعهدات دولت پیشین را قبول نمایند در چنین حالتی نوعی "استمرار" تعهدات قراردادی بوجود میآید.

درپایان باید گفت کنوانسیون ۱۹۷۸ وین در مورد جانشینی دولتها به هیچوجه لطمه ای به اصول حقوق بین الملل در مورد حاکمیت دائمی خلقها ودولتها بر منابع طبیعی خود وارد نمی کند.

VI - جانشینی دولتها در اموال، آرشیو وقروض :

در مورد جانشینی دولتها در اموال، آرشیو وقروض کنوانسیونی در هشتم آوریل ۱۹۸۳ در وین به تصویب رسیده است. همانطور که از عنوان این کنوانسیون پیداست ومواد ۷، ۱۹، ۳۲ آن نیز تائید این امر است مسئله فقط تعیین آثار "جانشینی دولتها" در مورد "میراث" دولت پیشین یعنی اموال، آرشیو وقروض میباشد.

انتقال اموال از دولت پیشین به دولت جانشین سبب می شود که دولت پیشین دیگر حقوقی نسبت به آن اموال نداشته باشد.

الف : جانشین دولتها در اموال :

طبق ماده ۸ کنوانسیون ۱۹۸۳ وین اموال دولتی دولت پیشین شامل اموال، حقوق ومنافعی

---

(۱) جانشینی دولتها در سایر موارد نیز لطمه ای به معاهدات مرزی وتعهدات ناشی از آنها وارد نمی کند.

میشودکه درتاریخ جانشینی دولتها ومطابق حقوق داخلی دولت پیشین به آن دولت تعلق داشته است .

انتقال اموال دولتی دولت پیشین به دولت جانشین سبب میگردد که دولت پیشین دیگر حقوقی بر آن اموال نداشته واین دولت جانشین است که صاحب حقوق بر آنها میگردد تاریخ انتقال اموال به دولت جدید همان تاریخ جانشینی دولتهاست مگر آنکه دولتهای مربوطه به نحوه دیگری توافق کرده باشند ویا یک رکن بین المللی ذیصلاح تصمیم دیگری گرفته باشد .

باید متذکر شد که انتقال اموال اصولا " بدون مابه ازایی انجام میشود مگر آنکه توافق دیگری شده باشد در عین حال باید دانست که جانشینی دولتها هیچ اثری بر اموال ،حقوق ومنافع دولت ثالث که در تاریخ جانشینی در سرزمین دولت پیشین بوده وطبق حقوق داخلی آن متعلق به دولت ثالث بوده است ندارد . ضمنا " دولت پیشین کلیه اقدامهای لازم را برای جلوگیری از ورود خسارات ویا از بین رفتن اموالی که باید به دولت جانشین منتقل شود اتخاذ می کند .

۱ـ جانشینی دولتها در اموال در حالت انتقال بخشی از سرزمین یک دولت :

زمانیکه بخشی از سرزمین یک دولت توسط آن دولت به دولت دیگری منتقل میشود انتقال اموال از دولت پیشین به دولت جانشین با موافقتنامه فیمابین آنها انجام میشود . درصورت عدم وجود چنین موافقتنامه ای اموال غیرمنقول دولت پیشین که در آن بخش از سرزمین قرار گرفته است ،به دولت جانشین منتقل می شود . در مورد اموال منقول باید گفت آن قسمت از اموال منقولی که در ارتباط با فعالیت دولت پیشین ودر رابطه با آن بخش از سرزمینی است که جانشینی صورت گرفته است به دولت جانشین منتقل می شود .

۲ـ جانشینی دولتها در اموال در حالت وحدت دولتها :

زمانیکه دو یا چند دولت متحد شده وتشکیل یک دولت جانشین را میدهند اموال دولتهای پیشین به دولت جانشین منتقل می شود .

۳ـ جانشینی دولتها در اموال در حالت جدائی بخش یا بخشهائی از سرزمین یک دولت :

زمانیکه یک بخش یا بخشهایی از سرزمین یک دولت از آن جدا می شوند وتشکیل یک دولت جانشین

رامیدهند ودرصورت عدم وجود توافق دیگری میان دولت پیشین ودولت جدید جانشینی دراموال بشکل زیر صورت میگیرد .

ـ اموال غیرمنقول دولت پیشین که در سرزمینی واقع شده که جانشینی در آن تحقق یافته است به دولت جانشین منتقل می شود .

ـ اموال منقولی که در ارتباط با فعالیت دولت پیشین ودر رابطه با آن بخش از سرزمینی است که جانشینی صورت گرفته است به دولت جانشین منتقل میشود . درمورد اموال منقول دیگر بغیر ازآنچه که ذکر شد یک بخش منصفانه ای به دولت جانشین تعلق میگیرد .

۴ـ جانشینی دولتها دراموال درحالت فروپاشی یک دولت :

زمانیکه دولتی فرو می پاشد واز میان می رود وبخشهایی از سرزمین دولت پیشین تشکیل دویا چند دولت [illegible] به اشکال زیر صورت می گیرد .

ـ اموال غیرمنقول دولت پیشین به دولتهای جانشین درآن سرزمینی که تشکیل شده اند منتقل می شوند و اموال غیرمنقولی که خارج از سرزمین دولت پیشین واقع است ولی به آن دولت تعلق داشته است بطور منصفانه به دولتهای جانشینی منتقل می شود .

ـ اموال منقول دولت پیشین که در ارتباط با فعالیت آن دولت ودر رابطه با آن سرزمینهایی بوده است که جانشینی صورت گرفته به دولتهای جانشین مربوطه منتقل میشود . سایر اموال منقول بغیر از آنچه که ذکر شد بصورت منصفانه به دولتهای جانشین منتقل میشود .

۵ـ جانشینی دولتها دراموال درمورد دولتهای جدیدالاستقلال :

درمورد دولتهای جدیدالاستقلال جانشینی دراموال بشکل زیر صورت میگیرد .

ـ اموال غیرمنقول دولت پیشین درآن سرزمینی که جانشینی صورت گرفته است به دولت جانشین منتقل میشود .

ـ اموال غیرمنقول متعلق به سرزمینی که جانشینی درآن صورت گرفته است ولی خارج ازآن استاد

درزمان وابستگی متعلق به‌دولت پیشین بوده‌است به‌دولت جانشین منتقل‌میشود.

ـ اموال‌منقول دولت پیشین که‌درارتباط بافعالیت آن‌دولت دررابطه‌باآن‌بخش‌ازسرزمینی‌است که‌جانشینی‌صورت گرفته‌است به‌دولت جانشین منتقل می‌شوددرمورداموال‌منقول‌متعلق به سرزمینی‌که‌جانشینی‌درآن‌صورت گرفته‌است ودرزمان‌وابستگی‌ازآن‌دولت‌پیشین‌بوده‌است به دولت‌جانشین منتقل‌می‌شود.

زمانیکه دولت جدیدالاستقلال ازدویاچندسرزمین‌وابسته‌تشکیل می‌شود،انتقال‌اموال دولت یادولتهای‌پیشین‌به‌دولت‌جانشین مطابق حالت اول‌انجام‌میشود.همچنین زمانیکه سرزمین‌تحت سلطه بصورت بخشی‌ازسرزمین‌دولتی غیرازدولت‌استعمارکرقبلی درمی‌آید انتقال‌اموال‌دولت پیشین‌به‌دولت‌جانشین مطابق‌حالت‌اول‌انجام‌می‌پذیرد.بایدبه‌یادداشت‌که موافقتنامه‌های منعقده‌میان‌دولت‌پیشین‌ودولت جدیدالاستقلال برای‌حل‌مسائل مربوط به جانشینی بصورتی‌متفاوت ازآنچه که‌درفوق اشاره‌شدنبایدلطمه‌ای به‌اصل‌حاکمیت دائمی‌دولتها برثروتها‌ومنابع طبیعی‌شان‌واردنماید.

ب : جانشینی‌دولتهادرآرشیو :

طبق‌ماده ۲۰ کنوانسیون ۱۹۸۳ " آرشیوهای‌دولتی دولت‌پیشین " شامل تمام‌مدارکی‌میباشد که‌توسط دولت‌پیشین‌دراجرای‌وظایفش تولیدویادریافت شده‌باشندودرتاریخ‌جانشینی‌دولتها طبق‌حقوق داخلی دولت‌پیشین به‌آن‌دولت تعلق داشته‌وبطورمستقیم‌یاتحت‌نظارت آن‌برای‌هدفی نگهداری می‌شده‌است.

انتقال آرشیوهای‌دولتی‌دولت پیشین‌به‌دولت‌جانشین سبب می‌شودکه‌دولت‌پیشین‌دیگر حقوقی‌برآرشیوهانداشته‌واین‌دولت‌جانشین‌است‌که‌صاحب‌حقوق‌برآنهامیگردد.

تاریخ‌انتقال‌آرشیوهابه‌دولت جدیدهمان‌تاریخ‌جانشینی‌دولتهاست‌مگرآنکه دولتهای‌پیشین و جانشین‌به‌نحوه‌دیگری‌توافق‌کرده‌باشندویایک‌رکن‌بین‌المللی‌ذیصلاح تصمیم‌دیگری‌گرفته‌باشد.

انتقال‌آرشیوهای‌دولتی‌به‌دولت‌جدیداصولا " بدون‌مابه‌ازایی‌صورت‌می‌گیردمگرآنکه توافق‌دیگری‌شده‌باشد.

باید بیادآور شد که جانشینی دولتها هیچ اثری بر آرشیوهای دولت ثالث که در تاریخ جانشینی در سرزمین دولت پیشین بوده و طبق حقوق داخلی آن متعلق به دولت ثالث بوده است ندارد.

ضمنا" دولت پیشین کلیه اقدامهای لازم را برای جلوگیری از ورود خسارات و یا از بین رفتن اموالی که باید به دولت جانشین منتقل شود اتخاذ می کند.

۱- جانشینی دولتها در آرشیو در حالت انتقال بخشی از سرزمین یک دولت به دولت دیگر:

زمانیکه بخشی از سرزمین یک دولت توسط آن دولت به دولت دیگری منتقل میشود، انتقال آرشیوهای دولتی دولت پیشین به دولت جانشین بر اساس موافقتنامه فیمابین انجام میشود. درصورت عدم وجود چنین موافقتنامه‌ای آن بخش از آرشیوهای دولتی دولت پیشین که برای اداره طبیعی سرزمینی که جانشینی در آن صورت گرفته است باید در آن سرزمین باشد در اختیار دولتی که آن سرزمین به آن منتقل شده است قرار داده میشود.

سایر آرشیوهایی که "منحصرا" یا بطور اصولی مربوط به سرزمینی است که جانشینی در آن صورت گرفته است به دولت جانشین انتقال داده می شود. ضمنا" دولت پیشین مهمترین دلایل مورد نیاز در آرشیوهای دولتی خود را در رابطه با وضعیت و مرزهای سرزمین منتقل شده یا در ارتباط با روشن شدن مدارکی که به دولت جانشین منتقل شده در اختیار دولت اخیر قرار می دهد. همچنین دولت پیشین با تقاضای دولت جانشین و به هزینه آن دولت، آن بخش از آرشیوهای دولتی که مربوط به منافع سرزمین منتقل شده است را مجددا" تهیه و در اختیار دولت جانشین قرار میدهد. در عین حال دولت جانشین نیز، با تقاضای دولت پیشین و به هزینه آن دولت، آرشیوهایی که به آن منتقل شده است را مجددا" تهیه و در اختیار دولت پیشین قرار میدهد.

۲- جانشینی دولتها در آرشیو در حالت وحدت دولتها:

زمانیکه دو یا چند دولت با یکدیگر متحد شده و بدینترتیب تشکیل یک دولت جانشین را میدهند آرشیوهای دولتی دولت پیشین به دولت جانشین منتقل می شود.

۳- جانشینی دولتها در آرشیو در حالت جدایی بخش یا بخشهایی از سرزمین یک دولت :

زمانیکه بخش یا بخشهایی از سرزمین یک دولت از آن جدا می شود و تشکیل یک دولت جانشین را میدهند در صورت عدم وجود توافق دیگری میان دولت پیشین و دولت جدید جانشینی در آرشیوها بشکل زیر صورت میگیرد .

- آن بخش از آرشیوهای دولتی دولت پیشین که برای اداره طبیعی سرزمینی که جانشینی در آن صورت گرفته است باید در آن سرزمین باشد به دولت جانشین منتقل می شود . سایر آرشیوهایی که "مستقیما" مربوط به سرزمینی است که جانشینی در آن صورت گرفته است به دولت جانشین انتقال داده می شود . سایر موارد در این بخش مانند جانشینی دولتها در اموال در حالت انتقال بخشی از سرزمین یک دولت به دولت دیگر می باشد .

۴- جانشینی دولتها در آرشیو در حالت فروپاشی یک دولت :

زمانیکه دولتی فرو می پاشد و بخشهای مختلف سرزمین دولت پیشین تشکیل یک یا چند دولت جانشین را میدهند . و در صورت عدم وجود توافق دیگری میان آنها جانشینی در آرشیوها به اشکال زیر صورت میگیرد .

- آن بخش از آرشیوهای دولتی دولت پیشین که برای اداره طبیعی سرزمین دولت جانشین باید در آن سرزمین باشد به دولت جانشین منتقل می شود سایر آرشیوهایی که در چارچوب آرشیوهای مربوط قرار نمی گیرد ولی مستقیما" مربوط به سرزمین دولت جانشین میگردد نیز به دولت جانشین منتقل می شود .

سایر آرشیوهای دولتی دولت پیشین با در نظر گرفتن کلیه شرایط خاص بطور منصفانه ای به دولتهای جانشین منتقل می شود

توافقنامه ای در مورد آرشیوهای دولتی دولت پیشین بنمایند انعقاد چنین توافقنامه هایی نباید لطمه ای به حقوق خلقهای دولتهای جانشین در توسعه ، در دسترس بودن اطلاعات در مورد سرزمینشان و در میراث فرهنگی آنها وارد نماید .

در پایان باید گفت که هر دولت جانشین ، با تقاضای دولت جانشین دیگر و به هزینه آن دولت با عمل متقابل فیمابین ، آن بخش از مدارک دولتی دولت پیشین که مربوط به منافع سرزمین

آندولت است ودراختیاراین دولت قراردارد رامجددا " تهیه ودراختیارآن دولت قراردهد .

د جانشینی دولتها درآرشیودرمورد دولتهای جدیدالاستقلال :

زمانیکه دولت جانشین یک دولت جدیدالاستقلال باشد جانشینی درآرشیوها به اشکال زیر صورت می گیرد .

- آرشیوهای متعلق به سرزمینی که جانشینی درآن صورت گرفته است ودر دوران وابستگی متعلق به دولت پیشین (استعمارگر) بوده است به دولت جانشین منتقل می شوند .

- آن قسمت ازآرشیوهای دولت پیشین که برای اداره طبیعی سرزمینی که جانشینی درآن صورت گرفته است باید درآن سرزمین باشد به دولت جدیدالاستقلال منتقل می شود .

آن بخش ازسایرآرشیوهای دولت پیشین که منحصرا " واصولا " مربوط به سرزمینی است که جانشینی صورت گرفته است به دولت جدیدالاستقلال منتقل می شود .

- دولت پیشین ودولت جانشین برای دسترسی عادلانه به آرشیوهای مورد نیاز خود مبادرت به مذاکره و انتقال می نمایند . همچنین دولت پیشین با دولت جانشین جهت دستیابی به کلیه آرشیوهایی که در دوران وابستگی پراکنده شده اند همکاری می نماید .

ج :جانشینی دولتها درقروض :

طبق ماده ۳۳ کنوانسیون ۱۹۸۳ قروض دولت شامل تمام تعهدات مالی دولت پیشین به یک دولت دیگر، به یک سازمان بین المللی ویاهرتابع حقوق بین الملل که براساس آن حقوق بوجود آمده باشد اطلاق می گردد .

انتقال قروض دولت سبب ازمیان رفتن تعهدات دولت پیشین وایجاد تعهدات برای دولت جانشین میشود .

تاریخ انتقال قروض به دولت جدید همان تاریخ جانشینی دولتهاست مگرآنکه دولتهای پیشین وجانشین بشکل دیگری توافق نمایند .

علی الاصول جانشینی دولتها لطمه ای به حقوق و تعهدات طلبکاران وارد نمی کند .

۱ـ جانشینی دولتها در قروض در حالت انتقال بخشی از سرزمین یک دولت به دولت دیگر :

زمانیکه بخشی از سرزمین یک دولت توسط آن دولت به دولت دیگری منتقل میشود، انتقال قروض دولتی دولت پیشین به دولت جانشین از طریق موافقتنامه مشخص میشود. در صورت عدم وجود چنین موافقتنامه‌ای، بخش منصفانه‌ای از قروض دولت پیشین به دولت جانشین منتقل می‌شود و آن با در نظر گرفتن اموال، حقوق و منافعی است که در ارتباط با آن قروض به دولت جانشین منتقل شده است.

۲ـ جانشینی دولتها در قروض در حالت وحدت دولتها :

زمانیکه دو یا چند دولت با یکدیگر متحد شده و تشکیل یک دولت جانشین را میدهند قروض دولتهای پیشین به دولت جانشین منتقل می‌شود.

۳ـ جانشینی دولتها در حالت جدایی بخش یا بخشهایی از سرزمین یک دولت :

زمانیکه یک یا چند بخش از سرزمین دولتی از آن جدا شده و تشکیل یک دولت میدهند، و بشرط آنکه دولت پیشین و دولت جانشین بشکل دیگری توافق نکرده باشند، بخش منصفانه‌ای از قروض دولتی دولت پیشین به دولت جانشین منتقل میشود و آن با در نظر گرفتن اموال، حقوق و منافعی است که در ارتباط با آن قروض به دولت جانشین منتقل شده است.

باید در نظر داشت که این مقررات زمانی اعمال میشود که یک بخش از سرزمین دولت از آن جدا شده و به دولت دیگری می‌پیوندد.

۴ـ جانشینی دولتها در حالت فروپاشی یک دولت :

زمانیکه دولتی فرو می‌پاشد و از میان می‌رود و بخشهای مختلف سرزمین آن دولت تشکیل دو یا چند دولت جانشین را میدهند و در صورت عدم وجود توافق دیگری میان آنها، قروض دولت پیشین به نسبت منصفانه‌ای به دولتهای جانشین منتقل می‌شوند و آن با در نظر گرفتن اموال، حقوق و منافعی است که در ارتباط با این قروض به دولتهای جانشین منتقل شده‌اند.

۵- جانشینی دولتها در قروض در مورد دولتهای جدیدالاستقلال :

زمانیکه دولت جانشین یک دولت جدیدالاستقلال باشد، هیچگونه قروض دولتی دولت پیشین به آن دولت منتقل نمی شود مگر آنکه موافقتنامه‌ای میان آنها منعقد شده و آن قروض مربوط به فعالیتهای دولت پیشین در ارتباط با آن سرزمینی باشد که جانشینی در آن صورت گرفته است. این موافقتنامه نباید هیچگونه لطمه‌ای به اصل حاکمیت دائمی هر خلق بر ثروتها و منابع طبیعی اش وارد نماید و همچنین تعادل اقتصادی دولت جدیدالاستقلال را به خطر بیاندازد.

همانطور که ملاحظه میشود میتوان گفت که کنوانسیون ۱۹۸۳ بطور کلی برتری را از آن موافقتنامه‌ای میداند که میان دولت پیشین و دولت جانشین برای تنظیم آثار جانشینی در مورد اموال، آرشیو و قروض منعقد می شود. در عین حال نباید نقش اصل انصاف را نیز در این جانشینی ها از نظر دور داشت.

در رابطه با حل و فصل اختلافات ناشی از تفسیر و اجرای دو کنوانسیون ۱۹۷۸ و ۱۹۸۳ ابتدا از طریق مشاوره و مذاکره و در صورت عدم موفقیت از این طریق از دبیرکل سازمان ملل درخواست می شود که با کار بر در روند آشتی اختلافات را حل و فصل نماید. در صورت عدم حل اختلافات از طریق فوق دولتها در هنگام امضاء یا تصویب کنوانسیونهای فوق می توانند صلاحیت دیوان بین المللی دادگستری را پذیرفته و یا حل اختلافات از طریق داوری را بپذیرند.

در پایان میتوان گفت که کنوانسیونهای ۱۹۷۸ و ۱۹۸۳ مرحله مهمی در تدوین و توسعه حقوق بین الملل در زمینه جانشینی دولتها است. ولی در عین حال راهگشای کلیه مشکلات ناشی از جانشینی دولتها نیست، از جمله میتوان از حقوق مکتسبه " و " تعهدات قراردادی " افراد در سرزمین دولت پیشین یاد نمود. همچنین میتوان روابط حقوقی میان افراد در زمان حکومت دولت پیشین، تابعیت اشخاص حقیقی و حقوقی وابسته به سرزمینی که جانشینی در آن صورت گرفته، انتقال مسئولیت بین المللی " دولت پیشین " و غیره را مطرح نمود.

فصل پنجم

اصل عدم مداخله

بنظر میرسد که کل حقوق بین الملل عملاً در اصل «عدم مداخله» خلاصه شده باشدو آن بدین شکل است که هرگونه تجاوز به مقررات حقوق بین الملل از جهتی معرف نوعی دخالت در قلمرو آزادی دولتهای دیگر می باشد.

برمبنای چنین اندیشه ای بود که مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۹ دسامبر ۱۹۸۱ اعلامیه مربوط به عدم پذیرش دخالت و مداخله در امور داخلی دولتها(قطعنامه ۳۶/۱۰۳) را تصویب نمود. از لحاظ تاریخی و در چارچوب حقوق بین الملل کلاسیک بیشتر صحبت از حق مداخله بود تا ممنوعیت آن؛ چونکه در آن موقع دخالت نه تنها به عنوان وسیله ای برای دفاع در مقابل تجاوز به حقوق یک دولت محسوب می شد بلکه ابزاری برای پیشبرد منافع ملی آن نیز بشمار می آمد. در واقع، اصل عدم مداخله ای که در قرن نوزدهم در اروپا در مقابل دخالتهای «اتحاد مقدس» مطرح می شد و یا در امریکا (دکترین مونرو Monroe)برضد مداخلات

اروپائیان عنوان می گردید بیشتر مبتنی بر دلایل سیاسی بود تا یک واقعیت حقوقی؛ بخصوص در دورانی که جنگ هنوز مشروع تلقی می گردید. بنابراین صحبت از اصل عدم مداخله بعنوان یک اصل حقوقی چندان رواجی نداشت.

امروزه مسئله اصل «عدم مداخله» بشکل دیگری مطرح است چونکه حقوق بین الملل داعیه برقراری عدالت را میان خلقها دارد. اگر چنین ادعایی در نظر گرفته شود میتوان این سئوال را مطرح نمود که حقوق بین الملل تا چه حد از دولتها در مقابل مداخلات خارجی حمایت می کند.

I ـ اصل عدم مداخله در امور داخلی دولتها

حقوق بین الملل کلاسیک دخالت را بمثابه مداخله مستبدانه یک دولت در امور داخلی یا بین المللی دولت دیگر تعریف می کرد. اگر مداخله فقط محدود به تهدید بود آنرا دخالت سیاسی میگفتند؛ اگر برعکس منتهی به عملیات مشخصی می شد آنرا دخالت مسلحانه می گفتند. مراد در اینجا بحث در مورد مداخله همراه با تهدید یا کاربرد زور نیست. هرآنچه که مقررات حقوق بین الملل کلاسیک در مورد مداخله باشد براساس حقوق بین الملل معاصر این امر ممنوع است. ماده ۲ بند ۴ منشور ملل متحد اشعار میدارد «اعضای سازمان از توسل به تهدید یا کاربرد زور در روابط بین المللی، علیه تمامت ارضی و استقلال سیاسی هر دولت یا هر روش دیگر که مغایر با اهداف ملل متحد باشد اجتناب می کنند».

این ممنوعیت تهدید یا کاربرد زور یکی از وجوه اصل عدم مداخله در امور داخلی و بین المللی دولت دیگر نیست بلکه خود به عنوان یکی از قواعد عام حقوق بین الملل فعلی می باشد. بنابراین از این دیدگاه اصل عدم مداخله فقط ارزش تاریخی دارد. امروزه با وجود ممنوعیت جنگ، به دلایل سیاسی میتوان اصل عدم مداخله را مطرح نمود به همان شکلی که در قطعنامه های ۲۱۳۱ مورخ ۱۹۶۵ و ۳۶/۱۰۳ مورخ ۱۹۸۱ و ۲۶۲۵ مورخ ۱۹۷۰ اعلام شده است و یا اساسنامه برخی سازمانهای بین المللی (مثل سازمان دولتهای آمریکایی، سازمان وحدت آفریقا،

جامعه عرب) به این اصل اشاره دارند. قطعنامه های فوق مداخله را اینچنین تعریف می کنند «هیچ دولتی نمی تواند با اعمال فشارهای اقتصادی، سیاسی یا اعمال فشار با هر ماهیتی دولت دیگری را وادار نماید که حقوق حاکم خود را تحت اقتدار آن دولت قرار داده و یا امتیازاتی از هر نوع به آن دولت بدهد».

II ـ عدم مشروعیت مداخلات بشر دوستانه

براساس آنچه که گفته شد این سئوال مطرح است که آیا مداخلات بشردوستانه (یعنی عملیات نظامی از طرف دولتی برای حفظ اتباع خود در خارج یا حتی اتباع دولت خارجی یا برضد نقض شدید حقوق بشر...) قابل قبول می باشد؟ بنظر میرسد که پاسخ باید در پرتو ماده ۲ بند ۴ منشور یا قواعد عرفی داده شود براساس مقررات منشور مواردی که میتوان از قاعده توسل به زور تخلف نمود در مواد ۵۲ ، ۵۳ و فصل هفتم منشور پیش بینی شده که هیچیک از آن مقررات سخنی از مداخلات بشر دوستانه نکرده و امکان چنین تفسیری هم وجود ندارد. از لحاظ عرفی هم اصل بر عدم مداخله بوده و بنابراین نمیتوان به لحاظ عرفی نیز مداخلات بشردوستانه را توجیه نمود. تنها عدهٔ معدودی از کشورهای غربی هستند که مداخلات بشردوستانه را پذیرفته و اعمال می کنند و آن علیرغم اعتراض کشورهای در حال توسعه می باشد؛ و این اعتراض دلالت بر آن دارد که عرفی هم در زمینه مداخلات بشردوستانه شکل نگرفته است اگرچه ممکن است در سطح وسیعی هم این مداخلات انجام شود. آنچه که امروزه مورد توجه قرارگرفته است کمکهای بشردوستانه می باشد. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۲۰ مارس ۱۹۸۹ با تصویب قطعنامه ۴۳/۱۳۱ تحت عنوان «کمکهای بشردوستانه به قربانیان حوادث طبیعی و وضعیتهای فوری از این نوع» ضمن تأکید بر اهمیت این گونه کمکها از دولتهایی که به این نوع کمکها احتیاج دارند میخواهد که تسهیلات لازم را برای سازمانهای بین الدولی و غیردولتی فراهم آورند تا آنها بتوانند چنین کمکهایی را بنمایند. طبق بند ۴ قطعنامه فوق این کمکها بطور عمده عبارتند از غذا، دارو و

مراقبت‌های پزشکی که قربانیان این گونه حوادث سخت بدانها نیازمندند.

در بند ۷ این قطعنامه از سازمانهای بین‌المللی و غیردولتی ذیصلاح در کمکهای بشردوستانه خواسته شده است تا با دفتر هماهنگ کننده کمکهای سازمان ملل متحد به قربانیان این گونه حوادث همکاری نمایند.

سند دیگری که باز میتوان در مورد کمکهای بشردوستانه ذکر نمود قطعنامه ۴۵/۱۰۰ مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۹۱ مجمع عمومی تحت عنوان «کمک بشردوستانه به قربانیان حوادث طبیعی و وضعیتهای فوری از این نوع» می باشد. این قطعنامه ضمن یادآوری قطعنامه ۴۳/۱۳۱ و رضایت از اجرای آن، در بند یک خود بر اهمیت کمکهای بشردوستانه تأکید می‌نماید و ازدولتهایی که اتباعشان به این کمکها نیازمند هستند میخواهد که تسهیلات لازم را برای فعالیت سازمان‌های بشردوستانه فراهم نمایند و همچنین از دولتهای واقع در نزدیک مناطق آسیب دیده می‌خواهد در مورد رساندن کمکهای بشردوستانه کمک نمایند.

سومین سندی که در این خصوص وجود دارد قطعنامه ۶۸۸ شورای امنیت مورخ ۵ آوریل ۱۹۹۱ در مورد بحران داخلی عراق می باشد. شورای امنیت در بند ۳ قطعنامه فوق «اصرار دارد که عراق به سازمانهای بشردوستانه بین‌المللی اجازه دهد که بتوانند بطوری فوری در تمامی نقاط آن کشور به افرادی که نیاز به کمک دارند دسترسی داشته باشند و همچنین کلیه امکانات لازم برای انجام اعمال آنها را در اختیارشان قرار دهد».

بالاخره در قطعنامه ۷۹۴ شورای امنیت مورخ ۳ دسامبر ۱۹۹۲ در مورد سومالی مسئله کمکهای بشردوستانه مورد توجه قرار گرفته است. شورای امنیت در پاراگراف سوم این قطعنامه ضمن اعلام ابعاد وسیع تراژدی ناشی از جنگ سومالی و اینکه این مخاصمه صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید می کند متذکر میگردد که نتیجه آن ایجاد موانع برای رساندن کمکهای بشردوستانه می باشد. شورای امنیت در بند ۱۲ این قطعنامه تصمیم قاطع خود را در خصوص فراهم نمودن شرایط لازم و مناسب برای رساندن کمکهای بشردوستانه در هر نقطه ای در سومالی که لازم باشد،

براساس قطعنامه های ۷۵۱ مورخ ۱۹۹۲ و ۷۶۷ مورخ ۱۹۹۲، اعلام میدارد.

با توجه به مطلب فوق بنظرمیرسد که قبول کمکهای بشردوستانه جنبه الزام‌آور داشته باشد از لحاظ تئوری شاید بتوان گفت که چون «بشر حق بر زندگی و زنده ماندن» را دارد و این جزو اولین حقوقی است که برای او شناخته شده است. پس باید گفت که اگر دولتی در وضعیتی قرارگیرد که به تنهایی قادر نباشد نیازهای مردم خود را رفع نماید باید اجازه دهد تا کمکهای بشر دوستانه به مردم نیازمند برسد. برعکس همانگونه که ملاحظه شد مداخله بشردوستانه هیچگونه مبنای تئوریکی نداشته و لذا از مشروعیت هم آنچه که تا بحال بیان گردید در رابطه با مداخلات مستقیم بود اینک به مداخلهٔ غیرمستقیم میپردازیم.

III ـ مداخله غیرمستقیم در امور داخلی

اولین سند مهم در این خصوص پروتکلی در مورد اصل عدم مداخله است که در سال ۱۹۳۶ در کنفرانس بوئنوس آیرس به تصویب رسید. این سند اصل عدم مداخله را بطور کلی و بدون اشاره به کاربرد زور مدّنظر قرار داده است. پس از آن این اصل در ماده ۱۸ اساسنامه سازمان دولتهای آمریکایی نیز مدّنظر قرار گرفت و الهام بخش قطعنامه ۲۱۳۱ مورخ ۱۹۶۵ مجمع عمومی نیز بود. کلیه اسنادی که بعد از پروتکل بوئنوس آیرس در رابطه با محکومیت مداخله به تصویب رسیده‌اند هم شامل مداخلات مستقیم و هم در برگیرنده مداخلات غیرمستقیم می باشند.

مداخله غیرمستقیم شامل مداخله نظامی، یا فشارهای سیاسی، اقتصادی و غیره می باشد که یک دولت از طریق ارکان متعلق به خود انجام نمی‌دهد بلکه با به کارگیری اشخاص حقیقی یا حقوقی که در کنترل دارد چنین مداخلاتی را انجام می دهد.

مداخله غیرمستقیم توأم با کاربرد زور توسط یک دولت مشابهت زیادی با تجاوز غیرمستقیم دارد. که این خود شامل تمامی حالات اعم از تشویق و یا حتی تحمل فعالیتهای نظامی است که از سرزمین آن دولت در جهت سرنگونی رژیم

داخلی دولت یا دولتهای دیگر انجام می‌شود براساس قطعنامه ۲۶۲۵ مورخ ۱۹۷۰ در مورد روابط دوستانه، دولت مکلف است «از سازماندهی، کمک، تحریک، کمک مالی، تشویق و یا تحمل فعالیتهای نظامی براندازنده یا تروریستی به قصد تغییر توأم با خشونت رژیم یک دولت دیگر و همچنین دخالت در مبارزات داخلی یک دولت دیگر اجتناب نماید». قطعنامه ۳۶/۱۰۳ مورخ ۱۹۸۱ در این خصوص صریح تر می باشد. این قطعنامه اعلام میدارد که دولتها مکلفند از «دادن تسهیلات، تشویق یا حمایت مستقیم یا غیرمستقیم حرکتهای شورشیان یا جدایی طلبان در دیگر کشورها اجتناب نمایند» و همچنین باید «از تعلیم و استخدام مزدوران و کمک مالی به آنها و اعزامشان از سرزمین خود به سرزمین دولت دیگر اجتناب کرده، هیچگونه تسهیلاتی از جمله امکانات مالی، لجستیکی و ترانزیت از سرزمین خود را در اختیار آنان قرار ندهند» این قطعنامه اضافه می نماید که دولتها نباید «در سرزمین خود یا سرزمین دولتهای دیگر به سازماندهی، تعلیم، کمک مالی و مسلح نمودن گروههای سیاسی یا قومی به قصد تحریک به سرنگونی یا ایجاد بی نظمی یا شورش در دیگر کشورها مبادرت کنند». تنها استثناء وارده بر عدم مشروعیت اصل مداخله در بند ۷ قطعنامه ۳۳۱۴ مصوب ۱۹۷۴ (قطعنامه تعریف تجاوز) پیش بینی شده است و آن حمایت از حرکتهای آزادیبخش در مبارزاتشان برعلیه رژیمهای استعماری یا نژاد پرست یا هرگونه سلطه خارجی می باشد.

در مورد مداخله غیرمستقیم که توأم با کاربرد زور نباشد میتوان بطور عمده روی فشارهای سیاسی، اقتصادی یا هر عمل دیگری تکیه کرد. برای مثال در اینمورد مسئله مداخلات شرکتهای فراملّی است و البته این زمانی است که دولت متبوعشان از مداخله آنها حمایت کرده یا با آنها همدستی نمایند. در این خصوص ماده ۲ قطعنامه ۳۶/۱۰۳ اشعار میدارد که دولتها مکلفند که از «شرکتهای فراملی و چندملیتی که در تحت صلاحیت یا کنترلشان می باشند بعنوان ابزارهای فشار یا تنبیهات سیاسی برضد دولت دیگر، توأم با تجاوز به مقررات منشور ملل متحد استفاده نکنند».

همچنین میتوان گفت که دولتها نمیتوانند از عملیات تروریستی که هدفش متأثر کردن سیاست داخلی یا خارجی یک دولت است استفاده نمایند مشروط براینکه بتوان وجود رابطه میان اعمال تروریستی و آن دولت را ثابت نمود.

IV ـ اصل عدم مداخله واقدامات تلافی جویانه، در صورت وقوع عمل نامشروع

سئوالی که مطرح میشود اینستکه آیا اصل عدم مداخله در امور داخلی و خارجی یک دولت زمانی که آن دولت مرتکب عمل نامشروعی شود همچنان به قوّت خود باقی است یا نه؟به عبارت دیگر آیا میتوان بعنوان اقدامات تلافی جویانه مبادرت به مداخله نمود؟

قطعنامهٔ ۳۶/۱۰۳ مورخ ۱۹۸۱ صراحتاً به این سئوال پاسخ منفی میدهد. بدین معنا که طبق این قطعنامه نمی توان مداخله را نه با توسل به زور و نه از طریق اقتصادی انجام داد. بنظر میرسد که اصل مداخله با توسل به زور که توسط این قطعنامه ممنوع اعلام شده است قابل قبول باشد چراکه توسل به زور براساس منشور ملل متحد فقط در هنگام حملهٔ مسلحانه امکان پذیر است. حتی این مسئله قبلاً در مورد عدم مشروعیت مداخلات بشردوستانه نیز مورد بررسی قرار گرفت. ولی در مورد اقدامات تلافی جویانه اقتصادی بنظر میرسد که وضعیت بشکل دیگری باشد. اگر در مورد تجاوز به مقررات حقوق بین الملل حتی امکان انجام اقدامات اقتصادی برعلیه دولت متجاوز وجود نداشته باشدآیااین بمعنای آن نیست که مکانیسم های کنترل بین المللی وجود ندارد و در واقع وجود حقوق بین الملل نفی نمی شود؟ در چنین حالتی بنظر میرسد که برای جلوگیری از اعمال نامشروع دولتی بتوان به اقدامات تلافی جویانه اقتصادی متوسل شد. در واقع اگر بخواهیم سازشی میان منافع ناشی از حفظ حقوق بین الملل از یک طرف، و عکس العمل دولتها در اثر کاربرد اقدامات تلافی جویانه اقتصادی برقرار نمائیم. بیشتر از یک راه حل بنظر نمی رسد و آن قبول اقدامات تلافی جویانه ایست که توأم با کاربرد زور نباشد

مشروط براینکه این اقدامات دارای همان ماهیت و همان گستره ای باشد که عمل نامشروع دولت متخلف داشته است. به عبارت دیگر این مسئله مبتنی بر این اصل است که تجاوز به یک قاعده بین المللی این امکان را برای دولت زیان دیده بوجود می آورد که آن دولت هم همان قاعده را با همان شدتی که نقض شده است رعایت نکند. برای جلوگیری از سوء استفاده از این امر از سوی کشورهای قدرتمند بنظر می رسد در صورتی میتوان به اقدامات تلافی جویانه اقتصادی متوسل شد که فقط قواعد اقتصادی نقض شده باشد.

۷ـ اصل عدم مداخله سازمانهای بین المللی در امور داخلی دولتها

اساسنامه سازمانهای بین المللی اصل عدم مداخله آنها در اموری که در صلاحیت ملی (قلمرو خاص) دولتها قرار دارد را بصراحت پیش بینی نموده است که از آنجمله میتوان به بند ۸ ماده ۱۵ میثاق جامعه ملل، بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد و بند ۳ ماده یک اساسنامه یونسکو اشاره نمود.

براساس بند ۷ ماده ۲ منشور «هیچ یک از مقررات مندرج در این منشور، ملل متحد را مجاز نمی دارد در اموری که اساساً در قلمرو صلاحیت ملی کشورها قراردارد مداخله نماید و اعضا را نیز ملزم نمی کند که چنین مسائلی را برای حل و فصل تابع مقررات این منشور قرار دهند، لیکن این اصل به اعمال اقدامات قهری پیش بینی شده در فصل هفتم لطمه وارد نخواهد آورد.

علیرغم سکوت اساسنامه سایر سازمانها بنظر میرسد که تکلیف به عدم مداخله در «قلمرو خاص»[۳۹] دولتها شامل کلیه سازمانهای بین المللی بشود.

ولی باید دانست که «قلمرو خاص» که در میثاق جامعه ملل اعلام و بوسیله منشور ملل متحد نیز پذیرفته شده است دارای معنای مشخصی است و آن شامل مواردی می گردد که معمولاً دولت در آن موارد تعهدات بین المللی ندارد.

۳۹. domaine réservé یا domestic JURISDICTION

الف ـ قلمرو خاص

بنظر می رسد که تعریف «قلمرو خاص» تقریباً همان باشد که در میثاق جامعه ملل بیان شده و در نظر مشورتی دیوان دائمی دادگستری بین المللی در ۱۹۲۳ در قضیه فرمانهای منتشره در مورد تابعیت در تونس و مراکش اعلام شده است. دیوان دائمی دادگستری بین المللی در این قضیه اعلام میدارد که «قلمرو خاص» شامل مواردی میگردد که دولت از هرگونه تعهد بین المللی در آنمورد آزاد بوده و خود «قدرت تصمیم گیری» در آن موارد را به طور انحصاری در اختیار دارد».[40] این بحث در بند ۷ ماده ۲ منشور تحت عنوان «اموری که اساساً در قلمرو صلاحیت ملی قرار دارند» پذیرفته شده است. بنظر میرسد که قید اساسا که در منشور بکار رفته است حاکی از آن است که سازمان ملل متحد نمی تواند از اموری که اصولاً در قلمرو حقوق بین الملل نیست دخالت نماید، هرچند که ممکن است برخی تعهدات قراردادی نیز وجود داشته باشد. البته این امر ساده نیست که مشخص گردد چه اموری در قلمرو حقوق بین الملل قرار ندارد. ولی بطور کلی بنظر میرسد در زمان تدوین منشور ملل متحد مواردی چون روابط دولت با تابعان خود، نحوهٔ سازماندهی قدرت دولتی، فعالیت دولت در مورد کاربرد سرزمین خود جزو قلمرو خاص بود. بطور خلاصه میتوان گفت که «قلمرو خاص» شامل عوامل کلاسیک سازنده دولت یعنی «جمعیت»، «سرزمین» و «حاکمیت» می گردد. مسئله ای که در این حالت مطرح می گردد اینستکه چگونه میتوان هماهنگی میان بند ۷ ماده ۲ منشور و سایر مقررات آن که مسائل واقع در «قلمرو خاص» را بین المللی می نمایند ایجاد نمود. در مورد سایر مقررات میتوان به قواعدی که سازمان را متعهد به حمایت، و تشویق رعایت حقوق بشر و آزادیهای بنیادین برای همه می کند (ماده ۱ بند ۳، ماده ۵۵ بند الف و ماده ۵۶)، یا ایجاد تسهیلات برای «بالا بردن سطح زندگی، اشتغال کامل و شرایط پیشرفت و توسعه در زندگی اقتصادی و اجتماعی» (ماده ۵۵ بند الف و ماده ۵۶) را نام برد. چگونه میتوان میان آنها و اصل عدم

40. CPJI, Recueil, Série B.N°4, P. 7 et _ suiv.

مداخله در صلاحیت ملّی دولتها سازش ایجاد نمود؟ آیا میتوان گفت که این مقررات بند ۷ ماده ۲ را باطل می کنند، یا حداقل میتوان مدعی شد که منشور مواردی را بیان میدارد که در اصل در قلمرو صلاحیت ملی دولتهاست؟ اگر بخواهیم با توجه به منشاء پیدایش این مقررات، بدون توجه به تحولات بعدی آنها، مسئله را بررسی نمائیم بنظر میرسد که هیچگونه تضاد یا ابطال متقابلی در میان این مقررات نباشد. منشور میخواهد بگوید که سازمان ملل متحد در مواردی چون حقوق بشر، روابط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در یک جامعهٔ بین الدولی میتواند فقط امکان تبادل نظر و تصمیم گیری را میان دولتها بوجود آورد (برای مثال تهیه پیش نویس کنوانسیونهای چندجانبه، یا توصیه به تمام دولتها) در حالیکه تصمیم گیری در مورد یک دولت یا گروه مشخصی از دولتها ممنوع است.

بنابراین اگر جمله اول بند ۷ ماده ۲ «هیچیک از مقررات این منشور به سازمان ملل متحد اجازه مداخله را نمی دهد» را در نظر بگیریم و همچنین اگر قبول کنیم که بند ۷ ماده ۲ فقط به صراحت تخطی به قلمرو صلاحیت ملی یک دولت را ممنوع کرده است، و بالاخره اگر بپذیریم که مقررات مندرج در مواد ۱، ۵۵ و ۵۶ منشور ناظر بر تصمیمات کلی است میتوان نتیجه گرفت که میان این مقررات تضادی وجود ندارد. ولی عملکرد سازمان ملل متحد نشان میدهد که آن سازمان تقریباً همیشه خود را صالح برای مداخله در مواردی هم که در قلمرو صلاحیت ملّی دولتهاست میداند و آن علیرغم اعتراض از طرف دولت یا دولتهایی است که سازمان در امورشان دخالت می کند.

از مواردی که بیشترین مداخلات سازمان را میتوان شاهد بود مسئله آزادی خلقهای تحت سلطه، مسئله احترام به حقوق بشر و مبارزه علیه حکومت هایی است که خود را به زور به مردم تحمیل کرده و یا بنظر ستمگر می آیند.

برای مثال میتوان از قطعنامه ۱۵۱۴ مورخ ۱۹۶۰ مجمع عمومی را در مورد «اعطای استقلال به سرزمینها و خلقهای تحت سلطه»، و قطعنامه اخیر سازمان ملل در مورد هائیتی مورخ ۳۱ ژوئیه ۱۹۹۴ نام برد قطعنامه اخیر در پاراگراف ۴ خود

احسان زررخ
سایت جزوات و مقالات حقوقی
http://maghalathoghooghi.blogfa.com

برنامه میدارد:

«با توجه جدی به اهمیت وخیم تر شدن وضعیت بشر دوستانه در هائیتی، بخصوص افزایش مستمر نقض سیستماتیک آزادیهای مدنی توسط رژیم غیرقانونی دوفکتو، وضعیت اسفناک پناهندگان هائیتی و اخراج کارکنان هیأت های غیرنظامی بین المللی که در بیانیه رئیس شورای امنیت مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۹۴ مورد اعتراض قرار گرفت». اگر این رویه بطور سطحی مورد بررسی قرار گیرد میتوان از این نظریه دفاع نمود که بند ۷ ماده ۲ دیگر محتوایی نداشته و بهتر بگوئیم عملاً فسخ شده است. لذا سازمان هیچگونه محدودیت موضوعی در صلاحیت خود ندارد.

ولی بنظر نمی رسد که چنین قضاوتی درست باشد. چونکه اگر این رویه با دقت لازم مورد کنکاش قرار گیرد و اگر نه فقط عملکرد ارکان سازمان بلکه عکس العمل دولتهای مختلف و امکان برخورد مؤثر آنها با نظریات اکثریت لحاظ گردد و در یک جمله اگر توجه شود که سازمان ملل متحد، بمحض آنکه قدرت تصمیم گیری مؤثر را نداشته باشد، چاره ای جز حساب کردن روی رضایت و همکاری دولتهای مختلف عضو خود ندارد میتوان فهمید که بند ۷ ماده ۲ در مفهوم اولیه و حفوظ کلی خود همچنان زنده و دارای اعتبار می باشد؛ بعبارت دیگر میتوان در اکثر حالاتی که ارکان سازمان ملل متحد سعی کرده اند در اموری دخالت نمایند که در قلمرو یک دولت قرار دارد شاهد اعتراضها و مخالفت شدید دولتها، به دلیل دفاع از اصول پایه ملی و وابستگی خاص آنها، ئولوژیکی و سیاسی با آن دولت، بود. در واقع آنچه که مانع از عملکرد سازمان ملل استنتاج نمود آنستکه سازمان میخواهد با عملکرد خود قواعد خاص غیرمدوّنی (عرف) را شکل دهد که مورد مشخصی را از قلمرو بند ۷ ماده ۲ منشور خارج نماید.

بنظر میرسد سازمان ملل فقط در مواردی همچون استعمار و حقوق بشر، آنهم در صورت تجاوز شدید، آشکار و وسیع آن، صلاحیت دخالت در «قلمرو خاص» دولتها را داشته باشد.

البته این نظر مانع از آن نیست که سازمان ملل در آینده در امور دیگری که در «قلمرو خاص» دولتها قرار دارد دخالت نکند.

(۲) در مورد نقض وسیع حقوق بشر توسط یک گروه نظامی که رهبری رسمی حکومتی بعد از انتخابات شدن آقای [illegible] به قدرت رسیده بود، شورای امنیت به پیروی این کشور دست به یک کودتا زده و وی را از این مقام برکنار کرده بود. سازمان ملل متحد نیز برای برگرداندن آقای آریستید قطعنامه های متعددی از جمله قطعنامه های ۹۴۰ (۱۹۹۴)، ۸۶۷ (۱۹۹۳)، ۸۶۳ (۱۹۹۳)، ۸۴۴ (۱۹۹۳)، ۸۴۱ (۱۹۹۳)، ۸۳۱ (۱۹۹۳)، ۸۲۳ (۱۹۹۳)، ۸۱۷ (۱۹۹۳)، ۸۱۳ (۱۹۹۳)، ۸۰۵ (۱۹۹۳)، ۸۰۳ (۱۹۹۳)، ۸۰۲ (۱۹۹۳)، ۸۰۱ (۱۹۹۳)، ۹۳۳ (۱۹۹۴) را تصویب نمود و سرانجام قطعنامه ۱۴۱۰ خود را براساس فصل هفتم منشور صادر نمود

حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی

آئین حل اختلافات درطول قرون متمادی تکامل یافته وامروزدرجامعه، بین الدول ـ کاربردزوربرای حل وفصل اختلافات بین المللی مقبول نمیباشد. کاربردزوربعنوان ابـــزار سیاست ملی توسط پیمان برایان کلوگ دورخ ۲۷ اوت ۱۹۲۸ محکوم شد. سپس منشورملـــل متحددصریحا" توسل به زوررا ممنوع نمود. همچنین کاربردزوردرمعاهدات منطقه‌ای نیزطـــرد گشته است. برای مثال میتوان از پیمان ریو Pacte de Rio مـــورخ ۲ سپتامبر ۱۹۴۷ درباره، امنیت جمعی کشورهای امریکائی نام برداین پیمان درماده ۱ خـــود اشعارمیدارد: کشورهای طرف این معاهده متعهدمیکردندکه هرگز درروابط بین خودبه زور و تهدیدمتوسل نشوند.

آئین هائی که تابحال برای رفع اختلافات بین المللی بکاررفته است رامیتوان به دودسته عمده تقسیم نمود:

- آئین های اختیاری حل وفصل اختلافات
- آئین های اجباری حل وفصل اختلافات

۱ ـ آئین های اختیاری حل وفصل اختلافات یاآئین های سیاسی

دراینموردروشهائی بکارمیرودوطبق آنهاپیشنهاداتی به طرفین اختلاف میشود که آنهادرقبول یارداین پیشنهادات مختارمیباشند. ازروشهائی که دراین حالت بکـــار میرودمیتوان ازپایمردی، میانجیگری، تحقیق وسازش نام برد.

ا ـ پایمردی Bons offices

دراین حالت یك یاچندکشورثالث اقدامات دوستانه‌ای رابرای رفع اختلاف درمذاکرات میـــان دوکشورمتخاصم شروع مینمایندوسعی میکنندترتیب مصالحه آنهارافراهم نمایند.

ب ـ میانجیگـــری Me´diation

دراین حالت یك یاچندکشورثالث تلاش میکنندباپیشنهاداتی زمینه، مصالحه میان متخاصمین رافراهم کنندفرق عمده، این روش باروش پایمردی آن است که درمیانجیگری درجـــه، دخالت دول ثالث بیشتراست ودولت یادولتهای ثالث حداکثرسعی خودرامیکنندکه این مصالحه انجام کبردودراینراه دقیقتر وپایدارترمیباشند. میانجیگری تابحال بسیاربکاررفته اســـت وموافقت نامه شماره یك لاهه مورخ ۱۹۰۷ درموردحل وفصل مسالمت آمیزاختلافات بین المللی میانجیگری رابعنوان یك روش حل اختلاف قبول ومقرراتی برای آن تدوین نموده است. معمولا" میانجی بایدمقبولیت داشته تابتواندباینکاررا انجام دهد.

مثلا" مدتها اینکارتوسط پاپ انجام میشدکه نمونه، آن میانجیگری پاپ لئون ۱۳ دراختـــلاف میان آلمان ـ اسپانیابرسرجزایرکارولین درسال ۱۸۸۵ میباشد.[۱]

آئین میانجیگری درمیثاق جامعه، ملل ودرمنشورملل متحدپذیرفته شده است. ماده ۳۳ منشـــور یکی ازراههای حل وفصل اختلافات رامیانجیگری میداندازمیانجیگری های ملل متحدمیتـــوان از میانجیگری کنت برنادُت Comte Bernadottes دراختلاف میان اعراب ـ اسرائیل نـــام بردکه ازطرف شورای امنیت بعنوان میانجی تعیین شده بود.

---

۱ ـ همچنین درا نحصور میتوان از میانجیگری پاپ ژان پل دوم در اختلاف میان آرژانتین وشیلی در مورد کانال بیگل (Beagle) نام برد.

ج ـ آئین تحقیـــــــــــق Enquete

در این آئین کمیسیونی بنام کمیسیون تحقیق با موافقت نامه منعقده میان طرفین اختلاف ایجاد میگردد این کمیسیون ، کارش تهیـــه گزارشی در مورد موضوع اختلاف میباشد. از آنجاکه این کمیسیون میتواند به دور از جنجالها مشکلات طرفین را بررسی نماید میتوانـــد شیوه مناسبی جهت حل وفصل اختلافات باشد باید در نظر داشت که آئین تحقیق با تحقیقـــی که مشورتی متحدییش بینی نموده، یعنـــی آگاهی دادن طرفین اختلاف از جریـــان عینی وقایع، یکی نمیباشد، بلکه در کمیسیون تحقیق مسئله معیّن نمودن این امر است کـــه آیا ادامه اختلاف با وضعیت بحرانی میان طرفین میتواند صلح وامنیت بین المللی را به خطر اندازد یا خیر؟ این روش در قضیه دوگر بانک Dogger Ban K در اوایل قرن ۲۰ میان روسیـــه وانگلستان مورد استفاده قرار گرفت . منشاء اختلاف ناشی از عمل ناوگان روسیه در رابطـــه با غرق ندودن کشتیهای ماهیگیری انگلیسی بجای اژدرافکن های ژاپنی بود.
مقررات مربوط به آئین تحقیق بعدها توسط کنفرانس ۱۹۰۷ لاهه تدوین گردید. تأسیس ایـــن کمیسیونها بیشتر در چارچوب موافقت نامه‌های دوجانبه پیش بینی میگردد.

د ـ ســـــــــــازش Conciliation

سازش عبارت از بررسی اختلاف توسط اشخاص صلاحیتدار که از قبل در نهادی عضویت داشته، با بروز اختلاف آن نهاد تشکیل و اعضاء گزارشی از واقع تهیّه و بدنبال آن طرحهائـــی را برای حل اختلافات پیشنهاد مینمایند. فرق عمده سازش و میانجیگری آن است که در ســـازش اشخاص عضو کمیسیون سازش الزاما " شخصیتهای سیاسی نمیباشند در حالیکه در میانجیگری غالبا " شخصیت های سیاسی هستنـــــد.
آئین سازش در بـــاری از قراردادهای دوجانبه پیش بینی شده است کمیسیون سازش اغلب قبـــل از اختلاف تشکیل میگردد و مرکب از ۵ عضو میباشد که غالبا " از اتباع کشورهای ثالث هستنـــــد. گزارشی که توسط کمیسیون مذکور تهیّه میشود در اختیار طرفین قرار میگیرد. از ۱۹۴۵ کمیسیونهای سازش رسیدگی به دعاوی مختلفی را برعهده گرفته اند. در این مورد میتوان از کمیسیون ســـازش فرانسه ـ ایتالیا وهمچنین از کمیسیون سازش که اختلافات ارضی میان سیام و فرانســـه در مورد تجدید نظر در سرحدات هندوچین و سیام را طبق موافقت نامه ۱۷ نوامبر ۱۹۴۶ حل نمـــود، نام برد.

II ـ آئین های اجباری حل وفصل اختلافات یا آئین های حقوقی

دراین قسمت دومورد مطالعه میشود : الف داوری ب رسیدگی قضائی

الف ـ داوری Arbitrage

طبق کنفرانس ۱۹۰۷ لاهه داوری آئینی است که طبق آن دولتها ، اختلافات خودرا براساس احترام به قواعدحقوقی به قضات برگزیده، خوداحاله مینمایند .

۱ ـ مبانی حقوقی آئین داوری : توافق طرفین

برای اینکه آئین داوری بتواندآغازکرددانستداء نمایند تراضی طرفین جهت ارجاع اختلاف خود به یک کمسیون داوری وهمچنین توافق آنهادرموردقواعد لازم الاجرا میباشد . بنابراین تراضی طرفین اختلاف است که مبنای حقوقی آئین داوری راتشکیل میدهد . دراین جا لازم است که بیان نحوه، بیان رضای طرفین جهت توسل به آئین داوری وسپس نحوه، تشکیل دیوان داوری را بررسی نمائیم.

۲ ـ بیان اراده، طرفین جهت ارجاع اختلاف به دیوان داوری

اراده طرفین جهت ارجاع اختلاف خودبه داوری همیشه بایک موافقت نامه انجام میگیرد این موافق میتواندبه اشکال مختلف تبلورنماید .

۱-۲ـ احتمال رجوع به داوری قبل ازبروزاختلاف

اغلب اتفاق میافتدکه دولتها احتمال پیدایش یک اختلاف میان خودرابیش بینی مینمایندوبه همین لحاظ تصمیم میگیرندکه درصورت بروزآن به داوری مراجعه نمایند . بعبارتی دراین حالت طرفین اراده خودراجهت توسل به آئین داوری اجباری اعلام میدارند . این بیان اراده جهت توسل به داوری به صورمختلف ممکن میباشد .

۱-۱-۲ : معاهده داوری:

دراین حالت دول معاهده، خاصی راامنعقدمیکنندوطبق آن تصمیم میگیرندکه تمام اختلافات یابرخی ازاختلافات خودرابه داوری ارجاع دهندواین معاهده نه تنهااعلانکرتوافق طرفین درمورد اصل توسل به آئین داوری است، بلکه قواعد لازم جهت تشکیل دیوان داوری ودادرسی درآن نیز مشخص میکردد .

۲-۱-۲ - شرط حکمیت:

دراین صورت رجوع به داوری به صورت شرط ضمن عقدبیان میگرددکه درآن پیش بینی میشودکه درصورت عدم توافق درمورداجرای آن معاهده به آئین داوری جهت حل اختلاف متوسل شوند. دراین حالت حدوداین شرط بسیارمحدودتراز معاهده، خاص داوری است.

ولی میتواندمانندمعاهده، خاص داوری قواعد لازم جهت تشکیل دیوان واجرای داوری را نیز مشخص نماید. دراین موردمیتوان ازماده ۲۹ قرارداد مقرّیونسکونام برد. یاماده ۶۶ کنوانسیون حقوق معاهدات که درواقع همان شروط حکمیت میباشد. درمواردی که توسل به آئین داوری توسط طرفین اختلاف پذیرفته شده باشدبایددرصورت بروزاختلاف فقط به آئین داوری متوسل شد.

(ماده ۶۶: اگربراساس بند ۳ ماده ۶۵ یک دوره ۱۲ ماهه پس ازتاریخ اعلام اعتراض طرفهای معاهده به هیچ راه حلی نرسیده باشندطبق روشهای اداری زیرعمل خواهندکرد.

الف: هریک ازطرفهای اختلافی که به اجرا باتفسیرماده ۵۳ یا ۶۴ مربوط شودمیتوانند رسیدگی به این اختلاف راکتباً ازدبیرکل بین المللی دادگستری تقاضاکنندمگرآنکه طرفهای اختلاف متفقاً " موافقت نمایندکه اختلاف به داوری ارجاع کردد).

۲-۲- رجوع به داوری بعدازبروز اختلاف

دراین فرض اراده، طرفین جهت رجوع به داوری بعدازوقوع اختلاف انشاء میگردد. درچنین حالتی امکان داردکه شیوه‌های حل اختلاف قبلی به نتیجه‌ای نرسیده لذاطرفین توافق میکنندکه به آئین داوری متوسل شوند. برای اینکارطرفین اختلاف موافقت نامه‌ای منعقد مینمایندکه طی آن صریحاً " اعلام میکنندکه برای حل اختلاف خودبه آئین داوری رجوع مینمایندکه آنرادرحقوق موافقت نامه داوری میگویند. موافقت نامه داوری درواقع توافقی است که دویاچندکشوراختلاف خودراموکول به تصمیم یک محکمه، داوری مینمایند.

محتوای این موافقت نامه داوری میتواندبراساس اراده، طرفین اختلاف متفاوت باشدآنچه بسیار اهمیت داردآنست که بایددرموافقت نامه داوری موضوعی راکه داوران بایدنسبت به آن تصمیم بگیرند مشخص کرددیعنی موضوع اختلاف بایدحتماً " دقیق باشدومسئله دیگرآنکه دولتهای طرف اختلاف هستندکه محتوای موافقت نامه داوری راتعیین مینمایند. زمانیکه این معاهده رجوع به داوری منعقدمیکرددوقبل ازشروع اختلاف میباشددرواقع مسئله فقط پیش بینی یک احتمال است بنابراین موضوع اختلاف نمیتوانددرآن آورده شود. چون هنوز آن موضوع مشخص نیست. ولی زمانیکه توافق نامه رجوع به داوری منعقدمیگرددوآن بعدازبروز

اختلاف میباشددرچنین حالتی بایددموضوع یاموضوعات اختلاف درآن مشخص گردد.

۳: ایجاد محکمه داوری

قرارمرجوع اختلاف به داوری درواقع نقطه شروع آئین رسیدگی داوری است. این قرار میتواندحالات مختلف بخودبگیرد:

۱- اگرقرارتوافق منعقده میان طرفین بعدازپیدایش اختلاف ودرموردموضوع اختلاف باشد درچنین حالتی آن قرارنمامی مقررات لازم جهت رسیدگی داوری رادرسرخواهدداشت. مانند قرارفرانسه - انگلستان درموردفلات قاره دریای IROISE در ۱۹۷۵.

۲- اگرقرارجهت اجرای یک معاهده داوری باشرط حکمیت که قبلاً منعقدشده انعقادیابد، درچنین حالتی آن قرارفقط شامل اوصاف دعوی ومقرراتی است که معاهده داوری باشرط حکمیت منعقده قبلی راک مل مینماید. دراین موردمیتوان ازقرارمنعقده میان آرژانتین وشیلی درقضیه کانال بگل BEAGLE نام بردکه در ۲۲ ژوئیه ۱۹۷۱ درلندن به امضاء رسید. این قرار [illegible] موردت تائید عمومی داوری که درتاریخ ۲۸ مه ۱۹۰۲ درشیلی بین طرفین [illegible] بود منعقدگردید. طبق این قرارملکه انگلستان بعنوان داورتعیین کردید. بنابراین درهرحال وجودیک قرارجهت ارجاع اختلاف به داوری امری ضروری است.

۴- تأثیر یا نقش طرفین اختلاف درآئین داوری

تاثیری که طرفین اختلاف درآئین داوری دارندمیتوان بادرنظرگرفتن حقوق وتکالیف آنهابررسی نمود.

۴-۱- حقوق طرفین اختلاف

حقوقی که به طرفین اختلاف تعلق دارداز ارزشهای اصلی آئین داوری است درضمن وجه مشخصه آئین داوری احترام کامل به حاکمیت دولتهاست. طرفین اختلاف میتوانندآزادانه ومتفقاً درموردرجوع به داوری، انتخاب نوع محکمه داوری، تعیین حدودصلاحیت داوران، قواعد وروش رسیدگی وهمچنین تاریخ شروع به داوری تصمیم اتخاذنمایند.

۴-۱-۱- انتخاب محکمه داوری: دولتهاکاملاً درانتخاب نوع محکمه داوری آزادمیباشند. آنها میتوانندبادیوان دائمی داوری راانتخاب کرده یاکمیسیون داوری به میل خودوبدون الزام

به رعایت شکلهای سابق ایجاد نمایند. همچنین ترکیب تعداد داوری نیز با طرفین اختلاف میباشد. آنها ابتدا تعداد داوران و همچنین قواعد مربوط به انتخاب آنها را تعیین میکنند. براساس یک قاعده عرفی تعداد داوران فرد میباشد. طرفین هرکدام یک یا دو داور را انتخاب میکنند و سپس این داوران نفر سوم یا پنجم را بعنوان داور ثالث یا سرداور انتخاب میکنند. در مواردی که طرفین در مورد انتخاب سرداور به توافق نرسند یک شخصیت خارجی مثل رئیس دیوان بین المللی دادگستری دخالت کرده و داور ثالث یا سرداور را انتخاب مینمایند. این در قراری که طبق آن آئین داوری آغاز میگردد. تعیین و آورده میشود.

۲-۱-۳- تعیین حدود صلاحیت محکمه داوری: طرفین اختلاف حدود صلاحیت و ماموریت محکمه داوری را تعیین مینمایند در این حالت داوران ملزم به رعایت مواردی هستند که در قرار رجوع به داوری آورده شده است. آنها فقط باید مشکلی را حل نمایند که از دیوان داوری خواسته شده است و در صورتیکه به مواردی رسیدگی نمایند که از آنها درخواست نشده است این امکان وجود دارد که با ابطال حکم داوری مواجه شوند.

۳-۱-۳- تعیین آئین دادرسی: طرفین اختلاف میتوانند روند دادرسی ای که مورد نظرشان میباشد را در قرار داوری مشخص نمایند. یعنی قواعد رسیدگی نیز میتوانند توسط طرفین اختلاف تعیین گردد: از جمله تاریخها و زمانهائی که در ارائه مدارک باید رعایت گردد. ماهیت مدارکی که باید توسط طرفین تسلیم محکمه داوری گردد. قانون لازم الاجراء و بالاخره سایر جزئیاتی که به نظر لازم میرسد. داوران ملزمند مواردی را که مشخص شده رعایت نمایند و مواردی که مشخص نگردیده است خود میتوانند تصمیم بگیرند.

۴-۱-۳- شروع آئین داوری: در چارچوب تعیین شده به طرق فوق الذکر فقط طرفین اختلاف هستند که میتوانند آئین داوری را آغاز نمایند. برای این امر لازم است که موافقت نامه خاصی که همان قرار داوری است منعقد گردد. فرقی که میتوان میان آئین داوری و رسیدگی قضائی مطرح کرد این است که رسیدگی قضائی در مقابل محکمه دائمی ای انجام میشود که از قبل وجود دارد.

رسیدگی به داوری نمیتواند با تصمیم یک جانبه یکی از طرفین آغاز گردد و در صورتیکه رسیدگی در دیوان دائمی داوری نباشد، باید دیوان داوری جدید با کمیسیون داوری جدید بوجود آید.

۲-۴- تکالیف طرفین اختلاف

درمقابل حقوقی که طرفین درآئین داوری دارندتعهداتی نیزبرعهده آنهاست. شایدبتوان این مسئله رادراین فرمول خلاصه نمودکه " توافق سازنده قانون حاکم میان متعاهدین است" تکالیف طرفین رادردوحالت بررسی میکنیم:

۱-۲-۴- تکالیف طرفین درحین دادرسی:

درخلال رسیدگی داوری طرفین اختلاف ملزم هستندکه خودرامنطبق باقواعدی نمایندکه قبلاً" دربوردآنهاتوافق نمودهاند ودرضمن ملزم به قبول دستورات داورانی که براساس این قواعد صادرمیشود میباشند.

۲-۲-۴- تکالیف طرفین بعدازدادرسی:

طرفین ملزمندکه تصمیم متخذه ازطرف داوران رابذیرفته وآنرااجراء نمایند. درواقع این تکلیف درزمان ارجاع اختلاف به داوری بوجودمیآید. بنابراین تصمیم داوران لازم الاتباع برای طرفین اختلاف میباشد. عدم رعایت دادرسی براساس مقرراتی که طرفین تعیین نموده بودندپایان نمیابد. فقط دررابطه بامحکمه داوری است که ترکیب آن (ازنظرتعدادداوران) ازبین نمیرودولی خوددیوان به حیاتش ادامه میدهد. رجوع به آئین داوری یکی ازروشهای بسیارمهم حل اختلافات بوده ومیباشدوجهت گیری فعلی دولتها درحل وفصل مسالمت آمیزاختلافات بیشتربه سمت استفاده ازآئین داوری است وآنهم بعلت انعطاف واختیارات فراوان طرفین واحترام به حاکمیت دولتهادرآئین داوری است درحالیکه اینهادررسیدگی قضائی همانندداوری رعایت نمیکردند.

ب - رسیدگی قضائی

فرق عمده میان داوری ورسیدگی قضائی این است که برای رسیدگی قضائی دادگاهی ازپیش ساخته شده وجوددارد. ترکیب آن به اراده کشورها بستگی ندارد. فکرایجادیکدادگاه بین المللی ازدیرباز مطرح بوده است وهمین امرسبب گردیدکه دیرتر داوری توسط کنفرانس دوم لاهه در۱۹۰۷ تشکیل گردد. بین طبق ماده ۴۴ میثاق جامعه ملل، دیوان دائمی دادگستری بین المللی بوجودآمدواین دیوان درسال ۱۹۴۶ جای خودرابه دیوان بین المللی دادگستری داد.

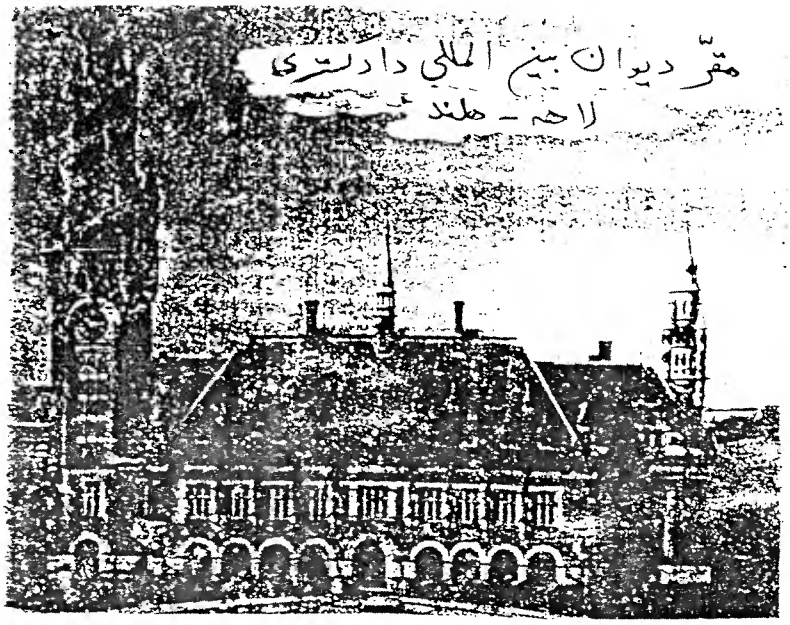

۱: دیوان بین المللی دادگستری[1]

طبق ماده ۹۲ منشور ملل متحددیوان بین المللی دادگستری بعنوان رکن "قضائی اصلی" ملل متحدمیباشد. تمام کشورهای عضوملل متحدبخودی خود Ipso facto جزء قبول کنندگان اساسنامه، دیوان بین المللی دادگستری که بر مبنای اساسنامه دیوان دائمی دادگستری بین المللی تنظیم گردیده، میباشند حتی بعضی ازکشورهای غیرعضوسازمان ملل مثل سوئیس به اساسنامه، دیوان بین المللی دادگستری ملحق شده‌اند.

۱-۱- تشکیلات وشیوه، اخذ تصمیم دردیوان بین المللی دادگستری

دیوان دارای ۱۵ عضو میباشدکه برای ۹ سال انتخاب میشوندوانتخاب مجددآنها نیز بلامانع میباشداین قضات درواقع بایدنماینده، انواع تمدنهای بزرگ وسیستم های مهم حقوقی جهان باشند.

نامزدهای عضویت دردیوان توسط گروههای ملی موجوددردیوان دائمی داوری معرفی میشوند. آندسته ازاعضای سازمان ملل متحدکه دردیوان دائمی داوری نماینده ندارند برای تعیین نامزدهای خود، گروههای خاص ملی تشکیل میدهند. هیچیک ازگروههای ملی نمیتوانند بیش ازچهارنفررانامزدعضویت دردیوان بین المللی دادگستری نمایند. ازاین تعدادبیش ازدونفرازملیت گروه مربورانتخاب نخواهندشد. انتخاب قضات توسط مجمع عمومی وشورای امنیت ملل متحدبطورجداگانه صورت میگیرد. انتخاب درمجمع عمومی بااکثریت مطلق کلیه اعضاء ودرشورای امنیت با ۹ رای اعضای شورا (بدون حق وتو) انجام میگیرد. اعضای دیوان جزء کارمندان سازمان ملل هستندوازامتیازات ومصونیت های سیاسی آنان برخوردارند. یک قاضی تازمانیکه سایراعضاء متفقا" رای به عدم صلاحیت اونداده‌اندقابل عزل نمیباشد.

محل دیوان بین المللی دادگستری درشهرلاهه ودر Peace Palace یا Palais de la Paix میباشد. اعضای دیوان، رئیس ونایب رئیس دیوان راازبین خودبرای مدت سه سال انتخاب میکنند. مدیردفتردادگاه توسط رئیس انتخاب میشود. بودجه، دیوان جزء بودجه سازمان ملل است. دیوان میتواندردمواردی که لازم بداندیک یاچندشعبه که لااقل مرکب از ۳ نفرازقضات دیوان باشدتشکیل دهد. دیوان میتواندردهرموقع برای رسیدگی به دعوای معینی شعبه‌ای تشکیل دهد. عده، قضات این شعب رادیوان بارضایت طرفین دعوی

1-International court of Justice (ICJ)

La Cour Internationale de Justice (CIJ)

معین میکند. این شعب درصورت تقاضای طرفین دعوی رسیدگی کرده وحکم صادرمینمایند. این احکام به منزله حکمی است که دیوان صادرمیکند. درمواردی که هیچیک ازقضات دیوان ملیت اصحاب دعوی راندا شته باشند، هریک ازآنها میتوانندیک نفرقاضی به انتخاب خود معین کنندتابعنوان قاضی خاص Judge ad hoc همراه سایرقضات درجریان دادرسی قرارگیرد. درواقع نهادقاضی خاص ازآئین داوری به رسیدگی قضائی راه یافته است. آراء این قضات معمولا عقایدفردی یاعقایدمخالف منتشرمیکردد.

فقط دولتهاحق رجوع به دیوان رادارند، وسازمانهای بین المللی وافرادازاین حق محروم میباشند. باتوجه به اینکه سازمانهای بین المللی وافراددرحقوق بین الملل اهمیت زیادی یافته اند، بنظرمیرسدکه بهتراست اساسنامه دیوان بین المللی اصلاح شده تاآنهابه خصوص سازمانهای بین المللی نیزحق رجوع به دیوان راداشته باشند. سازمانهای بین المللی میتوانندازدیوان درخواست نظرمشورتی نمایند. بایدگفت فقط کشورهای زیر درشرایط فعلی حق رجوع به دیوان رادارند.

ـ کشورهای عضوسازمان ملل متحد

ـ کشورهائی که عضو سازمان ملل نیستندولی به اساسنامه دیوان ملحق شده اندومجمع عمومی براساس توصیه شورای امنیت این اجازه رابه آنهاداده است، مثل سوئیس.

ـ کشورهائیکه به اساسنامه دیوان ملحق نشده اندولی شورای امنیت این اجازه رابه آنها بدهدمثل آلبانی درقضیه تنگه کورفو.

۲-۱- صلاحیت دیوان بین المللی دادگستری

دیوان بین المللی دادگستری صلاحیت رسیدگی به دعاوی داردکه اصحاب دعوا به آن ارجاع میدهند. همچنین صلاحیت رسیدگی به مواردخاصی که به موجب منشورملل متحد یاقراردادهای جاری پیش بینی شده دارامیباشد. ازآنجاکه صلاحیت دیوان براساس قواعد حقوق بین الملل پایه ریزی شده، نمیتواندبه اختلافات داخلی که راه حل اصلی آنهادرحقوق داخلی است رسیدگی نماید.

دیوان زمانی میتواند براساس انصاف رأی دهدکه طرفین قبلاً به آن چنین اجازه‌ای راداده باشند. بایدکفت صرف پذیرفتن اساسنامه دیوان به منزله، قبول صلاحیت اجباری دیوان نمیباشد. بلکه طبق بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه، دیوان کشورهای قبول کننده، اساسنامه میتوانندهرزمان که اراده کنند اعلام نمایندکه صلاحیت اجباری دیوان رادرموردکلیه اختلافاتی که جنبه، نظائی داشته ومربوط به موضوعات ذیل میباشددرمقابل هردولت دیگری که چنین تعهدی را متقبل کرددبخودی خودوبدون موافقت نامه، خاص قبول نماید.

- تفسیریک قرارداد
- هرمسئله حقوق بین الملل
- وجودهرواقعیتی که درصورت ثبوت ، نقض یک تعهدبین المللی محسوب میکردد.
- نوع ومیزان غرامتی که بایدبرای نقض یک تعهدبین المللی داده شود.

این اعلامیه قبولی صلاحیت ممکن است مشروط یاغیرمشروط باشد. اعلامیه، فوق تسلیم دبیرکل سازمان ملل متحدمیشودومتعاقبالیه رونوشت برای قبول کنندکان اساسنامه، دیوان ومدیردفتردیوان ارسال میدارد.

ازآنجاکه درحقوق بین الملل ، صلاحیت رجوع به دیوان فقط مبتنی برتراضی دولتهاست ، پس این دولتها هستندکه باتمیل خوداختلافاتشان رابه دیوان برده ازآئین دادرسی آن تبعیت کرده وحکم آنرا اجراء میکنند.

صلاحیت دیوان راازحیث آنکه قبولش قبل ازبروزاختلاف یابعدازبروزآن باشد، میتوان به دودسته تقسیم کرد.

۱-۲-۱- صلاحیت اختیاری دیوان : صلاحیت دیوان زمانی اختیاری است که دول طرف اختلاف پس ازبروزاختلاف توافق نمایندکه دعوای خودرادردیوان بین المللی دادگستری حل وفصل نمایندکه دراین حالت قراردادخاص رجوع به دیوان راامضاء مینمایند. دراین قرارداد طرفین موضوع دعوی وحدودصلاحیت دیوان رامشخص میکنند. ممکن است صلاحیت دیوان بعد ازبروزدعوی بشکل دیگری موردقبول قرارگیرد. یعنی دولت مدعی علیه اعتراضی به ارجاع امر به دیوان بین المللی دادگستری ازطرف دولت مدعی نکندوآنرابطورضمنی بپذیرد. برای مثال دردعوای ماوروماتیس درفلسطین نماینده، یونان که کشورمدعی علیه بود، صلاحیت دیوان دائمی رادرجلسه، رسیدگی شفاهی بطورضمنی پذیرفت ودیوان دائمی به استنادایین پذیرش ضمنی خودراصالح برای رسیدگی تشخیص داد.

۲-۲-۱- صلاحیت اجباری دیوان: صلاحیت دیوان زمانی اجباری است که دولتها قبل از بروز اختلاف تعهد نمایند که نسبت به اختلافات احتمالی بعدی خود را به دیوان ارجاع نمایند. پذیرش صلاحیت اجباری امری اختیاری است. ولی در صورت قبول این صلاحیت طرح اختلاف معین در دیوان اجباری میباشد. قبول صلاحیت اجباری به دو صورت امکان پذیر است:

۱-۲-۲-۱ دولتها ضمن انعقاد قرارداد یا معاهده خود را متعهد نمایند که اختلافات ناشی از آن قرارداد یا معاهده را در دیوان مطرح نمایند. مانند قرارداد منعقده میان ایران و بلژیک در مورد حمل و نقل هوائی مورخ ۱۴ آوریل ۱۹۵۸ که در ماده ۱۳ خود اعلام میدارد: دیوان بین المللی دادگستری مرجع صالح برای حل و فصل اختلافات میباشد.

۲-۲-۲-۲- قبول موارد اختیاری مذکور در بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری است که قبلا" بیان گردید.

دولتها ضمن امضا و تصدیق ماده حدود صلاحیت دیوان را آنجا که اساسنامه اش اجازه میدهد معین مینمایند. مدت این اعلامیه های قبولی متفاوت است. عده ای از کشورها آنرا برای مدت زمان نامعلوم میپذیرند مثل امریکا و عده ای آنرا برای مدت زمان محدودی قبول میکنند مثل ترکیه که آنرا از ۱۹۶۷ بمدت ۵ سال پذیرفت. دولت ایران صلاحیت دیوان بین المللی دادگستری را براساس بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه دیوان بطور مشروط پذیرفته بود. در این اعلامیه آمده که ایران صلاحیت دیوان را صرفا" درباره اختلافاتی میپذیرد که پس از تصویب این اعلامیه ناظر به اوضاع و احوالی میباشد که بطور مستقیم و یا غیر مستقیم مربوط به اجرای قراردادها و عهدنامه های مورد قبول ایران بعد از تصویب اعلامیه گردد. البته در دعوای با انگلستان در مورد شرکت نفت ایران - انگلیس، کشور ایران اعلامیه قبولی صلاحیت اجباری دیوان را پس گرفت و به همین دلیل دیوان رسیدگی به ماهیت دعوی را متوقف و وارد بحث در مورد صلاحیت خود شد و سرانجام با ۹ رأی موافق و ۵ رأی مخالف حکم بر عدم صلاحیت خود صادر نمود.

۳- تکالیف طرفین اختلاف:

صرف قبول صلاحیت دیوان جهت حل و فصل اختلاف ها از جهت یک دولت دلیل بر آنست که آن دولت تصمیمات آن مرجع را نیز لازم الاتباع میداند. تکالیف طرفین اختلاف در دو قسمت بررسی میگردد:

۱-۳-۱- تکالیف طرفین اختلاف درخلال دادرسی

دررابطه باآئین دادرسی ازجمله ارسال مدارك، قواعددادرسی ، دیوان راسا " برمبنای اساسنامه خودتصمیم میگیرد ،"واین برعهده، طرفین اختلاف است که خودراباتصمیمات دیوان که قرارنامیده میشودمنطبق نمایند . ازجمله تعیین وقت دادرسی،مقررات تأمینی ، و..... تکلیف دیگر دول عبارت از: مشارکت درجریان دادرسی است . اگرچه ممکن است درقضیه، موردا ختلاف دولت مدعی علیه به صلاحیت دیوان اعتراض داشته باشد، درچنین حالتی دولت متعرض مواردا عتراض خود رابه صلاحیت دیوان بصورت کتبی ودرپاسخ به دادخواست مدعی تسلیم دیوان مینماید . در این حال رسیدگی عادی متوقف و دیوان ابتداء درموردصلاحیت خودبررسی واظهارنظرمینماید . پس ازاین مرحله است که دیوان درصورت صالح دانستن خودوردادعای دولت مدعی علیه مبنی برعدم صلاحیتش ، رسیدگی ماهوی راآغازمیکند .

ترکیب هیأت هریك ازطرفین اختلاف که دررسیدگی شرکت میکنندبستگی تام به نظرآنها دارد ،ومیتوانندحتی ازاتباع بیگانه بخواهندکه ازآنهادرمقابل دیوان بین المللی دادگستری دفاع نمایند .

۳-۳-۱تکالیف طرفین درپایان دادرسی

پس ازختم دادرسی دیوان رای خودراصادرمینمایدکه این رای بایدمستدل ومستندباشد . این رأی قطعی میباشد . درچنین حالتی طرفین مکلف به اجرای آن میباشند . ضمانت اجرای عدم قبول رأی ازطرف هریك ازطرفین اختلاف درماده ۹۴ منشورملل متحدپیش بینی شده است . بند ۲ این ماده اشعارمیدارداگریکی ازطرفین اختلاف ازانجام تکالیفی که برحسب رأی دیوان برعهده‌اش میباشدخودداری نماید، طرف دیگرمیتواندبه شورای امنیت مراجعه نمایداین شورادرصورت ضروری دانستن میتواندتوصیه‌هائی رابطرف متنکف نماید . یاتصمیماتی راجهت اجرای حکم اتخاذکند . البته تابحال این ماده مورداستعمال نداشته است .

۳ - دیگر محاکم بین المللی

علاوه بر دیوان بین المللی دادگستری محاکم دیگری درجهان وجوددارد که دارای تشکیلات خاص خودبوده تصمیمات آنها برای طرفین اختلاف ایجادتکلیف مینماید . بطورکلی میتوان تقسیم بندی زیررا ازمحاکم نمود :

1- order یا ordonnance

۱-۳- محاکم جهانی با صلاحیت عام:
که در اینجا میتوان از دیوان بین المللی دادگستری نام برد.
۲-۳- محاکم منطقه ای: صلاحیت این محاکم محدود به منطقه خاصی میباشد و محاکمی در آسیا، آمریکا، آفریقا با اروپا وجود دارند که میتوان آنها را در قلمرو محاکم منطقه ای لحاظ نمود. مانند دیوان دادگستری جامعه اروپا.
۳-۳- محاکم با صلاحیت خاص: صلاحیت این محاکم محدود به موارد خاصی است مانند دیوان اداری سازمان ملل متحد یا دیوان اداری سازمان بین المللی کار یا دیوان اروپائی حقوق بشر.

این محاکم تماما" بعنوان محاکم بین المللی محسوب شده و براساس مقررات حقوق بین الملل صلاحیت رسیدگی به اختلافات میان دولتها، و در برخی موارد اختلاف میان اشخاص حقیقی و حقوقی را دارند. مبنای وجودی این محاکم، ماده ۹۵ منشور ملل متحد میباشد که اعلام میکند هیچیک از مقررات منشور مانع از آن نیست که اعضای سازمان ملل، حل اختلافات خود را به موجب موافقت نامه های موجود یا موافقت نامه هائی که بعدا" منعقد خواهند نمود به سایر دادگاهها واگذار نمایند.
باید خاطرنشان نمود که در حقوق بین الملل برخلاف حقوق داخلی، بسلسله مراتب میان محاکم وجود ندارد و زمانیکه طرفین با تراضی، حل اختلاف خود را به یک محکمه بین المللی واگذار نمودند رای آن محکمه قطعی و لازم الاتباع است.
در پایان باید گفت یکی از مشخصه های بارز جامعه جهانی فعلی پیدایش روابط جدیدی است که مبتنی بر وابستگیهای چندجانبه در کادر یک تشکیلات میباشد، که همان سازمانهای بین المللی است و به نظر میرسد که جهت کبری روابط بین الملل بطرف تجمعی کردن زندگی بین المللی میباشد.

بخش دوم

روابط مخاصماتی فیمابین تابعان حقوق بین الملل

مهمترین ویژگیهائی که عموماً در خصوص حقوق حاکم بر روابط مخاصماتی فیمابین تابعان حقوق بین الملل به آنها اختصاص داده شده است، یکی ربط قضیه بین زور و حقوق و دیگری حفظ مرزهای قضائی بین تابعان می باشد. حقوق بین الملل کلاسیک (حقوق حاکم بر روابط فیمابین تابعان حقوق بین الملل در قرن هیجدهم تا پایان جنگ جهانی اول) محدود به نظم مقررات مربوط به کاربرد زور و مشروعیت نتایج حاصل از آن بود. در حالیکه حقوق بین الملل معاصر، که مبتنی بر برابری کلیه دولتهاست، کاربرد زور را بسیار محدود کرده و قواعد مربوط به آن منظم می نماید. اگرچه بعد از جنگ اول جهانی یک سازمان بین المللی تحت عنوان «جامعه ملل» ایجاد شد ولی شخصاً توسل به زور بعنوان وسیله ای مشروع برای اجرای سیاست ملی محسوب می شد. البته عالوه بر جنگ تعهود به اقدامی برای اجرای سیاست ملی متوان از «اقدامات قهرآمیز» و «مداخله مسلحانه» نیز نام برد. در عمل تفکیک میان «کاربرد نامشروع زور» از «توسل به زور» برای دفاع از حریم

۳۱. لازم به یادآوری است که [illegible] (Représaille) [illegible] همراه است ولی لزوماً جنگ را در بر نمی گیرد.

قانون وجود نداشت. تنها عکس‌العمل حقوق جامعه گیرنده ... نتایج ناشی از کاربرد زور بود.

حقوق بین‌الملل بعد از پیروزی بلشویک‌ها در روسیه که منجر به محکوم نمودن جنگ امپریالیستی و درخواست حل بران اختلافات جهت تعیین سرنوشت خود وارد مرحله جدیدی گردید. در پی این اقدام جامعه ملل و سپس پیمان ۱۹۲۸ پاریس (پیمان بریان ـ کلوگ) تلاشهایی جهت محدود و ممنوع نمودن کاربرد زور کردند. ولی سند جدیدی در مورد ممنوعیت توسل به زور منشور ملل متحد میباشد. از این پس دیگر جنگ بعنوان یک مسئله حقوقی قلمداد نمی‌شد و یک امر طبیعی در روابط بین‌المللی تلقی نمی‌شود بلکه بعنوان یک پدیده‌ای ... ممنوع تحت می‌گردد. و بخصوص اگر جنگ تجاوزکارانه باشد براساس قطعنامه ۳۳۱۴ مجمع عمومی بعنوان «جدی‌ترین و خطرناک ترین جنایت بین‌المللی» شناخته می‌شود.

بنابراین مهمترین وظیفه حقوق بین‌الملل بعد از حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است. در این ... [illegible]

کاربرد آن بجز در موارد ضروری و آنهم برای تضمین اجرای منشور ... بین‌المللی قابل توجیه نمی‌باشد.

مبانی دکترین جدید حقوق بین‌الملل، بخصوص در مورد زور علیه صلح و امنیت بین‌المللی بر ممنوعیت تهدید یا کاربرد زور بر ضد تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی یک دولت، برابری همهٔ دولتها و بالاخره حل و فصل اختلافات بین‌المللی از طرق مسالمت‌آمیز می‌باشد.

نتیجه آنکه نمی‌توان استفاده‌ای بر ممنوعیت توسل به زور (ماده ۲ بند ۴ منشور ملل متحد). بر ممنوعیت دخالت در امور داخلی دولتها (ماده ۲ بند ۷ منشور) که خود ناشی از برابری دولتهاست می‌باشد (ماده ۲ بند ۱). و نیز لزوم دولتها به حل و فصل اختلافات بین‌المللی خود از طرق مسالمت‌آمیز (ماده ۲ بند ۳ منشور) وارد دانست؛ بنظر میرسد که توسل به زور در چارچوب اجرائی حق دفاع مشروع (ماده ۵۱ منشور) نیز نوعی تبعیت از قاعده کلی منع توسل به زور باشد. در واقع توسل به زور در جهت اجرای حق دفاع مشروع بعنوان استثنائی بر قاعده کلی منع توسل به زور نمی‌باشد بلکه وسیله آن برای تضمین و رعایت قاعده «توسل به زور» است.

فصل اول
الزام دولتها به عدم کاربرد زور

همانطور که در مقدمه این بحث ذکر شد، منشور ملل متحد قاعده «منع توسل به زور» را پذیرفته است امروزه نظر بر اینستکه قاعده «منع توسل به زور» در قلمرو قاعده آمره (Jus cogens) می باشد.

I ـ مبانی الزام دولتها بر عدم کاربرد زور

مهمترین مبانی که دولتها را ملزم به رعایت قاعده «منع توسل به زور» می نماید، منشور ملل متحد می باشد. حفظ صلح و امنیت بین المللی مهمترین هدفی است که سازمان ملل متحد دنبال می نماید. ماده ۲ منشور ملل متحد در بندهای سه و چهار خود دولتها را مکلف نموده است که اختلافات خود را از طریق مسالمت آمیز حل کرده و از کاربرد و تهدید به کاربرد زور بر ضد تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی یکدیگر خودداری ورزند. همانطور که ملاحظه می شود بند ۴ ماده ۲ منشور نه تنها جنگ به معنای اخص کلمه و کاربرد زور در سطح گسترده بلکه حتی تهدید به استفاده از زور را نیز ممنوع نموده است. از آنجا که هدف از این ممنوعیت ها در واقع حفظ صلح و امنیت بین المللی و توسعه روابط دوستانه میان دولتهاست بنظر میرسد که امکان مشروعیت «توسل به زور» بسیار ضعیف باشد. به علاوه با توجه به جهانی بودن سازمان ملل متحد، میتوان گفت که تکالیف مندرج در ماده ۲ منشور آن بیانگر حقوق عرفی است.

براساس منشور ملل متحد شورای امنیت بعنوان نهاد حافظ صلح و امنیت بین المللی مسئولیت اجرای بندهای ۳ و ۴ ماده ۲ را بعهده دارد. بر اساس ماده ۳۹ منشور ملل متحد این شورای امنیت است که وقوع تهدید بر ضد صلح، نقض صلح و تجاوز را برعهده دارد. شورا، رکن صلح برای برقراری نظم، تا از طرفین مخاصمه مسلحانه میخواهد تا خود را با اقداماتی که بنظرش ضروری است تطبیق دهند (ماده ۴۰)، و یا اقدامات غیر از کاربرد زور، برای اجرای تصمیماتش انجام داده و از دولتهای عضو سازمان ملل متحد میخواهد تا آن اقدامات را اجرا نمایند؛ بالاخره این رکن حتی مسئولیت برای برقراری مجدد صلح و امنیت بین المللی، در صورت لزوم، به زور نیز متوسل شود (ماده ۴۲).

فصل دوم
تخلفات از قاعده «منع توسل به زور»

همانطور که ذکر شد نمیتوان هیچ تخلفی بر قاعده «منع توسل به زور» متصور شد؛ ولی گاه برای حفظ صلح و امنیت بین المللی الزاماً باید از این قاعده کلی تخلف نمود. این تخلفات را در چندین حالت می توان متصور شد.

I ـ دفاع مشروع: بررسی ماده ۵۱ منشور ملل متحد

کلیه نظامهای حقوقی حق دفاع مشروع را حق ذاتی دانسته و این اصل قبول آن بطور کلی آنستکه در صورتیکه نظام مرکزی آن نظام حقوقی نتواند در موقع مناسب به حق را قرار دهد و به آنکه در این زمینه حمایتی کند و آنرا تضمین کند. منشور ملل متحد نیز از این قاعده مستثنی نمی باشد به دلیل آنکه تصور نمی شود به لحاظ وجود حق وتو برای اعضاء دائمی شورای امنیت که نمی تواند در مقابل تجاوز

عکس العمل نشان دهد و تا آنکه اگر بخواهد در این خصوص برخورد نماید عملکرد آن بستگی کامل می یابد. لذا ماده ۵۱ منشور حق دفاع مشروع را نیز پذیرفته است این ماده اعلام میدارد:

«در صورت وقوع حمله مسلحانه بر علیه یک عضو ملل متحد، تا زمانی که شورای امنیت اقدامات لازم را برای حفظ صلح و امنیت بین المللی بعمل آورد هیچ یک از مقررات این منشور به حق ذاتی دفاع مشروع از خود، خواه بطور فردی و خواه جمعی، لطمه ای وارد نخواهد کرد. اعضاء باید اقداماتی را که در جهت اعمال حق دفاع مشروع از خود بعمل می آورند فوراً به شورای امنیت گزارش دهند. این اقدامات بهیچوجه به اختیارات و وظائفی که شورای امنیت برطبق این منشور دارد و به موجب آن در هر موقع که ضروری تشخیص دهد برای حفظ و اعاده صلح و امنیت بین المللی اقدام لازم بعمل خواهد آورد، تأثیری نخواهد داشت».

همانطور که از منطوق عبارات ماده ۵۱ استنباط می شود آنستکه دولتها حق دارند در صورتیکه مورد تجاوز قرار بگیرند به دفاع مشروع فردی و جمعی بپردازند و آن تا زمانی است که شورای امنیت اقدامی ننموده است.

الف : عوامل توجیه کنندهٔ دفاع مشروع

۱ ـ وقوع تجاوز:

همیشه هدف اصلی حقوق ممنوع نمودن جنگ تجاوزی بوده. در قسمتی بر اساس تئوری جنگ مشروع جنگ تجاوزی مردود شمرده می شده. از آغاز قرن بیستم سعی شده که محدودیتهایی بر حاکمیت دولتها در آغاز نمودن جنگ و بخصوص جنگ تجاوزی وارد شود.

اولین تلاشها در ۱۹۲۳ در پیش نویس معاهده کمکهای متقابل تحقق یافت که سعی کرد تجاوز را محکوم نماید. سپس در ۱۹۲۴ پروتکل مربوط به جنگهای تجاوزی صادر شد که این نوع جنگها را به عنوان «جنایت بین المللی» اعلام نمود. سرانجام در ۱۹۲۸ در پیمان بریان ـ کلوگ، اگرچه هیچ حد و مرزی به جنگ تجاوزی نشده است، ولی هرگونه کاربرد زور ممنوع اعلام شد. اگرچه جنگ تجاوزی می توانست به عنوان یک جنایت بین المللی مطرح شود ولی مشکل تعریف خود جنگ تجاوزی بود. این امر سبب شد که بالاخره در قطعنامه ای که در ۱۹۷۴ تحت

عنوان قطعنامه «تعریف تجاوز» به تصویب رسید. تجاوز به شرح زیر تعریف گردید.

طبق ماده یک این قطعنامه تجاوز عبارت از کاربرد زور بر ضد تمامیت ارضی و حاکمیت سیاسی هر دولت می باشد. در ماده ۲ این قطعنامه نیز آمده است «هر دولتی که اول بار به زور متوسل شود در اولین نگاه متجاوز محسوب می گردد» ولی شورای امنیت میتواند با توجه به شرایط خاص عمل انجام شده را تجاوز محسوب نکند.

طبق ماده ۳ این قطعنامه حداقل سی عمل در حکم تجاوز می باشد که عبارتند از هجوم یا حمله، اشغال یا ضمیمه کردن سرزمین و یا بخشی از سرزمین یک دولت، بمباران، محاصره، کاربرد نیروی نظامی در سرزمین یک دولت بشکلی که در موافقتنامه ای مشخص نشده باشد، در تخلیه و یا قرارداد سرزمین خود به یک دولت دیگر برای انجام اعمال تجاوزکارانه بر ضد دولت ثالث، اعزام گروههای مسلح یا نامنظم توسط یک دولت و یا به یک دولت برای انجام اعمال مخاصمه نظامی بر ضد یک دولت دیگر یا مداخله در انجام یک چنین اعمالی. البته این تعداد اعمال محدود نیست و میتوان به این لیست نیز اضافه نمود.

سرانجام ماده ۵ این قطعنامه سه اصل کلی را بیان میکند.

- هیچگونه دلیلی با هر درجه ای از سیاسی، اقتصادی، نظامی یا غیره نمی تواند تجاوز را توجیه کند.

- جنگ تجاوزی منجر به مسئولیت جزایی دولت می گردد (این اصل در حکم دادگاه نورمبرگ نیز دیده می شود)

- هیچگونه تملک سرزمینی و امتیاز مکتسبه در اثر تجاوز مشروع نبوده و مشروع هم شناخته نخواهد شد.

- بنظر میرسد که این قطعنامه در واقع کمک به کشورهائی میکند که از قبل وجود دارند

۲ - تحمل خسارت:

اصل اساسی در حق دفاع مشروع اینستکه دولتی که در این حق مستقر شده می کند متحمل خسارت نشده و نباید در این حالت که بتوانی دفاع مشروع را بکنون

«خود حمایتی»[32] یا «ضرورت»[33] مشروع می‌گردد. زیرا در دفاع مشروع با استناد به حقوق دولتی که از آن استفاده می‌کند اجبار روا می‌شود. همچنین تئوری دفاع مشروع با تئوری «خودیاری»[34] نیز متفاوت می‌باشد. چرا که «خودیاری»[35] عبارت از «حفظ حقوق شخصی دولت در قبال خسارات غیرقانونی جبران آنهم فقط در حالاتی است که طرق دیگر حفاظت وجود نداشته باشد». بالاخره دفاع مشروع با «اقدامات تلافی‌جویانه» نیز متفاوت دارد. زیرا در دفاع مشروع تلافی سبب وجود ندارد در حالیکه «اقدامات تلافی‌جویانه» دارای چنین عاملی است.

۳ـ تناسب میان دفاع و حمله:

اقداماتی که دولت بعنوان دفاع مشروع انجام میدهد باید متناسب و ضروری برای حمله باشد. این مسئله در قضیه کارولین (اختلاف بین آمریکا و انگلستان) مطرح شد و اعلام گردید که دفاع مشروع بهیچوجه نباید «غیر معقول و بیش از حد مجاز باشد». اقدامات مربوط به دفاع مشروع باید در حدود ضرورتی که وجود دارد انجام و از آن حد نیز تجاوز نکند.

رعایت چنین معیاری در عمل مشکلاتی را به وجود می‌آورد و آن مسئله رعایت تناسب کمّی و کیفی میان حمله و دفاع است. برای مثال آیا یک دولت میتواند برای جلوگیری از حرکت یک ستون لشکر زرهی از حمله هوایی خفیف استفاده نماید؟ معمولاً یک به نظر می‌رسد که این معیار ضروری و متناسبی نباشد زیرا از توسل به زور بیشتر جلوگیری می‌نماید.

۴ـ اقدامات فوری:

سومین معیار دفاع مشروع آنست که اجرای آن فوری بوده و زمان لازم برای فکر کردن و مشورت نمودن و همچنین انتخاب ابزارهای لازم جهت بکارگیری آن وجود نداشته باشد.

این مسئله نیز در قضیه کارولین مورد توجه قرار گرفت و ذکر گردید: «کلیه

32. Auto-Protection
33. [illegible]
34. Auto-assistance — Self-help
35. [illegible]

اقدامات انجام شده در قالب دفاع مشروع باید تا سطح فوری به تحویل به اقدامات تلافی جویانه» باشد. معذالک اگر دولت قربانی در سرانجام نباشد که نتواند فوراً مبادرت به اقدامی نماید (برای مثال در منطقه ای که حمله روی داده دولت قربانی ارتش نداشته باشد)، حق دفاع مشروع برای او محفوظ است حتی اگر بطور فوری مبادرت به عمل دفاع مشروع نکرده باشد. برای مثال دولت آرامستان در جریان مخاصمه مربوط به جزایر فرمس (ف کند) اعلام نمود که نگهستان نمی تواند مبادرت به اعمال حق دفاع مشروع نماید چونکه عمل آن کشور دیگر تناسبی برای دفع «خطر عمده و فوری» نیست. که شورای امنیت این نظر را نپذیرفت.

۵ - عدم مغایرت اقدامات انجام شده در چارچوب دفاع مشروع با قواعد حقوق بین الملل:

اقداماتی که در چارچوب دفاع مشروع انجام می شوند معمولاً با حقوق بین الملل تناقض ندارند. برای مثال در قضیه نیکاراگوئه علیه حکومت آلبانی و جبران خسارت هیچکس مشروعیت اقدامات آلبانی را مورد اعتراض قرار نداد.

مشکل اصلی در دفاع مشروع مسئله گستره آن و بخصوص دامنه «تجاوز مسلحانه» می باشد. به عبارت دیگر مشکل تفسیر ماده ۵۱ مطرح می شود.

ب: تفاسیر مختلف از ماده ۵۱ منشور:

۱ - تفسیر مضیق از ماده ۵۱ منشور

عده ای را عقیده براینست که اصطلاح «تجاوز مسلحانه» دلالت بر آن دارد که دفاع مشروع زمانی امکان پذیر است که یک تجاوز مسلحانه روی دهد. براساس این تفسیر دفاع مشروع محدود به مواردی می شود که حمله مسلحانه روی داده باشد. بنابراین دفاع پیشگیرانه نامشروع است. در حین حالتی دخالت دولتی در امور داخلی دولتهای دیگر برای حفظ جان اتباع خود - حفظ حقوق اقتصادی آنها نامشروع می باشد.

۲ - تفسیر موسع از ماده ۵۱ منشور:

تفسیر دیگر اینست که اگر حمله قریب الوقوع به نحوی به روز در محتوی منشور

و میدانیم که این تهدید با توسل به زور باید برطرف شود. مدت ارضی یا استقلال سیاسی هر دولت باشد. ولی دفاع مشروع در قلمرو هیچیک از موارد فوق قرار نداشته و نمیتواند مخالف هدف منشور ملل متحد باشد. بعلاوه براساس این تفسیر هیچیک از مقررات منشور حق دفاع مشروع براساس حقوق بین الملل عرفی را ممنوع نمی کند. بنابراین ماده ۵۱ بیانگر مشروعیت اعمالی است که قبل از تصویب منشور هم وجود داشته اند.

طرفداران این نظریه معتقدند که این غیرمنطقی است که بگوئیم حق ماده ۵۱ دفاع مشروع را در هنگام حمله مسلحانه پیش بینی کرده است پس دفاع مشروع فقط در هنگام بروز حمله مسلحانه معتبر است.

با قبول این نظریه میتوان دفاع مشروع پیشگیرانه و همچنین دخالت برای نجات اتباع و منافع اقتصادی آنها را نیز مشروع دانست.

اگرچه این تفسیر نیز کاملاً خالی از ارزش نیست ولی بنظر میرسد که تفسیر اولی درستتر باشد زیرا تفسیر موسع از حق دفاع مشروع برخلاف اصلی است که براساس آن باید معاهدات بطریقی تفسیر گردد که امکان اجتماعی شدن موضوع آن وجود داشته باشد.

از طرفی تفسیر موسع از حق دفاع مشروع باب سوء استفاده از حق را نیز می گشاید. امروزه حق دفاع مشروع شامل کاربرد زور برای حفظ جان اتباع یا حفظ حقوق اقتصادی آنها و همچنین شامل مقررات پیشگیرانه مقدم بر حمله نمی گردد.

دومین بعد دفاع مشروع در ماده ۵۱ حق دفاع مشروع جمعی است. در این مورد معاهدات دو یا چندجانبه زیادی منعقد شده است که مهمترین آنها پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) می باشد. این پیمان به صراحت اعلام میدارد که در صورت حمله مسلحانه به یک یا چند دولت عضو «هریک از دولتهای عضو در اجرای حق دفاع مشروع فردی یا جمعی پیش بینی شده در ماده ۵۱ منشور، به دولت یا دولتهای حمله شده کمک می کنند». برای جلوگیری از سوء استفاده از حق دفاع مشروع جمعی بنظر میرسد که هر دولت باید ثابت کند که تجاوز براساس یک دولت بسته به تجاوز به آن دولت نیز هست. وقتی که دولتها از طریق یک پیمان کمکهای متقابل در برابر یکدیگر متعهد می باشند حمله به یکی باید بعنوان حمله به دیگری نیز محسوب گردد. ولی اگر چنین پیمانی در بین نباشد چنین فرضی وجود ندارد و

بنابراین دولتهایی که مشمول ماده ۵۱ حق دفاع مشروع جمعی منفرد و کلی دارند باید دقت کنند که تجاوز صورت گرفته برضد آن دولت برسد آنها نیز می باشد.

لازم است خاطرنشان گردد که برای اجرای حق دفاع مشروع جمعی باید همان شرایطی که برای مشروع فردی لازم است فراهم باشد. در اینجا این بحث نکته ای که باید مدّ نظر قرار گیرد اینستکه کلیهٔ عملیاتی را که دولت مورد تجاوز در قالب دفاع مشروع بصورت فردی و همراه با سایر دولتها بطور جمعی ایجاد می دهد باید به اطلاع شورای امنیت برساند. این اقدامات بهیچوجه تاثیری در حق و تکلیف شورای امنیت به اتخاذ تصمیماتی در خصوص حفظ صلح و استقرار مجدد آن نخواهد بود. شورای امنیت مسئول است هرلحظه که ضروری بداند تصمیمات لازمه را برای حفظ یا استقرار مجدد صلح و امنیت بین المللی اتخاذ نماید. سئوالی که مطرح می شود آنستکه آیا هرگونه تصمیمی که شورای امنیت اتخاذ نماید لازم الاجرا خواهد بود؟ یا اینکه باید تصمیمی که می گیرد مورد قبول یا رضایت دول آمده باشد. برای مثال اگر دولتی مورد تجاوز مسلحانه قرار گرفت آیا تصمیم شورای امنیت مبنی بر قبول آتش بس و شروع مذاکرات باید مورد قبول قرار گیرد. ظاهر عبارات ماده ۵۱ حاکی از آنستکه بمحض اینکه شورای امنیت تصمیمی اتخاذ نمود دولت مورد تجاوز به تئوری دفاع مشروع برای ادامهٔ عملیات استناد نمود. ولی همانطور که ... اشاره شد میگوید دفاع مشروع میتواند تا زمانی ادامه یابد که شورای امنیت تصمیمات لازمه را برای حفظ صلح و امنیت بین المللی اتخاذ کند و این تصمیمات زمانی میتواند برای دولت مورد تجاوز مقبول واقع شود که مفاد آن بتواند صلح و امنیت را حفظ نماید و بنظر میرسد که این ممکن نباشد مگر آنکه تصمیمات شورای امنیت از جنبهٔ اقداماتی برخوردار باشد که بتواند صلح گسسته شده را مجدداً برقرار سازد و این فقط در حالی ممکن است که مفاد تصمیمات متخذه شورای امنیت و حمله نیز تناسب کلی وجود داشته باشد.

II - کاربرد اقدامات تنبیهی از طریق موافقتنامه ها یا نهادهای منطقه ای: ماده ۵۳ منشور ملل متحد

ماده ۵۳ منشور دومین تحت از اصل عدم توسل به زور است و مقصود این ماده کاربرد اقدامات تنبیهی که میتواند در چارچوب موافقتنامه ... سازمانهای

منطقه ای اتخاذ گردند را تسهیل می کند. ولی در عین حال اضافه می دارد که «هیچ اقدام تنبیهی نمیتواند براساس موافقتنامه های منطقه ای یا سازمانهای منطقه ای انجام گیرد مگر آنکه شورای امنیت مجوز آنرا صادر نماید». نتیجه آنستکه یک عضو دائم شورای امنیت که به منطقه منتسب تعلق ندارد میتواند با حق وتوی خود شورای امنیت را از اقدامات تنبیهی بازدارد.

در میان موافقتنامه ها یا سازمانهای منطقه ای که از اهمیت بیشتری برخوردار هستند میتوان از «سازمان دولتهای آمریکایی»، «سازمان وحدت آفریقا» و یا «جامعه دولتهای عرب» نام برد. البته بنظر میرسد که در شرایط خاص بتوان اقدامات دفاعی را در چارچوب ماده ۵۳ انجام و سپس مجوز لازم را از شورای امنیت اخذ نمود.

بنظر میرسد آنچه که نیاز به مجوز شورا داشته باشد کاربرد زور است. بنابراین مجازاتهای اقتصادی نیازی به مجوز شورای امنیت ندارد. همچنین عملیات حفظ صلح در سرزمین یک دولت و با رضایت آن یک اقدام تنبیهی محسوب نمی شود (مانند ورود نیروهای سازمان وحدت آفریقا به چاد در ۱۹۸۲)

کاربرد زور برای تحمیل مجازاتهایی از قبیل محاصره دریایی، ممانعت از حمل و نقل سلاحهای استراتژیک ممکن است در قلمرو اقدامات تنبیهی قرار می گیرد.

III ـ سیستم امنیت جمعی

اولین هدف سازمان ملل متحد حفظ و برقراری صلح می باشد و کلیه دولتهای عضو سازمان موظفند که سازمان را در نیل به این هدف یاری کنند.

منشور ملل متحد یک سیستم امنیت جمعی تمام عیار پیش بینی نموده است که مسئولیت اصلی آن به عهده شورای امنیت است. در برخی موارد که شورا با کاربرد حق وتو از طرف یکی از اعضای دائمی خود نمیتواند در این زمینه تصمیم بگیرد این مهم به عهدهٔ مجمع عمومی گذاشته شده است.

الف ـ کاربرد زور در چارچوب سیستم امنیت جمعی

اگر شورای امنیت تشخیص دهد که تصمیمات قبلی آن (قطعات سیاسی و اقتصادی) برای حفظ یا برقراری صلح مؤثر واقع نشده است میتواند متوسل به زور

گردد و با استفاده از نیروهای هوایی، دریایی و زمینی و هر وسیله دیگری که ضروری تشخیص دهد صلح را حفظ یا برقرار سازد. در این حالت دولتهای عضو باید به درخواست شورای امنیت، نیروهای نظامی، تسهیلات لازم، حق عبور و دیگر کمکهای ضروری را در اختیار شورا قرار دهند.

دولتها این تکلیف را پذیرفتند و طرفین انعقاد موافقتنامه‌های خاصی با شورای امنیت انجام میدهند. (ماده ۴۳ منشور). دولتها موافقتنامه‌ها را با در نظر گرفتن قوای اساسی خود به تصویب میرسانند که خود روشنی قانونی را طی میکند و همچنین اختلاف بین اعضای دائمی شورای امنیت دیگر مجسم می‌گردد که با بکار بردن عمل باعث شده‌اند که حتی موافقتنامه‌ای منعقد نگردد. تصور میرفت که مواد ۴۲ و ۴۳، اگرچه لازم‌الاجرا هستند، ولی واقعاً هرگز عملی نخواهد شد.[۳۶]

بنابراین سازمان ملل متحد در ضرورت بکار بردن قدرت نظامی، فاقد نیروی نظامی، سلاح و امکانات لازم می‌باشد.

حال اگر شورای امنیت نتواند که نیروی نظامی بکار برد

[illegible]

تقسیمی اتحاد نداشته، مسئولیت این وظیفه بر عهده مجمع عمومی میگردد. این گذشت. مبنای تشکیل آن قطعنامه ۳۷۷ مصوب ۱۹۵۰ است که معروف به «قطعنامه اتحاد برای صلح» یا قطعنامه آچسن» می‌باشد. در این حالت مجمع عمومی می‌تواند از وجود دو سوم اعضای حاضر و رأی‌دهنده و با اکثریت ساده و بدون یک اقدام مشترک را توصیه نماید. این قطعنامه، از دولتها می‌خواهد کمکهایی که میتوانند انجام دهند را در اختیار سازمان ملل متحد قرار دهند. قطعنامه همچنین ایجاد یک کمیسیون از دولتهای برای صلح و یک کمیسیون مستقل نظامی را پیش بینی کرده است.

از مهمترین نتیجه‌هایی که میتوان گرفت نیروی نگهدارنده صلح سازمان ملل متحد در قالب سیستم امنیت جمعی نامیده میشود در جنگ کره می‌باشد. در بحران کره شورا به دولتهای عضو توصیه کرد که به کره جنوبی برای دفع تجاوز کمک کنند و نیروهای خود را تحت فرماندهی واحد ملل متحد به رهبری ایالات متحده آمریکا قرار دهند.

در بحران خلیج فارس (حمله عراق به کویت) مشاهده میشود که شورای امنیت

---

۳۶. رحمن سوده ،

Dictionnaire International Global et Perspective Tome 2 V [illegible] 1991, P 803

فصل سوم
حقوق مخاصمات مسلحانه بین المللی:

علیرغم ممنوع بودن جنگ ولی گاه اتفاق می افتد که دولتها برای پیشبرد اهداف خود از این حربه استفاده می کنند. لذا لازم است که مقررات حقوق بین الملل حاکم بر این پدیده نیز مورد مطالعه قرار گیرد.

I ـ تحول از حقوق جنگ به حقوق مخاصمات مسلحانه

مجموعهٔ مقرراتی که حاکم بر مخاصمات مسلحانه می باشد را حقوق مخاصمات مسلحانه می گویند. این مجموعهٔ مقررات (Jus in bello) را باید از مجموعه مقرراتی که تنظیم کننده و محدود کننده حقوق دولتها در کاربرد قوای نظامی برعلیه یکدیگر است (Jus ad bellum) جدا نمود. این قواعد در قدیم

تحت عنوان حقوق جنگ نامیده میشد و بطور ساده حاکم بر روابط مخاصمه بین دولتها بود. ولی در حقوق بین الملل جدید این مقررات (Jus in bello) هم در مورد دولتها و هم، در برخی شرایط، در مورد سایر تابعان بین المللی به طریقه ساده اجرا می شود.

براساس حقوق بین الملل جدید مخاصمات مسلحانه بین المللی به مخاصماتی اطلاق می شود که برای سیستم بین المللی از اهمیت حیاتی برخوردار بوده و گستره و شدت آن بقدری زیاد است که قرار گرفتن آن مخاصمات را در تحت قواعد بشر دوستانه جاری در حقوق مخاصمات مسلحانه توجیه می نماید. اصطلاح مخاصمات مسلحانه بین المللی در ماده یک پروتکل شماره یک مورخ ۱۹۷۷ ژنو ملحق به کنوانسیونهای ۱۲ اوت ۱۹۴۹ ژنو در خصوص حمایت از قربانیان مخاصمات مسلحانه بین المللی تعریف می شود. این ماده مقرر ات ماده ۲ کنوانسیونهای ژنو را به «مخاصمات مسلحانه ای که خلقها در اعمال حق تعیین سرنوشت خود بر علیه سلطه استعماری و اشغال خارجی و رژیمهای نژادپرست انجام میدهند» گسترش میدهد.

اگرچه جنگ را تابع قواعد حقوقی نمودن محل مجادله می باشد، حرکتی که این اواخر غیرمنتظره بنظر میرسد، که سعی توسط قواعد حقوقی مخاصمات مسلحانه را محدود نمود بخصوص که این مجموعه از قبیل سازمان نظامی ساده و معمولا به دلیل تجربه دولتها در طول تاریخ رعایت قواعد بشر دوستانه محدود کننده در حوزه مخاصمات مسلحانه را لازم دانسته و معتقدند. فلسفه وجودی این مقررات آنستکه که کاربرد زور توسط متخاصمان قانونی را محدود به رسیدن به اهداف سیاسی مورد نظرشان بکند بدون آنکه آن زور زیاده از آن اهداف مورد نظر وسیعتر گردد. بنابراین کاربرد زور در جنگ حربی نیاز به تنظیم و انضباط دارد و این با اعمال محدودیتهای بشر دوستانه معنا می یابد.

II ـ تشخیص مخاصمات مسلحانه بین المللی

این مسئله اهمیت زیادی دارد که معلوم شود در چه شرایطی حقوق مخاصمات مسلحانه و نه حقوق زمان صلح حاکم بر روابط دولتها میباشد. این تقسیم بندی حقوق بین الملل عمومی زمان صلح و مخاصمات مسلحانه یکدیگر را غیرمتخاصمین می نامند. قواعد آمره بر متخاصمین و غیرمتخاصمین بطور زیاده

قواعدیست که حاکم بر روابط اقتصادی آنهاست؛ بدین معنا که یکی از متخاصمین میتواند مانع تجارت طرف دیگر با کشورهای بیطرف بخصوص در دریا شود.

این وضعیت را بطور سنتی بیطرفی می گویند. قواعد مربوط به بیطرفی چندان توسعه نیافته است.

III ـ اجرای حقوق بشر دوستانه

در حقوق بین الملل جدید معیار اجرای حقوق بشر دوستانه بطور عمده معیار کاربردی است. بدینترتیب ماده ۲ مشترک چهار کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو اشعار میدارد که قواعد این کنوانسیونها در موارد زیر اعمال میگردد.

«در مورد جنگ اعلام شده یا هر مخاصمه مسلحانه ای که میان دو یا چند متعاهد روی می دهد حتی اگر حالت جنگی توسط یکی از آنها برسمیت شناخته نشده باشد».

این قواعد همچنین در «کلیه موارد اشغال تمام یا بخشی از سرزمین یکی از متعاهدین، حتی اگر این اشغال با مقاومت نظامی هم روبرو نشود» اجرا می گردد.

کنوانسیونها حتی در مواردیکه یکی از متخاصمین عضو آنها نباشد اجرا می شوند دلیل آن اینستکه قواعد این کنوانسیونها هرچه بیشتر در مخاصمات مسلحانهٔ دولتها اجرا شوند. به دلایل بشر دوستانه بند ۴ ماده ۱ پروتکل شماره یک ۱۹۷۷ ژنو اعلام میدارد که مقررات کنوانسیونهای چهارگانه ژنودر مخاصمات مسلحانه برای خود مختاری نیز جاری می باشد.

لزوم اجرای قواعد بشر دوستانه در مخاصمات مسلحانه، از زمانیکه منشور ملل متحد کاربرد زور را ممنوع نموده است و تجاوز نامشروع شناخته شده است و مسئله «جنایت بر ضد صلح» پدیدار گشته است بیشتر احساس می شود.

IV ـ اصول بنیادین حقوق بشر دوستانه

وضعیت ناشی از جنگ جدید، اعم از بین المللی یا داخلی، لزوم بازنگری در مقررات مصوب اولین کنفرانس ژنو در ۱۸۶۴، که در سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۲۹ بازنگری شده بودند. را با یک دید بشر دوستانه و با قصد تخفیف آلام قربانیان مخاصمات مسلحانه ایجاب میکرد.

بهمین جهت از تاریخ ۳۱ آوریل تا ۱۲ اوت ۱۹۴۹ کنفرانس دیپلماتیکی با حضور ۶۳ کشور و ناظران و کارشناسان کمیتهٔ بین المللی صلیب سرخ در شهر ژنو تشکیل گردید. هدف این کنفرانس بازنگری در کنوانسیون ۲۷ ژوئیه ۱۹۲۹ ژنو در مورد بهبود وضع زخمیان و بیماران نیروهای مسلح در هنگام اردوکشی، در کنوانسیون ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ لاهه در مورد جنگ دریایی، در کنوانسیون ۲۷ ژوئیه ۱۹۲۹ ژنو در مورد رفتار با اسرای جنگی و بالاخره تدوین کنوانسیونی برای حمایت از اشخاص غیر نظامی در زمان جنگ بود.

سرانجام پس از چند ماه مذاکره چهار کنوانسیون تدوین گردید.

- کنوانسیون مربوط به بهبود وضع زخمیان و بیماران نیروهای مسلح در هنگام اردوکشی
- کنوانسیون مربوط به بهبود وضع زخمیان، بیماران و غرقیان نیروهای مسلح در دریا
- کنوانسیون مربوط به رفتار با اسرای جنگی
- کنوانسیون مربوط به حمایت از افراد غیرنظامی در زمان جنگ.

در پی پیشرفت در عرصه های مختلف بخصوص در مورد حمایت از غیر نظامیان و با اصرار کمیتهٔ بین المللی صلیب سرخ کنفرانس دیپلماتیکی در ژنو تشکیل و پس از بحث و مذاکره طولانی سرانجام در ۱۰ ژوئن ۱۹۷۷ دو پروتکل به کنوانسیونهای ۱۹۴۹ ژنو منضم گردید. پروتکل اول مربوط به حمایت از قربانیان مخاصمات مسلحانه بین المللی است. این پروتکل نه تنها در جنگهای بین الدولی اجرا می شود بلکه در جنگهای آزادیبخش ملی نیز قابل اجرا می باشد. پروتکل دوم مربوط به حمایت از قربانیان مخاصمات مسلحانه غیر بین المللی است، این پروتکل تکمیل کننده ماده ۳ مشترک در هر چهار کنوانسیون ۱۹۴۹ می باشد.

این توسعه حقوق بشر دوستانه در واقع تکمیل کننده مقررات مصوب لاهه محسوب می شود و میتوان گفت که امروزه حقوق ژنو و حقوق لاهه یک مجموعه لاینفک را تشکیل میدهند. به لحاظ اهمیت ابتدا وضعیت غیرنظامیان و سپس اسرای جنگی و سرانجام زخمیها و بیماران در خلال مخاصمات مسلحانه مورد

بررسی قرار می گیرد.

الف ـ حمایت از افراد غیرنظامی در مخاصمات مسلحانه:

تراژدی جنگ جهانی دوم که منجر به کشته شدن حدود ۲۵ میلیون نفر غیر نظامی گردید جامعه بین المللی را بر آن داشت تا مقرراتی در حمایت از آنان وضع نماید. کنوانسیون چهارم ۱۹۴۹ ژنو در واقع اختصاص به همین مسئله دارد. این کنوانسیون اولین سند حقوقی است که بطور خاص به مسائل غیرنظامیان در زمان جنگ پرداخته است. این کنوانسیون بیشتر سعی میکند که مانع آزار و بدرفتاری با مردم غیر نظامی توسط نیروهای اشغالگر شود. این کنوانسیون که در پی وحشت ناشی از بمبارانهای هوایی در طول جنگ دوم جهانی تصویب شد سعی کرد که فقط اشخاص و اموالی که بیشترین صدمه را دیده اند را در مناطق خاصی تحت حمایت قرار داده و آنها را از حملات هوایی مصون بدارد. همانطورکه ملاحظه می شود این مقررات تمامی غیرنظامیان را پوشش نمی دهد؛ علت این بود که در آن زمان هنوز دولتها حاضر نبودند که ممنوعیت کامل حمله بر ضد غیرنظامیان دشمن و اعمالی که آنها را وحشت‌زده می کنند بپذیرند.

بدینترتیب در چارچوب کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو در مورد حمایت از افراد غیرنظامی، مردم غیرنظامی عادی نمی توانستند تا زمانیکه جنگ ادامه داشت از این حمایتها بهره مند شوند.

ب ـ حمایت از میراث تاریخی و فرهنگی در مخاصمات مسلحانه

میراث تاریخی و فرهنگی از اموالی بودند که در جریان جنگ دوم جهانی خسارات زیادی را متحمل شدند. برای حمایت و حفاظت از آنها کنوانسیونی در ۱۹۵۴ در لاهه تحت عنوان «کنوانسیون لاهه برای حمایت اموال فرهنگی در مخاصمات مسلحانه» به تصویب رسید. این کنوانسیون تقریباً همان راه‌حلی را که کنوانسیون چهارم ژنو در مورد حمایت از غیرنظامیان پیش بینی کرده بود وضع نمود. براساس این کنوانسیون، در زمان صلح، پناهگاهی برای اموال حمایت شده پیش بینی شده و باید به ثبت بین المللی نیز برسند. این اموال در جریان مخاصمات مسلحانه از مصونیت برخوردار می باشند مشروط براینکه برای اهداف

نظامی بکار برده نشوند و به حد کافی از «هرگونه هدف نظامی» و یا «مراکز بزرگ صنعتی» دور باشند. بدیهی است ملاحظه می شود که اموال فرهنگی یا تاریخی فقط در مناطق حفاظت شده میتوانند از حمایت برخوردار گردند.

ج ـ گسترش دامنه حمایت از اشخاص غیرنظامی و اموال غیرنظامی

همانطور که ملاحظه می شود حمایت از اشخاص غیرنظامی در کنوانسیون چهارم ۱۹۴۹ ژنو کامل نمی باشد بهمین جهت پروتکل شماره یک ژنو در ۱۹۷۷ به تصویب رسید که کاملترین سند در مورد حمایت از غیرنظامیان می باشد.

علاوه براینکه ماده ۴۴ این پروتکل حمایت غیرنظامیان را حتی در مناطق جنگی مورد توجه قرار داده است بخش چهارم آن نیز به مراحت اختصاص به مشکلات مردم غیرنظامی دارد. ماده ۴۱ این پروتکل بیان یک قاعده بنیادین بوده و اشعار میدارد

«حفظ و حمایت از مردم غیرنظامی و اموال غیرنظامی، متخاصمین مکلفند در هر زمان میان مبارزان و مردم غیرنظامی و همچنین میان اموال غیرنظامی و اموال و اهداف نظامی قائل به تفکیک شده و، در نتیجه، عملیات نظامی خود را فقط بر [illegible] اجرا نمایند».

این عملیات نظامی شامل کلیه عملیات زمینی، هوایی و دریایی می شود. براساس ماده ۵۰ مردم غیرنظامی به افرادی اطلاق می شود که بعنوان رزمنده محسوب نمی شوند.[۳۷]

اگر در میان مردم غیرنظامی اشخاصی پیدا شوند که غیرنظامی نباشند باز این جمعیت همچنان از ویژگی غیرنظامی برخوردار بوده و از حمایت بهره می برند. ماده ۵۱ پروتکل شماره یک ۱۹۷۷ مقرر میدارد که اشخاص غیرنظامی، چه بصورت فردی و چه بشکل جمعی، نباید «هدف حمله» قرار گیرند و اعمال یا تهدید به

۳۷. براساس ماده یک بند ۲ «رزمنده» کلیه نیروهای مسلح طرف متخاصم را که در مخاصمات مسلحانه بین المللی شرکت دارند، به استثنای پرسنل خدمات پزشکی و مذهبی موضوع ماده ۳۳ کنوانسیون سوم ژنو ۱۹۴۹، شامل می شود. ماده ۴۳ پروتکل ۱۹۷۷ «نیروهای مسلح» را چنین تعریف می کند: «نیروهای مسلح یک طرف درگیری شامل کلیه نیروها، گروهها و واحدهای مسلح و سازمان یافته ای می گردد که تحت فرماندهی مسئول رفتار زیردستان خود در برابر آن طرف باشد، حتی اگر آن طرف توسط یک دولت یا مقام شناخته نشده نمایندگی شود. این نیروهای مسلح باید تابع سیستم انضباطی باشند که، در میان سایر امور، رعایت قواعد حقوق بین الملل قابل اعمال در مخاصمات مسلحانه را تضمین کند.» ۳۸. در مورد اسرای جنگی که از قواعد و عرفهای جنگ تخطی نموده اند

تجاوز که هدفش ایجاد وحشت در بین مردم غیرنظامی باشد ممنوع می باشد. ماده ۵۱ در بند ۶ خود حمله به غیر نظامیان را به عنوان «اقدامات تلافی جویانه» ممنوع کرده است.

در مورد اموال ماده ۵۲ همین پروتکل اشعار دارد که «حملات فقط باید محدود به اهداف نظامی باشد».

پروتکل شماره یک در ماده ۵۴ خود از بین بردن اموالی که وجودشان برای حیات مردم غیرنظامی ضروری است را ممنوع کرده است. این پروتکل همچنین در ماده ۵۵ خود تکلیف دولتها را به «حفظ محیط زیست طبیعی در مقابل خسارات سنگین» اعلام می دارد و در ماده ۵۶ خود ممنوعیت حمله به «آثار هنری و تأسیسات حاوی قدرت خطرناک» (از جمله سدها یا مراکز اتمی تولید انرژی) را اعلام میدارد.

تسّری این مقررات به جنگهای آزادیبخش نیز سبب می شود تا یکی از موارد مهّم سوء استفاده در این مخاصمات از میان برود.

۵ ـ افزایش محدودیتها در پروتکل شماره یک ۱۹۷۷ :

بخشهای دوم و سوم پروتکل شماره یک وضعیت غیرنظامیان را در زمان اشغال نظامی مشخص می نماید.

اولاً باید «نیازهای اساسی» مردم غیرنظامی در مناطق اشغالی تأمین گردد و تسهیلات لازم جهت کمک به آنها حتی در سرزمینهای تحت کنترل (و نه اشغالی) مهیا گردد و تضمینات خاصی در مورد پناهندگان و آوارگان و خانواده های از هم گسیخته توسط دولت اشغالگر داده شود.

همچنین زنان و کودکان چه در زمان جنگ و چه در زمان اشغال یا کنترل سرزمین باید مورد «احترام خاص» قرار گیرند. متخاصمین باید از بکارگیری مستقیم اطفال کمتر از ۱۵ سال در مناقشات خودداری نمایند.

پس از شناخت اصول کلی حاکم بر حمایت از غیرنظامیان به بررسی وضعیت اسرای جنگی می پردازیم.

هـ ـ وضعیت اسرای جنگی در مخاصمات مسلحانه:

۱ ـ شناخت اسرای جنگی

برخوردهای ناهنجار با اسرای جنگی در جریان جنگ دوم جهانی سبب شد که مقررات دقیق تری در مورد آنها وضع گردد. وضعیت اسرا موضوع کنوانسیون سوم ۱۹۴۹ ژنو گردید و توسط پروتکل شماره یک تکمیل شد. براساس ماده چهار کسانی که میتوانند از مقررات مربوط به اسرای جنگی بهره مند شوند عبارتند از

ـ اعضای نیروهای مسلح و همچنین جریکها و گروههای داوطلب که جزو نیروهای مسلح مزبور باشند.

ـ جریکها و سایر دسته های داوطلب به انضمام اعضای نهضت های آزادیبخش متعلق به یکی از متخاصمین.

ـ اعضای نیروهای مسلح منظم که خود را به دولتی منتسب دانند که از طرف دولت دستگیر کننده به رسمیت شناخته نشده باشد.

ـ همراهان نیروهای مسلح بدون آنکه مستقیماً جزو نیروهای مسلح باشند مانند کارکنان غیرنظامی هواپیماهای جنگی، خبرنگاران جنگی.... مشروط براینکه از طرف نیروهای مسلحی که همراهی می کنند مجاز باشند.

ـ اشخاصی که به نیروهای مسلح کشور اشغال شده تعلق دارند یا تعلق داشته اند در صورتیکه دولت اشغالگر بعلت همین تعلق اقدام به بازداشت آنها را لازم بداند.

ـ کارکنان بهداری و اشخاص مذهبی که بمنظور کمک در اختیار دولت بازداشت کننده می باشند اسیر جنگی محسوب نشده ولی باید لااقل از کلیه مزایا و حمایتهایی که برای اسرای جنگی پیش بینی شده است برخوردار شوند.

در مخاصمات مسلحانه غیربین المللی علی الاصول مقررات مربوط به اسرای جنگی اجرا نمی شود. معهذا، ماده ۳ مشترک در هر چهار کنوانسیون در مورد اشخاصی که بعلت بیماری، زخم، اسارت یا هر علت دیگری قادر به جنگ نباشند باید حداقل رفتار بشردوستانه رعایت گردد. بعلاوه متخاصمین میتوانند از طریق انعقاد معاهدات خاص، وضعیت اسرای جنگی را در مورد آنها نیز تشریح نمایند.

۲ ـ حقوق اسرای جنگی

اسیر جنگی از زمانیکه در اختیار متخاصم دیگر (یعنی دولت دشمن و نه سرباز یا گروه نظامی که او را دستگیر کرده اند) قرار می گیرد حق برخورداری از رفتار بشر دوستانه را در همهٔ احوال دارد. اصول کلی که اسرا را مورد حمایت قرار میدهند عبارتند از: ممنوعیت هرگونه عمل وحشیانه یا هراسناک، توهین، شکنجه جسمی یا روحی و تحت فشار قرار دادن برای اخذ اطلاعات. اسیر جنگی در هنگام بازجویی می تواند فقط نام و نام‌خانوادگی، دُرجه، تاریخ تولد و شماره ثبت یا علامت معادل خود را بیان کند. نباید بی دلیل او را تا هنگام خارج کردن از منطقه جنگی در معرض خطر قرار داد. او باید فقط در ساختمانهای واقع در سطح زمین با امکانات بهداشتی زندانی گردد.

دولتی که اسرای جنگی را در اختیار دارد مسئول وضعیت زندگی جسمی و روحی آنهاست چونکه باید آنها را در سلامتی کامل محافظت کند. همچنین وضعیت مسکن، لباس و غذای اسرا باید هم از نظر کمّی و هم از لحاظ کیفی به حدّ کافی متنوع باشد. اسرا حق برخورداری از خدمات پزشکی و دارویی را در همهٔ احوال براساس قواعد مربوط به زخمیان و بیماران دارند.

این کنوانسیون مقررات زیادی در خصوص اجرای مراسم مذهبی، فعالیتهای فکری یا ورزشی و کار که لازمه حفظ کرامت و احترام اسرا است و برای سلامتی آنها لازم است. پیش بینی کرده است.

اسرا در مقابل کاری که انجام میدهند مستحق دریافت مزد می باشند. اسرا میتوانند بدون پرداخت پولی نامه های خود را ارسال یا دریافت دارند که البته مورد سانسور قرار می گیرد. آنها می توانند بصورت فردی یا جمعی مواد غذایی یا البسه و غیره دریافت کنند که این کار بیشتر توسط صلیب سرخ انجام می شود.

هر اردوگاه اسرا تحت فرماندهی یکی از افسران نیروهای مسلح منظم دولت دارندهٔ اسیر قرار می گیرد که باید مقررات کنوانسیون را دانسته و آنها را به زبان زندانیان در تابلو اعلانات نصب نماید.

در صورت تخلف اسرا از مقررات، مجازاتهای انضباطی نمیتوانند غیربشری، وحشیانه یا خطرناک برای سلامتی آنها باشند و حداکثر زمان مجازات نباید از سی روز تجاوز نماید. مجازاتهای جزایی هم فقط باید توسط محاکم نظامی اعلام شوند.

۳ ــ پایان اسارت

پایان اسارت میتواند در جریان مخاصمات نیز صورت پذیرد. در صورت مرگ اسیری در خلال اسارت مسئله مورد تحقیق و بررسی قرار میگیرد تا در صورت وجود دلایلی باید مسئولیت مرگ مشخص گردد.

اسرای جنگی میتوانند بطور موقت یا کامل و براساس قول شرفی یا تعهد کتبی در حدّی که قانون دولت اسیرکننده اجازه میدهد، آزاد شوند.

ولی اسیر جنگی میتواند آنرا قبول ننماید. ولی در صورت پذیرش باید به تعهدات خود عمل نماید.

کنوانسیون برای اسرائی که به علت زخمی شده یا برای بیماران عصبی شدید بازگشت به کشور خود [illegible] اسیرکننده آنها را در یک [illegible] پیش بینی نموده است.

پس از پایان مخاصمات فعال، اسرای جنگی فوراً آزاد و به میهن خود باز [illegible]

ملاحظه می شود که بازگشت اسرای جنگی نیازی به انعقاد معاهده صلح ندارد بلکه پایان مخاصمات فعال میتواند سرآغاز بازگشت آنان به میهن خود باشد.

و ـ وضعیت زخمیان ـ بیماران و غرقشدگان

دو کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو، به اضافه ی چند قاعده که مربوط به وضعیتهای متفاوت در زمین و دریاست، بیانگر اصول مشابهی برای حمایت از زخمیان، بیماران و غرقشدگان می باشند. از طرفی پروتکل شماره یک نیز خلاءهای این دو کنوانسیون را پرکرده و در ماده ۸ خود زخمیان و بیماران را تعریف می کند.

«الف: اصطلاح «زخمیان» و «بیماران» شامل افراد نظامی و غیرنظامی می شود که به علت جراحات، بیماری، یا هر نوع عدم توانایی جسمی یا روحی نیاز به مراقبتهای پزشکی داشته و در هیچ عملیات خصمانه ای شرکت نمی کنند. این اصطلاحات شامل زنان زائو، نوزادان و سایر اشخاصی که نیاز به مراقبتهای فوری پزشکی دارند می شوند، همچون امور [illegible] زنان باردار که در هیچ عملیات

خصمانه ای شرکت نمی کنند.

ب : اصطلاح غریق هم به افرادی اعم از نظامی و غیرنظامی اطلاق می شود که در وضعیت خطرناکی در دریا یا در آبهای دیگر یافت شوند و آن در پی یک حادثه ای باشد که آنها را مورد تهاجم قرار داده یا کشتی یا هواپیمای حامل آنها را مورد حمله قرار داده است و در هیچ عملیات خصمانه ای هم شرکت نمی کنند»

براساس ماده ۱۲ مشترک در دو کنوانسیون ۱ و ۲ ژنو کلیه اعضای نیروهای مسلح و سایر اشخاص دیگر که زخمی، بیمار یا جزو غریقان باشند باید در هرحال مورد حمایت قرار گیرند. علاوه بر آنها سایر غیرنظامیان که به مناسبتی نیروهای مسلح را همراهی می کنند مانند خدمه هواپیماهای نظامی، خبرنگاران جنگی ... نیز از این حمایت برخوردار می باشند. این اشخاص هم توسط دو کنوانسیون ۱ و ۲ ژنو تحت حمایت هستند و هم بعنوان اسیر جنگی از حمایت های کنوانسیون سوم ژنو نیز برخوردار می باشند.

ماده ۱۰ پروتکل ۱ و ماده ۷ پروتکل ۲ مصوب ۱۹۷۷ که تکمیل کننده ماده ۳ مشترک در چهار کنوانسیون می باشند اصل کلی احترام و حمایت را به اشخاص غیرنظامی اعم از اینکه وارد مخاصمه شده یا نشده باشند گسترش می دهد. با این افراد باید رفتار بشردوستانه داشت و هرگونه لطمه به زندگی و شخصیت آنها از جمله دادن شکنجه، انجام آزمایشهای بیولوژیکی، رها نمودن بدون مراقبت پزشکی، در معرض بیماریهای مسری یا عفونی قرار دادن و همچنین انجام «اقدامات تلافی جویانه» ممنوع می باشد.

آنها حق برخورداری از مراقبتهای پزشکی و برابری رفتار را دارند. این قاعده کاملاً منطبق با وظایف پزشکی است.

الزام به مراقبت و مداوای زخمیان، بیماران و غریقان نتایج عملی دیگری نیز دارد : برای مثال در صورت عقب نشینی، متخاصمی که این اشخاص را در اختیار دارد باید آنها را همراه با عده ای از پرسنل بهداری خود باقی بگذارد تا این پرسنل همچنان به مراقبت و مداوای آنها ادامه دهند.

به لحاظ اهمیتی که برای مراقبت از بیماران و زخمیان قائل هستند متخاصمین میتوانند مخاصمات را در مناطقی قطع و زخمیان را از آنها خارج نمایند. مرگ بیماران و زخمیان و غریقان نیز باید از نظر پزشکی تأیید شود. افراد

عادی هم میتوانند از زخمیها و بیماران مراقبت نمایند و از این بابت هیچگونه نگرانی و محکومیتی برای آنها وجود ندارد.

در کنار بیماران و زخمیان سازمانهای بهداری و پرسنل آنها که مجهز به برچم صلیب سرخ یا هلال احمر باشند از حمایت برخوردار می باشند.

ر ـ تکلیف دولتها به اجرای حقوق بشردوستانه

امروزه این اصل کلی پذیرفته شده است که اگر دولت طرف مخاصمه حتی عضو کنوانسیونهای ۱۹۴۹ ژنو نباشد باید مقررات آنها را رعایت نماید. متعاهدین این کنوانسیونها پروتکل شماره یک نه تنها خود مکلف به اجرای مقررات آنها می باشند بلکه باید اجرای آنها را در هر سرزمینی از سوی دولتها نیز بخواهند. بدینترتیب هر دولت عضو کنوانسیونها و پروتکل شماره یک حق و حتی تکلیف دارد که [illegible] هر دولت عضو به این [illegible] باید. مسئولیت فردی در کنوانسیونهای ۱۹۴۹ و پروتکل شماره یک مورد شناسایی و تأکید قرار گرفته است و مشخص می نمایند که چه تجاوزاتی به این مقررات «شدید» بوده و باید بویژه سرکوب گردد. در نهایت برای اینکه مقررات حقوق بشردوستانه اجرا شوند باید تابعان حقوق بین الملل تجاوز به این حقوق را جدی بگیرند و اگر برخورد با مسائل و مشکلات سیاسی برای حفظ اعتبار این حقوق لازم است باید آنرا پذیرا باشند.

برای مدت نسبتاً طولانی دولتها در عمل روابط سیاسی خود را با دولت یا دولتهای ناقض حقوق بشردوستانه برتر می دانستند و این را بصراحت در جریان سالهای ۱۹۴۵ ـ ۱۹۳۹ میتوان مشاهده نمود ولی امروزه توجه به اجرای حقوق بشردوستانه بسیار زیاد شده است بطوریکه شورای امنیت نقض حقوق بشردوستانه توسط دولت را از جمله مواردی می داند که میتوان با آن براساس فصل هفتم منشور برخورد نمود. برای مثال میتوان از قطعنامه ۷۹۴ مورخ ۳ دسامبر ۱۹۹۲ شورای امنیت در مورد سومالی نام برد که در پاراگراف هفت خود اشاره دارد که «شورای امنیت نگرانی شدید خود را از نقض وسیع و گستردهٔ حقوق بشردوستانه بین المللی اعلام میدارد». همچنین میتوان از قطعنامه ۷۶۴ مورخ ۱۳ ژوئیه ۱۹۹۲ در مورد یوگسلاوی سابق نام برد که شورای امنیت در پاراگراف ۱۰ این قطعنامه از طرفین

مخاصمه (بوسنی هرزه گووین ـ صربستان و مونته نگرو) میخواهد که حقوق بشر دوستانه بین المللی و بالاخص کنوانسیونهای ۱۲ اوت ۱۹۴۹ ژنو را رعایت نمایند؛ و حتی در بند یک قطعنامه ۸۰۸ مورخ ۲۲ فوریه ۱۹۹۳ اعلام میدارد که شورای امنیت «تصمیم گرفته است که یک دادگاه بین المللی برای محاکمه کسانی که مرتکب تجاوز شدید به حقوق بشردوستانه بین المللی در خاک یوگسلاوی سابق از ۱۹۹۱ شده اند ایجاد نماید».

بنابراین در حال حاضر میتوان تحول مهمی را در این خصوص شاهد بود که این تحول همان تغییر رفتار دولتها در مورد حقوق بشردوستانه است. بطوریکه روزی دولتها برتری را از آن روابط و در نهایت منافع خود بر این حقوق می دانستند، ولی امروز شاهد برخورد شدید با نقض کنندگان این حقوق می باشیم، این خود، نشان از افزایش اعتبار و اهمیت این حقوق می باشد.

فصل چهارم

حقوق مخاصمات مسلحانه غیر بین المللی

سئوال مهمّی که در اینجا مطرح می شود اینستکه در چه شرایطی و به چه شکلی حقوق بین الملل در مخاصمات مسلحانه غیربین المللی مداخله می نماید.

مخاصمه مسلحانه زمانی در داخل یک دولت بوجود می آید که گروهی از اتباع آن دولت علیه حکومت خود شورش نمایند و دلیل آن عدم دستیابی به هدف مورد نظر از طرق عادی سیاسی می باشد. هر دولت برای مقابله با شورش در سرزمین خود دارای مقررات حقوقی جهت تنبیه و سرکوب و ابزارهای مادی برای برقراری مجدد نظم می باشد.

حقوق بین الملل که علی الاصول کاربرد زور در روابط فیمابین دولتها را

ممنوع دانسته آنرا در داخل دولتها ممنوع نمی داند.

لذا حقوق مخاصمات مسلحانه تا ۱۹۴۹ فقط در روابط مخاصماتی فیمابین دولتها جاری بود بعد از جنگ دوم جهانی دو دسته سند حقوقی برای حمایت از افراد و محدود کردن ازادی دولتها در کاربرد ابزار لازم جهت حفظ نظم تصویب شد.

اولین دسته از اسناد در زمان صلح کاربرد دارد که همان اسناد حقوقی در مورد حمایت از حقوق بشر است. این اسناد توسط دبیرکل در گزارش ۲۴ نوامبر ۱۹۶۹ خود به مجمع عمومی سازمان ملل مشخص شده اند که عبارت از منشور ملل متحد (ماده ۱ بند ۳، ماده ۵۵ بند ۳)، اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می باشند.

اسناد [illegible] بکار می رود

همان گزارش سال ۱۹۶۹ دبیرکل مشخص شده اند که عبارت از کنوانسیون ۱۸۶۴ ژنو، اعلامیه ۱۸۶۸ سن پترزبورگ، اعلامیه ۱۸۷۴ بروکسل، اسناد مصوب کنفرانسهای ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ لاهه، کنوانسیون ۱۹۰۶ ژنو، پروتکل ۱۹۲۵ ژنو، کنوانسیونهای ۱۹۲۹ ژنو، کنوانسیونهای ۱۹۴۹ ژنو، کنوانسیون ۱۹۵۴ ژنو و همچنین اسناد مصوب مجمع عمومی سازمان ملل در این مورد می باشند.

همانطور که ملاحظه گردید حقوق بشردوستانه دارای ابعاد وسیعی است ولی در اینجا فقط ماده ۳ مشترک در چهار کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو و پروتکل شماره ۲ مورخ ۱۹۷۷ در مورد حفاظت از قربانیان مخاصمات داخلی بررسی می گردد.

برخلاف کنوانسیونهای ۱۹۴۹ ژنو که بیش از ۱۶۰ کشور آنرا پذیرفته اند پروتکل شماره ۲ ژنو فقط توسط حدود ۴۵ کشور پذیرفته شده است. علت این عدم قبول وجود این مشکل است که دولتها تا چه حد حاضرند. با توجه به لطماتی که به حاکمیتشان وارد می شود، وجود یک مخاصمه مسلحانه داخلی را پذیرفته و قواعد مربوط به حفاظت از غیرنظامیان در حین آن مخاصمه را اجرا نمایند؟

I: تعیین قلمرو اجرایی حقوق مخاصمات مسلحانه غیربین المللی

برای تعیین قلمرو اجرایی حقوق مخاصمات مسلحانه غیربین المللی باید دو مسئله لحاظ گردد که یکی حاکمیت دولتها و دیگر حفاظت از قربانیان می باشد. ماده ۳ مشترک در چهار کنوانسیون ژنو ناظر بر حفاظت از قربانیان است. ولی اشاره ای به مسئله حاکمیت دولتها ندارد و پروتکل IIنیز نه تنها چنین خلأیی را از میان نبرده بلکه خود مشکلات تفسیری و اجرایی دیگری را بوجود آورده است.

II: اجرای ماده ۳ مشترک در مخاصمات مسلحانه غیربین المللی

با توجه به دکترین و عملکرد دولتها تا ۱۹۴۹ اجرای مقررات حقوق جنگ در جنگهای داخلی جنبه الزامی نداشت. ماده ۳ تغییر بنیادینی را در این زمینه ایجاد نمود طبق این ماده در صورت بروز مخاصمه مسلحانه غیر بین المللی در خاک هریک از دولتهای متعاهد، هریک از متخاصمین مکلفند حداقل مقررات زیر را رعایت نمایند:

با افراد نظامی که در جنگ شرکت نمی کنند و همچنین با افراد نیروهای مسلحی که اسلحه خود را زمین گذاشته اند، یا کسانی که به علت بیماری یا زخم یا اسارت یا هر علت دیگری قادر به جنگ نباشند باید در همهٔ احوال بدون هیچگونه تبعیضی که ناشی از رنگ، نژاد، عقیده، جنسیت یا هر علت مشابه آن باشد با اصول بشردوستانه رفتار شود.

اعمال زیر در مورد اشخاص مذکور در فوق در هر زمان و مکان ممنوع است و خواهد بود.

ـ لطمه به حیات یا تمامت فیزیکی آنها از جمله قتل بهر شکلی، زخم زدن، رفتار بیرحمانه، شکنجه و آزار

ـ گروگانگیری

ـ لطمه به حیثیت افراد از جمله تحقیر و توهین کردن

- محکومیت افراد به اعدام بدون حکم یک دادگاه ذیصلاح که دارای تضمینات قضایی مورد قبول ملل متمدن باشد.

۲ - زخمیان و بیماران باید جمع‌آوری و مورد مراقبت قرار گیرند.

یک سازمان بشردوستانه بیطرف مانند کمیته بین المللی صلیب سرخ می‌تواند کمکهای خود را به متخاصمین عرضه کند.

علاوه بر مراتب فوق متخاصمین سعی خواهند کرد تمام یا بخشی از سایر مقررات این کنوانسیون را نیز از طریق موافقتنامه های خصوصی بموقع اجرا گذارند».

همانطور که مشاهده میشود ماده ۳ «مخاصمه مسلحانه غیربین المللی» را مشخص نمی‌کند و بارها نبودن شرط سرزمینی، که در دکترین و حقوق عرفی کلاسیک برای شناسایی مخاصمه غیربین المللی لازم بود، هیچگونه نشانه ای در محدود کننده مخاصمه داخلی یعنی ویژگی مخاصمه غیربین المللی بودن آن عرضه نمی‌کند.

وضعیتهای که میتوانند بعنوان مخاصمه مسلحانه غیربین المللی لحاظ گردند فوق العاده متنوع و پیچیده می باشند. متخاصمین میتوانند گروههای سیاسی، طبقات اجتماعی، اقوام مختلف یا گروههای مذهبی باشند و موضوع مخاصمه میتواند نظام سیاسی یک دولت، یا ایجاد دولت جدید از طریق تجزیه طلبی باشد.

این تنوع سبب می شود که ما به مطالعه موضوع در دکترین و رویه دولتها بپردازیم تا بتوانیم محدودهٔ آنرا مشخص کنیم.

طبق نظر پروفسور پیکته،[42] همانند مخاصمات بین المللی، اصطلاح مخاصمه مسلحانه غیر بین المللی بر «تمام وضعیتهای عینی که حاوی کلیه ویژگیهای جنگ بوده و مستثنی از مقررات حقوقی کلاسیک می باشند» اطلاق می گردد. پروفسور زیدل[43] در ۱۹۵۵ اظهار داشت «ماده ۳ باید در مورد کلیه وضعیتهایی که، با داشتن برخی از ویژگیهای جنگ، در چارچوب جنگ بین المللی قرار نمی گیرد اجرا گردد».

42. J.Pictet: commentaire III Geneve. 1958.
43. G. Gidel: Rapport La commission des experts réunie Par le CICR.

پروفسور پنتو[44] اظهار داشته که «هر عمل خصمانه جمعی و سازماندهی شده بر ضد حکومت قانونی یک دولت در قلمرو اجرایی ماده ۳ واقع می شود»؛ و بالاخره پروفسور زورگبیب[45] مخاصمه مسلحانه داخلی را به «هرگونه بکارگیری قوای مسلح منظم توسط حکومت موجود برای مبارزه بر ضد شورشیان» اطلاق می کند.

اگرچه برخی از علمای حقوق خواستار آنند که ماده ۳ در مخاصمات مسلحانه جزیی اجرا گردد ولی تجربه نشان داده است که دولتها فقط اجرای ماده ۳ را در مخاصماتی پذیرفته اند که از شدت خاصی برخوردار باشد.

صفت غیربین المللی مخاصمه از عدم وجود صفت «بین المللی» برای مخاصمه ناشی می گردد. و همچنین میتوان آنرا ناشی از ماده ۲ بند ۱ مشترک چهار کنوانسیون ژنو دانست که اشعار میدارد «این مقررات در مورد جنگ رسمی(اعلام شده) یا هرگونه مخاصمه مسلحانه که بین دو یا چند دولت از دولتهای متعاهد روی دهد اجرا می گردد حتی اگر یکی از آن دولتها وجود حالت جنگی را نشناخته باشد».

صفت «غیر بین المللی» مخاصمه مسلحانه میتواند شکلی یا مادی باشد.

- «صفت غیر بین المللی »شکلی یا صوری با توجه به ماهیت طرفین مخاصمه تعیین می گردد. بدین معنا که اگر یکی از طرفین مخاصمه طبق ماده ۲ بند ۱ مشترک تابع حقوق بین الملل نبوده، یا شناسایی مخاصمه انجام نشده باشد.

- صفت «غیر بین المللی» مادی یا عینی است زمانیکه مخاصمات در سرزمین یک دولت و بدون دخالت دولتهای ثالث انجام شود. اگر در چنین حالتی دولتهای ثالث به یکی از طرفین مخاصمه کمک نمایند به مخاصمه جنبه بین المللی داده و باید کلیه مقررات کنوانسیونهای ژنو در روابط فیمابین تابعان حقوق بین الملل اجرا گردد.

متخاصمین درمخاصمه داخلی یعنی دولتی که جنگ در آن آغاز شده است و

44. Pinto: Commissiond'exeperts chargée d'examiner la ¶uestion de l'aide auxvictimes des conflits internes, Genève 1962.
45 . ch. Zorgbibe: Acon férece humanitaire et conflits arméss université de Bruxelles, 1970.

همچنین شورشیان مکلفند اصول مندرج در ماده ۳ را رعایت کنند. لذا اجرای این مقررات بستگی به اراده دولت و شورشیان دارد. ولی ـ تحولاتی که در دهۀ گذشته بوجود آمده است نقض این مقررات سبب می شود تا شورای امنیت بتواند دخالت کرده و حتی براساس فصل هفتم منشور تصمیماتی را اتخاذ نماید در اینمورد میتوان از تصمیمات شورای امنیت در بحران سومالی و یوگسلاوی سابق نام برد.

III: حاکمیت دولتها و اجرای حقوق مخاصمات مسلحانه غیر بین المللی

برای حفظ حاکمیت دولتها ماده ۳ مشترک اشعار میدارد که «اجرای مقررات فوق (مقررات ماده ۳) اثری در وضعیت حقوقی متخاصمین نخواهد داشت». این مقررات بسیار حائز اهمیت است چونکه بدون آن ماده ۳ بی شک مورد قبول دولتها [illegible] از قربا[illegible] یک [illegible] اجر به شناخت آن به عنوان یک مخاصمه بین المللی نمی شود، ولی همیشه این خطر وجود [illegible] آن بعنوان یک مخاصمه بین المللی لحاظ گردد.

برای رفع این مشکلات ناشی از اجرا و تفسیر ماده ۳ و همچنین افزایش و پیچیدگی مخاصمات سبب شد که دو پروتکل در ۱۹۷۷ در ژنو تدوین و به چهار کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو منضم گردد.

III: مخاصمه مسلحانه غیربین المللی در چارچوب پروتکل شماره ۲ ژنو:

ماده یک پروتکل شماره ۲ اعلام میدارد که مقررات این پروتکل در مورد جنگهای آزادیبخش ملی، جنگهای تحت پوشش پروتکل شماره یک و مخاصمات ضعیف اعمال نمی گردد، و در عین حال وضعیت های محدود کننده ای را برای شورشیان در نظر می گیرد.

ماده یک بند یک پروتکل ۲ اشعار میدارد که «این پروتکل بر کلیه مخاصماتی که در چارچوب ماده یک پروتکل شماره یک قرار نمی گیرد اجرا

می شود».

ماده ۱ بند ۴ پروتکل یک هم اعلام میدارد که مخاصمات مسلحانه بین المللی مخاصماتی هستند که در آنها «خلقها بر ضد سلطهٔ استعماری، اشغال خارجی و بر ضد رژیمهای نژادپرست در اجرای حق خود در تعیین سرنوشت مبارزه می کنند».

ضمناً پروتکل ۲ بر تنش ها و شورش های داخلی اعمال نمی شود. ماده یک بند ۲ این پروتکل اعلام میدارد که «پروتکل حاضر بر وضعیتهای ناشی از تنش های داخلی، شورشهای داخلی همچون اعتراضات پراکنده و یا اعمال مشابه که بعنوان مخاصمه مسلحانه لحاظ نمی شوند اجرا نمی شود».

در حقوق بین الملل، هر عمل خصمانه بر ضد یک دولت در مفهوم مادی یک عمل جنگی است، ولی برای مخاصمات مسلحانه غیربین المللی یا جنگهای آزادیبخش ملی نیاز به مقداری شدت می باشد.

سئوالی که مطرح است اینستکه چگونه میتوان میان این وضعیتها و یک مخاصمه مسلحانه قائل به تفکیک شد.

عده ای از کارشناسان تعاریف ارائه شده توسط کمیته بین المللی صلیب سرخ را خلاصه کرده و اعلام نموده اند: شورشهای داخلی، بدون آنکه مخاصمه مسلحانه لحاظ شود، زمانی است که دولت از نیروی مسلح خود برای حفظ نظم استفاده می کند. تنش زمانی وجود دارد، که کاربرد زور بعنوان یک اقدام پیشگیرانه برای حفظ و رعایت قانون و نظم بکار میرود.

متأسفانه همانند ماده ۳ مشترک عدم وجود یک نهاد برای شناخت وجود یک مخاصمه مسلحانه غیربین المللی سبب می شود که دولتها آزادانه و به دلخواه خود تعیین کنندهٔ وضعیتها باشند. در اینحال دولتها برای اینکه لطمه ای به حاکمیتشان وارد نیاید وضعیتهای پیش آمده را غالباً بعنوان مخاصمه مسلحانه غیر بین المللی نمی شناسند.

از طرفی شورشیان زمانی می توانند از مقررات پروتکل ۲ بهره مند شوند که

مبارزهٔ آنها از شدتی برخوردار باشد. برای این دو شرط لازم است: اول شورشیان باید سازماندهی شده و قادر باشند عملیات نظامی مستمر و هماهنگی را بر ضد دولت اجرا کنند و مقررات پروتکل را نیز رعایت نمایند. ثانیاً آنها باید تحت فرماندهی یک مسئول بوده و کنترل بخشی از سرزمین دولت را در اختیار داشته باشند.

IV: مقررات حمایتی ماده ۳ مشترک چهار کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو و پروتکل شماره ۲

قلمرو اجرایی ماده ۳ مشترک و پروتکل شماره ۲ در مورد اشخاص تقریباً یکسان می باشد. فقط باید به این مسئله توجه داشت که در مخاصمات مسلحانه غیر بین المللی اسیر جنگی در مفهومی که کنوانسیونهای ۱۹۴۹ ژنو و پروتکل نیز یک بیان شده است وجود ندارد. قواعد حمایتی در مورد کلیه اشخاصی که مستقیماً در مخاصمات شرکت نمی کنند و یا دیگر از شرکت در مخاصمات خودداری می نمایند اجرا می شود. معذالک مقررات حمایتی در پروتکل شماره ۲ بمراتب کاملتر از قواعد پیش بینی شده در ماده ۳ می باشد.

الف ـ قواعد حمایتی مندرج در ماده ۳

ماده ۳ اصول حمایتی که برای قربانیان مخاصمات مسلحانه غیر بین المللی حیاتی است را اعلام میدارد بنظر نمی رسد حتی ارزش الزامی آنها نسبت به شورشیان نیز قابل تردید بحث باشد.

آنها دارای اعتبار عرفی و حتی ارزش قاعده آمره را دارند. لذا این مقررات باید هم توسط دولت و هم توسط شورشیان ضد آن دولت رعایت گردد. ماده ۳ دارای یک اصل کلی و سه نوع ممنوعیت می باشد.

احسان زررخ
سایت جزوات و مقالات حقوقی
http://maghalathoghooghi.blogfa.com

۱ـ اصل کلی مندرج در ماده ۳

اصل کلی مندرج در ماده ۳ آنستکه باید رفتار بشردوستانه نسبت به اشخاصی که مستقیماً در مخاصمه مشارکت ندارند، رعایت گردد.

رفتار بشردوستانه عبارت از حداقل رفتار مناسبی است که هر دولت هر روز براساس قوانین خود نسبت به مجرمان حقوق عمومی دارد.

۲ـ ممنوعیتهای مندرج در ماده ۳

ماده ۳ رفتاری که باید با اشخاص شود را مشخص نمی کند ولی اعمال ناهماهنگ با چنین رفتاری یعنی موارد ممنوعه را بر می شمارد. این ممنوعیت ها بر سه نوع بوده و در تمام زمانها و مکانها باید رعایت گردد.

۱ـ۲ـ ممنوعیت لطمه زدن به حیات و شرافت افراد:

ممنوعیت این دو عمل در واقع مکمل یکدیگر برای حمایت از افراد غیرنظامی در مقابل آثار ناشی از مخاصمات، بخصوص مرگ در همهٔ اشکالش، قطع اعضای بدن، رفتارهای ظالمانه، آزار و اذیت و شکنجه می باشند. ولی متأسفانه ممنوعیت نه از طرف دولت و نه از سوی شورشیان بر ضد آن دولت رعایت نمی شود بلکه برعکس از آنها به عنوان نوعی روش مبارزه استفاده می شود.

۲ـ۲ـ ممنوعیت گرونگانگیری

مسئله ممنوعیت گرونگانگیری نه فقط در ماده ۳ بند ب آورده شده بلکه کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو نیز به آن اشاره دارد برای اینکه این عمل در واقع رفتار غیرانسانی با افراد بی گناه می باشد. البته شورشیان در صورت گرفتن فردی از دولت معتقد به عدم بیگناهی او می باشند. بهرحال بنظر میرسد که گروگانگیری همانند تروریسم محکوم باشد.

بین الملل عمومی ۲

از صفحه ۳۴۶ تا ۳۸۷

۲-۳ - ممنوعیت حذف تضمین های قضایی

ماده ۳ بند د آن محکومیت ها و اعدام های بدون محاکمه قبلی توسط یک محکمه ذیصلاح با رعایت موازین حقوقی را ممنوع اعلام کرده است.

بنظر میرسد که در مورد مخاصمات مسلحانه غیربین المللی چنین درخواستی نمی تواند عینیت داشته باشد. حداقل از شورشیان نمی توان چنین انتظاری داشت که محکمه با تشریفات کامل قضایی برای محاکمه اسرای خود ایجاد نمایند.

ضمناً این اصول بنیادین حمایتی با یک الزام مطلق تکمیل شده است و آن عبارت از جمع آوری و مراقبت از زخمیان می باشد.

این الزام که قبلاً در کنوانسیون ۱۹۶۴ [illegible] است.

برای اینکه مقررات حمایتی فوق بتوانند اجرا گردند. باید یک نهادی چنین وظیفه ای را بعهده داشته باشد. ماده ۳ بند ۲ پیش بینی کرده که کمیته بین المللی صلیب سرخ این امکان را دارد که خدمات خود را به طرفین مخاصمه عرضه نماید.

همانطور که مشاهده میشود ماده ۳ یک حداقل مقرراتی را اعلام نموده که طرفین مخاصمه مکلف به رعایت آن می باشند.

ب - قواعد حمایتی مندرج در پروتکل شماره ۲

در مقایسه با قواعد مندرج در ماده ۳ باید گفت که پروتکل شماره ۲ در واقع پیشرفت قابل ملاحظه ای را در زمینه حمایت از قربانیان مخاصمات غیر - بین المللی نشان میدهد. بنظر میرسد که رعایت مقررات مندرج در پروتکل شماره هم برای دولت و هم برای شورشیان برضد آن دولت الزامی باشد.

۱ - تضمین های بنیادین:

ماده ۴ پروتکل شماره ۲، همانند ماده ۳ مشترک در چهار کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو، رفتار بشردوستانه را برای کلیه کسانی که مستقیماً در مخاصمه شرکت نکرده اند تضمین کرده است. همچنین لطمه به تمامت فیزیکی و شرافت افراد ممنوع می باشد از مواردی که میتواند به شرافت افراد لطمه وارد کند مواردی ذکر شده اند که عبارت از تجاوز، ـ واداشتن زنها به روسپی گری، هتک حرمت و عفت... می باشند.

علاوه بر ممنوعیت های مندرج در ماده۳ مشترک، پروتکل ۲ دامنهٔ آنها را گسترش داده است و بر اساس آن تنبیه مشترک، اعمال تروریستی، غارت، به بردگی کشاندن و رفتار بردگی در همه اشکالش با افراد ممنوع می باشد.

ضمناً بعضی از افراد همانند کودکان از حمایت خاصی نیز برخوردار می باشند.اگرچه در مخاصمات مسلحانه غیربین المللی اسیر جنگی وجود ندارد ولی کسانی که بشکلی از آزادیهای فردی خود محروم شده اند از برخی حقوق بنیادین برخوردار میباشند. برای مثال از حق برخورداری از کمک، آزادی انجام فرایض دینی و اقتصادی، برخورداری از شرایط خوبکار، ملاقات با اعضای خانواده، مراقبتهای پزشکی..... بهره مند می شوند.

۲ ـ حمایت از بیماران ـ زخمیان ـ و غرق شدگان

کلیه تضمیناتی که برای بیماران، زخمیان و غرق شدگان در پروتکل شماره یک وجود دارد در این مورد هم جاری است. ضمناً پروتکل شماره ۲ حمایت از پرسنل بهداری و پزشکی و همچنین حمل و نقل (آمبولانس) را نیز پیش بینی کرده است. بنابراین تیم های پزشکی در چارچوب مقررات داخلی آزادی کامل برای انجام وظایف خود دارند.

۳ - حمایت از مردم غیرنظامی:

متأسفانه پروتکل ۲ تعریفی از مردم غیرنظامی ارائه نمی کند. معذالک میتوان اصول کلی حمایتی را در مورد مردم غیرنظامی بشرح زیر در نظر گرفت.

۱-۳- مصونیت کامل مردم غیرنظامی:

مردم غیر نظامی از حمایت کامل در مقابل خطرات ناشی از انجام عملیات نظامی را دارند(ماده۱۳ بند ۱). آنها نباید مورد حمله قرار بگیرند و بنابراین هر عمل یا تهدیدی که هدف اصلی اش گسترش ترور و وحشت باشد ممنوع است(ماده ۱۳ بند ۲).

در قسمت جابجایی اجباری مردم غیرنظامی ممنوع است مگر آنکه ضرورت مشخصی چنین جابجایی را توجیه کند(ماده ۱۷). هدف از این قاعده آنستکه دولت نتواند با جابجایی مردم غیرنظامی شورشیان را منزوی نماید. همچنین آسیب [illegible] و تأسیساتی که دارای نیروهای خطرناک می باشند (مانند راکتورهای اتمی) (ماده۱۵) و آثار فرهنگی و اماکن مذهبی(ماده ۱۶) ممنوع می باشد.

کمک رساندن به مردم غیرنظامی در جریان مخاصمات مسلحانه غیر المللی برای کاهش آلام آنها ضروری است. در اینجاست که مسئله مداخله در امور داخلی ممکن است از طرف برخی از دولتها مطرح شود. برای همین پروتکل II این نوع کمکها را در قالب یک اصل بنیادین اعلام نموده است«عملیات کمکهای بشردوستانه به نفع مردم غیرنظامی با رضایت دولت متعاهد مربوطه انجام خواهد شد».

در پایان باید گفت که حقوق مخاصمات مسلحانه غیر بین المللی برتر تو قواعد مندرج در ماده ۳ مشترک و پروتکل ۲ کامل نمی باشد. برای مثال از حمایت فرد در این قواعد سخنی به میان نیامده است. در پایان باید گفت با توجه به عملکرد اخیر شورای امنیت که تأکید بسیاری بر اجرای مقررات حقوق بشردوستانه دارد و نقض آنرا از مواردی میداند که میتوان براساس فصل هفتم منشور تصمیم گرفت، لذا باید به فکر تکمیل این قواعد بود و قواعد جدید بالطبع باید بتوانند افراد را، که قربانیان واقعی مخاصمات مسلحانه هستند، بهتر تحت پوشش قرار دهند.

فصل پنجم : مسئولیت بین المللی دولت

I- مفهوم مسئولیت بین المللی

ازآنجاکه دولتها دارای حاکمیت وصلاحیت میباشندلذامیتوانندآزادانه امورخود راداره نمایند، ازآنجاکه آنهادرجامعه، بین المللی زندگی میکنندبایدرعایت حقوق یکدیگررا بنمایند تا بتوانند از حقوق بین الملل برخوردار گردند. این تابعان با مطرح نمودن آن رفتار آگر دولتی در اثر رفتار خود سبب ورود خسارت به دیگری شود مسئولیت بین المللی پیدا میکند میتوانندمسئله مسئولیت دولت واردکننده، خسارت راپیش بکشنددراین حالت اگر مسئولیت اوثابت گرددبایدخسارات وارده جبران شود. بنابراین همیشه میان عمل وخسارات وتعهدبه جبران آن رابطه وجوددارد. مسئله مسئولیت بین المللی دولت همانطور که پروفسورشارل دوویشر Charles de visscher میگویدنتیجه، ضروری ومسلم مساوات دولتهاست.

بایدمتذکرگردیدکه بغیر ازدولتها، سازمانهای بین المللی نیزبه استنادشخصیت حقوقی خودازقواعدحاکم برمسئولیت بین المللی برخوردارمیباشند. درایتموردیوان بین المللی دادگستری درنظرمشورتی خوددر ۱۱ آوریل ۱۹۴۹ درقضیه "خسارات وارده به سازمان ملل متحد" اعلام نمودکه به نظردیوان سازمان ملل متحدحق داردعلیه یک دولت (اعم ازعضویا غیر عضو) که بانقض تعهدات بین المللی خودخساراتی رابرسازمان یاماموربن آن واردکرده باشد درزمینه، بین الملل مبادرت به اقامه، دعوای حقوقی نماید. بایدگفت که اگر سازمانهای بین المللی بتوانندا قامه، دعوی کنندبطریق اولی بعنوان مدعی علیه هم میتوانندتحت پیگردقرارگیرند. این مسئله درموردسازمانهای منطقه‌ای نیزصدق میکند.

بنابراین مسئولیت بین المللی نهادی نیست که فقط ناظربرروابط بین دول باشد، بلکه دیگرتابعان حقوق بین الملل که دارای شخصیت حقوقی بین المللی هستندرادربرمیگیردوآنها هم میتوانندرروابط بین المللی خودموضوع مسئولیت بین المللی قرارگیرند.

II- تعریف مسئولیت بین المللی

تعریف مسئولیت بین المللی در دکترین :

در دکترین تعاریف گوناگونی شده است. بنظر بروفسور باسدوان[1] مسئولیت بین المللی یک عمل حقوقی است که براساس آن دولتی که عمل خلاف حقوق بین الملل به او منتسب است، باید طبق قواعد این حقوق خسارات وارده به دولت متضرر را جبران نماید.

پروفسور شارل روسو Charles Rousseau معتقد است که حقوق بین الملل تقریباً " در مقابل اعمال حقوقی ضمانت اجرائی نمیشناسد و فقط تا حدودی در مقابل تابعان خود قائل به شناخت ضمانت اجرا است. از این رو دعاوی بین المللی معمولاً" جنبه ترمیمی دارد و نه ابطالی.

پروفسور روبرت آگو Roberto ، گزارشگر مخصوص کمیسیون حقوق بین الملل، پیشنهاد میکند که هر عملی که از لحاظ بین المللی غیرمشروع باشد سبب مسئولیت بین المللی دولت میگردد و بنابراین عمل غیرمشروع را چنین تعریف میکند: " هر عملی عمل دولت از لحاظ بین المللی غیرمشروع است که:

۱- رفتاری مبنی بر فعل یا ترک فعلی باشد که طبق حقوق بین الملل قابل انتساب به دولت باشد.

۲- این رفتار ناقض یک تعهد بین المللی باشد.

ب- تعریف مسئولیت بین المللی در رویه قضائی

دیوان دائمی دادگستری بین المللی در رای صادره در ۲۶ ژوئیه ۱۹۲۸ در قضیه کارخانه کرزوف[2] میان ژرمن و لهستان اعلام میدارد که این یکی از اصول حقوق بین الملل است که نقض یک تعهد الزام به جبران خسارت را موجب میشود. بنابراین جبران خسارت مکمل ضروری یک قرارداد است، بی آنکه لازم باشد این موضوع در خود قرارداد قید گردد.

رویه قضائی در تعیین مسئولیت بین المللی اهمیت زیادی دارد این اهمیت بیشتر از آنجهت مطرح است که در سال ۱۹۳۰ تلاش بین المللی جامعه جهانی مواجه با شکست شد. بطور خلاصه میتوان گفت که مسئولیت بین المللی نهادی حقوقی است که علت از الزام به جبران خسارت (مادی یا معنوی) وارده به یکی از تابعان حقوق بین الملل (دولتها یا سازمانهای بین المللی) میباشد، که این خسارت ناشی از فعل یا ترک فعل غیرمشروع و مخالف حقوق بین الملل یکی از تابعان این حقوق باشد.

1- Basdevant

2- Chorzov

III- مبانی مسئولیت بین المللی

سئوالی که مطرح است اینکه آیا صرف فعل یا ترك فعل خلاف قواعد حقوق بین الملل که سبب خسارت میگردد کافی برای تحقق مسئولیت بین المللی یك تابع حقوق بین الملل میباشد یا باید خطا و غفلت متخلف ثابت گردد در پاسخ به این سئوال دو تئوری میتوان مطرح نمود.

الف- تئوری خطا یا مسئولیت شخصی[1]

طبق این تئوری مبنای مسئولیت بین المللی یك تابع حقوق بین الملل عمل خطای او میباشد در این حال صرف فعل یا ترك فعل خلاف مقررات بین المللی نمیتواند کافی برای طرح مسئولیت بین المللی باشد، بلکه باید خطا نیز صورت گرفته باشد. ریشه، این نظریه، سنتی مسئولیت در حقوق روم میباشد که بعدها توسط گروسیوس GROTIUS در حقوق بین الملل مطرح گردید این تئوری در آراء مختلف صادره در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مورد استفاده قرار گرفته است.

ب- تئوری خطر یا مسئولیت عینی[2]

تئوری خطا از این جهت که اثباتش کار آسانی نیست چونکه نیاز به بررسی عوامل درونی مرتکب دارد و دولتها با توسل به اصل عدم مداخله میتوانند از اثبات خطا جلوگیری کرده، بدین ترتیب از قبول مسئولیت و آثار آن شانه خالی کنند. لذا لازم است که مبنای مسئولیت را تغییر داد و به همین علت تئوری خطر یا مسئولیت عینی مطرح گردید. طبق این نظریه هرگونه تخلف و قصور نسبت به یك قاعده، حقوق بین الملل (خواه عنصر خطا وجود داشته باشد یا خیر) سبب مسئولیت بین المللی دولت میگردد پیشکام این نظریه آنزیلوتی ANZILOTi ایتالیائی است که بعد پروفسور ژرژسل scelle و دوگی Duguit نیز از این نظریه پیروی نمودند. به نظر دوگی مسئولیت بین المللی دولت جنبه، عینی دارد و پاسخگوی مقتضیات تعاون و همبستگی اجتماعی بین المللی است. لذا در عرصه، بین المللی دولتی ممکن است بر اثر انجام یك عمل غیر مشروع و برخلاف حقوق مسئول قلمداد گردد. به نظر شارل روسو مسئولیت بین المللی مبتنی بر نظریه ضمان میباشد. و خطا نقشی در آن

1- La théorie de faute

2- La théorie de risque

ندارد. بعبارت دیگر تنها کافی است که عمل ارتکابی خلاف مقررات وتعهدات بین المللی باشد. تا مسئولیت آن تابع حقوق بین الملل محرز گردد ودیگر نیازی به تحقیق در مورد خطا یا عدم خطای مرتکب نیست. یعنی فقط باید میان اعمال یک تابع حقوق بین الملل وعمل خلاف حقوق بین الملل رابطه علیت برقرار گردد تا مسئولیت بین المللی ایجاد شود. این نظریه امروز بیشتر مبنای صدور آراء بین المللی در باب مسئولیت میباشد. زیرا تضمین کننده امنیت در روابط میان دولتهاست. ولی آنچه میتوان گفت این است که هیچیک از دو تئوری فوق الذکر اصل مسلّم ومنحصر به فرد نبوده بلکه قضات وداوران بین المللی در آراء خود گاهی صرف فعل یا ترک فعل خلاف حقوق بین الملل را مبنای مسئولیت قرار داده وگاهی خطا وقصور مرتکب را مورد توجه قرار داده اند. بنظر میرسد که این آزادی باید وجود داشته باشد وباید کاربرد هریک از این دو تئوری منوط به استنباط ودر نظر گرفتن اوضاع واحوال مورد دعوی باشد.

IV - مواردی که مسئولیت بین المللی دولت مطرح میگردد:

بطور کلی مسئولیت بین المللی یک تابع حقوق بین الملل میتواند در موارد زیر مطرح گردد به خصوص این موارد در مورد دولتها صادق میباشد:

الف- مسئولیت بین المللی دولت در مورد اثر عملکرد قوه مقننه خود: دولت مسئول فعل یا ترک فعل خلاف حقوق بین الملل قوه مقننه خود میباشد که در موارد زیر میتواند تبلور یابد:

۱- وضع قوانین خلاف حقوق بین الملل: مثل وضع قوانین برای حمل مواد مخدر یا فروش برده.

۲- عدم وضع قوانین که لازمه زندگی بین المللی است یا اهمال در فسخ قوانین مخالف حقوق بین الملل مثل محکومیت انگلستان در قضیه آلاباما که دیوان داوری آن کشور را بخاطر تعارض قوانین داخلی اش با مقررات عرفی بین المللی محکوم کرد. بعضی از کشورها در قوانین اساسی شان ملزم به هماهنگ نمودن قوانین داخلی خود با مقررات حقوق بین الملل شده اند مثل فرانسه در قانون اساسی ۱۹۵۸ خود.

ب- مسئولیت بین المللی دولت در اثر عملکرد قوه مجریه:

مسئولیت بین المللی دولت میتواند در رابطه با فعل یا ترک فعل خلاف حقوق بین الملل قوه مجریه خود نیز مطرح گردد. مواردی که طبق آن امکان تحقق مسئولیت در اثر عمل قوه مجریه ممکن میباشد عبارتند از:

۱- صدور آئین نامه‌ای که حقوق بیگانگان را خدشه دار کرده و یا قواعد بین المللی را زیر پا بگذارد.

۲- اجرای تبعیض نسبت به بیگانگان.

۳- اعمال قوه قهریه غیرقانونی نسبت به بیگانگان

۴- سهل انگاری در اجرای قواعد حقوق بین الملل مانند اهمال مامورین پلیس در حفاظت از سفارتخانه‌ها.

ج - مسئولیت دولت در اثر عملکرد قوه قضائیه.

مسئولیت بین المللی دولت میتواند در اثر عملکرد قوه قضائیه نیز مطرح گردد و آن در مواردزیر قابل تصوّر است:

۱- خودداری از قبول دعاوی بیگانگان در محاکم داخلی: بیگانگان مانند اتباع یک کشور حق دارند در مواردی که خساراتی به آنها وارد آمده، جهت جبران آن خسارات به محاکم داخلی مراجعه نمایند و محاکم ملزم به قبول آن هستند و در صورت استنکاف مورد از مصادیق مسئولیت بین المللی دولت میباشد.

۲- نقص در قوانین دادرسی اعم از عدم استقلال قضات، عدم برخورداری قضات از معلومات حرفه‌ای، خودداری دادگاهها از صدور حکم زمانیکه بیگانگان دیحق باشند، کندی بیش از حد یا شتابزدگی بیش از اندازه زمانی که یک بیگانه مدعی علیه تلقی میشود، رسیدگی به امور بیگانگان در محاکم خاص، عفو فردی که مرتکب قتل یک بیگانه شده است و بالاخره کامل نبودن دستگاه قضائی.

۳- صدور حکم غیرعادلانه آشکار و آن موردی است که اصل نصفت در صدور آن حکم لحاظ نشده باشد. ولی اشتباه قاضی از موارد مسئولیت نیست مگر آنکه اشتباه عمدی باشد. برای مثال به قول پروفسور شارل روسو اگر اشتباه با حسن نیت انجام شده باشد (مثل اشتباه در تفسیر قانون) دولت مسئولیت ندارد زیرا هیچ دولتی ارزش ذاتی حکم و اشتباه قضائی را تضمین نمیکند.

د - مسئولیت دولت در اثر عملکرد اتباع عادی خود:

افراد عادی بصورت فردی یا گروهی نیز گاهی ممکن است اسباب مسئولیت بین المللی دولت را فراهم کنند مانند تظاهرات و تبلیغات علیه یک کشور بیگانه همراه با تعرض به سفارتخانه آن.

دراین حالت معتقدندکه دولت درواقع دراجرای وظیفه، خودکه همان حفظ نظم عمومی و پاسداری ازحقوق کشوربیگانه درقلمروخودبوده است اهمال کرده وعمل اوتخلف ازقواعد حقوق بین الملل محسوب ومسئولیت بین المللی اومطرح خواهدبود.

V- اجرای مسئولیت بین المللی دولت

قربانی فعل یاترک فعل یک تابع حقوق بین الملل ممکن است یک تابع حقوق بین الملل (دولت یاسازمان بین المللی) دیگرباشدویایک تابع حقوق داخلی (شخص حقیقی یاحقوقی) باشدکه بایدمسئولیت بین المللی درهریک ازدوحالت جداگانه بررسی گردد.

الف- قربانی یک تابع حقوق بین الملل است: درچنین حالتی هردوطرف اختلاف تابع حقوق بین الملل میباشند. ریشه، اختلاف دراثرخسارتی است که ناشی ازفعل یاترک فعل خلاف حقوق بین الملل یکی ازآنهابه دیگری واردگردیده است. درچنین حالتی دولت یاسازمان بین المللی متضررمیتواندباقامه، دعوی نماید. دراین موردمثالهای فراوانی میتوان ذکرنمودمانندمنطقه، آزادمرزی G E X (بین سوئیس وفرانسه) که در ۱۹۳۲ دردیوان بین المللی دائمی دادگستری بررسی گردید. این اختلاف میان سوئیس وفرانسه دررابطه باوضعیت مناطق آزادمرزی میان دوکشوروتعهدات کشورفرانسه براساس معاهده منعقده میان دوکشوربودکه درآن قضیه: مسئله مسئولیت بین المللی فرانسه دررابطه بانقض تعهدات قراردادی خودمطرح بود. موردبعدی مربوط به قضیه، آزمایشات اتمی فرانسه دراقیانوس پاسفیک جنوبی است که در ۱۹۷۴ در دیوان بین المللی دادگستری بررسی گردیدکه درآن دولت استرالیا اعلام نمودکه استمرارآزمایشات اتمی فرانسه دراین منطقه خلاف مقررات حقوق بین الملل موضوعه میباشد. چنین اختلافی میان فرانسه وزلاندنو نیز درهمین منطقه مطرح شده بود.

نظریه

ب- قربانی یک تابع حقوق داخلی است: حمایت سیاسی یادیپلماتیک

صرف اینکه فعل یاترک فعل خلاف حقوق بین الملل توسط یک تابع حقوق بین الملل انجام شود روندرسیدگی به آن نیزدرقلمروحقوق بین الملل قرارمیگیرد. معذالک اگرقربانی این فعل یاترک فعل، تبعه، یک دولت غیرازشخص حقیقی یاحقوقی باشد، دراینصورت این قربانی حق دسترسی به محاکم بین المللی راندارد. درچنین حالتی یک مکانیسم خاصی وجوددارد که به

دولت متبوع آن قربانی اجازه میدهدکه خودرابه جای قربانی قرارداده و به استنادآن درمحاکم بین المللی ، اقامه دعوی نماید . بنابراین دولت آن متضرردرواقع موضوع رااینکوبه درنظر میگیردکه خودخسارات ناشی ازنقض قواعدحقوق بین الملل رامتحمل شده است . دراین حالت این دولت میتواندبه دیگرتابع حقوق بین الملل که مسبب خسارات است مراجعه وتقاضای جبران خسارت نماید . این روندراحمایت سیاسی میگویند .

۱- شرایط لازم جهت اجرای اصل حمایت سیاسی

کاربردحمایت سیاسی تابع اصولی است که توسط رویه قضائی بین المللی مشخص گردیده است . دراین رابطه وجودسه شرط لازم است وجمع این شروط میباشدکه امکان اقامه دعوی به یك دولت به طرفیت یکتابع حقوق بین الملل جهت دفاع ازیك شخص حقیقی یاحقوقی تبعه خودرامیدهد . این شروط عبارتنداز :

۱-۱- وجودرابطه تابعیت بین یك دولت زمانی میتواندازیك فردحمایت نمایدکه آن فردتبعه آن باشد . نتیجه این اصل آنست که تبعه یك دولت نمیتواندعلیه دولت خودازطریق دولت دیگر اقامه دعوی نماید . درموردتابعیت مضاعف بایدگفت که هیچیك ازدودولت نمیتواندعلیه دولت دیگربه نفع اتباع مشترکشان اقامه دعوی نماید . دراین موردمیتوان ازقضیه سیورکانوارو Sieure Canvaro نام بردکه در ۱۹۱۲ دیوان دائمی داوری دعوای اقامه شده توسط ایتالیاعلیه پرو به نفع سیورکانوارو که دارای تابعیت پروئی واصلیت ایتالیائی بود راپذیرفت . برعکس دیوان دعوای اقامه شده به نفع دوبرادرکانوارو که فقط تابعیت ایتالیا- ئی داشتندراپذیرفت . بنابراین میان دولت مدعی وقربانی خسارات که منشاء اختلاف است بایدرابطه تابعیت وجودداشته باشدواین رابطه بایدیك رابطه مؤثرواقعی باشد . درقضیه نوتبوم NOTTE BOHM دیوان بین المللی دادگستری مسئله تابعیت مؤثررامطرح نمود وحقی برای کشورلیختن اشتاین جهت اقامه دعوی به نفع یك تبعه آلمانی که تابعیت آن کشوررا پذیرفته بودنشناخت .

حمایت سیاسی میتواندنه تنهادرمورداشخاص حقیقی بکاربرده شودبلکه میتواندبه شرط وجود رابطه تابعیت درمورداشخاص حقوقی هم مورداستفاده قرارگیرد . دراین موردمیتوان ازعمل دولت سوئیس درموردحمایت ازشرکت انترهندل Inter handel درمقابل دیوان بین المللی دادگستری در ۱۹۵۹ نام بردوهمچنین میتوان ازقضیه BARCELONA TRACTION در ۱۹۶۹ نام برد که بموجب آن بلژیك علیه اسپانیا اقامه دعوی نمود . دراین قضیه بلژیك حمایت

سیاسی خودرا ازاکثریت سهامداران شرکت مذکورکه اتباع بلژیکی بودندمطرح نمود. بنابر این وجودعلقه تابعیت یك شرط لازم ومقدماتی جهت حمایت سیاسی میباشدبه این نحو که آن فردحقیقی یاشخص حقوقی بایدتابعیت دولت حمایت کننده راداشته باشد.

لازم است خاطرنشان کرددکه گاه ممکن است خسارات وارده به یك فرددراثرعملکردمستقیم دولت متبوع اوباشد. درچنین حالتی مسئله حمایت سیاسی دیگرمطرح نیست. این حالت درمواردی اتفاق میافتدکه قربانی مامورسیك دولت (مامورديپلماتيك) دریك کشورباشد. بااین حال نظریه‌ای که پذیرفته شده آن است که درواقع دولت متبوع آن فردمستقیما" متحمل خسارت شده است. دراین موردمیتوان ازقضیه گروگانهای امریکائی درایران نام برد. به نظردیوان بین المللی دادگستری درسال ۱۹۸۰ خودایران براساس مقررات کنوانسیون ۱۹۶۱ وین درمورد روابط دیپلماتیك مرتکب نقض تعهدات خودبه دولت امریکاشده است.

لازم است مختصر ... مورد نحوه اعطای تابعیت صحبت نمائیم بطورکلی دول براساس قوانین داخلی ... تابعیت خودرا به اشخاص حقیقی وحقوقی واشیاء اعطامیکنند.

(۱) ... تابعیت ... در حقوق بین الملل

دولت صلاحیت انحصاری دراعطاو سلب تابعیت ازاشخاص حقیقی داردواین مسئله توسط قواعدبین المللی وروبه قضائی بین المللی شناخته شده است. دیوان بین المللی دادگستری درقضیه نوته بوم اعلام میداردکه هردولت حاکمی موظف است کسب تابعیت رابه وسیله قوانین داخلی خودتنظیم نماید. بایدگفت که اعطای تابعیت درحقوق داخلی تابع مقرراتی است. اگرتابعیتی به صورت غیرمتعارف ازنظرحقوق داخلی اعطاء شده باشد چنین تابعیتی ازنظرحقوق بین الملل فاقداعتبارخواهدبود. نمونه بارزآن رأی دیوان بین المللی دادگستری درقضیه نوته بوم در ۱۹۵۵ میباشد. طبق نظردیوان برای اجرای حمایت سیاسی تابعیتی میتواندمستندومعتبرباشدکه عملی وحقیقی باشد. طبق نظردیوان تابعیت زمانی ازنظربین المللی اعتباردارد که ساختگی نبوده، بلکه مؤثروفعال وبراساس وابستگی واقعی میان فردودولتی باشدکه تابعیت راعطانموده است. منظورازفعال یامؤثر آن است که رابطه فردودولت قبل ازاعطای تابعیت بایدنحوی عمیق بوده باشدمثل زندگی درآنجا، منافع، احساسات و.....

۱-۱-۲-تابعیت اشخاص حقوقی

قواعداعطای تابعیت به اشخاص حقوقی مشابه قواعدتابعیت به اشخاص حقیقی است. باتوجه به توسعه اقتصادی دولتهاتابعیت خودرابه شرکتهااعطامیکنندتاآن شرکتها درچارچوب قوانین ومقررات آن دولتهافعالیت کنند.
قوانین داخلی کشورهابرای اعطای تابعیت به اشخاص حقوقی یکسان نیست،ولی بطورکلی میتوان گفت درتابعیت شرکتهاسه رویه بکارمیرود:

* اقامتگاه شرکت: شرکت تابعیت دولتی راداردکه ادارات مرکزی ودفترشرکت درآنجا واقع شده است.دراین موردماده ۵۹۰ قانون تجارت ایران اشعارمیداردکه اقامتگاه اشخاص حقوقی رامحل اداره آنهاتشکیل میدهدوطبق ماده ۵۹۱ قانون تجارت تابعیت شرکت براساس اقامتگاه تعیین میگردد.

* محل تشکیل شرکت: دراینحالت شرکت تابع کشوری است که درآنجااساسنامه آن تنظیم وبه ثبت رسیده است.

* کنترل: دراین حالت تابعیت شرکت همان تابعیت کسانی است که اکثریت سهام وسرمایه رادردست داشته ومدیریت آن شرکت راعملا" کنترل میکنند.

طبق رویه قضائی بین المللی مواردداول ودوم یعنی اقامتگاه شرکت ومحل تشکیل آن ازارزش برابربرخوردارندولی معیارکنترل موردتوجه قرارنگرفته است. نمونه بارزآن درقضیه بارسلونا تراکشن میباشد.بارسلوناتراکشن شرکتی است که در۱۹۱۱ درکانادا تشکیل گردیدومرکزآن درکانادابود،بعدهااین شرکت برای انجام طرحهائی شعبی دراسپانیا ایجاد نمود. چندی بعداکثریت سهام گروه بارسلوناتراکشن به اتباع بلژیکی منتقل شدوکنترل واقعی این شرکت بدست بلژیکی هاافتاد. پس ازورودخسارات به اتباع بلژیکی دراسپانیا دولت بلژیک حمایت سیاسی خودراازآنهااعلام نمود. ولی دیوان بین المللی دادگستری اعلام کردکه چون شرکت بارسلوناتراکشن درکانادا تشکیل شده لذاتابعیت آن کشورراداردو فقط کانادا ست که میتواندازآن حمایت سیاسی کندبنابراین دیوان بین المللی دادگستری به جهت کنترل شرکت توسط اتباع بلژیکی، حمایت سیاسی آن کشورراپذیرفت.آنچه میتوان نتیجه گرفت آن است که برخلاف تابعیت اشخاص حقیقی که پیوندمؤثریافعال مورد نظرمیباشداین پیونددرتابعیت اشخاص حقوقی موردنظرنمیباشد.

۱-۱-۳-تابعیت اشیاء:

مهمترین بحثی که درتابعیت اشیاء میتوان مطرح کرد مسئله تابعیت کشتیها، هواپیماها وسفینه های فضائی است:

۱-۱-۳-۱- تابعیت کشتیها: کشتیها حتما" بایدتابعیت کشورمشخصی رادارا باشندتابتوانندا جازه، حمل پرچم آنرا داشته باشند. درحقوق بین الملل لازمه، اعطای تابعیت به کشتی وجودرابطه، حقیقی وذاتی ضروری است. طبق ماده ۵ کنوانسیون ۱۹۵۸ ژنو درمورددریای آزادهردولت شرایط احرازتابعیت و همچنین شرایط ثبت وحق برافراشتن پرچم خودرابرای کشتیهاتعیین میکند. همین مسئله درماده ۹۱ کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاهانیزآمده است که اعلام میدارد، هردولت شرایط احرازتابعیت وشرایط ثبت کشتی درسرزمین خودو شرایط لازم جهت برافراشتن پرچم خودرابرای کشتیهاتعیین میکندوبایدمیان کشورمتبوع وکشتی یک رابطه، ذاتی وجودداشته باشد.

الیته امروزدررویه، دولتهاورویه فضائی بین المللی وجودرابطه، ذاتی وحقیقی میان [illegible] مورد توجه قرارنمیگیردوبسیاری ازکشتیهاتابعیت [illegible] دارندکه هیچگونه رابطه حقیقی بین آنهاودولت متبوع وجودندارد. وتابعیت اعطائی این دولتهابه کشتیها، تابعیت [illegible] ست. این تابعیت ساختگی درواقع بدنبال تصویب قانون CASH AND CARRY درآمریکابود. که به موجب آن حمل کالاتوسط کشتیهای آمریکائی ازبنادراین کشورممنوع شد زیراکالاهای امریکائی ازبنادراین کشوربه وسیله، کشتیهای تابع دول دیگرحمل میشدوبهای آن نیزنقدا" پرداخت میگردید. بدنبال تصویب این قانون کمپانیهای امریکائی بفکرکسب تابعیت ازکشورهای ثالث شدندتابتوانندتحت پرچم کشوردیگربه حمل کالاادامه دهند. ازاین تاریخ بودکه کشورهائی مثل پاناما، هندوراس، لیبریابادریافت مبالغی تحت عنوان حق الثبت تابعیت خودرابه کشتیهای امریکائی اعطامیکردند. کسب این تابعیت دونفع دارد. اولا" این کشتیهاازپرداخت مالیاتهای سنگین به امریکامعاف میشدند.

ثانیا" ملزم به رعایت قوانین دقیق وسخت کاردرامریکانبودند. این روش امروزه بخاطرمنافعی که دربردارد بسیاربکارمیرودودرواقع نقلبی درمقابل قواعدحقوق بین الملل است. کشتیهای حامل پرچم این کشورهاغلب هیچگونه رابطه، واقعی باآنهاندارندوهیچ کنترلی ازطرف آن کشورهابراین کشتیهااعمال نمیگردد. حال آنکه بایددرتحت حاکمیت قضائی کشورصاحب پرچم باشد. این تابعیت ساختگی بشکلی توسط دیوان دادگستری بین المللی موردقبول قرار گرفته است.

دیوان درنظرمشورتی خوددر ۱۹۶۰ راجع به کمیته، امنیت دریائی سازمان دریائی مشورتی بین دول (IMO یا IMCO)[1] اعلام نمودکه کشوردارای ناوگان تجارتی مهم به کدام

1- International Maritime consultatif organization (IMCO)
این سازمان سپس تغییر نام داد و شد

International Maritime organization (IMO)

کشور اطلاق میشود تا پس از تعیین یک نماینده به کمیته، مزبور بفرستد؟ علّت طرح این سئوال آن بود که دو کشور لیبریا و پاناما بعلّت اعطای تابعیت ساختگی خود به کشتیها به ترتیب در ردیف های سوم و هشتم از نظر بین المللی قرار داشتند و بر سازمان دریائی مشورتی بین الدول معلوم نبود که آیا این دو کشور میتوانند در کمیته، مزبور نماینده داشته باشند یا خیر؟ سرانجام دیوان در رای مشورتی خود وجود رابطه، ذاتی را لازم ندانست و تابعیت صوری برای اینکه کشوری صاحب ناوگان تجاری تلقی شود را کافی دانست و دو کشور لیبریا و پاناما صاحب ناوگان تجارتی محسوب شدند بنظر میرسد این رأی پراگماتیستی چندان معقول نبوده و مشکلات ناشی از تابعیت ساختگی از جمله آلودگی محیط زیست دریائی فراوان است.

۱ - ۱-۳ - ۲ - **تابعیت هواپیماها:** هر هواپیما باید تابعیت دولت واحدی را داشته باشد. طبق ماده ۱۷ کنوانسیون ۱۹۴۴ شیکاگو ثبت هواپیما باید به وسیله، دولت واحدی انجام گیرد و پس از ثبت هواپیما تابعیت دولتی را دارا میگردد که در آنجا به ثبت رسیده است. در رابطه با تابعیت هواپیما، وجود رابطه، حقیقی مطرح نشده است. و به نظر میرسد که در مورد تابعیت هواپیما، هر دولتی صلاحیت کامل داشته و هیچ الزامی در حقوق بین الملل برای آن پیش بینی نشده است دولت میتواند تابعیت خود را به هواپیماهای متعلق به شرکتهای هواپیمائی خارجی اعطاء نماید. در این حال هواپیماهای مزبور کاملا" تحت اطاعت مقررات خاص هوانوردی دولت اعطاء کننده تابعیت خواهند بود. برای مثال اگر آن دولت پرواز آن هواپیماها را ممنوع نماید آن هواپیماها ملزم به اطاعت میباشند. برای مثال میتوان از شرکت U T A که تعدادی از هواپیماهایش در امریکا به ثبت رسیده بودند نام برد و امریکا از پرواز آنها جلوگیری میکرد.

۱ - ۱-۳ - ۳ - **تابعیت سفاین فضائی:** طبق کنوانسیون راجع به ثبت اشیاء پرتاب شده در فضای ماوراء جو مورخ ۱۴ ژانویه ۱۹۷۴ هر نوع سفینه، فضائی که بوسیله، موشک به فضای ماوراء جو پرتاب میشود دارای تابعیت دولت پرتاب کننده خواهد بود. هر دولت از نظر بین المللی مسئول اشیائی است که از داخل خاکش پرتاب ودر فضای ماوراء جو قرار گرفته اند. اگر این اشیاء در هنگام بازگشت از سقوط خسارت بغیر وارد کرده موظف به جبران آن میباشد.[1]

در پایان باید گفت که تابعیت باید از زمان وقوع خسارت تا زمان جبران خسارت ثابت بوده و تغییری ننماید.

---

۱ - در این خصوص میتوان به سقوط سفینه ۹۵۴ شوروی در خاک کانادا اشاره نمود که دولت شوروی مبلغی را بعنوان خسارت به کانادا پرداخت کرد.

۱-۲- به بن بست رسیدن راههای توسل به محاکم داخلی بایدون نتیجه ماندن توسل به محاکم داخلی:

شرط دوم حمایت سیاسی آنست که دولت حمایت کننده باید مطمئن گردد که تبعه خود قبلا" تمام راههائی که توسط قوانین دولت محل اقامت مشخص شده را طی نموده. لیکن نتیجه‌ای نگرفته است در اینحالت قربانی میتواند از دولت متبوع خود بخواهد که از او حمایت نماید. اگر مراجعه قبلی و مقدماتی مدعی به محاکم داخلی انجام نشده باشد حمایت سیاسی دولت متبوع او توسط محاکم بین المللی پذیرفته نخواهد شد. مسئله عدم مراجعه به محاکم داخلی در ۱۹۵۹ در قضیه انترهندل در مقابل دیوان بین المللی دادگستری مطرح گردید. موضوع درباره شرکت سوئیس از امریکا در مورد اموال شرکت انترهندل بود که امریکا به تصور آنکه این شرکت آلمانی و دشمن میباشد اموال او را در خلال جنگ دوم جهانی توقیف کرده بود. از آنجاکه پرونده در مقابل یک محکمه امریکائی در حال رسیدگی بود، دیوان بین المللی دادگستری دعوای سوئیس را قابل قبول ندانست.

البته در مدتی زمانی که توسل به محاکم داخلی غیرممکن باشد شرط توسل به این محاکم رعایت نخواهد شد.

۱-۳- پاکدستی قربانی (مدعی) Clear hands

قبل از آنکه دولت از تبعه خود حمایت نماید باید بررسی کند که خسارات وارده به او نتیجه رفتار و عمل نامشروع او نباشد. قربانی نباید به هیچوجه رفتاری خلاف و ناشایست نسبت به دولت محل اقامت (مانند شرکت در شورش علیه حکومت قانونی) نماید، و با فعالیتی مخالف قواعد حقوق بین الملل (مثل برده فروشی) نکرده باشد. لذا قربانی زمانی خسارات قابل جبران است که دارای رفتار صحیح، بیطرفانه و موافق مقررات داخلی کشور محل اقامت و حقوق بین الملل داشته باشد. این قاعده را پاکدستی قربانی میگویند.

لذا دولتی که میخواهد از تبعه خود حمایت سیاسی نماید باید پاکدستی قربانی را نیز احراز نماید در غیر اینصورت این خطر وجود دارد که دعوای او رد گردد.

۲- روند اجرای حمایت سیاسی

حمایت سیاسی روندی است که بموجب آن دولت بجای تبعه خود اقامه دعوا مینماید ابتداء سعی میگردد که از طریق مذاکره و درصورت عدم موفقیت به یکی از طرق حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات یعنی رجوع به یک محکمه بین المللی اختلافات را حل و فصل نماید.

درتمام طول مدت رسیدگی دولت حمایت کننده تنهادرمقابل دولت خسارت زننده قرار میگیرد. این روندالزامی است زیرافردکه تابع حقوق داخلی است نمیتواندرخواست رسیدگی ازیك محکمهء بین المللی رانماید. البته درمحاکم اروپائی استثنائاتی به این قاعده وارداست وفردمیتواندازاین محاکم بخواهدکه به خسارات اورسیدگی نمایند.

حمایت سیاسی یك مکانیسم حقوق بین الملل است که درآن فقط تابعان حقوق بین الملل یعنی افرادعادی میتوانندواردشوند. اجرای حمایت سیاسی میتواندمراحل گوناگونی داشته باشدکه عبارتنداز: مذاکره وراههای مختلف دیگر.

درصورت عدم موفقیت، مراجعه به یك محکمهء داوری یاقضائی بین المللی موردااستفاده قرارمیگیرد.

درصورت مراجعه به یك محکمهء داوری یاقضائی بین المللی بایدتوافق هردوکشورموجود داشته باشد. برای مثال میتوان ازقضیهء قروض نروژ نام بردکه در ۱۹۵۷ دردیوان بین المللی دادگستری موردرسیدگی قرارگرفت. موضوع عبارت ازفروش اوراق قرضه‌ای بودکه باتکهای نروژی به افرادفرانسوی فروخته بودند. مدتی بعدفرانسویان مدعی شدندکه مقررات وضع شدهٔ ازطرف دولت نروژ سبب بروزخسارت به آنهاگردیده است که فرانسه بااجرای اصل حمایت سیاسی خوداین موضوع راتبدیل به یك اختلاف بین المللی میان دودولت فرانسه ونروژ نمود.

اعطای حمایت سیاسی یك تصمیم تبعیضی است، به این معناکه حمایت سیاسی یك حق برای قربانی محسوب نمیگردد. به همین دلیل دولتی که میخواهدحمایت سیاسی نماید ابتداء بررسی میکندکه آیاتمامی شرایط برای حمایت سیاسی مهیامیباشدیاخیر؟ معهذاحتی اگرتمام شرایط هم مهیاباشداومیتواندرخواست تبعه خودراردنمایدبدون آنکه مجبوربه توجیه تصمیم خودباشد. دلائل ردحمایت سیاسی بسیارمتنوعند، ومیتواند هرگونه فرصت مناسب سیاسی باشد. درصورت بروزاختلاف میان دودولت اعم ازاینکه دولت خودمستقیما" خسارت دیده یادرحالت حمایت سیاسی است طرفین اختلاف مجموعه آئین های رسیدگی به حل وفصل مسالمت آمیزاختلافات رادراختیاردارند. اما این به آن معنانیست که آنهامیتوانندباین آئین های رسیدگی راپی درپی دریك اختلاف واحدموردااستفاده قراردهند، بلکه بایدیك روندپذیرفته شده توسط طرفین انتخاب گردد. فقط درصورتیکه ازطریق دیپلماتیك (تحقیق، پایمردی، میانجیگری وسازش) ویا

سیاسی (به‌معنای دخالت ارکان سیاسی سازمان ملل متحد مثل شورای امنیت یا دخالت سازمانهای بین المللی تخصصی مثل ICAO سازمان بین المللی هواپیمائی کشوری و یا منطقه‌ای مثل سازمان وحدت آفریقا) اختلاف حل نکردید، یک محکمه بین المللی داوری یا قضائی میتواند با تراضی طرفین به اختلاف رسیدگی کرده و تصمیم لازم الاجرا را اتخاذ نماید.

در پایان این بحث باید متذکر گردید که برخی قراردادهای امتیاز شرطی را قرار میدهند که بموجب آن امتیازگیرندگان، انصراف خود را از حمایت سیاسی دولت متبوع خود در صورت بروز اختلاف اعلام میدارند. این شرط که آن را شرط کالو CALVO میگویند بیشتر در قراردادهای امتیاز میان دول امریکای مرکزی و جنوبی و شهروندان خارجی گنجانده میشود فاقد هرگونه وجاهت قانونی است، زیرا طبق حقوق بین الملل، حمایت سیاسی ناشی از صلاحیت [illegible] ارند انصراف خود را از آن [illegible] نمایند.

۷۱ - آثار مسئولیت بین المللی

پس از تحقق مسئولیت بین المللی، تابع حقوق بین الملل که خسارت وارد نموده، مکلف به جبران و ترمیم خسارات وارده میباشد. بعبارت دیگر اثر مهم مسئولیت بین المللی تعهد به جبران خسارت است. جبران خسارات بعنوان یک اصل حقوق بین الملل پذیرفته شده است. در این مورد میتوان از رأی دیوان دائمی بین المللی دادگستری در قضیه کروزوف مورخ ۱۹۲۸ نام برد که اعلام میدارد این یک اصل حقوق بین الملل و حتی یک مفهوم کلی حقوق است که هرگونه تجاوز و تعدی نسبت به یک تعهد الزام به جبران آن را شامل میگردد. در این قسمت لازم است که ابتداء مفهوم خسارات را بررسی کنیم و سپس حدود جبران خسارت و سرانجام خودداری یک تابع حقوق بین الملل از جبران خسارت را بررسی نمائیم.

الف - مفهوم خسارت

در حقوق بین الملل دو مفهوم برای خسارات میتوان در نظر گرفت:

۱ - خسارات معنوی: خساراتی است که براثر آنها لطمه مالی متوجه یک تابع حقوق بین الملل نمیگردد بلکه فقط لطمه به حیثیت معنوی یا سیاسی آن تابع وارد میگردد. در این حالت دولت مقصر با انجام کارهائی از جمله ابراز تأسف، عذرخواهی، ادای احترام به

پرچم درصورت توهین ، سعی درجلب رضایت خاطردولت یاسازمان بین المللی زیاندیده را فراهم میسازد.

دراین موردمیتوان ازنظرشورای امنیت ملل متحددرقضیه ربودن آیشمن توسط اسرائیلی‌ها ازآرژانتین نام بردکه این عمل اسرائیلی هادرواقع نقض حاکمیت ارضی کشورآرژانتین محسوب میشدودولت اسرائیل طبق نظرشورای امنیت ملزم گشت که رضای خاطرآرژانتین راجلب نماید.

گاه ممکن است جبران خسارت معنوی موضوع رای یك محکمه بین المللی قرارگیرد. دراین موردمیتوان ازقضیه تنگه کرفو نام بردکه دولت انگلستان بدون اجازه دولت آلبانی اقدام به مین روبی ازدریای سرزمینی آلبانی نمودودیوان بین المللی دادگستری بدنبال اعتراض آلبانی آن کشوررا ذیحق تشخیص دادواعلام نمودکه انگلستان حاکمیت دولت جمهوری خلق آلبانی رانقض نموده است. دیوان نظردادکه نظرش درواقع جلب رضایت مناسبی برای دولت آلبانی محسوب میگردد.

۲. خسارات مادی:

خسارات مادی ممکن است ناشی ازعمل مستقیم یك تبعه دولت باکارمندیك سازمان بین المللی باشددراینصورت بایدخسارات وارده جبران وترمیم گردد. دراین خصوص معمولا" جبران خسارت موضوع رای یك محکمه داوری خواهدبود. البته روشهای دیگری هم هست که امکان استفاده ازآنها ممکن میباشد.

ب - اعاده وضع به شکل اولیه

جبران خسارات بایدآثارناشی ازآنهاراازبین ببرد. درقضیه کرزوف دیوان دائمی دادگستری بین المللی اعلام نمودکه اصل اساسی آنست که جبران خسارات بایدتاآنجاکه مقدورباشدهرگونه آثارونتایج عمل غیرمشروع وبرخلاف حقوق راازبین ببردومجددا" وضع رابه حالت عادی بازگرداندبطوریکه اگرآن عمل ارتکاب نمییافت ظاهرا" آن وضع وجودداشت. اعاده وضع به شکل سابق به دوشکل صورت میگیرد.

ا - اگرخسارات جنبه مادی داشته باشدکه دراینجاغرض مالی است مانندویرانی یك ساختمان، درایتحال کشورخسارت زننده باتجدیدبنای ساختمان میتواندوضع رابه حالت اولیه آن بازگرداند.

۲- اگرخسارات ناشی ازعمل حقوقی باشدمثل وقع قانون خلاف مقررات حقوق بین الملل ، دراین صورت میتوان بایک عمل حقوقی دیگر ، اعم ازفسخ آن یا اتخاذتصمیمی مغایربا آن ، خسارات راجبران شده تلقی نمود.

ج-حدود جبران خسارات

بایدمیان خسارت وعمل نامشروع رابطه سببیت وجودداشته باشد، یعنی بایدخسارت باضرر وزیانی که بایدجبران گرددتاحدامکان مطابقت داشته باشد. لذاجبران خسارت نمیتواند ازهمان ضرروزیان کمتریابیشتر باشد. یعنی اینکه تنهاخسارات مستقیم بادرنظرگرفتن عدم النفع زیان معنوی وسودوبهره‌های عادلانه، متعلقه قابل پرداخت میباشدوخسارات غیر مستقیم [illegible] درابطه باخسارات غیرمستقیم میتوان ازقضیه کشتی [illegible] بین آمریکاوانگلستان نام برد. دراین قضیه آمریکاعلیه انگلستان دعوائی رادردادگاه داوری مطرح نمودکه یک قسمت آن مربوط به خسارات مستقیمی بودکه ناشی ازکشتی تجزیه طلبان بودکه هنگام جنگ دربنادرانگلستان ساخته ومسلح شده بودندوقسمت دیگرمربوط به خسارات غیرمستقیم بود، یعنی خساراتی که ناشی ازطولانی شدن [illegible] افزایش هزینه‌ها ، بالارفتن نرخ بیمه‌های دریائی و ..... بود. دیوان داوری ضمن محکوم نمودن انگلستان به پرداخت خسارات مستقیم درموردخسارات غیرمستقیم چنین اظهار عقیده نمودکه مطابق اصول حقوق بین الملل ، درخواست خسارت غیرمستقیم مبنای قابل اعتمادی نداردتابرپایه، آن بتوان درموردجبران خسارات ومحاسبه، غرامات رسیدگی وقضاوت نمود.

د- خودداری یک تابع حقوق بین الملل از جبران خسارت

همانطورکه قبلا" بیان گردید زمانیکه مسئولیت بین المللی یک تابع حقوق بین الملل محرزگردیدآن تابع ملزم به جبران آن است . سئوالی که دراینجامطرح میشوداین است که اگراین تابع ازجبران خسارات خودداری نمودتکلیف چیست؟ و متضررچه عکس العملی میتواند داشته باشد؟ درپاسخ به این سئوال این مسئله مطرح میگرددکه حقوق بین الملل برخلاف حقوق داخلی دارای ضمانت اجرای کامل ومؤثری نیست تابتوان مسئول رامکلف به جبران خسارت نمود. ولی میتوان اقدامات زیررادرصورت خودداری یک تابع ازجبران خسارات واردده به طرف دیگرمورداستفاده قراردادکه درابنجادوحالت اتفاق می افتد:

۱ـ اگرخسارت زننده یك دولت ومتضرریك سازمان بین المللی باشددراینحال آن سازمان حق داردآن دولت رااخراج نماید.

۲ـ اگرخسارت زننده یك دولت بوده ومتضررنیزیك دولت دیگرباشد. دراینحال میتوان مواردزیررااعمال نمود:

- مقابله به مثل
- قطع روابط دیپلماتیك وکنسولی
- احضارنمایندگان کنسولی ودیپلماتیك
- لغوروانامه کنسولهای کشورمتخلف
- اخراج اتباع کشورمتخلف ازقلمروکشورمتضرروضبط اموال آنها
- تحریم های اقتصادی کشورمتخلف ازجمله عدم خریدکالاهای آن کشورویاصدور کالا به آن کشور.

درمواردی که خسارت زننده سازمان بین المللی باشدآن سازمان نیزملزم به جبران خسارات خواهدبود. البته این موردپیش نیامده است ولی اگرمسئولیت سازمان محرزگردد بایدجبران خسارات وارده رابنماید، واگرازاین عمل امتناع نمودمیتوان باترك آن سازمان یانادادن حق عضویت آنرا ملزم به جبران خسارات نمود.

درپایان این مبحث آنچه که میتوان مطرح نمودآن است که هیچ یك ازتدابیرفوق نبایدمنتهی به جنگ گردد.

فصل پنجم

خلع سلاح و کنترل تسلیحات

است که اصطلاح خلع سلاح چندان با واقعیت تطبیق ندارد زیرا آنچه در واقع وجود دارد بطور عمده کنترل تسلیحات است که مغایرتی با افزایش سلاح ندارد:

از لحاظ حقوقی خلع سلاح عبارت از روند ناشی از یک سری اقداماتی است که مبتنی بر یک تکلیف حقوقی بوده و منجر به تقلیل و النهایه امحاء تسلیحات می شود.

درحالیکه کنترل تسلیحات که از اوایل دهۀ ۶۰ مطرح شده است عبارت است از نظارت بر تسلیحات و آن نه فقط بمنظور محدود کردن آنها، بلکه برای اداره تسلیحات موجود می باشد.

برخلاف خلع سلاح، کنترل تسلیحات هیچ مغایرتی با ادامۀ مسابقه تسلیحاتی ندارد بلکه فقط نظارتی براین مسابقه به قصد برقراری تعادل میان قدرتهای جهانی میکند.

از دو زاویه میتوان کنترل تسلیحات را نگریست.

- کنترل تسلیحات بعنوان انتخابی اجباری: از آنجا که خلع سلاح واقعی در کوتاه مدت غیرممکن می نماید پس باید از طریق کنترل تسلیحات سعی کرد مسابقه تسلیحاتی را محدود نمود.

- کنترل تسلیحات انتخابی به لحاظ امتیاز خاص آن: از این دیدگاه کنترل تسلیحات مبتنی بر یک اصل مسلّم و بدیهی است و آن این است که در عصر سلاحهای هسته ای، تضاد میان مسلح شدن و خلع سلاح دیگر معنای چندانی ندارد. دراین دوره کنترل تسلیحات با قواعد جزیی خود در مورد وجوه مختلف تسلیحات، خطر مخاصمات را کاهش می دهد بدون اینکه سهم تسلیحات در امنیت دولتها را مورد تردید و اعتراض قرار دهد. براساس تئوری «بازدارندگی هسته ای» سلاح هسته ای میتواند سهمی در حفظ امنیت داشته باشد. براساس این تئوری، گسترهٔ خسارات ناشی از یک جنگ هسته ای بقدری است که میتواند مانع هرگونه مخاصمه حتی مخاصمات با سلاحهای متعارف (قراردادی) میان قدرتهای هسته ای شود.

بنابراین هدف کنترل تسلیحات تضمین صلح است و صلح خودبخود و صرفاً به لحاظ وجود تسلیحات به خطر نمی افتد. دراین نظریه باید فقط از هرگونه عدم تعادل در مسابقه تسلیحاتی اجتناب کرد و این ممکن نیست مگر آنکه نظارت و کنترلی بر تسلیحات باشد. به همین دلیل هم است که تئوریهای بازدارندگی هسته ای و کنترل تسلیحات همزمان مطرح شده اند.

درضمن باید به این مطلب توجّه داشت که مقولهٔ کنترل تسلیحات باید از حقوق جنگ جدا شود. حقوق جنگ هدفش تنظیم استفاده از تسلیحات در جریان یک مخاصمه است و نه محدود نمودن یا کاهش دادن آنها در زمان صلح. برای مثال پروتکل ۱۹۲۵ ژنو در مورد ممنوعیت استفاده از سلاحهای شیمیایی در قلمرو حقوق جنگ قرار دارد.

I منابع کنترل تسلیحات:

معاهده متداولترین تکنیک و تقریباً تنها منبع تعهدات دولتها در مورد کنترل تسلیحات است. چونکه هر دولتی میتواند گسترهٔ تعهدات دولتها را بطور دقیق و مشخص بشناسد.

معاهدات مربوط به کنترل تسلیحات را میتوان به دو دسته دوجانبه و چند جانبه

تقسیم نمود. در هر دو دسته تأثیر قدرتهای بزرگ بخصوص ایالات متحده آمریکا و شوروی سابق بسیار زیاد بوده است.

الف- موافقتنامه های چند جانبه کنترل تسلیحات:

این موافقتنامه ها یا در مورد تنظیم برخی سلاحها و یا در مورد جلوگیری از مسابقه تسلیحاتی در برخی مناطق جغرافیایی است از جمله معاهدات چند جانبه ای که منعقد شده اند میتوان تعدادی را ذکر کرد.

۱- موافقتنامه های تنظیم برخی تسلیحات:

۱ - ۱- معاهده ۵ اوت ۱۹۶۳ مسکو در مورد ممنوعیت انفجارهای هسته ای در آتمسفر که توسط آمریکا، انگلستان و شوروی سابق امضاء شده است دو هدف را تعقیب می کرد.

- مشکل تر نمودن راه یابی دیگر دولتها به جمع قدرتهای هسته ای

۱ - ۲- معاهده ۱۹۶۸ منع گسترش سلاحهای هسته ای: هدف دوم معاهده ۱۹۶۳ مسکو پنج سال بعد با امضاء معاهده منع گسترش سلاحهای هسته ای (NPT یا TNP) تحقق یافت. این معاهده که در ۱۹۶۸ توسط سه دولت آمریکا، شوروی و انگلستان امضاء شده بود از ۱۹۷۰ لازم الاجراء شد. مدت این معاهده ۲۵ سال بود که در ۱۹۹۵ خاتمه یافت. سپس در کنفرانسی که در ماه آوریل ۱۹۹۵ در نیویورک برگذار شد اعتبار این معاهده برای مدت نامحدودی تمدید شد. درحال حاضر حدود ۱۶۵ دولت به این معاهده پیوسته اند. براساس این معاهده دولتهای هسته ای (شوروی سابق یا روسیه فعلی، ایالات متحده آمریکا - انگلستان - فرانسه و چین) متعهد شده اند که سلاح هسته ای به دولت غیرهسته ای نداده و کمکی نیز به آنها جهت دستیابی به این سلاح نکنند. دولتهای غیرهسته ای نیز متعهد شده اند که مبادرت به ساخت این سلاح نکرده و در پی کسب آن نیز نباشند؛ امّا میتوانند از قدرت اتم برای مصارف صلح جویانه (کشاورزی - پزشکی -

الکتریسیته ...) استفاده کنند. با تخصیص سلاح هسته ای به پنج قدرت جهان و محروم کردن سایر دولتها در واقع معاهدهٔ منع گسترش سلاحهای هسته ای نابرابری بین دولتها را قانونی نموده است. از لحاظ اجرایی آژانس بین المللی انرژی هسته ای با انعقاد موافقتنامه با دولتها (پادمان هسته ای) از طریق بازرسی از سرزمین آنها بر استفاده از انرژی هسته ای توسط آنها نظارت می کند. آژانس بدینوسیله از انحراف انرژی هسته ای برای مقاصد غیرصلح جویانه جلوگیری می کند.

۱ ـ ۳ـ کنوانسیون ممنوعیت ساخت و انبار نمودن سلاحهای باکتریولوژیک (میکروبی) که از ۱۹۷۵ لازم الاجراء می باشد. براساس مواد این کنوانسیون دولتهای عضو نه تنها متعهد به عدم ساخت این سلاحها هستند بلکه باید سلاحهای بیولوژیکی موجود را نیز از میان ببرند. شاید بتوان گفت این کنوانسیون تنها موافقتنامه خلع سلاح واقعی باشد.

۲ ـ موافقتنامه های مربوط به جلوگیری از مسابقه تسلیحاتی در برخی مناطق جغرافیایی:

۲ ـ ۱ ـ موافقتنامه ۱۹۵۹ واشنگتن در مورد جنوبگان (قطب جنوب) است. براساس ماده یک این کنوانسیون فقط اعمال صلح جویانه در جنوبگان مجاز می باشد. بنابراین ساخت پایگاه نظامی، انجام مانور نظامی و آزمایش سلاح در آنجا ممنوع است. مع هذا استفاده از نظامیان و ابزار و آلات نظامی برای تحقیقات علمی ممنوع نمی باشد.

۲ ـ ۲ ـ موافقتنامهٔ اصول حاکم بر فعالیت دولتها در قلمرو اکتشاف و بهره برداری از فضای ماوراء جو، ماه و دیگر اجرام سماوی. این معاهده سه اصل کلی را بیان می کند.

ـ برابری دولتها در اکتشاف و بهره برداری از اجرام سماوی و فضای ماوراء جو که متعلق به کل بشریت می باشند.

ـ عدم تملک فضای ماوراء جو و اجرام سماوی بهر شکلی توسط دولتها.

ـ کاربرد مسالمت آمیز فضای ماوراء جو و اجرام سماوی که عبارت است از غیرنظامی کردن ماه و سایر اجرام سماوی و ممنوعیت استقرار سلاحهای هسته ای یا

سلاحهای با تخریب وسیع در فضا.

۳ - ۲ - معاهدهٔ ممنوعیت استقرار سلاحهای هسته ای در آمریکا لاتین: این معاهده، که معروف به معاهده تلاتلولکو(TLATELOLCO) است در ۱۴ فوریه ۱۹۶۷ امضاء شده است. منشاء آن در بحران ۱۹۶۲ کوبا می باشد. دولتهای عضو این معاهده نه تنها متعهد شده اند که «آزمایش، استفاده، ساخت، تولید یا کسب هرگونه سلاح هسته ای» را در سرزمین خود ممنوع کنند، بلکه همچنین باید از «نگهداری، کاربرد، ایجاد یا در اختیار داشتن سلاح هسته ای به هر شکلش بطور مستقیم یا غیرمستقیم برای خود یا برای ثالث» خودداری نمایند. معهذا این معاهده انجام آزمایشهای هسته ای را برای مقاصد صلح جویانه ممنوع نکرده است. براساس پروتکلهای الحاقی به این معاهده دولتهای واقع در منطقهٔ تحت پوشش این کنوانسیون باید آن منطقه را بعنوان یک منطقه عاری از سلاح [illegible] کاربرد سلاح هسته تبدیل به کاربرد سلاح هسته ای علیه دولتهای عضو این معاهده» اجتناب نمایند.

۴ - ۲ - معاهدهٔ منع استقرار سلاحهای هسته ای یا سلاحهای با تخریب وسیع در بستر و زیر بستر دریاها و اقیانوسها: این معاهده در ۱۱ فوریه ۱۹۷۱ در لندن، مسکو و واشنگتن به امضاء رسیده است و علاوه بر ممنوعیت استقرار سلاحهای هسته ای و سلاحهای با تخریب وسیع در بستر زیر بستر دریاها و اقیانوسها واقع در خارج از قلمرو صلاحیت ملی خود. استقرار هرگونه تأسیسات برای ذخیره کردن، آزمایش یا کاربرد این سلاحها ممنوع می باشد.

ب- موافقتنامه های دوجانبه کنترل تسلیحات:

۱ - موافقتنامه های سالت ۱

(Strategic Arms Limitation TaLks=SALT)

این موافقتنامه ها که شامل یک سری اسناد از جمله یک معاهده، یک موافقتنامه و یک سری تفاسیر مشترک و تعدادی اعلامیه های تفسیری می باشد در ۲۶ مه ۱۹۷۲ در مسکو

به امضاء رسیده اند. این معاهده که مدت اعتبار آن نامحدود می باشد مراکز پرتاب موشک های قاره پیما را به دو عدد محدود نموده است. این تعداد در ۱۹۷۴ به یک مرکز برای هریک از دو قدرت (آمریکا و شوروی سابق) تقلیل یافته است.

۲ ـ موافقتنامه های سالت ۲:

این موافقتنامه ها در ۸ ژوئن ۱۹۷۹ امضاء ولی هرگز تصویب نشدند معذلک دو کشور آمریکا و شوروی تا ۱۹۸۶ عملاً مقررات آنهارا رعایت می کردند. در ۱۹۸۶ آمریکا اعلام کرد که محدودیتهای ناشی از موافقتنامه های سالت۲ را نمی پذیرد. براساس این معاهده هریک از دو دولت باید فقط ۲۲۵۰ کلاهک هسته ای داشته باشند.

معاهدات سالت از این جهت جالب است که برای اوّلین بار در تاریخ روابط بین الملل، دو ابرقدرت بطور ارادی، سمبل قدرت خودیعنی سلاح هسته ای را محدود نمودند. البته این محدود نمودن بسیار جزیی و سمبلیک می باشد.

ب ـ قلمرو موافقتنامه های کنترل تسلیحات:

باید گفت که موافقتنامه های منعقد در قلمرو کنترل تسلیحات در واقع «جانشین خلع سلاح»* شده است. بهمین دلیل هم در مذاکرات قدرتهای بزرگ جهانی دیگر صحبت از خلع سلاح نمی شود. این واقعیت وجود دارد که مجموعهٔ موافقتنامه های موجود مانع مسابقه تسلیحاتی نشده اند. از طرفی هیچیک از موافقتنامه های موجود با منطق «بازدارندگی هسته ای» مغایرت ندارد. برای مثال معاهدهٔ منع گسترش سلاحهای هسته ای نه تنها تضادی با دکترین بازدارندگی هسته ای ندارد بلکه آنرا تقویت نیز می کند و آن را با جلوگیری از ورود دیگر کشورها به جرگه دولتهای هسته ای تحقق می بخشد. غیرهسته ای کردن فضا مانع عبور موشکهای قاره پیما مجهز به سلاحهای هسته ای نمی شود. معاهده منع

---

*. رجوع شود به

"Droit international, Bilan et perspective"
Sous la direction de M.Bedjaoui, éd. A. Pedone, paris 1991, P. 873.

استقرار سلاحهای هسته ای و سلاحهای با تخریب وسیع در بستر و زیر بستر دریاها و اقیانوسها مانع عبورومرور زیردریائیهای پرتاب کننده این گونه سلاحها نمی شود. موافقتنامه های سالت با تعیین یک سقفی از سلاحهای هسته ای مانع مهمی در راه مسابقه تسلیحاتی از لحاظ کمّی نمی شوند.

عده ای معتقدند که کنترل تسلیحات کاملاً منطبق با روند خلع سلاح می باشد وبرای تقویت نظریه خود به معاهدات مربوط به سلاحهای بیولوژیکی، سالت و ۱۹۸۷ در مورد سلاحهای هسته ای میان بُرد استناد می کنند. البته بدون اینکه نظر به نفی هرگونه ارزش و اعتباری برای دکترین کنترل تسلیحات باشد بنظر می رسد که هدف جامعه بین المللی تا حدودی از مسیر اصلی یعنی خلع سلاح منحرف شده باشد. شاید پایان جنگ سرد امکان دهد که شاهد گذار از کنترل تسلیحات به خلع سلاح باشیم. امّا خلع سلاح به بسیاری از [illegible] بخصوص [illegible] دی و سیاسی حاکم بر روابط بین [illegible] بستگی دارد.

بخش سوم

روابط مواصلاتی فیمابین تابعان حقوق بین الملل

ارتباطات و مواصلات فیمابین تابعان حقوق بین الملل، بخصوص دولتها، یکی دیگر از قلمروهایی است که حقوق بین الملل برای آن قواعد و مقرراتی تدوین و تنظیم نموده است. برخی از این مقررات مانند قواعد مربوط به دریانوردی در دریای آزاد به دوران بسیار دور و حداقل به قرن هیجدهم (پیروزی لیبرالیسم دریایی) بازمی گردد؛ درحالیکه قسمت دیگری از آن مثل فضانوردی بیش از چند دهه از عمرش نمی گذرد.

دراین بخش ابتدا روابط دولتها در عرصهٔ دریای آزاد، رودخانه های بین المللی و کانالهای بین المللی بررسی شده و سپس ارتباط آنها در قلمرو هوایی مطالعه می شود و بالاخره تحقیقی در مورد وضعیت فضای ماوراء جو خواهد شد. در پایان هم بحثی اختصاص به محیط زیست دارد. لازم به تذکر است که کلیه این مباحث به اختصار طرح و

بررسی شده اند.

فصل اوّل
دریای آزاد

I تعریف

پس از پیروزی لیبرالیسم دریایی در قرن هیجدهم روابط دولتها در عرصهٔ دریاها و اقیانوسها مبتنی بر اصل آزادی بود. آزادی دریاها از چنان اهمیتی برخوردار بود که کنفرانس اوّل سازمان ملل متحد در مورد حقوق دریاها (ژنو ۱۹۵۸) یکی از چهار کنوانسیون خود را به «دریای آزاد» اختصاص داده است.

امّا با پیشرفت تکنولوژی و تحوّلات جامعه بین المللی، مناطق دریایی تحت حاکمیت دولتها و یا واقع در قلمرو صلاحیت ملّی آنها (مانند گسترش عرض دریای سرزمینی و منطقه مجاور، ایجاد منطقه اقتصادی انحصاری ...) گسترش یافت. این امر سبب شد که دریای آزاد، که بعد از دریای سرزمینی آغاز می شد، بسیار محدود گردد. طبق ماده ۸۶ کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها (کنوانسیون مونتگوبی) دریای آزاد بخشی از دریا است که «در منطقه اقتصادی انحصاری، دریای سرزمینی، یا آبهای داخلی یک دولت و یا آبهای مجمع الجزایری یک دولت مجمع الجزایری واقع نباشد» البته لازم به تذکر است که آبهای روی فلات قاره و منطقه اقتصادی انحصاری از نظر دریانوردی جزو دریای آزاد محسوب می شوند.

II نظام حقوقی:

همانطور که از نام این بخش از دریا بر می‌آید اصل آزادی دریانوردی برای کلیهٔ دولتها اعم ساحلی یا بدون ساحل باز می باشد. ماده ۹۰ کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها که اشاره به این مسأله دارد بی شک نشان دهندهٔ قاعده عرفی است که از دیرباز ریشه در عملکرد دولتها دارد. اصل آزادی دریاها دامنه ای فراتر از دریانوردی داشته و طبق ماده ۹۰

کنوانسیون ۱۹۸۲ شامل پرواز، قراردادن کابلها و لوله های نفتی زیردریایی، ساختن جزایر مصنوعی، صید و تحقیقات علمی نیز می شود.

الف ـ آزادی دریانوردی:

دریا از دیرباز بهترین وسیله ارتباطی بوده و برای دریانوردی کلیّه دولتها اعم از ساحلی و بدون ساحل باز می باشد. این حق در ماده ۹۰ کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها پیش بینی شده است: «کلیّه دولتها، اعم از ساحلی یا بدون ساحل از حق دریانوردی در دریای آزاد با شناورهای تحت پرچم خود برخوردار می باشند».

همانگونه که اشاره شد شناورها باید تحت پرچم یک کشور در دریای آزاد حرکت کنند. هر دولت نحوهٔ اعطای تابعیت و شرایط ثبت شناورها و چگونگی استفاده از پرچم خود توسط شناورها را تعیین می کند. شناورها تابعیت دولتی را که با پرچم آن در حرکت [illegible] کنند. در این حالت دولت صاحب پرچم صلاحیت و نظارت خود را در قلمروهای اداری، فنی و اجتماعی بر شناورها اعمال می کند.

بنابراین در صورت بروز حادثه ای (تصادم) در دریای آزاد و ایجاد مسؤولیّت کیفری فقط دولت صاحب پرچم یا دولت متبوع فرد یا افراد خاطی صلاحیت رسیدگی دارد.

ب ـ استثنائات وارد بر اصل آزادی دریانوردی:

همانطور که ملاحظه گردید علی الاصول آزادی دریانوردی در دریای آزاد برای کلیّهٔ دولتها امکان پذیر می باشد. معهذا براین آزادی دریانوردی استثنائاتی دارد می باشد. که اجازه میدهد تا دولتها از آزادی دریانوردی جلوگیری نمایند.

۱ ـ حمل و نقل برده:

با توجه به ممنوعیت برده داری کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها حمل و نقل بردگان از طریق دریا را ممنوع نموده است. بر هر دولتی است که اقدامات مؤثری برای جلوگیری و سرکوب حمل و نقل بردگان توسط شناورهای تحت پرچم خود انجام دهد. در ضمن دولتها

موظفند که در صورت پناه بردن برده به شناورهای تحت پرچمشان آنها را خودبخود آزاد بدانند.

۲ ـ دزدی دریایی(Piracy یا Piraterie)

دزدی دریایی از اعمال نکوهیده است که در گذشته بسیار وجود داشته و هنوز هم در بخشهایی از جهان (دریای چین، تنگه مالاکا ...) وجود دارد. بهمین جهت حقوق بین الملل هم سعی کرده است که این عمل را از میان ببرد. برای اینکه این عمل مشخص گردد ابتداء باید تعریفی از آن ارائه نمود و سپس عملکرد دولتها را در آن مورد بررسی کرد.

۲ ـ ۱ ـ تعریف دزدی دریایی:

دزدی عبارت است از:

الف ـ هر تجاوز غیرمشروع یا حبس یا چپاول و غارتی که توسط خدمه یا مسافران یک شناور یا هواپیمای خصوصی برای اهداف خصوصی برضد:

- شناور یا هواپیما دیگر یا اشخاص یا اموال موجود در آنها در دریای آزاد انجام شود.
- شناور یا هواپیما، اشخاص یا اموال در محلی خارج از قلمرو صلاحیت دولتها صورت پذیرد.

ب ـ هرگونه مشارکت ارادی برای استفاده از شناور یا از هواپیما زمانیکه عامل واقف باشد که شناور یا هواپیمای مزبور یک شناور یا هواپیما برای استفاده در دزدی است.

ج ـ هرگونه عملی به قصد ترغیب به ارتکاب اعمال مندرج دربندهای الف و ب و یا هرگونه عملی که در جهت تسهیل این اعمال انجام شود.

لازم به تذکر است که عمل دزدی میتواند توسط شناور جنگی یا شناور دولتی یا هواپیمای دولتی که خدمه آن شورش کرده باشند انجام شود و دراین حالت اعمال انجام شده همانند اعمال ارتکابی توسط یک شناور یا هواپیمای خصوصی لحاظ می شود.

همانطور که قبلاً اشاره شد از آنجا که دزدی دریایی عملی است که جامعه بین المللی قصد مبارزه با آن را دارد، لذا دولتها در صورت بروز چنین عملی اختیار سرکوب آنرا دارند.

۲ ـ ۲ـ عملکرد و دولتها:

طبق ماده ۱۰۵ کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها هر دولتی میتواند با شناورهای جنگی یا هواپیماهای نظامی خود در دریای آزاد یا در هر مکانی خارج از قلمرو صلاحیت دولتها شناور یا هواپیمایی را که مرتکب دزدی شده است یا شناور یا هواپیمایی را که درپی وقوع دزدی در اختیار دزدان است توقیف کند. دراینحالت محاکم آن دولت هستند که می توانند در مورد مجازات و اقدامات لازم در خصوص شناور و هواپیما یا اموال تصمیم بگیرند.

همانطور که ملاحظه می شود کنوانسیون ۱۹۸۲ با کاربرد واژه «میتواند» سرکوب [illegible] است در حالیکه با توجه غیرانسانی بودن عمل دزدی (دریایی) جا داشت که سرکوب این عمل بعنوان یک تکلیف برای دولتها مطرح می شد.

[illegible] عمل این قدرتهای بزرگ هستند که می توانند با پدیده دزدی (دریایی) مبارزه کنند. دراین مورد میتوان به عملکرد شناورهای جنگی فرانسه در دریای چین در مورد کشتی های خلقی(boat people) اشاره نمود.

۳ـ قاچاق مواد مخدّر و مواد روان گردان:

بی شک مبارزه با پدیدهٔ شوم اعتیاد و جلوگیری از قاچاق مواد مخدر در سطح بین المللی در قلمرو حقوق بین الملل جای دارد. در اینمورد کنوانسیونهایی نیز تدوین شده اند که از آنجمله کنوانسیون واحد مواد مخدر ۱۹۶۱ نیویورک و کنوانسیون مبارزه با قاچاق مواد مخدر، و مواد روان گردان ۱۹۸۸ سازمان ملل متحد می باشند.

در قلمرو دریاها نیز کنوانسیون ۱۹۸۲ در ماده ۱۰۸ خود قاچاق این گونه مواد را ممنوع نموده است و از دولتها میخواهد که برای سرکوب قاچاق مواد مخدر و مواد روان گردان توسط شناورها در دریای آزاد با یکدیگر همکاری نمایند. حتی به هر دولتی

اجازه داده که از دولتهای دیگر تقاضای همکاری برای جلوگیری از قاچاق مواد مخدر و مواد روان‌گردان توسط شناورهایش را بنماید.

بنابراین در صورتیکه دولتها دلایلی بر قاچاق مواد مخدر و موارد روان گردان توسط شناورها در دریای آزاد داشته باشند می‌توانند مانع از دریانوردی آنها شده و مبادرت به توقیف آنها نمایند.

۴ - پخش برنامه های غیرمجاز از دریای آزاد:

منظور از پخش برنامه های غیرمجاز در واقع همان برنامه های رادیویی و تلویزیونی می باشد که برای عدهٔ زیادی با تجاوز به مقررات بین المللی از یک شناور یا تأسیسات واقع در دریای‌آزاد پخش می شود. در صورت پخش برنامه های غیرمجاز محاکم زیر صالح به رسیدگی می باشند.

۱ - محاکم دولت صاحب پرچم شناور پخش کننده.

۲ - محاکم دولت ثبت کنندهٔ تأسیسات.

۳ - محاکم دولت متبوع متهم.

۴ - محاکم دولتهایی که می توانند این برنامه ها را دریافت کنند.

۵ - محاکم دولتی که برنامه های مجازش توسط برنامه های غیرمجاز دچار مشکل و اغتشاش می شود.

کلیّهٔ دولتهای مذکور در فوق می توانند افراد متخلف را دستگیر کرده و شناوری که مبادرت به پخش برنامه های غیر مجاز نموده است را متوقف و اموال مربوط به آن برنامه ها را ضبط نمایند.

ج- اختیارات دولتهای ساحلی در دریای آزاد:

اصولاً دولتهای ساحلی در دریای آزاد اختیاری ندارند. دریای آزاد در واقع منطقهٔ دریایی است که خارج از قلمرو صلاحیت دولتهای ساحلی است و هیچ دولتی نمی تواند مدعی تملک یا حقوقی برآن شود. معهذا در برخی موارد عملکرد دولت ساحلی در دریای

آزاد بطور سنتی مورد قبول واقع شده است که یکی از آن موارد حق تعقیب است. ماده ۱۱۱ کنوانسیون ۱۹۸۲ اینمورد را پیش بینی کرده است بدین شکل که اگر مقامات دولت ساحلی دلایل جدی مبنی بر نقض قوانین و مقررات خود توسط یک شناور خارجی داشته باشند میتوانند آن شناور را تحت تعقیب قرار دهند. این تعقیب باید زمانی آغاز شود که شناور تحت تعقیب در یکی از مناطق دریایی تحت صلاحیت دولت ساحل قرار داشته و پس از شروع تعقیب وقفه ای در آن رخ ندهد. حق تعقیب به، بمحض و رود شناور تحت تعقیب، دریای سرزمینی دولت متبوع خود یا به دریای سرزمینی دولت دیگر متوقف می شود.

در پایان این بحث باید گفت که دریای آزاد که روزی قلمروی کاملاً آزاد برای عملکرد دولتها بود، امروز منطقه ای است که به صورت مشترک اداره می شود و این گذار مبتنی بر برخی ملاحظات نظم عمومی است. یکی از دلایل مهمّ این ادعا هم مقررات کنوانسیون ۱۹۸۲ (مواد ۲۱۷ تا ۲۲۰) د همکاری دولت صاحب پرچم و دولت ساحلی و دولت ترانزیت (یا دولت بندر) برای مبارزه بر ضدآلودگی دریاها توسط شناورهاست. البته اینمورد فقط شامل دریای آزاد نبوده بلکه سایر مناطق دریایی را نیز شامل می شود. دراین حالت مفهوم دریای آزاد به نظریهٔ «قلمرو عمومی بین المللی» متعلق به پروفسور ژرژ سل نزدیک می شود.*

د ـ منابع دریای آزاد:

منابع دریای آزاد را میتوان به دو قسمت تقسیم کرد:

۱ ـ منابع بیولوژیکی.

۲ ـ منابع کانی.

۱ ـ منابع بیولوژیکی:

کلیه دولتها حق دارند در دریای آزاد به صید بپردازند. معهذا این حق باید با رعایت تعهدات قراردادی و حقوق دولتهای ساحلی و حفاظت منابع بیولوژیکی اعمال گردد. اگرچه

* رجوع شود به P.M.Dupuy, Droit internationd public, Dallo, Paris, 1993,p...492

بنظر میرسد که با ایجاد منطقه اقتصادی انحصاری قسمت اعظم منابع بیولوژیکی در اختیار دولتهای ساحلی قرار گرفته باشد؛ معهذا مسأله صید و حفاظت منابع بیولوژیکی دریای آزاد نیز همچنان دارای اهمیت است.

در امر حفاظت و مدیریت منابع بیولوژیکی دولتها باید با یکدیگر همکاری نمایند. این مسأله در کنوانسیون ۱۹۸۲ (مادهٔ ۱۱۸) پیش بینی شده است.

در مورد صید و بهره برداری از منابع بیولوژیکی دریای آزاد بنا به توصیه کنفرانس ریو (Rio) در مورد محیط زیست و توسعه و تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد قرار شد که کنفرانسی در سالهای ۱۱۹۳ و ۱۹۹۴ تشکیل شود. کار این کنفرانس در واقع تدوین مقرراتی است که باید منجر به ایجاد تعادل میان منافع دولتهای ساحلی و دولتهای صیاد در دریای آزاد شود.*

۲ ـ منابع کانی:

در سال ۱۹۶۷ سفیر مالت آقای آروید پاردو (Arvid PARDO) در مقابل کمیسیون اوّل مجمع عمومی تقاضا نمود که منابع واقع در بستر و زیر بستر دریاها واقع در خارج از قلمرو صلاحیت ملی کشورها (یعنی منابع کانی بستر و زیر بستر دریای آزاد) به عنوان «میراث مشترک بشریت»** شناخته شود. پس از بحث‌های مفصل سرانجام قطعنامه ۲۷۴۹ مورخ ۱۹۷۰ مجمع عمومی تحت عنوان «اعلامیه اصول حاکم بر اعماق دریاها و اقیانوسها» این اصل را پذیرفت و بالاخره کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها نیز ضمن اختصاص دادن بخش یازدهم خود به منطقه (بین المللی) منابع واقع در بستر و زیر بستر منطقهٔ بین المللی را میراث مشترک بشریت اعلام نمود. بعبارت دیگر منابع واقع در بستر و زیر بستر دریای آزاد متعلق به بشریت می باشد. با اعلام این مفهوم جامعه بین المللی هرچه

---

* رجوع شود به:

T.TEREVES "La peche en haut mer et l'avenir de la convention des Nations unies sur le droit de la mer" AFDI 1992 P.885-905.

** Commun heritage of mankind یا Patrimoine commun de l'humanité.

بیشتر بسوی نهادین کردن بشریت بعنوان تابع حقوق بین الملل پیش می رود.*

بدین ترتیب بشریت دورنمای وسیعی را پیش رو دارد. آن فقط نمی تواند محدود به زمان حاضر باشد بلکه بشریت با در نظر گرفتن نسلهای گذشته و حال و آینده یک بُعد فرا زمانی می یابد. لذا نیازمند نهادی است که هم نظارت بر عملکرد دولتها در بهره برداری از منابع بستر و زیر بستر دریاها در خارج از قلمرو صلاحیت ملی خود داشته باشد و هم خود اختیارات لازم را برای بهره برداری ازاین منابع را دارا باشد. این نیاز منجر به تشکیل یک سازمان بین المللی برای منابع بستر و زیر بستر دریاها در خارج از قلمرو صلاحیت ملّی دولتها گردید. امّا لازم است که قبل از بررسی این سازمان نظام کلّی و ویژگیهای منطقه بین المللی مورد توجه قرار گیرد.

۲ - ۱ - نظام کلی و ویژگیهای اصلی منطقه بین المللی:

طبق ماده ۱ بند یک کنوانسیون حقوق دریاها، اعماق دریاها و منابع آنها واقع در خارج از صلاحیت ملّی «منطقه» می باشد. منابع این منطقه هم شامل کلوخه های چند فلزی است و هم منابع سخت، مایعات و گازهای موجود در زیر بستر اعماق دریاها را در برمی گیرد. منطقه و منابع موجود در آن میراث مشترک بشریت می باشند.

از ویژگیهای اصلی منطقه اینستکه همانند دریای آزاد و فضای ماوراء جوّ اصول عدم تملک و کاربرد مسالمت آمیز در موردش اعمال می شود. البته منظور از عدم تملک در اینجا عدم تملک شخصی و فردی دولتهاست درحالیکه اصل تملک در مورد این منطقه اعمال می شود و آن «تملک بین المللی» است. این تملک بین المللی دو نتیجه به همراه دارد.

۱ - دولتهای متعاهد به کنوانسیون مکلفند بر فعالیت اشخاص تحت صلاحیت خود در منطقه نظارت کنند تا آنها قواعد کنوانسیون در مورد نظام اعماق دریاها را رعایت کنند.

---

* برای مطالعه بیشتر دراین مورد رجوع شود به «بشریت و حقوق بین الملل»، نوشته اوزن بین، ترجمه دکتر ابراهیم بیک زاده، مجله حقوقی شماره ۱۷ - ۱۶، ص ۳۰۰ - ۲۸۵.

در صورت عدم رعایت مقررات و بروز خسارت این دولتها هستند که مسؤولیّت داشته باید خسارات وارده را جبران کنند.

۲- بشریت در کنار دولتها خود نیز مراقب فعالیتهای اشخاص در منطقه می باشد و برای این منظور است که تشکیلاتی تحت عنوان «سازمان بین المالی اعماق دریاها یا مقام بین المللی اعماق دریاها»* بوجود آمده است.

۲-۲- سازمان بین المللی اعماق دریاها:

سازمان بین المللی اعماق دریاها از ویژگیهای بدیعی برخوردار است. این سازمان از جهاتی صلاحیت سرزمینی دارد چونکه این نهاد حقوق بشریت را در منطقه اعمال می کند. در واقع این سازمان دارای نوعی حاکمیت بر مناطق وسیعی از دریاها می باشد که این خود در تاریخ سازمان های بین المللی بی سابقه است.

از سوی دیگر این سازمان صلاحیت خودرا بر کارگزاران فعال در منطقه نیز اعمال می کند در حالیکه این کارگزاران یا شرکتها علی الاصول تابع حقوق داخلی دولت متبوع خود می باشند. سازمان با اعمال نظارت مستقیم خود بر فعالیت این کارگزاران یا شرکتها نوعی سازمان «فراملّی» محسوب می شود.

با لازم الاجراء شدن کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها در ۱۶ نوامبر ۱۹۹۴ اوّلین اجلاس مربوط به تشکیل سازمان بین المللی اعماق دریاها، که قرار است مقرّ آن در جامائیکا باشد، تشکیل شد.

۲-۲-۱- ساختار سازمان بین المللی اعماق دریاها:

سازمان بین المللی اعماق دریاها دارای یک مجمع (رکن فراگیر) و یک شورا (رکن محدود) و یک دبیرخانه و یک کارگزار است. رکن اخیر در واقع نهاد عملیاتی سازمان می باشد.

ترکیب شورا با توجه به معیار «توزیع منصفانه جغرافیایی» شکل می گیرد. بدین

---

* International Seabed Authority یا Autorité internationale des fonds marins

ترتیب که چهار وارد کننده و چهار صادر کننده مواد کانی مستخرجه از منطقه، چهار کشور سرمایه گذار بزرگ در این بخش و شش کشور درحال توسعه و معرف منافع خاص عضو آن می باشند.

شورا که رکن اجرایی سازمان بین المللی اعماق دریاها است مراقب و هماهنگ کننده اجرای قواعد مربوط به اعماق دریاها است. این رکن در واقع اختیار تصمیم گیری و نظارت بر مسأله بهره برداری از منابع منطقه را دارد و در مسائل ماهوی هم با اکثریت سه چهارم تصمیم می گیرد.

۲ - ۲ - ۳ - نظام بهره برداری از منابع اعماق دریاها:

کنوانسیون ۱۹۸۲ به دو شکل بهره برداری از منابع منطقه را پیش بینی کرده است: یک شکل بهره برداری توسط دولتها و اشخاص حقیقی یا حقوقی تحت نظارت آنها انجام می پذیرد. آنها باید داوطلب بودن خود را با ارائه طرح کاری به شورای سازمان بین المللی اعماق دریاها اعلام نمایند. آنها باید این منطقه را به دو بخش تقسیم کنند که یکی از آن دو بخش به سازمان برای بهره برداری در اختیار کارگزار سازمان قرار گیرد. شورا بهره برداران را بر مبنای معیارهای عینی و غیرتبعیضی که بطور عمده معیارهای اقتصادی و فنی است تعیین می کند.

- شکل دیگر از بهره برداری توسط کارگزار بطور مستقیم انجام می شود.

کارگزار براساس طرحهای کاری مورد تأئید سازمان وارد عمل می شود. کارگزار میتواند با انعقاد قرارداد انجام عملیات را به یک بهره بردار معتبر سپرده و در ازای آن بخشی از محصول را در اختیار آن قرار دهد.

۳ - ۲ - تغییر مقررات کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها در مورد بهره برداری از منابع اعماق دریاها (میراث مشترک بشریت)

در جریان کنفرانس سوم سازمان ملل متحد دو دیدگاه در مورد مکانیسم بهره برداری از اعماق دریاها مطرح بود. کشورهای جهان سوم خواهان سازمانی قدرتمند با اختیارات

وسیع برای اداره منابع اعماق دریاها بودند؛ درحالیکه کشورهای صنعتی خواستار حفظ هرچه بیشتر آزادی و بهره برداری مستقیم از منابع اعماق دریاها توسط کارگزاران خصوصی خود بودند. سرانجام کنوانسیون ۱۹۸۲ با ملحوظ نمودن نظرات کشورهای جهان سوم مقررات مربوط به منطقه بین المللی و منابع آن را تدوین نمود. همین امر سبب شد که هیچیک از کشورهای صنعتی جهان کنوانسیون ۱۹۸۲ را تصویب نکنند حتی بعضی از آنها از جمله ایالات متحد آمریکا از امضاء کنوانسیون نیز امتناع نمودند.

با توجه به اینکه برای استخراج منابع اعماق دریاها نیاز به ابزارهای زیادی از جمله تکنولوژی، سرمایه، ..... هست لذا وجود کشورهای صنعتی در اجرای واقعی کنوانسیون ۱۹۸۲ ضروری می نمود. بهمین جهت دبیرکل سازمان ملل متحد مشورتهایی را از ۱۹۹۰ آغاز کرد و پس از ۴ سال کار سرانجام در ۱۷ اوت ۱۹۹۴ قطعنامه شماره ۴۸/۲۶۳ که موافقتنامه ای به آن منضم می باشد به امضاء دولتها رسید. این موافقتنامه باید بطور فوری و موقت به اجرا گذاشته شود. موافقتنامه اخیر تغییرات بنیادینی را در مقررات بخش یازدهم کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها یعنی مقررات مربوط به منطقه بین المللی و منابع آن بوجود آورد،* که از آنجمله میتوان موارد زیر را نام برد:

- تغییر نظام حقوقی حاکم بر سرمایه گذاران پیشگام.
- قبول طرح کار از طرف دولتهای غیرعضو کنوانسیون.
- الغای امتیازهای کارگزار سازمان بین المللی اعماق دریاها از جمله عدم تعهد دولتها به تأمین مالی عملیات کارگزار.
- تغییر اختیارات ارکان سازمان بین المللی اعماق دریاها: دراین مورد میتوان از تنزل قدرت مجمع (رکن فراگیر) و افزایش اختیارات شورا (رکن محدود) نام برد.
- تغییر نحوهٔ تصمیم گیری در ارکان سازمان بین المللی اعماق دریاها: طبق

* همانگونه که ملاحظه می شود کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها قبل از لازم الاجراء شدن تغییر نموده است و این از موارد بسیار نادری است که کنوانسیونی قبل از آن که به اجرا درآید تغییر می کند.

کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها مواد ۱۵۹ و ۱۶۱ تصمیم گیری در مجمع و شورا از طریق رأی گیری انجام می شود ولی درحال حاضر در هر دو رکن تصمیمات باید از طریق کنسانسوس اتخاذ شود؛ سیستم رأی گیری زمانی مورد استفاده قرار می گیرد که تصمیم گیری از طریق کنسانسوس ممکن نباشد.

- تغییر ترکیب شورا به نفع کشورهای توسعه یافته: طبق موافقتنامه اخیر دولتهای اروپای شرقی حذف و فقط یکی از آنها که دارای بیشترین میزان تولید ناخالص ملّی است حق عضویت دارد. در ضمن کشوری که در زمان لازم الاجراء شدن کنوانسیون بیشترین تولید ناخالص ملّی را در جهان دارد باید به اعضای شورا اضافه شود که در واقع همان ایالات متحد آمریکا می باشد.

البته باید متذکر شد که حضور کشورهای [illegible] شود که این رکن اجرایی فعالتر شود ولی درعین حال باید منتظر سلطهٔ آنها بر شورا نیز بود.

- عدم الزام به انتقال تکنولوژی: طبق کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها و الحاقیه شماره ۳ آن دولت یا شخص حقیقی یا حقوقی آنها برای فعالیت در منطقه مکلف بودند که تکنولوژی مورد نیاز کارگزار سازمان بین المللی اعماق دریاها و کشورهای درحال توسعه را به آنها منتقل کنند؛ امّا طبق موافقتنامه اخیر این تعهدات لغو شده است. طبق بخش ۵ موافقتنامه در صورتیکه کارگزار و کشورهای درحال توسعه نیاز به تکنولوژی برای استخراج منابع اعماق دریاها داشته باشند، باید آنرا براساس شرایط تجاری عادلانه و مناسب و یا با مشارکت با پیمانکاران کسب نمایند.

- عدم اجرای مواد ۱۵۱ (شقوق ۱ تا ۷، ۹)، ۱۶۲ (بند ۲ حرف ک)، ۱۶۵ (بند ۲ حرف ن) کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها و مواد ۶ (بند ۵) و ماده ۷ الحاقیه شماره ۳ کنوانسیون در مورد سقف تولید، محدودیتهای تولید، شرکت در قراردادهای خرید و فروش مواد کانی، مجوز تولید، انتخاب متقاضیان توسط سازمان بین المللی اعماق دریاها.

- اعمال مقررات گات، آیین نامه های مربوط به آن و موافقتنامه های جانشین یا

احسان زررخ
سایت جزوات و مقالات حقوقی
http://maghalathoghooghi.blogfa.com

حاکم بر آن در مورد فعالیتهای منطقه.

- عدم اجرای ماده ۱۳ (بند ۳ تا ۱۰) الحاقیه شماره ۳ کنوانسیون در مورد شرایط مالی قراردادها.

طبق این تغییر **اولاً**، پیمانکاران فقط باید مبلغ ۲۵۰ هزار دلار به جای ۵۰۰ هزار دلار بعنوان هزینه به جریان انداختن تقاضای تصویب یک طرح کاری بپردازند. **ثانیاً**، پرداخت مبلغ یک میلیون دلار بابت حق الامتیاز ثابت از زمان امضای قرارداد و پرداخت ۵ درصد ارزش فلزات برای سالهای اوّل تا دهم و ۱۲ درصد برای سالهای یازدهم تا پایان بهره برداری از تاریخ شروع بهره برداری لغو شده و تعیین این مبالغ و درصدها به عهدهٔ شورا گذاشته شده است.

لازم به تذکر است که مقررات بخش یازدهم کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها و موافقتنامه منضم به قطعنامه ۱۷ اوت ۱۹۹۴ سندی واحد محسوب شده و در صورت تعارض میان این دو، مقررات موافقتنامه است که بر مقررات کنوانسیون برتری دارند.

همانگونه که ملاحظه می شود اصلاحات پیش بینی شده در موافقتنامه مزبور تقریباً مقررات بخش یازدهم کنوانسیون و سایر مقررات (قطعنامه شماره ۲ و الحاقیه های ۳و۴ کنوانسیون) را بطور کلی تغییر داده است. اگرچه اصل میراث مشترک بشریت کماکان به قوّت خود باقی مانده است امّا بسیاری از مقررات مربوط به اجرای عملی آن دستخوش تغییرات بنیادین شده است. مقررات بخش یازدهم کنوانسیون که بطور عمده از تفکّر ناشی از استقرار نظم نو اقتصادی بین المللی حاکم بر دههٔ هفتاد الهام گرفته بود به نفع اقتصاد بازار یعنی اقتصاد حاکم بر نظم نو جهانی، که از ابتدای دههٔ نود شروع شده است، تغییر نمود.*

---

*. برای مطالعه بیشتر در مورد نظم نوجهانی رجوع شود به «تأمّلی بر نظم نوین جهانی» نوشته فرانسواریگو، ترجمهٔ دکتر ابراهیم بیک‌زاده، حقوقی، شماره ۱۲-۱۱ ص ۳۴۲-۳۱۳.

فصل دوم

رودخانه ها و دریاچه ها و آبهای زیرزمینی بین المللی

- در حدود ۲۰۰ رودخانه بین المللی وجود دارد.* دولتهای ساحلی این رودخانه ها گاه با یکدیگر همکاری کرده و گاه ادعاهایی را نسبت به آنها مطرح نموده اند. براساس سند نهایی کنگره وین ۱۸۱۵ رودخانه بین المللی عبارت است از رودخانه هایی که سرزمین دو یا چند دولت را از یکدیگر جدا یا از میان آن عبور می کنند. در حالت اوّل که رودخانه ها سرزمین دو یا چند دولت را از یکدیگر جدا می کنند رودخانه های مرزی و در حالت دوم که از سرزمین آنها عبور می کنند رودخانه های بین المللی «پی در پی» نامیده می شوند. خط مرزی علی الاصول خط میانی رودخانه در مورد رودخانه های غیرقابل کشتیرانی و عمیق ترین معبر رودخانه در مورد رودخانه های قابل کشتیرانی است. معاهده ۱۹۱۹ ورسای جزء اوّلین اسناد در مورد رودخانه های بین المللی است. همچنین کنوانسیون و اساسنامه ۱۹۲۱ بارسلون در مورد نظام حقوقی آبهای بین المللی در مورد کشتیرانی تجاری در رودخانه ها صحبت می کند.

- دریاچه بین المللی مقداری آب شیرین یا شور می باشد که توسط سرزمین چندین دولت احاطه شده یا مرز میان آنها را تشکیل می دهد. دریاچه های مرزی همگی بجز دریاچه کنستانس و دریاچه مازندران تحدید حدود شده اند. تحدید حدود دریاچه های مرزی معمولاً با کاربرد خط میانی یا خط منصف انجام می شود.

- آبهای زیرزمینی بخشی از سیستم هیدروگرافیکی بین المللی (سیستم هیدروگرافیکی بین المللی شامل آبهای سطحی، زیرزمینی و آتمسفری می باشد) می باشند. در مورد معاهدات تعیین مرزها مسأله کاربرد آبهای زیرزمینی ابتداء فقط در مورد چاه ها یا چشمه ها مطرح بود. امّا چندین دهه است که معاهدات جدید یا اسناد جدید منضم به

---

* رجوع شود به

M.Bedjaoui, Droit international. Beilan et perspective, Tome 2, éd. A.Pedone, paris, 1991, p 1055.

بین الملل عمومی ۲

معاهدات سابق قواعدی در مورد آبهای زیرزمینی هم دارند.

I تئوری‌های اصلی در مورد حقوق دولتهای ساحلی براین آبها

الف ـ تئوری حاکمیت مطلق سرزمینی:

تئوری حاکمیت مطلق سرزمینی توسط هارمون آمریکایی در ۱۸۹۵ مطرح شده است. براساس این تئوری دولت حق نامحدود برای استفاده از آبهای واقع در سرزمین خود دارد و آن صرفنظر از هرگونه آثاری است که میتواند براسرزمین دولت دیگر داشته باشد. این تئوری فقط برای مدت کوتاهی مورد توجه و حمایت قرار گرفت.

ب ـ تئوری تمامت مطلق سرزمینی:

براساس تئوری تمامت سرزمینی هیچ دولتی نباید دچار محدودیتی شود و لذا باید نظم طبیعی رودخانه حفظ گردد. پس نباید هیچگونه قطع جریان آب، کم کردن یا اضافه کردن آب در اثر استفاده از آب جاری در سرزمین یک دولت اتفاق افتد. آب جاری در واقع بخشی از سرزمین یک دولت را تشکیل میدهد و هرگونه تغییری در جریان طبیعی آن توسط یک دولت ساحلی دیگر تجاوزی به تمامت سرزمینی دولت دیگر محسوب می‌شود.

ج ـ تئوری منافع جمعی:

این تئوری در واقع منافع جمعی را در نظر می گیرد و طبق آن باید وحدت طبیعی رودخانه حفظ گردد. این تئوری ایجاب می کند که برابری میان کلیهٔ دولتهای ساحلی در بهره برداری از کل جریان رودخانه بین المللی حفظ گردد و به شدّت با هرگونه بهره برداری یک جانبه و بی‌حدّ و حصر از منابع این آبها مخالفت می کند. این تئوری در اغلب معاهدات بین المللی و آرای داوری مورد توجّه قرار گرفته است.

د ـ تئوری کاربرد منصفانه:

براساس تئوری کاربرد منصفانه هر دولت ساحلی بریک بخش مناسب و منصفانه ای از آبها حق دارد ولی نباید استفاده از این حق توأم با زیان برای غیر باشد. این تئوری، که مبنای بسیاری از معاهدات و تصمیمات قضایی و کارهای علمی است، تلاش می کند میان

امتیازات و خسارات دولتهای ساحلی، با در نظر گرفتن مجموعه عوامل مؤثر، تعادلی برقرار نماید.

II اصول حقوقی حاکم بر استفاده و بهره برداری رودخانه ها و دریاچه های بین المللی

الف ـ آزادی کشتیرانی:

آزادی کشتیرانی در رودخانه ها و دریاچه های مرزی به دو شکل مختلف صورت می گیرد:

- حق آزادی کشتیرانی بطور برابر برای کلیه دولتهای ساحلی.
- بین المللی کردن رودخانه ها و باز بودن آنها برای کشتیرانی کلیهٔ دولتها: براساس تصمیم کنگره ۱۸۱۵ وین اصل آزادی کشتیرانی در رودخانه های بین المللی است سند [illegible] کنگره [illegible] کشتیرانی را پذیرفته است.

براساس معاهده ورسای اتباع، اموال و پرچمهای کلیه دولتها از حقوق برابری در آبراه های بین المللی برخوردار هستند.

بعد از جنگ دوم جهانی بسیاری از دولتهای جدید الاستقلال آسیا و آفریقا اصل آزادی کشتیرانی را در رودخانه های بین المللی پذیرفته و فقط انحصار کشتیرانی در نزدیکی سواحل، پلیس و حفاظت منابع موجوددر آب را برای خود حفظ کرده اند. معذلک بین المللی کردن رودخانه ها یک اصل پذیرفته شده عمومی نیست و وضعیت رودخانه بستگی به تصمیم دولتهای ساحلی دارد.

ب ـ ممنوعیت استفاده زیانبار:

قاعده ممنوعیت استفاده زیانبار یک اصل حقوق بین الملل است که براساس آن یک دولت نباید اجازه دهد که از سرزمینش برای اعمال زیان آور به دولتهای دیگر مورد

استفاده قرار گیرد.* بنابراین یک دولت ساحلی باید مراقب باشد که زیان سنگینی به دیگر دولتهای ساحلی وارد نکند. اعلامیه ۱۹۳۳ مونتویدئو بیانگر این امر است «هیچ دولتی نمیتواند، بدون رضایت دولت ساحلی دیگر، در آبهای بین المللی بمنظور مصارف صنعتی یا کشاورزی، تغییری که منجر به زیان دولت ساحلی دیگر شود وارد نماید». معاهدات و رویه دولتها گواه بر آن است که این اصل بطور عموم پذیرفته شده است.

ج ـ حفاظت در مقابل آلودگی:

بسیاری از معاهدات قرن نوزدهم قواعدی برای حفاظت رودخانه های بین المللی در مقابل آلودگی دارد.

پس از جنگ دوم جهانی با افزایش جمعیت جهان و توسعه بخش های کشاورزی و صنعتی آلودگی شدیدی برای بسیاری از آبراههای بین المللی ایجاد شد. به منظور مبارزه با آلودگی این آبراهها کنوانسیونهای دو و چند جانبهٔ زیادی امضاء شده است ولی هنوز کنوانسیون جهانشمولی در مورد این مشکل وجود ندارد. اغلب معاهدات به تقاضا از دولتها برای انجام اقدامات ضروری، تبادل اطلاعات و مشورت با یکدیگر اکتفاء می کنند. تعداد کمی از معاهدات مقرراتی در مورد جبران خسارات دارند. فقط رویه بین المللی عرفی دولت آلوده کننده را وادار به جبران خسارات وارده می کند.

د ـ همکاری بین المللی:

دولتهای ساحلی آبراههای بین المللی سعی می کنند با وحدت بخشیدن به تلاشهای خود در مورد بهبود کشتیرانی، صید ... یک همکاری بین المللی را آغاز نمایند. درعین حال رقابت بین دولتهای ساحلی برای استفاده ازاین آبراهها خود نیز منشاء بسیاری از مخاصمات منطقه ای بین آنها شده است. امّا از آنجائیکه هیچ دولتی به تنهایی قادر به بهره برداری از یک آبراه بین المللی و مبارزه برضد آلودگی آن نیست، لذا همکاری بین المللی الزامی

---

*. این اصل از قاعدهٔ رُمی الهام گرفته است که اشعار میدارد: utere tuo ut alienum non laedas یعنی از اموال خود طوری استفاده کن که زیانی به غیر وارد نکند. در واقع همان قاعده «لاضرر» می باشد.

می باشد. به علاوه باید گفت که بعضی آبراههای بین المللی دارای نظام حقوقی خاصی می باشند که از آنجمله رودخانه های دانوب، راین، نیجر، دریاچه چاد، حوضهٔ آبی ریودولاپلاتا و حوضهٔ آبی آمازونی می باشند.

در پایان این قسمت باید گفت که کمیسیون حقوق بین الملل از ۱۹۷۰ تا حال در اجرای قطعنامه ۲۶۶۹ مصوب بیست و پنجمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد مطالعاتی را در مورد کاربرد آبراههای بین المللی برای مقاصدی غیر از کشتیرانی آغاز کرده است و تا بحال طرحهای متعددی نیز دراین زمینه ارائه شده است.* درضمن معاهدات جدید و رویه دولتها در مورد «حقوق رودخانه ها» پیشرفت زیادی را نشان میدهد. کلیهٔ این عوامل به توسعه تدریجی و تدوین حقوق بین الملل آبراهها کمک می کنند.

فصل سوم

کانالهای بین المللی

کانالهای بین المللی در واقع آبراههای مصنوعی هستند که دو قسمت دریای آزاد را به یکدیگر متصل می کنند.

این آبراهها که معمولاً در سرزمین یک دولت حفر می شوند تحت حاکمیت مطلق و کامل آن دولت قرار دارند. هیچ قاعدهٔ حقوق بین الملل دولت صاحب کانال را مجبور نمی کند که این آبراه را تحت یک نظام کشتیرانی آزاد قرار دهد. آندولت می تواند به میل خود کانال را در زمان صلح یا جنگ باز یا بسته کند و همچنین میتواند عوارض، قواعد و شرایطی برای استفاده از کانال وضع نماید مانند کانال کورینت (Corinth) واقع در یونان که دریای ایونیین(Ionienne) را به دریای اژه متصل می کند.

مع هذا اهمیت استراتژیک و اقتصادی کانالها برای کشتیرانی سبب شده است که سه کانال پاناما، سوئز وکیل بین المللی باشند.

---

* رجوع شود به: سالنامه کمیسیون حقوق بین الملل، ۱۹۹۴.

اگرچه نظام حقوقی هر کانال ناشی از قواعد قراردادی یا داخلی می باشد ولی دیوان دائمی دادگستری بین المللی در ۱۹۲۳ در قضیه کشتی ویمبلدون ضمن مقایسه نظام حقوقی کانال کیل با کانالهای سوئز و پاناما اعلام میدارد «کانالهای پاناما و سوئز بعنوان سابقه در واقع تجلی اعتقاد عمومی (opinio Juris) براین امر هستند که زمانیکه یک آبراه مصنوعی دو قسمت دریای باز را به یکدیگر متصل می کند و بطور دائم مورد استفاده کل جهان قرار می گیرد، این آبراه شبیه و همردیف تنگه های طبیعی محسوب می شوند».*

بدین ترتیب دیوان دائمی دادگستری بین المللی حداقل بطور ضمنی، وجود یک نوع «حقوق مشترک» کانالهای بین المللی را که مبتنی بر استفاده آزاد برای همه می باشد می پذیرد.**

بنابراین در مورد کانالهای بین المللی حاکمیت دولت ساحلی به لحاظ الزام آن به حفظ آزادی عبور برای کلیهٔ دولتها محدود می باشد. البته این آزادی عبور نباید لطمه ای به حاکمیت دولت ساحلی وارد کرده یا تهدیدی برای آن محسوب گردد.

فصل چهارم
قلمرو هوایی

I حریم هوایی:

برخلاف مناطق دریایی قلمرو هوایی کمتر تابع مقررات عرفی بوده و نظام حقوقی آن بیشتر از طریق کنوانسیونهای بین المللی مشخص شده است. مسأله مهمّ در حقوق بین الملل هوا شرایط هوانوردی بین المللی و بخصوص امنیت هوایی است. برخلاف دریای آزاد که اصل بر آزادی دریانوردی است و استثنائاتی برآن وارد است در حقوق هوا اصل آزادی هوانوردی نیست تا نسبت به آن محدودیتهایی اعمال گردد. نظم حقوقی

---

*. رجوع شود به: CPJI, Série A,Arrét n°1, affairede wimbel don, p.28.

**. رجوع شود به: Droit international, Bilan et perspective, op cit, p 1068.

هوانوردی دارای ویژگی بین المللی است. دلیل آن اختیاراتی است که به مؤسسه تخصصی ملل متحد دراین امر یعنی ایکائو(ICAO) یا سازمان هواپیمایی کشوری بین المللی، که مقرّ آن در مونترال کانادا می باشد، داده شده است. نظم حقوقی هوانوردی درعین حال مقررات داخلی را نیز لحاظ می کند، چونکه هر دولت یک حریم هوایی ملّی در اختیار دارد.

طبق کنوانسیون ۱۹۱۹ پاریس و ۱۹۴۴ شیکاگو حریم هوایی به دو قسمت ملّی و بین المللی تقسیم شده است. بدین ترتیب که فضای فوقانی قلمرو خشکی و دریای سرزمینی هر دولت جزو قلمرو هوایی ملّی تلقی شده و از آن دولت می باشد. حاکمیت دولت بر فضای فوقانی دریای سرزمینی در ماده ۲ بند ۲ کنوانسیون ۱۹۸۲ نیز پیش بینی شده است. این مقررات، از دید دیگری اعلام میدارد که حریم هوایی دولت به فضای فوقانی فلات قاره و منطقه اقتصادی انحصاری گسترش نمی یابد.

در ورای حریم هوایی هر دولت حریم هواپیمایی بین المللی آغاز می شود.

یکی از مشکلات مربوط به تعریف حریم هوایی ناشی از عدم وجود تحدید حدود قانونی آن با فضای ماوراء جو می باشد. این امر مسائل و مشکلات زیادی را، بخصوص با کاربرد تکنیک های جدید ارتباطات تلفنی و تلویزیونی ماهواره ای، بوجود می آورد.

II نظام حقوقی حریمهای هوایی:

کنفرانس ۱۹۴۴ شیکاگو با تصویب سه سند در خصوص هواپیمایی کشوری بین المللی، ترانزیت سرویسهای هوایی بین المللی و حمل و نقل هوایی بین المللی در واقع نظم عمومی حاکم بر حریم هوایی را مشخص نمود. کنوانسیون هواپیمایی کشوری بین المللی، که از ۱۹۴۷ لازم الاجراء شده است، متکی بر تعداد زیادی از موافقتنامه های دو جانبه منعقده، فیمابین دولتها است. ویژگی این موافقتنامه های دوجانبه یا منطقه ای تقویت امنیت هوایی است.

طبق کنوانسیون هواپیمایی کشوری هر دولتی میتواند در حریم هوایی ملّی خود مقرراتی وضع و حتی مناطق ممنوعه پرواز ایجاد کند. هیچ هواپیمایی نیز بدون مجوز حق

ندارد بر فراز کشوری به پرواز درآید. مطلب اخیر در رأی دیوان بین المللی دادگستری در قضیه فعالیتهای نظامی و شبه نظامی آمریکا در نیکاراگوئه و علیه آن کشور نیز مورد توجه قرار گرفته است. دیوان اشاره میکند که هرگونه پرواز بدون مجوز برفراز خاک کشور نیکاراگوئه لطمه به حاکمیت آن کشور می باشد.*

کنوانسیون شیکاگو به دولت اجازه میدهد که هر هواپیمایی که بدون مجوز برفراز خاکش پرواز میکند را مجبور به فرود نماید. بعلاوه پروتکل مونترال مورخ ۱۰ مه ۱۹۸۴، ضمن تأکید حفظ تناسب در مقرراتی که دولت می تواند وضع نماید، بطور دقیق حدود صلاحیتی را که آن دولت در داخل حریم هوایی ملّی خود اعمال میکند مشخص می نماید.

امنیت هوانوردی کشوری از اهمیت زیادی برخوردار است و نباید هرگز صدمه ای به آن وارد شود. این مسأله را ایکائو به صراحت در پی ساقط شدن یک فروند ایرباس ایرانی با ۲۹۰ مسافر توسط ناو جنگی آمریکایی وینسن در سوم ژوئیه ۱۹۸۸ یادآوری نموده است.

III امنیت هوانوردی:

با توجه به اهمیتی که جامعه بین المللی برای امنیت هوایی قائل است و با عنایت به افزایش روز افزون اعمالی که امنیت هوانوردی را با خطر مواجه می کند سرانجام مقرراتی هم در پیشگیری و بازدارندگی و هم برای سرکوب این نوع اعمال تدوین شده است. دراین قسمت ابتداء به تعریف اعمالی که امنیت هوانوردی را به خطر می اندازد پرداخته می شود و سپس مقررات بازدارندگی مطالعه می شود و بالاخره قواعد مربوط به سرکوب این نوع اعمال بررسی می شود.

---

*. رجوع شود به مجموعهٔ آراء و نظرات دیوان بین المللی دادگستری، ۱۹۸۶، پاراگراف ۲۵۱.

الف ـ اعمالی که امنیت هوانوردی را با خطر مواجه می کنند:

با توجه به اعمال انجام شده برضد امنیت هوانوردی میتوان آنها را در دو قسمت ملاحظه نمود.

- اعمال مختلف تروریستی.
- منحرف نمودن (دزدی) هواپیما از مسیر اصلی.

تروریسم هوایی عبارت از هرگونه رفتار به قصد ایجاد وحشت با استفاده از خشونت برضد هواپیماها، تأسیسات فرودگاهی، اشخاص موجود در هواپیماها یا فرودگاهها می باشد.

- منحرف نمودن (دزدی) هواپیما دریک مفهوم گسترده میتواند بعنوان یک عمل تروریستی لحاظ گردد. امّا هدف آن مشخص و محدود می باشد و آن عبارت از وادار کردن [illegible] از مسیر اصلی خود می باشد. [illegible] کاربرد خشونت یا تهدید به کاربرد خشونت توأم می باشد.* همانگونه که اشاره شد برای جلوگیری و سرکوب این اعمال مقرراتی تدوین شده است که به مطالعه آنها می پردازیم.

ب ـ مقررات موجود برای پیشگیری از اعمال ضد امنیت هوانوردی:

درپی تصویب قطعنامهٔ A.۱۷-۱ توسط اجلاس فوق العاده مجمع عمومی ایکائو در ۱۹۷۰ و همچنین تصویب قطعنامه های ۷۴و۷۷و۸۰ توسط مجمع عمومی عادی ایکائو و همچنین تصویب قطعنامه های ۱۲ دسامبر ۱۹۶۹ و ۲۸ نوامبر ۱۹۷۰ توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد و تصویب قطعنامه های ۹ سپتامبر ۱۹۷۰ و ۲۰ ژوئن ۱۹۷۲ توسط شورای امنیت زمینه برای تدوین مقررات جهت پیشگیری از اعمال مخالف امنیت هوایی آماده شد. این مقررات در چند قسمت بررسی می شود.

---

*. رجوع شود به:

Michel DEJUGLART et les autres "Traité de droit aérien" Tome2, éd, L.G.D.T, paris, 1992 P.688 et s.

۱ ـ مقررات پیشگیری در کنوانسیونهای چندجانبه:

دراین خصوص میتوان از کنوانسیونهای ۱۹۶۳ توکیو، ۱۹۷۰ لاهه و ۱۹۷۱ مونترال نام برد. مسأله پیشگیری از اعمال ضد امنیت هوایی در این اسناد کمتر مورد توجّه قرار گرفته است. معهذا ماده ۱۱ بند یک کنوانسیون توکیو اعلام می کند:

«هرگاه شخصی در هواپیما بطور غیرقانونی و با کاربرد خشونت یا تهدید به کاربرد خشونت مزاحمتی در استفادهٔ از هواپیمای در حال پرواز ایجاد کند یا آنرا به تصرف خود درآورد یا کنترل آنرا بدست گیرد، یا زمانیکه آن شخص درحال انجام چنین عملی است، کلیه دولتهای متعاهد تدابیر لازم و مناسب را برای بازگرداندن یا حفظ کنترل هواپیما به فرمانده قانونی آن اتخاذ می کنند».

مقررات مشابهی در جهت جلوگیری از منحرف نمودن هواپیما و انجام اعمال تروریستی در ماده ۹ بند یک کنوانسیون لاهه و ماده ۱۰ بند یک کنوانسیون مونترال پیش بینی شده است که اعلام می دارد:

«دولتهای عضو کنوانسیون متعهد می شوند، مطابق حقوق بین الملل و حقوق داخلی، تدابیر مناسب را برای پیشگیری از تخلفات پیش بینی شده در کنوانسیون اتخاذ نمایند».

این تدابیر شامل اقداماتی است که دولتهادر فرودگاهها و حتی در هنگام پرواز هواپیما انجام می دهند.

۲ ـ مقررات پیشگیرانه مصوب ایکائو:

ضمیمه ۱۷ به کنوانسیون ۱۹۴۴ شیکاگو که توسط مجمع عمومی ایکائو در ۲ مارس ۱۹۷۴ تصویب شد از ۲۷ فوریه ۱۹۷۵ لازم الاجراء گردید. این سند شامل قواعد و توصیه هایی است که به کلیه دولتهای عضو ارائه شده است.

- به کلیه دولتهای عضو توصیه شده است که یک برنامه امنیت پرواز برای حفظ

امنیت، تنظیم و مؤثر بودن امنیت هواپیمایی کشوری بین المللی تهیه نمایند. تهیّه چنین برنامه ای برای فرودگاههای بین المللی الزامی است.

- هر دولت باید از استفاده کنندگان هواپیماها بخواهد که یک برنامهٔ امنیت پرواز را که منطبق با برنامه امنیت پرواز فرودگاه بین المللی است تصویب کنند.

بنظر می رسد که دولتها اغلب توصیه های ایکائو را پذیرفته و عمل می کنند.

- دفترچه امنیت پرواز تهیه شده توسط دبیرکل ایکائو:

دبیرکل ایکائو، بنا به درخواست هفدهمین اجلاس مجمع عمومی آن سازمان یک دفترچه امنیت پرواز برای کمک به دولتها جهت اجرای تدابیر پیشگیرانه تهیه نموده است.

این دفترچه محرمانه که در ۱۹۷۱ مورد قبول قرار گرفت و در ۱۹۷۴ مورد بازنگری واقع شد نکاتی را مشخص می کند که از آنجمله است.

- عملکردها و مسؤولیّت هر سازمان در برنامه کلی امنیت هواپیمایی کشوری
- حداقل روشها و اعمال امنیتی که باید قبل یا در خلال پروازهای تجاری منظم انجام شود.

۳ - کمیته جلوگیری از مداخلات غیرقانونی:

این کمیته توسط قطعنامه ۱۰ آوریل ۱۹۶۹ و در اجرای ماده ۵۲ کنوانسیون شیکاگو بوجود آمده است و مرکب ۱۱ عضو است که از میان اعضای شورای ایکائو انتخاب می شوند. کار این کمیته بررسی علل تصادفات هواپیما و تعیین خلاءهای موجود در امر پیشگیری می باشد. این کمیته گزارش دولتها در مورد «کلیهٔ ابعاد غیرسیاسی دخالت غیرقانونی» را دریافت می کند. کمیته پس از بررسی گزارش توصیه هایی را به شورای ایکائو برای تدوین مقرراتی جهت پیشگیری از اینگونه تصادفها ارائه میدهد.

این اعمال ایکائو با استقبال زیادی مواجه شده است، امّا قسمت اعظم ابتکار و کارها در زمینه پیشگیری برعهده دولتهاست.

ج ـ ابعاد عملی پیشگیری از اعمال برضد امنیت هوانوردی:

در عمل پیشگیری بیشتر در فرودگاهها انجام می شود. چونکه در داخل هواپیماهای در حال پروازن این عمل بسیار نادر و خیلی سخت می باشد.

۱ ـ اقداماتی که در فرودگاهها انجام می شود:

از جمله اقداماتی که معمولاً در فرودگاهها انجام می شود ممنوعیت حمل سلاح، بازرسی منظم مسافران و باردستی آنها، تعیین هویت و گاهی کنترل بارهای تحویلی به انبار هواپیما می باشد. مسافران به خاطر امنیت خود نیز به آسانی چنین کنترلهایی را می پذیرند. مخارج انجام این اعمال معمولاً بر عهده دولت است.

۲ ـ اقدامات امنیتی که در داخل هواپیماهای درحال پرواز انجام می شود:

در مورد اقدامات امنیتی در داخل هواپیمای در حال پرواز کنسانسوسی وجود ندارد. مسأله مهم مطروحه این است که آیا میتوان از گارد مسلح در داخل هواپیما استفاده کرد تا در صورت بروز عملی برای منحرف کردن هواپیما از مسیرش با زور وارد عمل شود.

اکثر شرکتهای هوایی اروپایی و آمریکای شمالی با استقرار گارد مسلح در داخل هواپیما و کاربرد زور توسط آنها بعلت خطرات زیادی که برای خدمه و مسافران دارد مخالفند. سرانجام دولتهای آنها نیز با نظر آنها موافقت کرده و لذا خدمه هرگز مسلح نبوده و باید کلیه اعمالی را که برای امنیت مسافران لازم است انجام دهند. برخی دیگر کشورها مانند اسرائیل از گارد پرواز استفاده می کنند ولی چنین روشی در کشورهای بزرگ که استفاده تجاری از هواپیمایی کشوری می کنند مورد قبول واقع نشده است.

بعلّت عدم هماهنگی بین المللی، اقدامات پیشگیرانه در پرواز کاملاً در قلمرو صلاحیت دولت صاحب پرچم است.

آثار بکارگیری اقدامات پیشگیرانه سبب شده است که درصد شکست برای منحرف کردن هواپیماها از ۲۰ درصد در سال ۱۹۶۸ به ۸۰ درصد در سال ۱۹۷۴ افزایش یابد امّا

در کنار اقدامات پیشگیرانه، مقرراتی نیز برای سرکوب اعمال ضد امنیت هوایی پیش بینی شده است.

د ـ مقررات موجود برای سرکوب اعمال ضد امنیت هوانوردی:

سرکوب اعمال ضد امنیت هوانوردی موضوع اصلی کنوانسیونهای توکیو (۱۹۶۳)، لاهه (۱۹۷۰) و مونترال (۱۹۷۱) می باشد. این کنوانسیونها در واقع مکمل قواعد داخلی در زمینهٔ سرکوب اعمال ضد امنیتی در هواپیماها می باشد.

۱ ـ کنوانسیون توکیو مورخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۳:

این کنوانسیون بیشتر مربوط به صلاحیت جزایی دولتها در صورت بروز جرمی در هواپیما و همچنین اختیارات و تکالیف متقامات داخلی و فرماندهان هواپیماهاست. طبق ماده ۱۱ این کنوانسیون دولتهای عضو کنوانسیون متعهد می شوند که در صورت در اختیار گرفتن غیرقانونی هواپیما:

- به مسافران و خدمه اجازه دهند که مسافرت را هرچه سریعتر ادامه دهند.
- بازگرداندن هواپیما و بار به آنهایی که حق دریافت آنها را دارند این تعهدات در قطعنامه ۱۷۲۰ A مصوب ایکائو نیز وجود دارد.

۲ ـ کنوانسیون لاهه مورخ ۱۶ دسامبر ۱۹۷۰:

با گسترش هواپیماربایی ایکائو پیش نویس کنوانسیونی را دراین مورد خاص ارائه نمود. این کنوانسیون در واقع اوّلین سندی است که سرکوب در اختیار گرفتن غیرقانونی هواپیماها را پیش بینی می کند.

۱ ـ ۲ ـ قلمرو اجرایی کنوانسیون لاهه:

قلمرو اجرایی این کنوانسیون هم به تعریف جرم و هم به نوع هواپیماهای تحت پوشش کنوانسیون بستگی دارد. براساس این کنوانسیون جرم عبارت است:

«هر شخص موجود در هواپیمای درحال پرواز بطور غیرقانونی با کاربرد خشونت یا تهدید به کاربرد خشونت هواپیما را در اختیار خود گرفته یا

کنترل آنرا بدست گیرد».

کنوانسیون عناوین این جرم را برعهدهٔ قانونگذاران داخلی گذاشته است.

در مورد نوع هواپیماهایی که تحت پوشش کنوانسیون قرار دارند باید گفت که قلمرو آن بسیار وسیع می باشد و آن شامل هرگونه هواپیمای حمل و نقل و هواپیمای عمومی می شود. معهذا هواپیماهایی که برای اهداف نظامی، گمرگی یا پلیسی بکار میروند یا هواپیماهای ربوده شده در داخل قلمرو کشوری که به ثبت رسیده اند از قلمرو اجرایی این کنوانسیون خارج می باشند.

۲ ـ ۲ـ مقررات سرکوبگرانه کنوانسیون لاهه:

طبق ماده ۲ کنوانسیون لاهه «کلیه دولتهای عضو متعهد هستند که جرم را با مجازاتهای بسیار سختی سرکوب کنند». با توجه به تنوع سیستمهای حقوق داخلی، قانونگذار ملّی در مورد انتخاب مجازات از آزادی زیادی برخوردار است.

۳ ـ ۲ ـ صلاحیت قضایی:

تدوین کنندگان کنوانسیون استرداد مجرمین هوایی را بطور خودبخود نپذیرفته اند. بنابراین ماده ۴ کنوانسیون صلاحیت اجباری بسیاری از دولتها را پیش بینی کرده است بدون آنکه اولویتی برای آنها قائل شود.

ـ دولت ثبت کننده هواپیمای ربوده شده صلاحیت رسیدگی به جرم را دارد. درصورت ثبت بین المللی (مانندSAS) یا ثبت مشترک (مانند Air Afrique)، دولتهای ذینفع «براساس قواعد مناسب و برای هر هواپیما، دولتی را که صلاحیت خود را اعمال می کند و اختیارات دولت ثبت کننده، را طبق کنوانسیون دارا است مشخص می کنند.

ـ در صورت استفاده هواپیما توسط شخصی که مالکیت آنرا نداشته و همچنین تابعیت دولت ثبت کننده را نیز نداشته باشد، ماده ۴ بند یک پیش بینی می کند که هر دولت متعاهد باید اقدامات لازم را «برای اعمال صلاحیت خود» انجام دهد «در صورتیکه جرم در هواپیمای اجاره ای بدون خدمه به شخصی اتفاق افتد که اقامتگاه اصیلش در آن

دولت بوده یا بطور دائم در آن دولت سکونت داشته باشد».

- طبق کنوانسیون دولتی که هواپیمای ربوده شده در سرزمینش فرود آمده و متهم به جرم نیز هنوز در هواپیما وجود دارد نیز صلاحیت رسیدگی به جرم را دارد.

- بالاخره اگر متهم موفق به ترک سرزمین دولت محل فرود هواپیمای ربوده شده گردد، کلیه دولتهای متعاهد باید اقدامات لازم را برای رسیدگی به جرم در حالتی که متهم در سرزمین آنها ست انجام دهند. البته این در صورتی است که آن دولت متهم را به دولت ثبت کننده هواپیما، دولت محل فرود هواپیمای ربوده شده مسترد نکند. لازم به تذکر است که استرداد مجرمین هوایی طبق کنوانسیون لاهه خودبخود انجام نمی شود و بستگی به موافقتنامه های دو یا چند جانبه جداگانه دارد.

با توجّه به موارد فوق در تمام حالات میتوان دولتی را یافت که صالح برای رسیدگی

کنوانسیون لاهه، علیرغم برخی خلاء هایش، اقدام مهمی است که جامعهٔ بین المللی برای سرکوب اعمال ضد امنیت هوانوردی اتخاذ کرده است.

۳ - کنوانسیون مونترال مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۱:

این کنوانسیون در واقع مکمل کنوانسیون لاهه می باشد. این کنوانسیون سرکوب برخی اعمال تروریستی را پیش بینی نموده است که قبلاً مورد توجه قرار نگرفته بودند.

- سوء قصد برضد اشخاص و اموال مشروط براینکه این سوءقصد امنیت هواپیمای در حال پرواز را به خطر اندازد.

- تخریب کامل و جزیی هواپیماها در زمین زمانیکه این هواپیماها در سرویس باشند، یعنی از لحظه ای که کارکنان زمینی یا خدمه شروع به آماده کردن هواپیماها برای یک پرواز مشخص می کنند تا ۲۴ ساعت بعد از فرود.

- اخطار به وجود بمب، حتی اگر خبر درست نباشد، یا پخش این خبر امنیت هواپیمای درحال پرواز را به خطر اندازد.

کنوانسیون مونترال در مورد صلاحیت قضایی قواعدی مشابه قواعد کنوانسیون لاهه دارد. معهذا در مورد سوءقصد برضد تأسیسات هوانوردی و اخطار به وجود بمب فقط صلاحیت محلّی را پذیرفته است.

علاوه براین کنوانسیونها، که الهام بخش بسیاری از قواعد داخلی است، اعلامیه هایی نیز در زمینه امنیت هوانوردی صادر شده است که از آنجمله میتوان از اعلامیه بُن مورخ ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۸، اعلامیه مونترال مورخ ژوئیه ۱۹۸۱ و اعلامیه و نیز مورخ ۱۹۸۷ نام برد.

در ضمن در ۲۴ فوریه ۱۹۸۸ پروتکلی به کنوانسیون مونترال ۱۹۷۱ نیز منضم شده است. این پروتکل که توسط ۱۵۷ دولت عضو ایکائو پذیرفته شده است نشان دهندهٔ تصمیم قاطع آنها در اتخاذ اقدامات عینی برضد اعمال خشونت در هواپیمایی کشوری است که در کنوانسیونها موجود پیش بینی نشده اند. این پروتکل مجازاتهای سختی را برای کسانی که مرتکب اعمال خشونت بار عمدی و غیرقانونی در فرودگاههای بین المللی می شوند که منجر به زخمی شدن شدید یا مرگ افراد یا تخریب و ورود خسارات سنگین به تأسیسات فرودگاهی و یا ایجاد اغتشاش در پروازها می شود پیش بینی کرده است. مجازاتهای سنگینی نیز برای کسانی که در تلاش برای ارتکاب چنین اعمالی باشند و شرکای آنها پیش بینی شده است.

۴ ـ مقررات پیشگیرانه توصیه شده یا مصوب از ۱۹۸۴ به بعد:

۱ـ۴ـ پروتکل اصلاحی منضم به کنوانسیون مربوط به هواپیمایی کشوری بین المللی که در ۱۰ مه ۱۹۸۴ در مونترال بر امضاء رسیده است. این پروتکل توسل به زور بر ضد هواپیماهای غیرنظامی در حال پرواز را ممنوع کرده است. این سند بعد از حمله هواپیماهای شکاری شوروی سابق به هواپیمای مسافربری کره ای (KAL) در ۱۹۸۳ تدوین شد.

۲ ـ ۴ـ مقررات ایکائو بعد از سوء قصد لاکربی در ۱۹۸۸: ایکائو در ۲۴ فوریه

۱۹۸۸ پروتکلی جهت سرکوب اعمال غیرقانونی خشونت در فرودگاههای بین المللی تصویب نمود که در واقع مکمل کنوانسیون مونترال ۱۹۷۱ می باشد. شورای ایکائو در ۱۰ فوریه ۱۹۸۹ قطعنامه ای برای تسهیل تقویت اقدامات پیشگیرانه توسط دولتهای عضو تصویب نمود. این شورا همچنین یک «گروه ویژه» برای نظارت بر اجرای هماهنگ اقدامات امنیتی در کشورها ایجاد نموده است. مجموعه این مقررات و اقدامات سبب شده است که از ۱۹۷۰ تا حال آمار اعمال خشونت بار برضد امنیت هوانوردی کاهش یابد بطوریکه ۴۹ مورد هواپیما ربایی موفق در ۱۹۷۰ به ۴۳ مورد در ۱۹۷۳ و به ۷ مورد در ۱۹۸۸ کاهش یافته است. همچنین اقدام در جهت هواپیماربایی نیز همین روند را داشته است بطوریکه ۳۸ مورد در ۱۹۷۰ به ۳ مورد در ۱۹۸۸ کاهش یافته است.*

فضای ماوراء جو، کره ماه و سایر اجرام سماوی

از حدود چندین دههٔ پیش است که بشر فعالیتهای خرد را در فضای ماوراء جو آغاز نموده است. پیشرفت تکنولوژی دراین قلمرو سبب شد انسان نه تنها در ماه فرود آید بلکه به این کشف بزرگ نیز نایل شود که منظومهٔ شمسی جز کوچکی از جهان هستی در فضای لایتناهی با کهکشانهای بی شمار می باشد. این پیشرفتها لزوم تدوین مقرراتی را برای استفاده از فضای ماوراء جو پیش روی جامعه بین المللی نهاد. بهمین جهت پنج معاهده و**

---

*. رجوع شود به: Michel DEJUGLART of les outresi, of cit, p.706. البته باید متذکر شد که اغلب میزان تلفات جانی نه تنها کاهش نیافته بلکه افزایش نیز یافته است.

**. پنج کنوانسیون عبارتند از: ۱. کنوانسیون اصول حاکم بر فعالیتهای دولتها در مورد کشف و استفاده از فضای ماوراء جو از جمله کره ماه و سایر اجرام سماوی ۲. کنوانسیون نجات فضانوردان، بازگشت آنان و برگرداندن سفاین پرتاب شده به فضای ماوراء جو. ۳. کنوانسیون مسؤولیّت بین المللی برای خسارات وارده توسط سفاین فضایی. ۴. کنوانسیون ثبت سفاین پرتاب شده به فضای ماوراء جو. ۵. موافقتنامه حاکم بر فعالیتهای دولتها در کرهٔ ماه و سایر اجرام سماوی.

تعداد زیادی قطعنامه و توصیه نامه از طرف سازمانهای بین المللی به تصویب رسیده اند.*

I نظام حقوقی حاکم بر فضای ماوراء جو، کرهٔ ماه و سایر اجرام سماوی:

براساس معاهده مربوط به فضای ماوراء جو «فضای ماوراء جو، همچنین کره ماه و سایر اجرام سماوی، نمی تواند به تملک یا تحت حاکمیت هیچ دولتی نه از راه استفاده، نه به روش اشغال و نه سایر طرق دیگر درآید».

برطبق این قاعده میتوان گفت که فضای ماوراء جو و کلیه اجرام سماوی «میراث مشترک بشریت» هستند. کلیه یافته ها در مورد این فضا و اجرام سماوی باید در دسترس همه دولتها قرار گیرد. ماده ۱۱ معاهده مربوط به فضای ماوراء جو پیش بینی می کند که دبیرکل سازمان ملل متحد باید در شرایطی که امکان پذیر و قابل تحقق باشد ازاین یافته ها مطلع شود. همین مسأله سبب بروز مشکلاتی شده است، چونکه کشورهای توسعه یافته از تصویب این معاهده خودداری نموده اند.

فضای ماوراء جو امکانات وسیعی در زمینه های تکنولوژیک، تسلیحات، علوم و اقتصاد در اختیار جامعه بین المللی نهاده است که برخی از مهمترین استفاده های آن مورد بررسی قرار می گیرد.

II ارتباطات فضایی:

در عرض ۹۰سال بی سیم به سیستم بسیار پیشرفته ارتباطات بین المللی تغییر یافته است. ارتباطات بطور عمده شامل ارتباطات تلفنی، ارتباطات بین زمین و قمرهای مصنوعی (ساتلیتها) و بین خود قمرهای مصنوعی مختلف می باشد. مدار ثابت دور کرهٔ زمین واقع در ۳۵۸۰۰ کیلومتری زمین مکانی است که قمرهای مصنوعی در آن قرار داده می شوند. این مدار امکان میدهد که قمر همیشه در نقطه ای که قرار داده شده است ثابت بماند و این مسأله برای ارتباطات اهمیت زیادی دارد. ازآنجا که این مدار محدود می باشد

---

*. رجوع شود به: Droit international, Bilan et perspective, op. cit, p 1026

بنابراین بعنوان یک ثروت طبیعی باید بهتر اداره شود یعنی هم اقتصادی، هم مؤثر و هم منصفانه مورد بهره برداری قرار گیرد.*

با توجه به اینکه کشورهای صنعتی اوّلین نهادهایی بودند که قمر دراین مدار قرار دادند بنابراین فرمول «اوّلین وارد شونده، اوّلین استفاده کننده» مطرح شد. ولی هشت کشور استوایی در اعلامیه بوگوتا مدعی حقوقی بر مدار ثابت شدند چونکه این مدار در فضای فوقانی سرزمین آنها واقع است. علیرغم مخالفت شدید کشورهای توسعه یافته بحث در مورد دادن سهمی منصفانه ازاین مدار به کشورهای درحال توسعه آغاز شد. درحال حاضر اصل دسترسی منصفانه، که مترادف با دسترسی برابر نیست، پذیرفته شده است و آن با عنایت به کاربرد موثر این مدار برای حفظ منافع کلیه استفاده کنندگان از ارتباطات می باشد.

در مورد ارتباطات تلویزیونی نیز موافقتنامه ای تحت عنوان [illegible] دولتها از قمرهای مصنوعی دور زمین برای ارتباطات تلویزیونی مستقیم بین المللی» در ۱۰ دسامبر ۱۹۸۲ به امضاء دولتها رسیده است. در این موافقتنامه اصول مهم زیر پیش بینی شده است.

۱- مشورت بین دولتهای پخش کننده و گیرندهٔ تصاویر تلویزیونی.

۲- هر دولتی که قصد ایجاد تلویزیون مستقیم بین المللی دارد یا میخواهد مجوز آنرا صادر نماید باید سریعاً قصد خود را به دولتهای گیرنده اعلام نماید و فوراً با دولتهای متقاضیِ مشورت به مشاوره بپردازد.

۳ - هر دولتی باید این مقررات را در مورد پخش تلویزیونی مستقیم بین المللی توسط قمر به گونه ای که اسناد اتحادیه بین المللی ارتباطات می‌خواهد اجرا نماید.

III سنجش از راه دور:

امروزه تکنولوژی فضای ماوراءجو به سطح کرهٔ زمین نیز نفوذ کرده و امکان میدهد

---

* رجوع شود به: P.M.Martin "Droit de l'espace", puf, paris, 1991,p.73.

که از راه دور بسیاری از اسرار کرهٔ زمین بخصوص منابع طبیعی موجود در آن را کشف کرد. این پیشرفت مسائل و معضلات حقوقی زیادی را میان دولتهای استفاده کننده ازاین تکنولوژی و دولتهایی که سرزمینشان مورد مشاهده آنها قرار می گیرد بوجود می‌آورد. از لحاظ حقوقی نیز امکان ندارد که با استناد به معاهدهٔ فضا بتوان حق اجرای این فعالیت را توجیه و تأکید کرد، چونکه، اگر چه این فعالیت (سنجش از راه دور) ازیک منطقه آزاد انجام می شود، ولی این فعالیت در مورد مناطقی صورت می گیرد که جز لایتجزایی از سیاره زمین می باشند که در آن شکل دیگری از حقوق و تکالیف اجرا می شود. بعلاوه کشورهای توسعه یافته از فضای ماوراء جو برای مطالعه آب و هوا و همچنین کنترل تسلیحات استفاده می کنند.

سرانجام پس از بحث های فراوان اسناد مربوط به سنجش از راه دور حق انجام این فعالیت را نه به رسمیت شناخته و نه نفی کرده است، بلکه باید رضایت وجود داشته باشد. در این شرایط بنظر می رسد که باید «رضایت قبلی» وجود داشته باشد.

سؤال دیگری که مطرح است اینکه از یافته های تکنولوژی سنجش از راه دور چه نهادی میتواند استفاده کند؟

آنچه مسلّم است اینکه این «یافته ها» نمیتواند برای تخریب سیستم اقتصادی و سیاسی «دولت مورد مشاهده» استفاده شود.

درحال حاضر این «یافته ها» در اختیار «بخش خصوصی» قرار می گیرد.

پس از بحثهای طولانی یک پیش نویس «اصول حاکم بر سنجش از راه دور فضایی» تهیه شده است که براساس آن:

فعالیتهای سنجش از راه دور باید برای آسایش و منافع کلیه کشورها و در انطباق با حقوق بین الملل، معاهدات فضای ماوراء جو و سایر اسناد اتحادیه بین المللی ارتباطات انجام شود. همکاری بین المللی و فرصت های در مناسب جهت مشارکت در این فعالیت ها باید مورد تشویق قرار گیرد. باید ایستگاههای گیرنده و آرشیو و همچنین تأسیساتی برای

تحقیق در مورد «یافته ها» ایجاد شوند. کلیه اطلاعات ممکن باید در اختیار دبیرکل سازمان ملل متحد قرار گیرد. باید حفظ محیط زیست کره زمین مورد تشویق قرار گیرد. باید کلیه دولتهای ذینفع بدون تبعیض به «یافته های بررسی شده» دسترسی داشته باشند. توافق میان کشورها دراین بخش نیازمند ارادهٔ دولتهای ذینفع می باشد.

V I ثبت سفاین فضایی:

در حال حاضر یک سیستم ثبت اجباری برای سفاین فضایی پیش بینی شده است که در دو قسمت انجام می شود. یکبار ثبت سفاین توسط دولت و بار دیگر بوسیله دبیرکل سازمان ملل متحد انجام می پذیرد. سفاین فضایی باید دارای علایم قابل رویت باشند تا بتوانند فوراً تشخیص داده شوند. بعلاوه دولتهایی که امکانات مشاهده سفاین و تعقیب آنها را دارند باید به دولتهای خسارت دیده که قادر به شناسایی سفاین نیستند کمک کنند. ثبت اجباری مشمول سازمانهای بین المللی که در امور فضایی فعالیت می کنند نیز می شود؛ آنها باید خود یک ثبت از پرتابهایشان خود داشته باشند.

V کمک به فضانوردان:

فضانوردان بعنوان «فرستادگان بشریت» باید مورد حمایت قرار گیرند. هر دولتی باید طبق معاهدهٔ مربوط به «نجات فضانوردان ...» سایر دولتها، مقامات پرتاب کننده و دبیرکل سازمان ملل متحد را از کلیهٔ پدیده های مکشوفه در فضای ماوراء جو و کره ماه و سایر اجرام سماوی، که میتوانند خطری برای زندگی یا سلامتی فضانوردان داشته باشند و یا هرگونه تصادف، مشکل و یا فرود و اضطراری مطلع نماید. دولتی که سفینه فضایی در سرزمینش فرود می آید باید کلیهٔ کمک های لازم را به فضانوردان رسانده و همکاری لازم را با مقامات دولت پرتاب کننده نماید. کلیه مخارج به عهدهٔ دولت پرتاب کننده است. با پیدایش امکانات بیشتر برای سفر به فضای ماوراء جو و اجرام سماوی حقوق باید در آینده نه چندان دور وضعیت اینگونه مسافران را نیز روشن نماید.

VI مسؤولیّت جبران خسارات وارده توسط سفاین فضایی:

خسارات ناشی از فعالیتهای فضایی میتوانند تخطی به تمامت سرزمینی (اعم از خاکی، آبی و هوایی) یک کشور، ایجاد آلودگی، از بردن حیات انسانها و یا تخریب اموال باشند دراین حالت مسؤولیّت به عهده دولتی است که کلیه فعالیتهای ملّی را انجام میدهد. آن دولت مسؤول جبران کلّیه خسارات وارده به سایر دولتها، اشخاص حقیقی و حقوقی تابع آنها چه در زمین چه در آتمسفر یا فضای ماوراء جو از جمله ماه و سایر اجرام سماوی می باشد . عامل دیگری که اهمیت دارد مسؤولیّت دولتها است که فعالیت فضایی را خود انجام میدهد یا سبب انجام آنها می شود یا از سرزمینش یا تأسیساتش برای پرتاب استفاده می شود. این مقررات سبب می شود که چندین دولت برای جبران خسارات مسؤولیّت مشترک داشته باشند.

سازمانهای بین الدولی که به فعالیت فضایی می پردازند نیز باید تعهدات ناشی از کنوانسیون را بپذیرند و خسارات وارده را جبران کنند، در صورت عدم جبران خسارات توسط سازمان، زیان دیده میتواند مسؤولیّت دولتهای عضو سازمان را مطرح کند. مسؤولیّت به صرف ورود خسارات ایجاد می شود حتی اگر فعالیت مشروع هم باشد. فقط در یک مورد برای دولت پرتاب کننده مسؤولیّت ایجاد نمی شود و آن اینکه خسارات در اثر «خطای سنگین یا انجام عملی به قصد ایجاد خسارات از طرف دولت خسارت دیده» ایجاد شود. در صورتیکه خسارات وارده در منطقه ای غیر از زمین به سفینه فضایی یا اشخاص یا اموال موجود در سفینه فضایی یک دولت پرتاب کننده توسط سفینه فضایی دولت دیگری وارد آید، اصل خطا برای اثبات مسؤولیّت اعمال می شود.

میزان خسارات باید طبق حقوق بین الملل و اصول عدالت و انصاف طوری تعیین گردد که امکان اعاده وضع به حالت اوّلیه (قبل از بروز خسارات) بوجود آید.

پیشرفت های کشورهای توسعه یافته در فضای ماوراء جو و استفاده های متعدد از جمله نظامی و اقتصادی شکاف میان آنها و کشورهای درحال توسعه را افزایش میدهند

بنابراین باید در فکر ایجاد سیستمی برای توزیع منصفانه منافع حاصل از فعالیتهای مختلف در فضای ماوراء جو بخصوص فعالیتهای تجاری بود.

همانگونه که انشتین میگوید «استدلالهای تمثیلی منبع نظریات فیاضی هستند امّا در عین حال هم استدلالهای اغواگری می باشند». این گفته در مورد حقوق فضا هم صدق می کند. درست است که حقوق فضا بخشی از حقوق بین الملل است، امّا ساختن این بنای جدید نیاز به معیارهای نو، که منطبق با مشکلات و مسائل روز باشند دارد.* این معیارهای نو هم در بخش حقوق فضا و هم در سایر بخش های حقوق بین الملل همان درک متقابل و همبستگی بین المللی است.

فصل ششم

حفاظت محیط زیست

پس از بررسی مناطقی که استفاده از آنها علی الاصول متعلق به کلیه دولتهاست لازم است یکی از مهمترین وجوه مشترکشان یعنی محیط زیست آنها مورد مطالعه قرارگیرد.

I کلیات:

محیط زیست بعنوان مایملکی که متعلق به کل مردم جهان است امروز با خطر نابودی کامل روبروست. اگرچه حفاظت محیط زیست از اوایل قرن حاضر (کنوانسیون ۱۹۰۲ پاریس برای حفاظت از پرندگان مفید برای کشاورزی) مورد توجه بوده است، امّا حفظ حقوقی و مادی محیط زیست از ۱۹۷۲ یعنی کنفرانس استکهلم، که تشکیل آن توسط قطعنامهٔ ۲۳۹۸ مورخ ۳ دسامبر ۱۹۶۸ پیش بینی شده بود آغاز گردید. اعلامیه مصوب کنفرانس استکهلم حاوی یک پیش گفتار و ۲۶ اصل و یک برنامهٔ عملی برای محیط زیست می باشد. این اعلامیه سرانجام منجر به ایجاد برنامهٔ ملل متحد برای محیط زیست توسط قطعنامه ۲۹۹۷ مجمع عمومی گردید. یکی از مهمترین اصول اعلامیه استکهلم اعلام حق

* رجوع شود به: "Droit international, Bilan et perspectives" op. cit, p. 1039.

بر محیط زیست سالم بعنوان یک حق از حقوق بشر می باشد. اصل یک این اعلامیه اشعار میدارد «بشر حق بنیادین بر آزادی، برابری و بر شرایط مناسب زندگی، در یک محیط زیستی که کیفیت آن امکان زندگی شرافتمندانه و راحت را به او بدهد، دارد».

دولتها نه فقط مسؤول حفظ محیط زیست واقع در قلمرو صلاحیت خود می باشند بلکه مسؤولیّت حفاظت محیط زیست واقع در خارج از قلمرو صلاحیت خود را نیز دارند.

بنابراین حفظ کلیّه عوامل محیط زیست (هوا، آب، زمین، منابع طبیعی، حیوانات، گیاهان)، اعم از اینکه در قلمرو صلاحیت ملّی باشند یا در مناطق بین المللی واقع شده باشند، به نفع نسلهای حاضر و آینده ضروری است این عوامل که میراث کلیه مردم جهان می باشند غیرقابل جایگزینی بوده و باید برای راحتی و آسایش بشریت حفظ شوند.

این هدف یعنی نفع عمومی برای بشریت یکی از محورهای اصلی همکاری بین المللی در پایان قرن بیستم برای حفاظت محیط زیست می باشد. زمینهٔ این همکاری را در واقع فجایع پی در پی اکولوژیکی بوجود آوردند که از آنجمله می توان از آلودگی دریاها در اثر نشت نفت (حوادثTorrey canyon در ۱۹۶۷ Amoco cadiz ۱۹۷۸)، حوادث شیمیایی مهم (حوادث Seveso در ۱۹۷۶ Bhopal در ۱۹۸۴)، حوادث هسته ای (Tchernobye در ۱۹۸۶)، بارانهای اسیدی در شمال اروپا، تخریب جنگلهای مناطق حاره و سوراخ شدن قشر اوزن آتمسفر را نام برد.

بدین ترتیب نهادین کردن یک سیستم مراقبت محیط زیست ضروری بنظر رسید. در این راستا برنامه ملل متحد برای حفاظت محیط زیست تأسیس شد که تا بحال فعالیتهای زیادی را انجام داده است.

محیط زیست امروزه بعنوان عامل صلح نیز مطرح است. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در قطعنامه ۴۷/۱۸۶ مورخ ۱۱ دسامبر ۱۹۸۷ در مورد محیط زیست در سال ۲۰۰۰ و بعد ازآن اعلام میکند که مسائل محیط زیست پیوند نزدیک با توسعهٔ صلح، خلع سلاح و رها کردن تهدید جنگ هسته ای دارد. حقوق بین الملل محیط زیست عامل صلح

است چونکه دولتها را مجبور می کند تا با یکدیگر چه در زمینه های علمی و چه در قلمروهای سیاسی از جمله تبادل اطلاعات و کمک های مشترک کار کنند. براساس سند نهایی هلسینکی ۱۹۷۵ و اعلامیه لاهه ۱۹۸۹ در مورد حفظ آتمسفر، محیط زیست زمینه ای مسالمت‌آمیز برای گفتگوهای شرق و غرب و شمال و جنوب می باشد.

بعلاوه محیط زیست بعنوان یک عامل توسعه نیز مطرح می باشد. از همان کنفرانس استکهلم مشخص گردید که حفاظت محیط زیست شامل کشورهای جهان سوم هم می شود. پس از دو دهه کار مداوم سرانجام کنفرانس ۱۹۹۲ ریو با عنوان «کنفرانس سازمان ملل متحد در مورد محیط زیست و توسعه» برگذار شد و نشان داد تا چه حدّ محیط زیست و توسعه با یکدیگر پیوند و ارتباط نزدیک دارند.

کلیّه کمکهای بین المللی از طرف نهادهای مالی بین المللی (بانک جهانی، صندوق بین المللی پول) و کشورهای پیشرفته به کشورهای جهان سوم برای توسعه آنها توجّه وافر به مسائل زیست محیطی آنها هم دارند.

II مبارزه برضد آلودگی:

در ابتدا قواعد مبارزه با آلودگی محدود به دریاها، رودخانه ها، هوا و رادیواکتیویته بود؛ امّا امروزه توجه به آلودگی فرامرزی، آلودگی های شیمیایی، پسمانهای سمّی، ... نیز شده است. لذا قواعد بسیار زیادی برای مبارزه با آلودگی تدوین شده اند: بطوریکه حدود ۳۰۰ معاهده چندجانبه، ۹۰۰ معاهده دو جانبه و بیش از ۲۰۰ سند متعلق به سازمانهای بین الدولی وجود دارد.*

الف ـ آلودگیهای سنتی:

۱ ـ آلودگی دریاها:

بنظر می‌رسد بیشترین اسناد بین المللی درمورد مبارزه با آلودگی دریاها باشد. آلودگی دریاها بقدری اهمیت دارد که کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها بخش ۱۲ خود را

* . رجوع شود به: Droit international, Bilan et perspective, op cit, p.1086.

بطور کامل به آن تخصیص داده است. در کنار این مقررات جهان شمول، مقررات منطقه ای هم برای مبارزه عملی تر با آلودگی دریاها وضع شده است که از آن جمله میتوان از کنوانسیون ۱۹۵۴ لندن، کنوانسیونهای ۱۹۶۹ بروکسل، کنوانسیون ۱۹۷۲ اسلو، کنوانسیون ۱۹۷۴ پاریس و کنوانسیون ۱۹۷۴ هلسینکی نام بُرد. در کنار آنها باید از کارهای برنامه ملل متحد برای محیط زیست (UNEP) نام برد. این برنامه یکسری کنوانسیونهای منطقه ای در مورد مبارزه با آلودگی دریاها تهیه نموده است که در مجموع حدود ۱۳۰ دولت را شامل میگردد. از آنجمله میتوان از کنوانسیون ۱۶ فوریه ۱۹۷۶ بارسلون در مورد دریای مدیترانه، کنوانسیون ۲۴ آوریل ۱۹۷۸ کویت در مورد خلیج فارس، کنوانسیون ۲۳ مارس ۱۹۸۹ آبیجان در مورد دریاهای آفریقای غربی و مرکزی، کنوانسیون ۲۰ نوامبر ۱۹۸۱ لیما در مورد اقیانوس آرام جنوب شرقی، کنوانسیون ۱۴ فوریه ۱۹۸۲ جده در مورد دریای سرخ و خلیج عدن، کنوانسیون ۲۴ مارس ۱۹۸۳ کارتاژنا در مورد دریای کارائیب و کنوانسیون ۲۴ نوامبر ۱۹۸۶ نومآ در مورد اقیانوس آرام جنوبی نام برد.

۲ ـ آلودگی رودخانه ها:

از بعد از جنگ جهانی اوّل کنوانسیونهای زیادی برای مبارزه با آلودگی رودخانه ها تدوین شده اند. که بعضی ازاین کنوانسیونها بطور کامل اختصاص به مبارزه با آلودگی رودخانه ها دارد و برخی دارای قواعدی دراین خصوص می باشند. در مجموع این کنوانسیونها چه در مورد رودخانه ها و چه در خصوص دریاچه ها یا آبهای مرزی تعهداتی را برای دولتها در جهت آلوده نکردن این آبها پیش بینی نموده اند. اغلب این قواعد سعی می کنند همکاری مستمر را میان دولتهای ساحلی ایجاد کرده و برای این منظور کمیسیونهای بین المللی پیش بینی می کنند. برای مثال کنوانسیون ۲۹ آوریل ۱۹۶۳ برن در مورد حفاظت از رودخانه راین است. این کنوانسیون یک کمیسیون بین المللی برای حفاظت از این رودخانه پیش بینی کرده است. این کمیسیون مسؤول تهیّه یا انجام کلیّه تحقیقات ضروری برای تعیین ماهیت، اهمیت و منشاء آلودگیهای راین بوده و باید به

دولتهای عضو اتخاذ تدابیر مناسب، از جمله انعقاد معاهدات را پیشنهاد کند. در چارچوب همین کمیسیون است که کنوانسیون مربوط به حفاظت راین برضد آلودگی شیمیایی یا کنوانسیون مربوط به حفاظت راین در مقابل آلودگی کلرور تهیه و در ۳ دسامبر ۱۹۷۶ به امضاء رسیدند.

۳ ـ آلودگی هوا:

بارانهای اسیدی و سوراخ شدن قشر اوزن سبب شد تا دولتها توجه بیشتری به آلودگی هوایی نموده و قواعد بین المللی جدیدی را در این مورد تدوین کنند. دراین قلمرو میتوان از موافقتنامه ۱۹۸۱ منعقده فیما بین کانادا و ایالات متحد آمریکا نام برد که یک همکاری گسترده برای مبارزه با آلودگی هوا را، بخصوص در برخی مناطق پیش بینی نموده است. همچنین هر دولت در مورد طرحهایی که ممکن است سبب آلودگی دولت دیگر شود باید به تبادل اطلاعات و مشورت با آن دولت بپردازد.

شورای اروپا نیز در ۱۹۶۸ اعلامیه اصولی در مورد مبارزه برضد آلودگی هوایی تصویب نموده است. همچنین سازمان همکاری و توسعه اقتصادی و جامعهٔ اروپا دستورالعملهایی را درمورد میزان اکسیدگوگرد، گوگرد گازوئیل و میزان سرب بنزین وضع کرده اند. جامعهٔ اروپا در ۱۹۸۴ دستورالعملی نیز در مبارزه برضد آلودگی هوا ناشی از تأسیسات صنعتی وضع نموده است. در کنار این اسناد منطقه ای کمیسیون اقتصادی سازمان ملل متحد برای اروپا که متشکل از کلیه دولتهای اروپایی، کانادا و ایالات متحد آمریکا ست مقرراتی در مورد گازهای خروجی از انواع مختلف موتورهای وسایل نقلیه وضع نموده است. مبنای این مقررات موافقتنامه ای است که در ۲۰ مارس ۱۹۵۸ در ژنو امضاء شده است. درپی سند نهایی کنفرانس هلسینکی در مورد امنیت و همکاری در اروپا، کنوانسیونی در ۱۳ نوامبر ۱۹۷۹ در ژنو به امضاء رسید. این کنوانسیون آلودگیهایی را شامل میشود که منشاء آن به روشنی مشخص نیست ولی تأثیر بسزایی در تخریب محیط زیست (دریاچه ها، جنگلها، آثار تاریخی، ساختمانها، ...) دارند. این کنوانسیون

همکاری میان دولتها و برنامه هایی در مورد مراقبت و بالا بردن کیفیت وسایل حمل و نقل برای مسافت طولانی را پیش بینی نموده است. این کنوانسیون همچنین مشورت میان دولت زیان دیده و دولت آلوده کننده را پیش بینی نموده است. دو پروتکل در ۱۹۸۵ (هلسینکی) و در ۱۹۸۸ (صوفیه) بترتیب در مورد انتشار ذرات گوگرد دار و اکسید ازت به این کنوانسیون منضم شده اند که سبب می شوند تا کنوانسیون اخیر مؤثرتر اجرا شوند.

در چارچوب برنامه ملل متحد برای محیط زیست کنوانسیونی برای حفاظت از قشر اوزن در ۲۲ مارس ۱۹۸۵ در وین به امضاء رسیده است. براساس این کنوانسیون دولتهای عضو متعهد شده اند که برای حفظ سلامتی انسان و محیط زیست از فعالیتهایی که ممکن است منجر به تغییراتی در قشر اوزن شود خودداری کنند.* همچنین همکاری و تبادل اطلاعات در زمینه های حقوقی، علمی و فنی پیش بینی شده است. پروتکلی نیز در ۱۶ سپتامبر ۱۹۸۷ در مونترال در مورد کنترل تولید گاز کلرو فلوکربن به امضاء رسیده که تولید این گاز را در سطح تولید سال ۱۹۸۶ متوقف نموده و همچنین کاهش آنرا به میزان ۵۰٪ تا سال ۱۹۹۹ پیش بینی نموده است. کشورهای درحال توسعه یک فرصت ده سال برای تطبیق خود با این پروتکل دارند. پیش نویس یک کنوانسیون بین المللی در مورد تغییرات آب و هوا و آتمسفر در کنفرانس کلن درآلمان در ۱۹۹۵ مورد بررسی قرار گرفت ولی هنوز متن نهایی به امضاء دولتها نرسیده است.

۴ ـ آلودگی رادیوآکتیویته:

کاربرد انرژی هسته ای اعم نظامی یا غیرنظامی با خطرات زیادی توأم می باشد. این امر سبب شده تا جامعه بین المللی موافقتنامه های متعددی برای حفظ سلامت انسان و محیط زیست وضع نماید.

معاهدهٔ اوت ۱۹۶۳ مسکو هرگونه آزمایش سلاح هسته ای در آتمسفر و فضای

*. برای مثال باید صنایع یخچال سازی تغییر کند، چونکه گاز مورد استفاده در یخچالها برای قشر اوزن خطرناک می باشد.

ماوراء جو و زیر آب را ممنوع کرده است. همچنین معاهده ۱ دسامبر ۱۹۵۹واشنگتن در مورد قاره جنوبگان هرگونه انفجار هسته ای در این منطقه را ممنوع نموده است. بالاخره موافقتنامه ۵ دسامبر ۱۹۷۹ در مورد فعالیت دولتها در کرهٔ ماه و سایر اجرام سماوی هرگونه ذخیره سازی سلاحهای هسته ای در کرهٔ ماه یا قرار دادن وسایل مجهز به این گونه سلاحها در مدار کرهٔ ماه را ممنوع کرده است.

آژانس بین المللی انرژی اتمی مقرراتی برای حفاظت کارگران و مردم در مقابل تشعشعات رادیواکتیو از نیروگاههای اتمی تولید الکتریسیته وضع نموده است. امّا فاجعهٔ چرنوبیل در ۱۹۸۶ بی اثر بودن دستورالعملهای موجود را نشان داد. بهمین دلیل آژانس بین المللی انرژی اتمی سریعاً در سپتامبر ۱۹۸۶ دو کنوانسیون بین المللی را به امضاء دولتها رسانده است که یکی در مورد اعلام سریع وقوع حادثه هسته ای و دیگری در مورد کمک رسانی در صورت وقوع حادثه هسته ای یا وضعیت فوری رادیولوژیک می باشد. آژانس بین المللی انرژی اتمی کنوانسیون دیگری در مورد حراست فیزیکی از مواد هسته ای را تدوین نموده که تا بحال توسط ۴۸ دولت امضاء و بوسیله ۳۵ دولت تصویب شده است. این کنوانسیون، که از ۸ ژانویه ۱۹۸۷ لازم الاجراء شده است، حاوی مقرراتی برای حفاظت دولتها در مقابل خطرات ناشی از استفاده نادرست و بدخواهانه از مواد هسته ای است.

ب ـ آلودگیهای جدید:

۱ ـ آلودگیهای فرامرزی:

امروزه مسأله آلودگیهای فرامرزی بسیار مورد توجه قرار گرفته است و اسناد بین المللی زیادی برای مبارزه با آن تدوین و تصویب شده اند، از آنجمله میتوان از اعلامیه حقوق و تکالیف اقتصادی دولتها (قطعنامه ۳۲۸۱ مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۷۴)، سند نهایی کنفرانس هلسینکی در مورد امنیت و همکاری در اروپا (مورخ ۱ اوت ۱۹۷۵)، برنامه های عملی در مورد محیط زیست در جامعه اقتصادی اروپا و کنوانسیون حقوق دریاها (۱۹۸۲)

نام برد.

۱ـ۱ـ اصول حاکم بر آلودگیهای فرامرزی:

ـ دولت مجری یا مجوز دهندهٔ فعالیتی که آثار محسوسی بر روی محیط زیست دولت دیگر داشته باشد باید این آثار را ارزیابی نماید.

ـ دولت مجری یا مجوز دهنده باید در صورت درخواست دولت دیگر در مورد طرحهایش با آن دولت مشورت کند. البته قبول پیشنهادات دولت اخیر اجباری نیست.

ـ دولت مجری یا مجوز دهنده باید فوراً سایر دولتهایی را که ممکن است محیط زیستشان متأثر از وضعیت یا حادثهٔ ناگهانی شود مطلع نماید.

ـ دولت مجری یا مجوز دهنده برای جلوگیری از آن وضعیت یا حادثه باید با سایر دولتها همکاری کرده و به یکدیگر کمک کنند.

ـ اتباع دولتی که محیط زیستش با فعالیتهای دولت مجری یا مجوز دهنده تخریب شده یا با خطر تخریب مواجه است باید بتوانند در شرایطی برابر با اتباع دولت اخیر به محاکم اداری یا حقوقی این دولت دسترسی داشته باشند. اگر اتباع بیگانه ساکن در دولتی متحمل خساراتی شوند باید همان امکان دسترسی به محاکم در اختیار آنان نیز باشد.

۲ـ آلودگیهای ناشی ازمواد شیمیایی:

افزایش مواد شیمیایی و تنوع آنها و پخش آن در سطح بین المللی خطرات بالقوه ای را برای محیط زیست بوجود آورده بود، لذا لازم بود مقرراتی در مورد آنها و آثار مخربشان بر محیط زیست وضع می شد.

مقررات بین المللی در مورد مواد شیمیایی باآثار مخرب بر محیط زیست در سطح منطقه ای و بخصوص در اروپا در چارچوب جامعه اقتصادی توسعه زیادی یافته است. در ضمن برنامهٔ ملل متحد برای محیط زیست نیز یک «ادارهٔ ثبت بین المللی برای مواد شیمیایی بالقوه سمّی» ایجاد نموده است. این ادارهٔ ثبت نام صدها ماده شیمیایی و اطلاعات اصلی در مورد هریک از آنها را دراختیار دارد. این اداره باید به مسؤولین

بهداشت و حفاظت محیط زیست کشورهای مختلف برای کاهش خطرات ناشی از خطرناکترین مواد شیمیایی برای محیط زیست کمک کند.

در توصیه های سازمان بهداشت جهانی در مه ۱۹۸۱ از دولتها خواسته شده است که با انعقاد موافقتنامه های بین المللی همکاری لازم را برای ارزیابی آثار مواد شیمیایی بر روی سلامتی داشته و نظارت مؤثری بر تولید و فروش و استفاده ازاین مواد اعمال کنند.

۳ ـ پسمانهای سمّی:

امروزه جابجایی بی وقفه و نگهداری پسمانهای سمّی چه بصورت مخفیانه چه در کشورهای جهان سوم تبدیل به مسأله بین المللی شده است. علاوه بر مقررات منطقه ای بخصوص در اروپا، برنامه محیط زیست ملل متحد در ۱۹۸۹ یک کنوانسیون بین المللی را در شهر بال سوئیس به امضاء ۳۴ دولتها رساند. این کنوانسیون ممنوعیت صادرات پسمانهای خطرناک به دولتهایی که واردات آنها را ممنوع کرده اند پیش بینی کرده است. اطلاعات در مورد جابجایی فرامرزی این پسمانها، حاوی مبداء و محل نابودی آنها باید از قبل به اطلاع دولتهای ذینفع برسد.

در کنار مبارزه برضد آلودگیهای مذکور کنوانسیونهایی نیز برای حفاظت محیط زیست تدوین شده اند که از آنجمله اند.

- کنوانسیون۲۳ نوامبر۱۹۷۲ پاریس درمورد حفاظت از میراث فرهنگی و طبیعی جهان.
- کنوانسیون ۲ فوریه ۱۹۷۱ رامسر در مورد حفاظت مناطق مرطوب (برای حفظ پرندگان آبی و محدود کردن عملیات زه کشی و خشکاندن تالابها، برکه ها، ... .
- کنوانسیون ۳ مارس ۱۹۷۳ واشنگتن در مورد حفاظت از گونه های وحشی درحال انقراض.
- کنوانسیون ۲۳ ژوئن ۱۹۷۹ بُن در مورد حفاظت از گونه های مهاجر (مانند پرندگان، پستانداران اعم از خزنده یا آبزی).

- کنوانسیون ۲ دسامبر ۱۹۴۶ واشنگتن در مورد حفاظت نهنگ ها که جانشین کنوانسیون ۱۹۳۱ شده است.
- موافقتنامه بین المللی ۱۸ نوامبر ۱۹۸۳ ژنو برای حفاظت جنگلهای مناطق حاره.
- علاوه بر کنوانسیونهای بین المللی، معاهدات منطقه ای نیز برای حفاظت محیط زیست وضع شده اند که از آنجمله اند.
- کنوانسیون ۱۲ اکتبر ۱۹۴۵ واشنگتن برای حفاظت گیاهان، حیوانات و زیبائیهای طبیعی کشورهای آمریکایی.
- کنوانسیون ۱۵ سپتامبر ۱۹۶۸ الجزیره برای حفاظت و منابع طبیعی آفریقا.
- کنوانسیون ۱۲ ژوئن ۱۹۷۶ برای حفاظت از طبیعت آپیا در اقیانوس آرام جنوبی.
- کنوانسیون ۹ ژوئیه ۱۹۸۵ کوالالامپور برای حفاظت از طبیعت و منابع طبیعی آسیای جنوب غربی.
- کنوانسیون ۱۹ سپتامبر ۱۹۷۹ برن برای حفاظت از حیات وحش و محیط طبیعی اروپا.

مجموعه این مقررات (و مقررات بسیاری که دراینجا ذکر نشده اند) نشان دهندهٔ اهمیت محیط زیست است. امروزه محیط زیست و حفاظت از آن از چنان اهمیتی برخوردار است که بنظر می رسد بتوان مقررات حقوقی آنرا در زمرهٔ قواعد آمره حقوق بین الملل محسوب نمود.

احسان زررخ
سایت جزوات و مقالات حقوقی
http://maghalathoghooghi.blogfa.

فصل هیجدهم – اصلاحات

ماده۱۰۸ – اصلاحات دراین منشور هنگامی برای تمام اعضاء ملل متحد لازم‌الاجرا خواهد بود که باکثریت دو ثلث اعضاء مجمع عمومی قبول شده و از طرف دو ثلث اعضاء سازمان برطبق مقررات قوانین اساسی هرکدام از آنها تصویب برسد. دوثلث اخیر باید شامل اعضاء دائم شورای امنیت نیز باشد.

ماده۱۰۹ – ۱ – برای تجدید نظر دراین منشور ممکن است در محل و در تاریخی که مجمع عمومی باکثریت دوثلث آراء و شورای امنیت باکثریت هفت رای عادی معین مینمایند کنفرانس تشکیل گردد. هرعضو سازمان دارای یک رای خواهد بود.

۲ – هرتغییر دراین منشور که کنفرانس آنرا باکثریت دوثلث آراء توصیه نماید وقتی لازم الاجرا خواهد شد که دوثلث از اعضاء ملل متحد که شامل تمام اعضاء دائم شورای امنیت نیز باشد آنرا برطبق مقررات قوانین اساسی خود تصویب نمایند.

۳ – هرگاه این کنفرانس قبل ازدهمین دوره اجلاسیه سالیانه مجمع عمومی منعقد نشود طرحی راجع بتشکیل آن در دستور دهمین دوره اجلاسیه گذاشته خواهد شد واگر طرح مزبور در مجمع عمومی باکثریت آراء ودر شورای امنیت باکثریت هفت رای عادی تصویب گردید کنفرانس مزبور منعقد خواهد شد.

فصل نوزدهم – تصویب و امضاء

ماده۱۱۰ – ۱ – این منشور برطبق قوانین اساسی هریک از دولتهای امضاء کننده بتصویب خواهد رسید.

۲ – اسناد تصویب بدولت کشورهای متحده آمریکا تسلیم شده و دولت نامبرده هرتسلیمی رابنمام دولتهای امضاء کننده و همچنین برئیس کل دبیرخانه سازمان پس از تعیین وی ابلاغ خواهد نمود.

۳ – این منشور پس از آنکه دولت جمهوری چین وفرانسه و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و دولت بریتانیای کبیر و ایرلاند شمالی و کشورهای متحده آمریکا و همچنین اکثریت سایر دولتهای امضاءکننده

اسناد تصویب خود را تسلیم نمودند لازم‌الاجرا خواهد بود.

کشورهای متحده آمریکا از تسلیم اسناد تصویب خود تسجیلی تهیه و رونوشت آنرا بنمام دولتهای امضاءکننده منشور ابلاغ خواهد نمود.

۴ – دولتهای امضاء کننده این منشور که آنرا پس از لازم‌الاجراء شدن تصویب مینمایند از تاریخ تسلیم سند تصویب خود عضو ملل متحد محسوب خواهند شد.

ماده۱۱۱ – این منشورکه نسخه های چینی و فرانسوی و روسی و انگلیسی واسپانیولی آن دارای اعتبار مساوی میباشند در بایگانی کشورهای متحده آمریکا تودیع شده و دولت مزبور رونوشت مصدق آنرا بدولتهای سایرکشورهای امضاءکننده خواهد داد بادراین نمایندگان دولتهای ملل متحد این منشور را امضاء نمودند.

درسانفرانسیسکو بتاریخ بیست‌وسوم ژوئن هزاروهفتصد و چهل و پنج تحریر یافت.

اساسنامهٔ دیوان بین‌المللی دادگستری

ماده۱ – دیوان بین‌المللی دادگستری‌که بموجب منشور ملل متحد بعنوان رکن مهم قضائی سازمان تاسیس شده برطبق مقررات این اساسنامه تشکیل یافته و انجام وظیفه خواهد نمود.

فصل اول – در تشکیل دیوان

ماده۲ – دیوان بین‌المللی دادگستری عبارت است از یک هیئت قضات مستقل که بدون توجه بملیت آنها ازمیان کسانی انتخاب میگردند که عالی‌ترین مقام اخلاقی را دارا بوده و هریک واجد شرایطی باشند که برای انجام مشاغل عالی قضائی درکشور خودلازم میباشد و یا ازجمله متبحرین درعلم حقوق باشندکه تخصص آنها درحقوق بین‌المللی شهرت بسزائی دارد.

ماده۳ – ۱ – دیوان مزبور مرکب است ازپانزده عضو بدون اینکه درمیان آنها بیش از یکنفر تبعه همان دولت باشد.

۲ – دراین موردکسی‌که ممکن است تبعه بیش از یکدولت محسوب

گردد تبعه‌کشوری محسوب خواهد شدکه معمولا درآنجا حقوق مدنی وسیاسی خود را بموقع اجرا میگذارد .

ماده٤ – ۱ – اعضاء دیوان بین‌المللی دادگستری را مجمع عمومی و شورای امنیت ازمیان صورت اشخاصی که بوسیله دستجات ملی مربوط بدیوان دائمی داوری پیشنهاد میگردندبرطبق مقررات زیرانتخاب مینمایند.

۲ – درمورد اعضاء ملل متحد که در دیوان دائمی داوری نماینده ندارند داوطلبان بوسیله دستجات ملی پیشنهاد خواهند شد که دولتهای آن اعضاء برای این منظور و برطبق شرایطی که بموجب ماده ٤٤ قرار دادلاهه مورخ ۱۹۰۷ راجع بتسویه مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی برای اعضاء دیوان دائمی داوری مقرر است معین میگردند .

ماده٥ – ۱ – سه‌ماه قبل از تاریخ انتخابات رئیس‌کل دبیرخانه ملل متحد اعضاء دیوان دائمی داوری‌راکه تبعه دولتهای اعضاء کننده این اساسنامه می‌باشند و همچنین اعضاء دستجات ملی راکه برطبق فقره دوم ماده ٤ معین شده‌اند کتبا دعوت مینماید تادرمدت معینی بمعرفی‌اشخاصی که موقعیت اشغال مقام عضویت دیوان بین‌المللی دادگستری را حائز می‌باشند مبادرت‌کنند .

۲ – هیچ دسته‌ای نمیتواند در هیچ مورد بیش از چهار نفر که منتها دونفر آنها از ملیت خود آن دسته باشد معرفی‌کند و در هیچ‌موقع ممکن نیست بیش از دوبرابر عده جاهای خالی پیشنهاد نمود

ماده٦ – بهردسته ملی توصیه میشودکه از اقدام بمعرفی داوطلبان از عالی ترین دیوان قضائی واز دانشکده‌های حقوق و فرهنگستان‌های ملی و شعبات ملی فرهنگستانهای بین‌المللی که مخصوص مطالعات درعلم حقوق میباشند استنکاف نماید .

ماده۷ – ۱ – رئیس‌کل دبیرخانه صورتی از اسامی‌کسانیراکه باینطریق معرفی شده‌اند بترتیب حروف تهجی تنظیم میسازد فقط این‌اشخاص قابل انتخاب خواهند بود مگر در موردیکه بموجب فقره دوم از ماده ۱۲ پیش بینی شده است .

۲ – رئیس‌کل دبیرخانه اینصورت را باطلاع مجمع عمومی و شورای امنیت میرساند .

ماده۸ – مجمع عمومی و شورای امنیت هریك مستقلا اعضاء دیوان را انتخاب مینمایند .

ماده۹ – درهر انتخاب ، انتخاب کنندگان باید در مد نظر بگیرند که اشخاصی که برای عضویت دیوان بین‌المللی دادگستری معین میشوند نه فقط باید شخصا دارای شرایط مقرر باشند بلکه مجموعا بتوانند نماینده اقسام بزرگ تمدنها ومهمترین‌اسلوب قضائی جهان نیز باشد .

ماده۱۰ – ۱ – کسانی منتخب محسوب میگردندکه هم در مجمع عمومی وهم در شورای امنیت دارای اکثریت تام بوده‌اند .

۲ – در رای شورای امنیت خواه برای انتخاب قضات و خواه برای تعیین اعضاء کمیسیون مقرر درماده ۱۲ هیچ فرقی بین‌اعضای دائم و غیر دائم شورای امنیت گذاشته نخواهد شد .

۳ – هرگاه آراء مجمع عمومی و شورای امنیت به بیش از یکنفر از اتباع یك دولت داده شود فقط مسن ترین آنها انتخاب میگردد .

ماده۱۱ – هرگاه پس از جلسه اول انتخابات باز صندلیهای خالی باقی بماند به طریق مذکور فوق به انتخابات دوم و در صورت لزوم به انتخابات سوم نیز مبادرت میگردد .

ماده۱۲ – ۱ – هرگاه پس از سومین جلسه انتخابات باز صندلی خالی بماند ممکن است در هر موقع خواه به درخواست مجمع عمومی خواه بدرخواست شورای امنیت کمیسیون میانجی مرکب ازشش عضو که سه نفر از آنها را مجمع عمومی و سه نفر دیگر را شورای امنیت معین میکنند تشکیل شود تا برای هرصندلی خالی اسم یکنفر را به اکثریت تام معین و آن را بمنظور انتخاب جداگانه بمجمع عمومی و شورای امنیت پیشنهاد کنند .

۲ – کمیسیون میانجی می‌تواند اسم هر شخصی راکه دارای شرایط مقرر بوده و حائز اتفاق آراء اعضاء کمیسیون باشد در صورت اسامی منظور دارد ولواینکه اسم آن شخص در صورت اسامی اشخاصی که بموجب ماده هفت معرفی شده موجود نباشد .

۳ – هرگاه‌کمیسیون میانجی تشخیص دهدکه نمیتواند بتامین انتخاب موفق گردد اعضاء دیوان بین‌المللی دادگستری که قبلا معین شده‌اند جا های خالی‌را در مدتیکه از طرف شورای امنیت معین میشود و از میان اشخاصی‌که در مجمع عمومی و در شورای امنیت دارای رأی بوده‌اند پرمی‌کنند .

٤ – هرگاه آراء قضات متساویا تقسیم شود رای مسن‌ترین آنها قاطع

خواهد بود .

ماده۱۳ – ۱ – اعضاء دیوان بین‌المللی دادگستری برای مدت ۹ سال انتخاب شده و قابل تجدید انتخابات نیز خواهند بود معذلك در مورد قضاتیکه درانتخابات اولی اعضاء دیوان معین می‌گردند ماموریت ۵نفر از آنها در انقضای ۳ سال و ماموریت پنج نفر دیگر در آخر شش‌سال خاتمه پذیر میشود .

۲ – قضاتی راکه ماموریت آنها باید در دورد اولی سه‌ساله وشش ساله خاتمه یابد رئیس‌کل دبیرخانه فورا پس از ختم اولین انتخابات بوسیله قرعه معین میکند .

۳ – اعضاء دیوان مادام‌که جانشین آنها معین نشده است در شغل خود باقی خواهند بود و پس از تعیین جانشین نیز بکارهائیکه قبلا بآن رجوع شده‌است رسیدگی خواهندکرد .

٤ – درصورت استعفای یکی از اعضاء دیوان بین‌المللی دادگستری آن استعفا برئیس دیوان مزبور داده میشود تا برئیس کل دبیرخانه ابلاغ گردد بمحض این ابلاغ صندلی عضو مستعفی خالی محسوب میشود .

ماده۱٤ – پرکردن صندلیهای خالی باقید رعایت ترتیب ذیل بهمان طریقی بعمل میآیدکه برای انتخابات اولی مقرر است رئیس کل‌دبیرخانه باید در ظرف یکماه از تاریخ خالی شدن صندلی دعوتی راکه بموجب ماده ۵ مقرر شده بعمل آورد و تاریخ انتخابات بوسیله شورای امنیت معین خواهد شد .

ماده۱۵ – مدت ماموریت عضو منتخب بجای عضو دیگری که هنوز مدت ماموریت او تمام نشده است همان بقیه مدت سلف او خواهد بود .

ماده۱٦ – ۱ – اعضاء دیوان نمیتوانند هیچ ماموریت سیاسی یاادارى بعهده بگیرند ویابهشغلی مشتغل گردندکه جنبه حرفه‌ای داشته باشد .

۲ – درصورت تردید حکم دیوان قطعی است .

ماده۱۷ – ۱ – اعضاء دیوان نمیتوانند درهیچ کاری سمت نمایندگی یا مشاوری ویا وکالت داشته باشند .

۲ – آنها نمی‌توانند درتسویه هیچ‌کاری‌که سابقا درآن کار بسمت نمایندگی یا مشاوری و یا وکالت یکی ازطرفین ویا بسمت عضویت یك محکمه ملی ویابین‌المللی ویا یك‌هیئت تحقیقی ویابهر عنوان دیگری مداخله داشته‌اند شرکت‌کنند .

۳ – درصورت تردید حکم دیوان قاطع خواهد بود .

ماده۱۸ – ۱ – اعضاء دیوان را نمی‌توان از شغل خود منفصل نمود مگر در صورتیکه سایر اعضاء متفقا رای دهندکه دیگر آن عضو واجد شرایط مقرر نمیباشد .

۲ – دفتر داردیوان‌مراتب رارسما برئیس‌کل دبیرخانه اطلاع‌میدهد.

۳ – بمحض این ابلاغ صندلی عضو منفصل خالی محسوب میشود .

ماده۱۹ – اعضا دیوان در اجراء وظایف خود دارای مزایا و مصونیت های سیاسی خواهند بود .

ماده۲۰ – هرعضو دیوان باید قبل از تصدی شغل خود در جلسه علنی رسما تعهد نمایدکه مشاغل خود را درکمال بیطرفی و از روی نهایت وجدان انجام خواهد داد .

ماده۲۱ – ۱ – دیوان بین‌المللی دادگستری رئیس و نایب رئیس خود رابرای مدت‌سه‌سال معین مینماید تجدید انتخاب آنها جایزاست .

۲ – دیوان دفتردارو هرکارمندان دیگری‌راکه‌لازم باشد معین‌مینماید.

ماده۲۲ – ۱ – مقر دیوان بین‌المللی دادگستری در لاهه خواهد بود معذلك دیوان مزبور میتواند درصورتیکه مناسب بداند درجای دیگر منعقد گشته و اجرای وظیفه نماید .

۲ – رئیس و دفتردار دیوان بین‌المللی درمقر دیوان مقیم‌خواهندبود.

ماده۲۳ – ۱ – دیوان بین‌المللی دادگستری همیشه در حال اشتغال خواهد بود مگر هنگام تعطیلات قضائی که اوقات و مدت آنرا خود دیوان معین مینماید .

۲ – اعضاء دیوان حق‌گرفتن مرخصی‌های مرتب دارند تاریخ ومدت این مرخصی ها را خود دیوان بادرنظر گرفتن مسافت بین لاهه و خانه اصلی اعضاء معین خواهد نمود .

۳ – جز در موارد مرخصی و یا عدم امکان حضور بعلت ناخوشی یا بهرعلت مهم دیگری که محت آنرا رئیس دیوان تشخیص میدهد اعضاء دیوان بین‌المللی دادگستری باید همیشه تحت اختیار دیوان مزبور باشند .

ماده۲٤ – ۱ – هرگاه نظر بعلت خاصی یکی از اعضاء دیوان تشخیص دهدکه نباید در رسیدگی بیك‌کار معینی شرکت نماید مراتب را باطلاع رئیس میرساند .

۲ – هرگاه درچنین مواردی بین رئیس و عضو دیوان اختلاف نظر

باشد رای خود دیوان قاطع خواهد بود .

ماده۳۵ – ۱ – دیوان بین‌المللی دادگستری باید اختیارات خود را در جلسه علنی انجام دهد مگراینکه بموجب این اساسنامه استثنای صریح شده باشد .

۲ – باقید اینکه عده قضات حاضر برای تشکیل دیوان بین‌المللی دادگستری بکمتر از دوازده نرسد نظامنامه دیوان مزبور میتواند مقرر داردکه یك یا چند نفر از قضاة بنوبت و بر حسب اوضاع ممکن است از شرکت در جلسات معاف‌گردند .

۳ – برای اینکه دیوان بتواند تشکیل گردد حد نصاب نه نفر کافی خواهد بود .

ماده۳۶ – ۱ – دیوان بین‌المللی دادگستری میتواند درهر موقع بنا به تشخیص خود یك یاچند شعبه‌که لااقل مرکب از سه نفر باشد تشکیل دهد تا بدعاوی از یك طبقه معین مثلا بدعاوی راجع بکار و یا راجع به ترانزیت وارتباطات رسیدگی نماید .

۲ – دیوان مزبور میتواند در هرموقع برای رسیدگی بیك کار معین شعبه‌ای تشکیل دهد عده قضات این شعبه را خود دیوان با رضایت طرفین دعوی معین مینماید .

۳ – شعبه‌های مذکور در این ماده درصورتی که طرفین تقاضا نمایند حکم خواهند داد .

ماده۳۷ – هرحکمی‌که بوسیله شعبه‌های مذکور در ماده ۲۶و۲۷ ماده شود بمنزله حکمی خواهد بودکه خود دیوان داده باشد .

ماده۳۸ – شعبه‌های مذکور در ماده ۲۶ و ۲۹ میتوانند بارضایت طرفین در خارج از لاهه منعقدگشته واجرای وظیفه نمایند .

ماده۳۹ – بمنظور پیشرفت سریع امور همه ساله دیوان بین‌المللی دادگستری یك شعبه مرکب از پنج قاضی تشکیل خواهد داد تا در صورت درخواست طرفین رسیدگی اختصاری نماید . بعلاوه دونفر قاضی نیز معین خواهند شد تاجای هرقاضی راکه نتواند در محاکمه شرکت کند بگیرند .

ماده۴۰ – ۱ – دیوان بین‌المللی دادگستری بموجب آئین نامه طرز انجام وظایف واختیارات ومخصوصا آئین دادرسی خودرا معین مینماید

۳ – آئین نامه دیوان مزبور میتواند وجود معاونینرا پیش بینی نمایدکه در خود دیوان یا درشعبه‌های آن‌بدون داشتن حق رای حضور

بهم رسانند .

ماده۳۱ – ۱ – قضاتیکه ملیت هریك از طرفین دعوی را دارند حق خواهند داشت در رسیدگی بدعوائی‌که در دیوان بین‌المللی دادگستری مطرح است شرکت نمایند .

۲ – اگر دردیوان مزبور یك قاضی از ملیت یکی از اطراف دعوی باشد هرطرف دیگر میتواند شخصی را بانتخاب خود معین نماید تا بعنوان قاضی شرکت در محاکمه کند .

این شخص باید حتی‌الامکان از میان کسانی انتخاب گرددکه برطبق ماده ۴و۵ معرفی شده‌اند .

۳ – هرگاه درمیان قضات دیوان هیچکس از ملیت اطراف دعوی وجود نداشته باشد هریك از آنها میتواند یکنفر قاضی بطریقی‌که در فقره پیش مذکور است معین کند .

۴ – مفاد این ماده در مورد ماده ۲۶و۲۹ نیز رعایت خواهد شد . دراین موارد رئیس دیوان از یك و عندالاقتضا از ۲ نفر از اعضاء دیوان که شعبه را تشکیل میدهند تقاضاخواهدکردکه جای‌خود راباعضائیکه ملیت اطراف ذینفع را دارند واگدارکنند واگر درمیان اعضاء عضوی از ملیت اطراف دعوی نباشد ویا در صورت بودن آن عضو نتواند در محاکمه شرکت کند جای خودرا بقضاتی واگذار کنند که اطراف دعوی مخصوصا معین کرده‌اند .

۵ – هرگاه دریك محاکمه چندین طرف مشترك المنفعه باشند تمام آنها از حیث اجرای مقررات فوق در حکم یك طرف خواهد بود .

درصورت تردید حکم دیوان قاطع است

۶ – قضاتی‌که بنحو مذکور در فقره ۲و۳و۴ این ماده معین می‌شوند باید مقررات ماده ۲ و فقره دوم از ماده ۱۷ و همچنین مقررات ماده ۲۰ و ۲۴ این اساسنامه درباره آنها رعایت‌گردد قضات مزبور درپایه تساوی کامل باهمقطاران خود شرکت در رای خواهند کرد .

ماده۳۲ – ۱ – اعضاء دیوان مقرری سالیانه دریافت خواهند نمود .

۲ – برئیس دیوان فوق‌العاده مخصوص سالیانه پرداخت میشود .

۳ – نایب رئیس دیوان برای هر روزیکه شغل ریاست را انجام میدهد فوق‌العاده مخصوص دریافت خواهد داشت .

۴ – قضات غیر از اعضاء دیوان‌که بموجب ماده ۳۱ معین میشوند

برای هرروزکه انجام وظیفه مینمایند حق‌الزحمه‌ای دریافت خواهند نمود.

۵ - مقرری و فوق‌العاده و حق‌الزحمه های مذکور در فوق را مجمع عمومی معین مینماید میزان آنها را نمی توان درمدت ماموریت قضات پائین آورد .

۶ - مقرری دفتر دار را مجمع عمومی بنا به پیشنهاد دیوان تعیین خواهدکرد .

۷ - شرایطی راکه بموجب آن درباره قضات دیوان بین‌المللی دادگستری و دفتردار آن مبلغی به‌عنوان وظیفه برقرار میگردد وهمچنین شرایطی راکه برطبق آن باید مخارج سفر قضات و دفتر داری بآنها مسترد گردد آئین نامه‌ای معین خواهد نمودکه به تصویب مجمع عمومی میرسد .

۸ - مقرری و فوق‌العاده و حق‌الزحمه ها از هرمالیات معاف میباشند.

ماده۳۳ - مخارج دیوان بین‌المللی دادگستری بنحویکه از طرف مجمع عمومی معین میشود بعهده ملل متحد خواهد بود .

فصل دوم - در صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری

ماده۳۴ - ۱ - فقط دولتها میتوانند بدیوان بین‌المللی دادگستری رجوع کنند .

۲ - دیوان مزبور میتواند برطبق شرایط مقرر در آئین نامه خود در مورد دعاوی‌که بدیوان رجوع شده است از موسسه های بین‌المللی عمومی اطلاعات بخواهد و نیز اطلاعاتی راکه این موسسات مبتکرا بدیوان میدهند دریافت خواهد داشت .

۳ - هرگاه در ضمن دعوائی که بدیوان رجوع گردیده تفسیر سند تاسیس یك موسسه بین‌المللی عمومی و یا تفسیر قرار داد بین‌المللی‌که بموجب آن سند قبول شده است مطرح مباحثه گردد دفتر دیوان باید مراتبرا باتمام قسمتهای کتبی محاکمه باطلاع آن موسسه برساند .

ماده۳۵ - ۱ - دولت های امضاء کننده این اساسنامه حق رجوع بدیوان بین‌المللی دادگستری دارند .

۲ - شرایطی‌که بموجب آن‌سایر دولتها میتوانند بارعایت مقررات خاص عهدنامه‌های جاری بدیوان مزبور رجوع‌کنند از طرف شورای امنیت معین خواهد شد بدون اینکه درهیچ مورد در آن شرایط برای

اطراف دعوی یك عدم تساوی در مقابل دیوان تولیدکردد .

۳ - هرگاه دولتی‌که عضو ملل متحد نمیباشد طرف دعوی واقع گردد دیوان بین‌المللی دادگستری سهمیه‌ای راکه باید آن دولت درمخارج دیوان متحمل گردد معین خواهد نمود . معذالك اگر آن دولت در مخارج دیوان شرکت داشته باشد دیگر اجرای این حکم مورد نخواهد داشت .

ماده۳۶ - ۱ - دیوان بین‌المللی دادگستری نسبت بکلیه اموریکه اطراف دعوی باورجوع میکنند و همچنین نسبت بموارد خاصی که بموجب منشور ملل متحد یا بموجب عهد نامه و قراردادهای جاری پیش‌بینی شده است صلاحیت رسیدگی دارد .

۲ - دولتهای امضاء کننده این‌اساسنامه میتوانند درهرموقع‌اعلام‌دارند که قضاوت اجباری دیوان بین‌المللی دادگستری را نسبت بتمام اختلافاتیکه جنبه قضائی داشته و مربوط بموضوعات ذیل باشد در مقابل هر دولت دیگری که این تعهد را متقبل گردد بخودی خود و بدون قرار داد خاصی قبول مینمایند .

الف - تفسیر یك عهدنامه .

ب - هرمسئله که موضوع حقوق بین‌المللی باشد .

ج - حقیقت هر امری‌که درصورت ثبوت نقض یك تعهد بین‌المللی محسوب میگردد .

د - نوع و میزان غرامتی که باید برای نقض یك تعهدبین‌المللی داده شود .

۳ - اعلامیه مذکور در بالا ممکن است بدون هیچ قیدویا بشرط معامله متقابله با چند دولت و یا با بعضی از آنها و یا برای مدت معینی بعمل آید .

۴ - این اعلامیه‌ها برئیس‌کل دبیرخانه ملل متحد تسلیم میگردند ومتارالیه رونوشت آنرا بامضاء کنندگان این‌اساسنامه وهمچنین بدفتر دیوان بین‌المللی ارسال میدارد .

۵ - اعلامیه‌هائیکه بموجب ماده ۳۶ اساسنامه دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی برای مدت معینی بعمل آمده وهنوز آن مدت منقضی نگشته‌است در روابط بین‌امضاکنندگان این‌اساسنامه درحکم آن‌خواهدبودکه قضاوت اجباری بین‌المللی دادگستری برای بقیه مدت مذکور درآن اعلامیه‌ها و برطبق مقررات آن‌ها قبول شده‌است .

وکلای طرفین دیوان بین‌المللی دادگستری باید مستقیما بدولتی مراجعه کند کهابلاغ درخاك آن‌دولت تولید اثر خواهد کرد .

۲ – همین ترتیب درصورتی نیز مقرراست‌که امر راجع باشد باینکه درمحل بجمع‌آوری هرگونه وسائل اثبات اقدام گردد .

ماده۴۵ – رسیدگی درتحت ریاست رئیس ودرصورت غیبت اوتحت ریاست نایب رئیس بعمل میآید .

درصورتی‌که هررئیس باشد ونه‌نایب‌رئیس ریاست بعهده قدیمی‌ترین قاضی ازمیان قضات حاضر خواهد بود .

ماده۴۶ – جلسه‌رسیدگی علنی‌است‌مگراینکه خوددیوان تصمیم درگری بگیرد یااینکه طرفین درخواست نمایندکه جلسه‌بدون حضور تماشاچی منعقد گردد .

ماده۴۷ – ۱ – درهرجلسه صورت جلسه‌ای مرتب خواهد شدکه به – امضاء رئیس ودفتردار میرسد .

۲ – فقط این‌صورت جلسه اعتبار سند رسمی خواهدداشت .

ماده۴۸ – دیوان بین‌المللی دادگستری برای اداره کردن جریان دعوی وتعیین ترتیبات ومهلت‌هائی کهباید هریك‌ازطرفین برطبق آن آخرین تقاضای خودرا ازدیوان بشناسه قرارهائی صادر وهراقدام‌یرا که برای اقامه ادله مقتضی باشد بعمل می‌آورد .

ماده۴۹ – دیوان بین‌المللی دادگستری میتواند حتی قبل‌ازشروع‌به‌ – بیانات دفاعی طرفین ازنمایندگان آنها بخواهد که تمام‌مدارك‌را تقدیم وکلیه توضیحات خودشان‌را بدهند . درصورت امتناع این‌نکته رادیوان مزبور منظور نظر خواهدداشت .

ماده۵۰ – درهرموقع دیوان میتواند یك‌تحقیق ویایك کارشناسی‌رابهر شخص یاهیئت یادفتر یاکمیسیون ویاموسسه‌ای که خوددیوان انتخاب می کند رجوع نماید .

ماده۵۱ – درجریان محاکمه کلیه‌سئوالات مقتضی‌از شهود وکارشناسان برطبق ترتیباتی بعمل میآیدکه دیوان بین‌المللی دادگستری درآئین‌نامه مذکور درماده ۳۰ مقرر خواهد داشت .

ماده۵۲ – پس‌از آنکه درمواعد مقرر اسناد ومدارك‌دریافت واظهارات شهود استماع‌گردید دیوان میتواند هرمهلت ویا مدارك جدیدی‌راکه یکی‌از طرفین بخواهد بدون رضایت طرف‌دیگر باو بدهد رد نماید .

ماده۵۳ – ۱ – اگر یکی ازطرفین درجلسه رسیدگی حاضرنشود یااز ابراز دلائل خودداری نماید طرف دیگر میتواند ازدیوان تقاضا نمایدکه برطبق درخواست‌های اوحکم بدهد .

۲ – قبل ازاینکه دیوان این‌تقاضا راپذیرد باید مطمئن گرددکه نه فقط برطبق ماده ۳۶ و ۳۷ صلاحیت رسیدگی دارد بلکه درخواست های مزبور هم ازنقطه نظر حقوقی وهم ازنقطه نظرعملی صحیح وبااساس‌میباشد.

ماده۵۴ – ۱ – وقتی‌که نمایندگان ومشاورین وکلای طرفین تمام وسائلی راکه مفید میدانند تحت نظر دیوان بکار بردند رئیس ختم محاکمه را اعلام مینماید .

۲ – تعیین هیئت دیوان برای مشورت باطاق مشاوره میرود .

۳ – مشاوره دیوان بایدسری بعمل آمده وسری هم بماند.

ماده۵۵ – ۱ – احکام دیوان باکثریت قضات حاضر صادر میشود

۲ – درصورت تساوی آراء رای رئیس ویاکسی که جانشین اومیباشد قاطع خواهد بود .

ماده۵۶ – ۱ – حکم باید موجه باشد .

۲ – اسامی قضاتی‌که درصدور حکم شرکت کرده‌اند بایددر حکم قید گردد .

ماده۵۷ – هرگاه حکم‌کلا یاجزئا بااتفاق آراء قضات صادر نشده‌باشد هرقاضی حق‌خواهد داشت شرح عقیده شخصی خود راضمیمه‌حکم کند .

ماده۵۸ – حکم بهامضاء رئیس ودفتردار رسیده درجلسه علنی‌که نمایندگان طرف حسب‌المقرربآنجا دعوت شده باشند خوانده‌میشود .

ماده۵۹ – احکام دیوان فقط درباره طرفین اختلاف ودرموردی که موضوع حکم بوده الزام آور است .

ماده۶۰ – احکام دیوان قطعی وغیرقابل شکایت است‌درصورت اختلاف راجع بمعنی وحدود حکم خود دیوان میتواند نظربدرخواست هرطرفی آنرا تفسیر نماید .

ماده۶۱ – تجدید نظر ازحکم‌را نمیتوان ازدیوان تقاضا نمود مگر در صورت کشف یاامریکه درقضیه امر قطعی داشته وقبل‌از صدور حکم‌خود دیوان وطرفی‌که تقاضای تجدید نظر مینماید ازوجود آنامر اطلاع نداشته‌اند وازناحیه طرف مزبور هم‌تقصیری برای این‌عدم اطلاع‌نبوده‌است.

۲ – آئین تجدید نظربرطبق حکمی شروع میشود که ازطرف‌دیوان

۶ – درصورت اختلاف راجع بصلاحیت دیوان حکم دیوان قاطع است.

ماده ۳۷ – هرگاه بموجب یك عهدنامه یا قراردادی که هنوز معتبر است ارجاع اختلاف به‌هیئت‌قضاتی پیش‌بینی شده‌باشدکه بایستی ازطرف جامعه ملل یادیوان دائمی دادگستری بین‌المللی تشکیل گردد نسبت بامضاء – کنندگان این‌اساسنامه آن‌هیئت قضات عبارت خواهدبود ازدیوان بین‌المللی دادگستری .

ماده ۳۸ – ۱ – دیوان بین‌المللی دادگستری‌که ماموریت‌دارداختلافاتی راکه باورجوع میشود برطبق حقوق بین‌المللی قطع وفصل نماید موازین زیررا اجرا خواهدکرد .

الف – عهدنامه های بین‌المللی را اعم ازعمومی وخصوصی که بموجب آن قواعدی معین شده‌است که طرفین اختلاف آن‌قواعدرا صریحاشناخته‌اند.

ب – رسوم بین‌المللی‌را بمنزله دلیل یك معمول به‌عمومی‌کدمثل یك اصل حقوقی قبول شده‌است .

ج – اصول عمومی حقوقی‌که مقبول ملل متمدن است .

د – بارعایت حکم ماده ۵۹ تصمیمات‌قضائی‌وعقاید برجسته‌ترین‌مولفین ملل‌مختلف‌را بمنزله وسائل فرعی برای تعیین قواعد حقوقی .

۲ – مقررات این‌ماده بحقی‌که دیوان دادگستری بین‌المللی دارد وبه‌موجب آن‌میتواند درصورت تقاضای طرفین درباره آنها بنحو تساوی برطبق قانونی حکم دهد خللی وارد نمیآورد .

فصل سوم – آئین‌دادرسی

ماده ۳۹ – ۱ – زبان های رسمی دیوان بین‌المللی دادگستری‌فرانسه و انگلیسی است. هرگاه اطراف دعوی موافقت نمایندکه تمام‌جریان کار بزبان فرانسه بعمل‌آید حکم نیز بزبان‌فرانسه امضاء خواهدشد هرگاه اطراف دعوی توافق نمایند براینکه تمام جریان کار بزبان‌انگلیسی بعمل آید حکم نیزبزبان انگلیسی داده میشود .

۲ – درصورت نبودن موافقتی برای تعیین زبانی‌که بایداستعمال‌شود اطراف دعوی میتوانند درتقریرات خود هریك ازاین دوزبان‌راکه‌ترجیح میدهند بکار برند وحکم دیوان نیز بفرانسه وانگلیسی داده خواهدشد . دراین‌صورت خود دیوان معین می‌کند که کدامیك ازاین دونص معتبر

خواهد بود .

۳ – بدرخواست هرطرفی اجازه خواهدداد‌که آن‌طرف‌زبانی غیراز فرانسه یاانگلیسی بکار برد .

ماده ۴۰ – ۱ – دعاوی به‌اقتضاء مورد یابوسیله ابلاغ توافق اطراف دعوی وبابوسیله دادخواستی که بدفتر دار داده میشود بدیوان رجوع میشود درهردوصورت بایدموضوع اختلاف واطراف‌دعوی معین‌گردند .

۲ – دفتردار فورا عرضحال‌را بهرذینفی ابلاغ میکند .

۳ – ونیز نامبرده رابوسیله رئیس کل دبیرخانه بداطلاع اعضاء ملل متحد وهمچنین بداطلاع دولتهائی‌که حق‌رجوع‌بدیوان دارند میرساند .

ماده ۴۱ – ۱ – دیوان بین‌المللی دادگستری اختیار دارد درصورتیکه تشخیص دهدکه اوضاع واحوال آنرا ایجاب میکند تعیین نمایدکه چه اقداماتی برای حفظ حقوق طرفین باید موقتا بعمل آید .

۲ – تامدور حکم قطعی تعیین این‌اقدامات بایدفورا بطرفین اختلاف وشورای امنیت ابلاغ گردد .

ماده ۴۲ – ۱ – نمایندگی طرفین دردیوان بین‌المللی دادگستری بعهده کسانی است‌که ازطرف آنها معین میشوند .

۲ – طرفین میتوانند درمحضر دیوان ازمشاورین حقوقی وباوکلای دادگستری کمك بگیرند .

۳ – نمایندگان ومشاورین ووکلای طرفین درمحضر دیوان‌دارای مزایا ومصونیت‌هائی خواهند بودکه برای انجام آزادانه وظائف‌آنها لازم میباشد .

ماده ۴۳ – ۱ – آئین‌رسیدگی دومرحله داردیکی‌کتبی ودیگری‌شفاهی.

۲ – آئین‌کتبی عبارت‌است از ابلاغ لوایح متقابل وعندالاقتضاء جواب آنها بقاضی وبطرف وهمچنین ازابلاغ اوراق ومدارك‌مربوط بدعوی .

۳ – ابلاغ بوسیله دفتردار وبترتیب درمدتی که ازطرف‌دیوان معین میشود بعمل میآید .

۴ – رونوشت مصدق هرقسم اوراق‌که یکی ازطرفین میدهد بایدبطرف دیگر ابلاغ شود .

۵ – آئین شفاهی عبارت‌است ازاستماع اظهارات شهود وکارشناسان ونمایندگان ومشاورین حقوق و وکلای دعوی .

ماده ۴۴ – ۱ – برای ابلاغ بهرکسی غیراز نمایندگان ومشاورین و